بسم الله الرحمن الرحيم

ای یافته نامها ز نام تو رواج * شاهان بدرت چوما بدیشان محتاج
حالی که رسید صدمت عبرت تو * نی پای بکفش ماند ونی فرق بتاج

جهان پادشاها با این دل بی‌حاصل که منزل دیو و دد شده سپاس تو چه سان اندیشم - و با این زبان فرسودهٔ بیهوده گو که طعمهٔ گربه و سگ گشته ستایش تو چگونه سرایم *

چه زهره خاک مسکین را که توحید خدا گوید
بدین آلودگی ذات مقدس را ثنا گوید

علاوه آنکه همیشه اندیشهٔ وسوسه پیشه را درین راه نا آگاه پای جست وجو لنگ است - و پیوسته زبان سست بیان را درین بیابان بی پایان فضای گفتو تنگ *

انچه دل داند حدوث است انچه لب گوید حروف
من بدل چون دانمت یا با زبان چون خوانمت

همان بهتر که قدم قلم از طی این وادی کوتاه داشته و سر تحریر

بگریبان تفکر انفسي و آفاقي فرو کشیده دیدهٔ عبرت بمعرفت صنع
پرکمال و ملک بي‌زوال تو بکشایم - و از تغیر در احوال کائنات پي
بوحدت ذات رفیع الدرجات تو برده سری بعالم توحید و تقریر
برآریم - تا بعین الیقین به بینم بلکه بشناسم که
دوئی را نیست ره در حضرت تو * همه عالم توئي و قدرت تو
و زبان را بزلال درود بران سرور محمد نام عاقبت محمود صاحب
حوض موعود و درود معدود صلی الله علیه و آله و سلم تر دارم
که خلعت تشریف پادشاهی ازلي و ابدی برقامت همت چست
وخطبه و سکهٔ مملکت لا یزالي ذوالجلالی بنام عالي او درست است

شاه عربي که شد جهان مظهر او
سوگند سرش خورد جهان داور او
همسایهٔ حق بود ازان سایه نداشت
تا پا نه نهد کسي بجای سر او

و هزاران آفرین و تحسین برآل گزین و اصحاب حق بین او باد
خصوصا خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین که براي اعلای
اعلام دین واعلان کلمهٔ حق مبین جانها باخته و سرها فدا ساخته
ساحت ملک شرع را از خار کفر وخاشاک بدعت پاک
گردانیده اند *

بعد از حمد الهي ونعت حضرت رسالت پناهي علیه و علی آله
و صحبه صلوة مصونة عن التناهي نموده مي آید که علم تاریخ
درحد ذات علمی‌ست شریف ونفیست لطیف چه سرمایهٔ عبرت
ارباب خبرت و مستوجب تجربهٔ اهل دانش و بینش است و

اصحاب قصص و سیر از زمان آدم تا این جزو زمان که ما درانیم
درین فن توالیف معتبره ساخته و مجلدات مبسوط پرداخته
و فضیلت آنرا بدلائل و براهین اثبات نموده وبدین نباید نگریست
که قرأت و مطالعهٔ این علم نسبت بجمعي از سست دینان و ارباب
شک و شبه که کوتاه بینان اند باعث انحراف از جادهٔ قویم شریعت
غرای محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و ورود در مناهل
مختلفه و مشارب مکدرهٔ اهل هوا و بدعت از خذلان ابدي گشته
و میگردد چه جمعي را که در مبدأ فطرت از دین بي‌مناسبت
واقع شده اند خوانندگان کلام ازلي که مفتاح معادات مبین و شِفَاءٌ
وَّ رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِيْنَ است سبب شقاوت و خسران جاوید گشته و اِذْ
لَمْ يَهْتَدُوْا بِهٖ فَسَيَقُوْلُوْنَ هٰذَا اِفْكٌ قَدِيْمٌ تا بتاریخ چه رسد *

چو حس سمع از ماخولیا ضایع شود کس را
نیابد بهره از مزمار داؤدی و الحانش

و ما سخن بآن جماعت داریم که بصفت سلامت طبع وجودت
ذهن و شیوهٔ انصاف متصف باشند نه گروهي که نا مقید شرع و
منکر اصل و فرع اند که ایشان قابل این خطاب نیند و داخل
زمرهٔ اهل اعتبار و اولي الابصار و ارباب الباب نهٔ و چگونه منکر
علمی تواند شد علی الاطلاق که یک سبع از سبع المثاني است که
مبنای اتقان ایمان و ایقان برانست وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَاۤءِ
الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهٖ فُؤَادَكَ ازان خبر مي دهد و جمعي غفیر از
علمای حدیث و تفسیر مثل امام بخاری و قاضي بیضاوی الی
یومنا هذا اشتغال بتحریر این علم دلپذیر نموده اند و قول و عمل

ایشان شرقا و غربا سند طوایف امم است علی اختلاف طبقاتهم و
تفاوت درجاتهم بخلاف شرذمهٔ قلیلهٔ مبتدعهٔ مخترعه که بشومی
تعصب نفس اماره و هوای متبع و کوتاه بینی ظاهر و باطن قدم
در وادی جرأت نهاده تخلیط و تخبیط در اخبار صحیحهٔ ماثوره
نموده اند و محامل و توجیهات و تاویلات وجیهه را ترک داده
محاربات و مشاجرات صحابهٔ کرام و تابعین عظام را قیاس بر حال
خود کرده بر تناقض و تباغض و تنافس و تکاثر در اموال و اولاد
محمود داشتند و داعی ساده لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضلال
و تضلیل راهبر بدار البوار جهنم شدند

اذا کان الغراب دلیل قوم * سیهدیهم سبیل الهالکینا

اگر دیدهٔ کسی بکحل توفیق مکحل و بنور یقین منور باشد از
هرسانحه که در عالم کون و فساد میگذرد پی بوحدت صانع قدیم
ذو الجلال مبرا از وصمت حدوث و منزه از داغ تغیر و انتقال
می برد و چون نیکو نظر میکنم عالم خود نسخهٔ ایست کهن که نه
سر دارد و نه بن در هر ورقی از اوراق این دفتر ابتر فهرست احوال
جمعی از افراد انسانی که زمام حل و عقد امور بدست ایشان باز
بسته بود مسطور و مقرر است

ز احوال جهان گیتی بود شهنامهٔ کهنه
تو دایم از سر عبرت دران می بین و میخوانش
فسون این فسانه خواب خوش می آورد آنرا
که سرسام است و از سودا دماغ آمد پریشانش
ولی بیدار هم می سازد آن کس را که از نخوت

بخواب غفلت افتاده است بازی داده شیطانش

و چون داعی الاسلام کافهٔ انام عبد القادر بن ملوک شاه بداونی
محی الله اسمه عن جراید الاثام در شهور سنهٔ تسع و تسعین و
تسعمایه (۹۹۹) بر حسب فرمان قضا جریان قدر نشان حضرت
خلیفهٔ الزمان ظل اللّهی اکبر شاهی از انتخاب تاریخ کشمیر که
بحکم دلپذیر آن شهنشاه جهان گیر گردون سریر یکی از فضلای
بی نظیر هند از زبان هندی بفارسی ترجمه کرده بود فراغ یافت
بموجب الفتی که از صغر سن تا کبر باین علم داشت و کم زمان
بود که بخواندن و نوشتن آن بطوع و رغبت یا بحسب امر مشغول
نبود بارها در خاطر خطور و عبور می کرد که مجملی از احوال
پادشاهان دار الملك دهلی نیز که

جمله عالم روستایند و ان سودا اعظم است

از زمان ابتدای اسلام تا زمان تحریر بطریق اختصار نویسد تا
سفینهٔ باشد مشتمل بر نبذی از احوال هر بادشاهی بطریق اجمال
و تذکرهٔ بود برای احباب و تبصرهٔ بجهت ارباب الباب و هرچند
که کتابی نباشد معول علیه و تصنیفی مشار الیه اما بموجب انکه
گفته اند

این کهن اوراق گردون کش ز انجم زیور ست
کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکر ست

شاید که بر دل مقبلی از مطالعهٔ آن واردی از عالم ملکوت و سر
غیب پرتوی اندازد که باعث ترک و تجرید شده دل از صحبت این
سرای فانی بر دارد و جامع این اوراق را نیز در سر کار وی کنند و

آرزوی عبث نمی باشد و چون هر روز غمی روی می نمود تازه
و همّي دست می داد بي اندازه و بواعث کم و موانع بسیار و از
حدوث محن و صروف زمن قرار بیکجای دشوار بود

هر روز بمنزلي و هر شب جائي

و با این همه برات رزق مابین زمین و اسمان معلق و خاطر از
جهت فراق اقربا و احبا پریشان مطلق بود آن مدعا در حیز تعویق
و تسویق می افتاد تا انکه یکی از دولتمندان موفق موافق
و سعادتمندان رشید مسترشد که اورا با فقیر صحبتي تمام و ما را
نیز با او الفتی مالاکلام دست داده بود خاطر از تحریر تاریخ نظامی
که مجلدیست بزرگ و تمام آن تاریخ تحریر می شود پرداخته
رخت حیات بجانب فردوس کشید

او رفت و رویم ما ز دنبال * آخر همه را همین بود حال

درین زمان که روزگار برخلاف عادت خود مسامحه فرصت گونهٔ
نموده پارهٔ از ساعات معوج عمر از دست اودزدیده آمد و آن باعث
مجدد و آن داعیه موکد گشت و بتقریب انکه هیچ سابقی نیست
که برای لاحقی چیزی نگذاشته باشد

اگر دهقان تهٔ خرمن کند پاک * گذارد حصهٔ کنجشك درخاک

شمهٔ از احوال بعض سلاطین صاحب استقلال هند از تاریخ مبارک
شاهي و نظام التواریخ نظامي که در حکم صبابه ایست از تیار و حبابي
از دریای زخار انتخاب نموده بدر نویسي کرده چیزی از خود هم
اضافه ساخت و غایت اختصار را مرعي داشت و از تکلفات در
عبارت و استعارت احتراز لازم شمرد و نام این انموذج منتخب

التواریخ نهاده امد امید که این جمع و تالیف ناتمام که غرض
ازان ابقاي نام فرخنده فرجام پادشاهان اهل اسلام امت وگذاشتن
یادگاری درین سرای مستعار تا سرانجام سبب مغفرت مولف
بشود نه باعث مزید ملامت

نوای بلبل چو بخرامی درین باغ
بهر لحنی نگیری نکته بر زاغ

چون وجه همت برراست نویسی است اگر بی‌قصد سهوي ولغوي
بر زبان قلم و قلم زبان گذرد امید که حق سبحانه تعالی آنرا بکرم
عمیم قدیم خود درگذارد و ببخشد

به به گفتن زبان من مگردان * زبان من زیان من مگردان

ازینجا تا آخر احوال همایون شاه که مصنف از کتب پیشینیان
نقل کرده بود ترک نموده شد *

سرخ ارزق داشت پوشیده و همان یک اویز[۲] مصقول براق را که کارمقدول باو ساخته بود زیر دامن گرفته خمار آلود با صد کر و فر بمجلس پادشاهی در آمد و انکار کرد بیرامخان این بیت بتقریب خواند

نشان شبروان دارد سر زلف پریشانش
دلیل روشن است اینک چراغ زیر دامانش

پادشاه را بسیار خوش آمد و خون آن بیچاره خاک پوش گشت و به ثبوت نرسید الغرض چون امرای بادشاهی شاه ابو المعالی را در مجلس جلوس طلبیدند جواب داد که عذري دارم و نمیتوانم آمد مرتبهٔ دوم گفته فرستادند که کنکاشی درمیان است و موقوف بر حضور شما است باز عذري آورد و پیغام بعضی تکلیفات مالایطاق فرستاد بیرامخان بنابر مصلحت قبول کرد و بعد از آمدن او تولکخان قورچي را که بسیار قوي هیکل بود و حالا چون تار عنکبوت بنظر می در آمد فرمود تا شاه ابوالمعالی را بحسب قرار داد از عقب آمده غافل به بست و میخواست که لوح وجود را از نام او پاک سازد ولیکن شاهنشاه کرم پیشه باین اندیشه رضا نداده فرمودند که در اول جلوس حیف باشد خون بیگناهي ریختن و اورا بلاهور فرستادند تا ازان حبس گریخته بجانب کمالخان کهکر رفت و دران زمان سلطنت آن ولایت در تصرف آدم کهکر عموي کمالخان بوده و شاه ابوالمعالي را اعتبار نموده و لشکری بهمرسانیده باستعداد تمام متوجه تسخیر کشمیر شدند چون بسرحد کشمیر رفته در راجوری مغلوکي چند

(۲ ن) او سز - او نیز

از هر جانب بر شاه گرد آمدند و جماعتي از چکّان که قبیلهٔ ایست مشهور و داور ملک درسنه خمس وستین وتسعمائة (۹۶۵) اورا بقصد تسخیر کشمیر بردند و جنگی صعب با غازیخان چک حاکم آنجا کرد و هزیمت یافت بعد ازان کمالخان عذر خواهي نموده ازو جدا شد و شاه ابو المعالي تغیر هیأت نموده در پرگنه دیبال پور رفته پناه بنوکري از بهادر خان تولک نام که حکومت انجا داشت و چندگاه نوکر شاه هم بود برد و تولک اورا پنهان داشت اتفاقا این تولک شبي با زن خود جنگ کرد و آن عورت ازو رنجیده صباح نزد بهادر خان رفته گفت که تولک شاه ابو المعالي را پنهان در منزل خود داشته باتفاق قصد غدر با شما دارند بهادر خان سوار شده و شاه را در بند کشیده نزد بیرامخان فرستاد و تولک را سیاست فرمود و بیرامخان شاه را به ولي بیگ ترکمان سپرده بجانب بکّر روانه گردانید ولي بیگ اورا در راه ایذاء بسیار رسانیده بطرف گجرات فرستاد که ازان راه بمکه معظمه رود او انجا خوني کرده و فرار نموده به علیقلي خان پیوست بیرامخان بعد ازین خبر فرماني بعلیقلي خان فرستاد که اورا به آگره فرستند بموجب حکم چون به آگره رسید همان زمان فترات بیرامخان واقع شد و بیرامخان بجهت دفع بدگماني پادشاه اورا چندگاه در قلعهٔ بیانه فرستاد و چون داعیه حج پیدا کرد اورا نیز همراه گرفت و بعد از چند روز شاه ابو المعالي ازو هم جدا شده بملازمت پادشاه آمد و از نهایت غرور سواره دریافت و اینمعني باعث حبس دیگر باره شد تا بمکه فرستادند چنانکه مآل حال او مذکور شود القصه او چون در هنگام جلوس از لاهور

گریخت پهلوان گل گز که محافظ او بود از ترس شاهنشاهی خودرا
هلاک ساخت و بعد از استقرار امر جلوس افواج قاهره بر سرسکندر
در کوهستان نامزد شدند و سکندر تا مدت سه ماه جنگ و جدل
داشته اخر مغلوب گشت و راجه رامچند از نگرکوت بملازمت
آمده دید ورایات عالیات بجهة موسم برشکال بجالندهر رسیده پنجماه
درانجا گذرانید و مقارن واقعه پادشاه مغفور و جلوس شاهنشاهی
تردي بیگ خان حاکم دهلي میرزا[۲] ابو القاسم ولد کامران میرزا را
با کارخانهای شهنشاهی و فیلان چیده بمصحوب خواجه سلطان‌علي
وزیر خان و میر منشي اشرف خان بملازمت فرستاده بود و درین
سال‌میرزا سلیمان با ابراهیم‌میرزا بقصد تسخیر کابل آمدند ومنعم‌خان
متحصن شده عرایض بدرگاه فرستاد و محمد قلي خان برلاس
و اتکه خان و خضر خان‌هزاره را با جمعي برای آوردن بیگم پادشاه
و سایر بیگمان که در کابل بودند نامزد ساختند و پیش از رسیدن
این گروه مرزا سلیمان قاضي نظام بدخشي را که از علمای نامدار
بود و آخر خطاب قاضي خان یافت نزد منعم خان بوکالت
فرستاده مقدمات صلح درمیان آورد مشروط باین که یکبار نام او
را نیز در خطبه داخل سازند منعم خان بنابر مصلحت عموم بلوی
قبول نمود و میرزا سلیمان بهمان قدر خرسند شده متوجه بدخشان
گردید ودر اوایل جلوس علي‌قلي‌خان خطاب خان‌زماني‌یافته درسرکار
سنبل برسرشادی خان افغان که یکي از امرای‌عدلي‌بود لشکرکشید

(۲ ن) میر میران ابو القاسم

و برسر آب رهب با فوج کار آمدني‌خان زمان که دو سه هزار سوار
بودند جنگ‌عظیم کرده هزیمت داد خانزمان‌در استعداد رفع ودفع
او بود که همدرین اثنا خطوط ازدهلی و اگره و اتاوه رسید که هیمون
بقال با لشکر قتال و فیل و مال بسیار از جانب عدلي باستعداد
قتال امرا را از حدود هندوستان برداشته نزدیک بدهلي رسید
و اسکندر خان اوزبک از آگره و قیا خان کنک از اتاوه و عبد الله
خان ازبك از کالپی و حیدر محمد خان ازبیانه و دیگران از سرحدها
آمده در دهلي با تردی بیگ خان جمع شدند وخانزمان‌همان‌طرف
آب جون ماند و نتوانست بایشان ملحق گشت و پیر محمد خان
شروانی که از اردوی بزرگ بوکالت نزد تردی بیگخان آمده بود
با عساکر منصور همراه شد و نزدیک به تغلق آباد در سواد دهلي
محاربۀ صعب دست داد و عبد الله خان اوزبک و لعل خان
بدخشي که در برانغار بودند صف اعدا را بر داشته راست تا قصبه
هودل و پلول تعاقب نمودند و غنیمت بسیار گرفتند و هیمون که
از قلب گاه با فیلان کوه پیکر جدا مانده بود آوازه در انداخت که
جاجي[۲] خان ازجانب الور آمد وبرسر تردی بیك‌خان که جمعیتي
اندک داشت راند او را بیک حمله برداشته فیروزی یافت و از
ترس خدیعت بازگشت مغول‌تعاقب نکرد و نماز شام چون‌امرای
لشکر از تعاقب بازگشته بمعسکر رسیدند آنجا خود هیمون فرود
آمده بود آهسته آهسته از شهر دهلي گذشته راه فرار پیش

(۲ ن)حاجي نکرخان ـ یکرخان

گرفتند و هیمون مردم خود را از تعاقب ایشان منع کرد و خانزمان
از راه میرتهه در سرهند باین جماعه رسید شاهنشاه چون این
خبر موحش شنیدند خضر خان خواجه را که گلبدن بیگم عمه
شهنشاهي در حباله او بود بمقابله سکندر نامزد فرموده متوجه
استیصال هیمون گشته در سرهند نزول اجلال واقع شد و امرای
منهزم درانجا ملازمت کردند خانخانان که از تردی بیگخان
انحراف مزاج داشت و با وجود ان اورا طوقان یعني برادر بزرگ
میگفت باعث شکست ان لشکربود نفاق تردی بیگخانرا دانسته و
خاطرنشان شاهنشاهي ساخته و خانزمان و جمعي دیگر را گواه
بر ثبوت مدعای خویش کشیده رخصت گونه از برای قتل او
حاصل کرد و نماز دیگري سیر کنان بمنزل تردی‌بیک خان رفته
و او را همراه گرفته بمنزل خود در خرگاهی آورده آخر نماز شام‌خود
به بهانه طهارت بر خاست و جمعی را که مقرر ساخته بود اشاره
بقتل تردی‌بیگخان کرد تا کار او را تمام ساختند وصباح بدیوان
نیامده خواجه سلطان علي و میر منشي را نیز متهم به نفاق
داشته همراه خنجر بیگ خویش تردي بیگ خان گرفته مقید
ساختند و بعد از چند گاه مخلص یافتند و هیمون در دهلي خود
را راجه بکرماجیت که راجه بزرگ درهندوستان بود و ابتدای
تاریخ اهل هند از زمان او است که هزار و شش صد سال و کسری
ازان گذشته خطاب داد و احکام دین اسلام را تغیر نموده با هزار و
پانصد فیل جنگي و خزینه بیحد و قیاس و لشکر گران در پاني
پت باستقبال جنگ بر آمد چون توپخانه را پیشتر از خود فرستاده

بود بر جمعي از امرای کبار مثل خانزمان و اسکندرخان و دیگران
برسم منقلای آمده پیش دستي نموده توپخانه او را باندک جنگی
در پاني پت بدست آوردند و هیمون امرای افغان را که مقدم‌ایشان
شادی خان مسواني بود بزیادتي مناسب و جایگیر امیدوار ساخته
در خزانه را کشاده و انعامات وافر داده تسلي سپاه نمود و افغانان
بسکه از تحکمات او بجان آمده بودند زوال او را از خدا میخواستند
و بزبان حال و مقال نعم الانقلاب و لو علینا مي‌خواندند و شبا
شب یلغار کرده و از پاني پت گذشته بر فیلي هوایي نام سوار
بموضع کهرمنده که حالا درآنجا سرای است مشهور آمد و صباح
روز جمعه دهم ماه محرم المکرم از سنه اربع و ستین و تسعمایه
(۹۶۴) که روز عاشوره باشد

بر دوست مبارک است و بر دشمن شوم

اغاز قتال و جدال مابین امرای منقلای و افواج هیمون واقع شد
شاهنشاه و خانخانان دران روز در سه کروهي معرکه جنگ بودند
و مدد میفرستادند تا خبر فتح آمد و هیمون که لشکر او همه بیدل
بود و اعتماد کلي بر فیلان داشت با حلقه خاصه حمله بر افواج
قاهره آورد تذبذب و تسلسل و تزلزل تمام در برانغار و جرانغار
انداخت و باز بسعي جوانان تیر انداز و ضربت شمشیر کارآزمایان
کین گذار آن رخنه التیام یافت و کار از دست رفته انتظام گرفت
و هیمون بر قلب که خانزمان بود رانده تمام فیلان را چون کوه
بر داشته بدانجا برد و غازیان او را زیر تیر باران گرفتند و هیمون
دران حالت سر برهنه چون دیوانه سگ گزیده فریاد بده و بستان

میکرد افسونیکه تعلیم یافته بود می خواند ناگاه تیر اجل که هیچ
سپري دافع ان نتواند بو بر چشم احول او رسید چنانچه از کاسه سر
تهي مغز او گذشت و بی شعور شد و جمعی که نزدیک او تردد
میکردند این حال دیده متفرق گشتند و لشکریان اهل اسلام
تعاقب ایشان نموده قتل عام کردند و شادی‌خان مسوانی که
مقدمة الجیش بود کشته شد و شاه قولیخان محرم بفیل هیمون
رسید و فیل بان گفت مرا نکشید هیمون بر فیل من سوار است و
اورا بدان حال در معسکر آوردند و شیخ گدائي کمبوه و جماعهٔ
بشاهنشاهي گفتند که چون غزای اول است شمشیر را برین کافر
باید آزمود که ثواب بسیار دارد فرمودند این را حالا که حکم مرده
دارد چه بزنم اگر درو حس و حرکتی می بود تیغ آزمائی میکردم
و پیش از همه خانخانان به نیت جهاد شمشیري انداخت بعد
ازان گدائی شیخ و دیگران بتلاش کشتند و آن مثل راست آمد که
سوختني را کشتن چه سود و این تاریخ یافتند •

ز روی مکر و تزویر و دغا گر حضرت دهلی
بدست افتاد ناگه از قضا هیمون هندو را
جلال الدین محمد اکبر آن شاه فلک رفعت
بعون لطف حق بگرفت هندوی سیه‌رو را
دبیر صنع بر لوح بقا با خامهٔ قدرت
رقم زد بهر سال فتح آن بگرفت هیمو را

قریب به هزار و پانصد فیل و خزینه و اسباب خارج از حساب
محاسب وهم غنیمت یافتند و پیر محمد خان و حسین خان

خویش مهد ي قاسم خان و جماعه باتفاق سعید خان مغول از دهلي
تعاقب گریختگان کرده و از الور گذشته و خود را بزن هیمون که فیلان
پر بار زر مي برد نزدیک رسانیدند و او در کوهستان و جنگل موضع
کواده (۲) از بجواره در آمد اما زر را گذاشت و اکثریرا کواران ولایت بجوار
تاراج کردند و پاره که بدست غزاة افتاد چندان بود که به سپرها
بخش نمودند و « نثار زرها » تاریخ یافته شد و دران راهي که‌راني گذشت
ان قدر اشرفي و خشتها از طلا افتاده بود که تا چند سال رهگزریان و
مسافران مي یافتند وخزینه که شیر شاه و اسلیم شاه و عدلي سالها
جمع کرده بودند باینگونه تلف شد

بخور بپوش و بپاش و بده که حاصل عمر
خرد نداشت کسی کو بدیگری بگذاشت
منه ذخیره که بسیار کس زغایت حرص
نهاد گنج بصد رنج و دیگری بر داشت

چون روز دوم از فتح به پانی‌پت رسیدند مناري از گلها بنا
فرمودند و از پاني پت بی توقف بدهلي رسیدند و سر منبر را
از سر نو بخطبه زینت دادند و یک ماه توقف واقع شد و امرای
نامدار بجانب آگره و سنبل و دیگر شهرها نامزد شدند و خبر در
دهلي رسید که در نواحی چمیاري (۳) که موضعی است به بیست
گروهی لاهور خضر خان از پیش سکندر شکست یافته بلاهور آمد
شاهنشاهی بجالذهر نهضت فرمودہ بودند که سکندر باز بکوه سوالك

(۲ ن) کوا و بجواره - کداو بجوار (۳ ن) جمیاري

رفت ورایات عالیه تعاقب نموده تا دیسوهه و دهمیری حرکت نمود

مخفی نماند که بجهة عروض عوایق میخواهد که بعد ازین جزئیات وقایع را باصل گذاشته و بکلیات حوادث پرداخته جواد خامه را عنان‌گسسته یک اسپه در سواد این میدان دواند و سوانح این چهل سال را از جلوس خلافت پناهی مجملا تمام سازد و منه التوفیق *

درین سال سکندر در قلعهٔ مانکوت متحصن شد و امرای کبار هر روز جنگ انداخته کار برو تنگ ساختند خصوصا محمد حسین خان خویش مهدی قاسم‌خان دران جنگها ترددی کرد که اگر رستم زنده می بود انصاف میداد و برادرش حسن بیگ کشته شد

برسر کویتو حسن کشته شد * ای سر کویت بتر از کربلا

و آن تردد ها که ازین طرف شاهنشاهی و ازان طرف سکندر میدید باعث اعتبار حسین خان گشته اورا روز بروز بدرجات عالی رسانید و اولکهای معتبر در جایگیر او مقرر گشت تا عاقبت بحکومت لاهور رسید و بسیارجا شمشیر نمایان زد چون مدت محاصره بطول انجامید و غله در اهل قلعه بسیار قیمتی شد و امرای نامی سکندر یگان یگان مثل سید محمود بارهه و غیران جدا شده بدرگاه آمدند سکندر مقدمات صلح درمیان آورده پسر خود عبد الرحمن نامی را همراه غازیخان سور بوسیلهٔ اتکه خان و پیر محمد خان بتاریخ بیست و هفتم ماه رمضان سنه اربع وستین وتسعمایة (۹۶۴) بملازمت شاهنشاهی فرستاد و چند فیلی نامی پیشکش کرد و قلعه را سپرد و فرمان نوشتند که جونپور در وجه جایگیر سکندر بالفعل مقرر باشد و چون ولایت پیش را از دست افغانان مستخلص سازد خان‌زمان

قایم مقام وی شود و سکندر براه دامن کوه بجونپور رسید و چون خان زمان جونپور را متصرف گشت او بر حسب فرمان ولایت گور را خواست که در تحت تصرف بیارد آنجا وقایع گوناگون پیش او آمد و بعد از چندگاه از بازی چرخ منصوبه چنان نشست که او هم با حریفان همدست سابق لاحق گردید و روزگار دغا باز بساط نشاط اورا هم در نوشت

دایم نه بساط عشرت افراشتنی ست
پیوسته نه تخم خرمی کاشتنی ست
این داشتنی ها همه بگذاشتنی ست
جز ذرهٔ دردی که نگهداشتنی ست

و هم در ایام محاصره محمد قلیخان برلاس و اتکه خان و امرای دیگر بلقیس زمان بیگم پادشاه را با دیگر مخدرات ستر عفاف از کابل بمعسکر رسانیدند * و بتاریخ دوم شهر شوال سنه نهصد و شصت و چار رایات اجلال بجانب لاهور متوجه گردید و درین یورش خانخانان را نسبت به اتکه خان بتقریب دویدن فیل خاصه شاهنشاهی بر سراپرده سرای او بدمظنگی واقع شد و اتکه خان در لاهور آمده همه پسران را همراه آورده بمنزل خانخانان سوگند کلام مجید خورد تا شبهٔ مرتفع گشت و درین سال سلطان آدم ککهر در لاهور بوسیله ملا عبد الله سلطان پوری بملازمت درگاه شتافت و درمیان خانخانان و او عقد اخوت صورت بست و بحضور بندگان شاهنشاهی نزاعی که میان کمالخان و برادر زادهٔ او بود باصلاح انجامید و سلطان آدم باعزاز و احترام تمام و انعام و اکرام موفور بجانب وطن مالوف مراجعت

نمود و بعد از گذشتن موسم بشکال اعلام شاهنشاهی بجانب دهلي نهضت فرمود و در منزل جالندهر صحبت عقد خانخانان بمهد علیای سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد خواهر زادهٔ پادشاه غفران پناه منعقد شد وجشن عالي ترتیب یافته نثارها و ایثارها وقوع یافت

و بتاریخ بیست و پنجم جمادي الثاني سنه خمس وستین و تسعمائة (٩٦٥) موکب عالي بدهلي نزول فرمود و خانخانان دران ایام در هفته دو روز بدیوانخانه آمده باتفاق اعیان مملکت مهمات بفیصل میرسانید و از جمله سوانحي که دران ایام روی داد قصه عشقبازی خانزمان است بشاهم بیگ مجملا آنکه در ملازمت پادشاه غفران پناه دو صاحب جمال خوش خلق پسندیده اطوار در سلك قورچیان انتظام داشتند یکي خوشحال بیگ دوم شاهم بیگ که پسر ساربان باشی شاه طهماسب بود هردو در حسن خلق و خلق یگانهٔ زمانه و در شیوهٔ دلیري نشانه بودند و خانزمان وقتی که هنوز بجانب سنبل تعین نشده بود با شاهم بیگ پنهان نظري داشت و زبان حالش همه با این مقال گویا بود

نشان بر تختهٔ هستي نبود از عالم و آدم
که جان در مکتب شوق از تمنای تو میزد دم
که دارد این چنین عیشی که در عشق تو من دارم
شرابم خون کبابم دل ندیمم درد نقلم غم

و چون بعد از حادثهٔ غفران پناهي بملازمت شاهنشاهی رسید بشاهم بیگ که داخل قورچیان درگاه بود پیمان بایمان موکد شد و از حدود

لکهنو کمان در دهلی خفیة بطلب او فرستاد تا فرار نموده باو ملحق گردید و خان زمان برنگ خبایث ما وراء النهر که جوانان را بپادشاهی بر داشته هنگامهٔ بهار را بجهته شوق و انبساط گرم میدارند بشاهم بیگ نیازمندی تمام پیدا کرده او را پادشاهم میگفت و خود را در رضاي او باخته و تسلیم کرده واکثر اوقات یداق گرفته مانند دیگر خدمتگاران بحضور در خدمتش قیام مي نمود و امثال آن و فقیر از مرحومي و مغفوري امیر[٢] ابو الغیث بخاری دهلوی رحمة الله علیه که شاهم بیگ نسبت ارادت گونه بمیر داشت شنیده ام که دران ایام که شاهم بیگ از اردوی معلی به جونپور رفت بمقتضی عهد صبی که قریب العهد من ربي است به نماز با جماعت و درود وتلاوت و ادعیه و دوام طهارت بسیار مقید بود و نظر بر نامشروعات نمی انداخت وخان زمان نیز بنابر تبعیت او بصفت تشرع و صلاح آراسته گشته بود و برای خاطر شاهم بیگ محتسبان در اردوي خود گماشت تا بامر معروف و نهی منکر قیام نمودهٔ کسر ملاهي و مناهي کنند ومیر سید محمد مکي را که بهفت قرأت قاری کلام مجید وجامع این اوراق نیز در سنبل قرآن پیش او در زمان اسلیم شاه درست کرده بود برای تعلیم شاهم بیگ نگاهداشته رعایت فوق الحد و الغایه فرمود چون زهد کودکان کم بقا می باشد آن صلاح در اندک مدت بضد مبدل شد

عمري بشکیب مي ستودم خود را

(٢ ن) پسر

در شیوهٔ صبر می نمودم خود را
چون عشق آمد کدام صبر و چه شکیب
المنة لله آز مودم خود را

شاهم بیگ بر زن لولي آرام جان نامي که بسیار دلربا و شیرین حرکات بود بموجب انکه

به مقبولی کسي را دست رس نیست
قبول خاطر اندر دست کس نیست
بسا لولي وش شیرین کرشمه
که ریزد خون ز دل ها چشمه چشمه
بسا زیبا رخ و شیرین شمایل
که سویش طبع مردم نیست مایل

مایل شد و او نیز بصد دل و جان راغب و طالب این گشت و با انکه خانزمان آن لولي را بصیغه نکاح در تصرف خود داشت بشاهم بیگ ایثار کرد و شاهم بیگ روزي چند با او بکام دل بوده و او را به عبد الرحمن بن موید بیگ که صحبت جانی باو داشت بخشید و گذاشت چون اخبار خانزمان بعرض درگاه رسید غیرت شاهنشاهي تاب نیاورده فرمان طلب شاهم بیگ بنام خانزمان از آگره و دهلي بجون پور صادر شد و فرماني دیگر بنام جایگیر داران حدود صدور یافت که اگر خانزمان درین باب اهمال ورزد برسر او اغناغ یعني جمعیت کرده بسزا رساند خان زمان برج علي نام معتمدیرا از نوکران خود بجهة تلافي این تقصیرات و تدبیر کار از دست رفته بدر خانه فرستاد او نخست از همه به منزل پیر محمد خان

که نیابت مطلق از جانب خانخانان داشت ومنزل او بر سر برجي بود رفته پیغام گذارد و شاید سخنی درشت همدرین ضمن گفته باشد پیر محمد خان او را از بالاي برج پایان انداخت تا خورد گشت و از قساوت قلب بقهقهه گفت که این مردک حالا مظهراسم خود گردید خانزمان این خبر شنیده ودل بمفارقت شاهم بیگ نهاده بزبان حال می گفت

وصل چو سر زد ز ولایت برون * باد فراق ز نهایت برون
در هوس وصل بود سینه سوز * وعدهٔ بدکانچه موئینه دوز

و بحسب ضرورت اورا رخصت پرگنه سرهرپور که هژده کروهی جونپور است و بجایگیر عبد الرحمن بیگ مقرر بود داد تا ایامی چند درانجا بسیر و شکار مشغول باشد و بعد ازان که اطفاء نائرهٔ غضب شاهنشاهي شود مراجعت نماید شاهم بیگ عبد الرحمن بیگ را گرفته درانقصبه که حوض آبي صاف و باغي روح افزاي و عمارتی دلکش میان حوض دارد جای نزه و سرزه است آمده بسر میبرد تا انکه روزی مجلس شراب داشتند و سرگرم شدند شاهم بیگ بمقتضای انکه

سرود و عاشقيّ و مي پرستي * سبب شد هرسه چیز از بهرمستی
شراب و عاشقی چون شد بهم یار * معاذ الله بر سوائی کشد کار

از عبد الرحمن بیگ آرام جان را طلبید او عذر نکاح آورد شاهم بیگ از و آزرده خاطر گشته آن صحبت در ساعتی بعداوت انجامید

دیده ام بسیار کز سیر سپهر بیمدار

دوستان دشمن‌شدند ودوستیها دشمنی

و از روي غرور و مستي شراب و جواني فرمود تا عبد الرحمن را بستند و آرام جان را بگمان انکه اول از و بوداز منزل عبد الرحمن طلبیده باوی صحبت داشت و موید بیگ برادر خورد عبدالرحمن بیگ از روی غیرت جمعیت بهم رسانیده قصد بالا خانه که شاهم بیگ با آرام جان بران بود نمود و شاهم بیگ بمدافعه برخاست و جنگ شد دران حالت مستی تیری بمقتل او رسید وبآن درگذشت و این مصراع تاریخ یافتند که

برداشت آه و گفت که شاهم شهید شد

مخفي نماند که چون عدد آه ساقط گردد نه صد و شصت و سه تاریخ می شود باوجود این درین جا تردد است که ایا قضیه شاهم‌بیگ درین سال واقع شده یا در سال گذشته وقیاس ثانی است والله اعلم و عبد الرحمن بیگ خلاص یافته بدرگاه آمد و تربیت یافت و خانزمان لباس ماتم پوشیده تا بآب گنگ تعاقب عبد الرحمن بیك نمود و بر مقصود دست نیافته با چشم گریان و دل بریان مایوس بازگشت

در ماتم شمس از شفق خون به چکید
مه روی به کند و زهره گیسو به برید
شب جامه سیاه کرد ازین ماتم و صبح
برزد نفسي سرد و گریبان به درید

وخان زمان دران چند سال باندک مردم با فوج بسیار از افغانان جنگهاي مردانه کرده فتح نمود وجنگهای او کارنامهٔ بود برجریدهٔ

روزگار ازانجمله جنگ لکهنو است که حسن‌خان بچگوتي با بیست هزار کس آمد وخان‌زمان مجموع ازمه چهارهزار کس زیاده نداشت و تا زمانی‌که غنیم از آب کروی گذشته با فوج بهادر خان جنگ انداخته است او خود را مشغول بخوردن طعام داشته باز چون خبر آوردند که غنیم در آمده رسید گفت بساط شطرنج بیاورید او بفراغ بال بازي میکرد باز گفتند که فوج بیگانه مردم مارا برداشت آن زمان سلاح طلبیده پوشید و زمانیکه سرا پردها را بتاراج مي‌بردند تمام لشکر او پریشان شده بود بهادر خان را گفته حالا تو برو بعد ازان خود باندک مردمی که داشت طبل نواخته به جنگ درآمد وخصم را برداشت و تا هشت و هفت کروه تعاقب نموده از کشته پشته واز مرده توده ساخت ومظفر بازگشت وهمچنین درجون‌پور با کوریه که خود را سلطان بهادر خطاب کرده و سکه و خطبه خود را در بنگاله خوانده با سي‌چهل هزار سوار تخمینا بجونپور رسید و حشم و خدم خان زمان تمام در جنگ بغارت رفت و زمانی که خان زمان از سر سفره برخاست غنیم سفره را همان طور گسترده یافت و شروع در تاراج کرد عاقبت خان زمان با جمعی معدود برآمده دمار از روزگار افغانان براورد و کشت و اسیر ساخت و چندان غنیمت یافت که لشکرش را آرزوي هیچ چیز نماند و الحق باقبال شاهنشاهی فتوحاتي که او و برادرش با جماعه خویش در شرق رویهٔ هندوستان نمودند از کم کسی بوجود آمد و اگر داغ معصیت بر جبین اخلاص نمی نهادند این هر دو برادر سمت پادشاه نشانی داشتند اما آخر الامران‌همه تردد و سعي را بخاک

مذلت یکسان ساختند

بسا نام نیکوی پنجاه سال * که یکنام زشتش کند پایمال

و باقي احوال ایشان در سنوات استقبال مذکور میشود انشاء الله
تعالی ودرین سال خان‌خانان مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ را
که خالی از صفت شرارت و خبث درونی نبود بسیاست رسانید
و در هفدهم محرم مکرم سنه خمس وستین و تسع مایة (۹۶۵)
موافق سال سوم از جلوس موکب عز و اقبال در شهر آگره
اجلال فرمود ودرین سال نصب وعزل و صعود و هبوط پیر محمدخان
واقع شد و سبب آن بود که پیر محمدخان از ملائي بامرائی رسیده
چنانکه گذشت راتق و فاتق جمیع مهمات ملکي و مالي بتقریب
نیابت خانخانان شده بود و تمامي ارکان دولت به منزل او رفتندی
و کم کسی بار یافتندی و سامانش بمثابهٔ رسیده بود که روزي در
اثنای توجه از دهلی بآگره خانخانان با پیر محمد خان شکار
انگنان براهی می آمد مقارن این حال خانخانان از رکاب داران
خاصه پرسید که هیچ توشه در رکاب خانه است که گرسنه‌ایم پیر
محمد خان در حال گفت که ما حضری خواهد بود اگر فرود آیند
کشیده شود خان خانان با حشم خویش زیر درختی فرود آمد و
سی صد کاسهٔ شربت وهفت صد چیني طعام بوتفرن (؟) از رکاب‌خانه
پیر محمد خان کشیدند و خان خانان متعجب ماند اگرچه هیچ
ظاهر نساخت اما در باطن او غیرتی عظیم راه یافت

مگر تو بي خبری کاندرین مقام ترا
چه دشمنان حسودند و دوستان غیور

و چون بآگره رسیدند روزي چند تکسری به مزاج پیر محمد خان
راه یافت و خان خانان بعیادت رفت یکي ازغلامان پیر محمدخان
که عادت بمنع اهالی و اشراف کرده بودند مانع امد و گفت که
تا رسیدن دعا توقف فرمایند و بعد از طلب در آیند خان خانان
را از این معني حیرت بر حیرت افزوده می گفت

بلی خود کرده را درمان نباشد

و بعد از رسیدن این خبر پیر محمد خان بان ضعف دویده آمد و
پس از خرابي بصرهٔ بعذر خواهي میگفت که معذور فرمائید که
دربان شما را نشناخت خان‌خانان جواب داد که شما هم باوجود
این وقتیکه خان‌خانان درون رفت از نوکران خانی هیچکس را
نگذاشتند غیر از طاهر محمد سلطان میر فراغت که بتلاش بسیار
خود را بدانجا رسانید سبحان الله هرگاه احوال آن مردم این بوده
باشد خود را چه گویم

مرو بر درگه سلطان کز و کار تو نکشاید
دلیلی بس بودگر اهل عقلی منع دربانش

و خان‌خانان ساعتی نشسته از آن‌جا بدر آمد و درفکر پیر محمد
خان شد بعد از دو سه روز بدست خواجه امینا که آخر خواجه جهان
شد و میر عبد الله بخشي و جمعي از ملازمان پیغام به پیر محمد
خان‌فرستاد که یاد داشته باشی که تو بوضع طالب علمي و نامرادی
بقندهار آمدی و چون در تو قابلیت دیدیم و به صفت اخلاص
متصف یافتیم و بعضي از خدمات شایسته نیز از تو بوجود آمد
ترا از رتبهٔ اسفل سافلین فقیری وطالب العلمی بپایهٔ اعلی علیین

سلطانی و خانی و درجهٔ امیر الامرائي رسانیدیم اما چون پرداخت
دولت و جاه در حوصلهٔ تو نیست احتمال انگیز فتنه و فساد در تو
باقي‌است بنابرین از تو هم چند روز اسباب غرور ترا انتزاع میئمائیم
تا مزاج فاسد و دماغ مغرور تو بحال آید الان مناسب چنان‌است
که علم و نقاره و اسباب حشمت را بسپاری پیر محمد خان بموجب
فرموده عمل نموده ان مواد پندار را که خیلی مردم اُمّي را مخبط
ساخته و می سازد و از جادهٔ مروت و فتوت انداخته و می اندازد و
با غول بیابان رفیق‌گردانیده و میگرداند در لحظه بکسان خانی سپرد
و همان ملّا پیر محمد که بود شد بلکه بد تر ازان گشت

عاریّت است هرچه دهد گردش سپهر
عارض بود بیاض که بر گرد آمیاست

و مقارن آن حال مولانا را بقلعه بیانه فرستادند درانجا محبوس بود
و ازانجا هرچند رسالهٔ درباب برهان‌تمانع که عبارت‌است از ماحصل
کریمهٔ لَوْ كَانَ فِيْهِمَا آلِهَةٌ اِلاَّ اللّٰهُ لَفَسَدَتَا درمیان متکلمین بحثی
مشهور است و غیر ان بنام خانخانان نوشته و وسیلهٔ استشفاع و
استخلاص خود ساخته فرستاد سودمند نیامد

دل شیشه ایست چون‌شکني کی شود درست
ظرف کلال نیست که سازی و بشکنی

بعد از چند روز او را از بیانه بحکم خان‌خانان بمکه معظمه فرستادند
و هنوز در گجرات بود که فترات خانان شد و او باز گشته بملازمت
شاهنشاهی رسید و خطاب ناصر الملکي یافته به تعاقب خان خانان
نامزد گشت چنانچه بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی

و منصب وکالت خان خانان بجای پیر محمد خان بحاجی محمد
خان سیستانی که او هم از نوکران خانی بود انتقال یافت و این
مصرع حسب حال بود که

سگ نشیند بجاي گیپائی

و شیخ گدائي کنبوه پسر جمال کنبوي شاعر دهلوی را بتقریب
اشنائي خان خانان که بعد از شکست ثانی هند در ایام غربت در
گجرات باوبهم رسیده بود برجمیع اکابر هندوستان و خراسان‌تقدیم
داده منصب رفیع القدر صدارت برو مسلم داشتند و خان‌خانان بلکه
شاهنشاهي نیز اکثر اوقات در منزل او بمجلس سماع که ازان سراسر
تکلف مي بارید و دکّان تزویر ساخته بود حاضر میشدند و چون
ازان زمانی که بناي اسلام در هندوستان واقع شده حق سبحانه و
عزشانه اعیان و اشراف دنیادار بخلاف مشایخ کبار این دیار
را همیشه رعیت سرشت و محکوم طبیعت و پست فطرت افریده
و جاه جلال دولت ایشان هرگز به ضرب شمشیر نه بوده جز
به تزویر دیگر و نفاق ذاتي و بدنامی و جامهٔ سروری و سرداری
برقامت همت ایشان کوتاه آمده است اکابر ایمه ازین معراج شیخ
گدائي که درعلو نسب او هم سخن داشتند و خانه بخانه درماتمي
عظیم افتادند و سر کبّرني موت الکبراء اشکارا شد

درتنگنای‌حیرتم از نخوت رقیب * یا رب مباد انکه گدا معتبر شود

و او قلم نسخ بر اراضی مدد معاش و اوقات خانزادهای قدیم
کشیده هرکس را که رزالت دربار او میکشید سیورغال میداد و الا
فلا و با وجود ان نظر باین زمان که سخن در هیچ جریب زمین

انعام مدد معاش میرود بلکه کمتر اورا عالم بخش توان گفت و اعیان و اشراف ولایت هم که می آمدند از ممر ترفع و تحکم و تصدر بیموقع او نیز بودند و بعضی خود را باین تسلی میدادند که

ان الجهول اذا تصدر بالغنی * في مجلس فوق العليم الفاضل
فهو الموخر بالمعالی کلها * کتقدم المفعول فوق الفاعل

گر فرو تر نشست خاقانی * نی اورا عیب ونی ترا ادب است
می نه بینی که سورهٔ اخلاص * زیر تبت یدا ابي لهب است

و میر سید نعمت رسولي که مذکور شد قطعه گفته در جوامع و صوامع شهرت داد و خبثها انرا در مسجد و دیوان خانه شیخ گدائي نوشتند تا خواند و محو ساخت اما فایده نداشت و این بیت ازان جمله است

نام گدائی مبر نان گدائي مخور * زانکه گدائي بدست روي گدائی سیاه

و ازو بعضی اثار بی اخلاصی و بی رائی و بد راهی نسبت به بندگان شاهنشاهي ظاهر شد که بجای خود مذکور شود و درین ایام پیش قدوة الاکابر میر عبد اللطیف که از اعاظم سادات سیفي قزوین است و از ولایت عراق در سال نهصد و شصت و سه بهند آمده بود شاهنشاهي دیوان لسان الغیب بنیاد کرده سبق میخواندند و پسر رشیدش ملکی ملکات حمیده اطواری امیر که مظهر الولد الحر یقتدي بابائه الغر مسمی بمیر غیاث الدین الملقب به نقیب خان است و در علم سیر و تواریخ و اسماء رجال و سایر محاضرات آیتي است از آیات روزگار و برکتی ازبرکات زمانه و ثانی لوح محفوظ است و جامع این منتخب را باو نسبت هم

عهدی و هم درسي و عقد اخوت دیني است حالا در ملازمت شاهنشاهي بخواندن علم تاریخ و سایر کتب نظم و نثر روزانه وشبانه اشتغال دارد

و درسنه ستة و ستین و تسعمایة (۹۶۶) فتح قلعه گوالیار شد و غلامي بهیل خان نام از عدلي که متحصن دران بود آمان طلبیده کلید سپرد و * فتح باب قلعه گوالیار * تاریخ یافتند و درین سال سنکرام خان نام نیز غلام عدلي قلعه رنتهنبور بدست رای سرجن هادا فروخت و مجملي آن واقعه این است که پیش از انکه شاهنشاهي بلده آگره را محط رحال اقبال سازند و جمعي را از امرا مثل هند و بیك مغول و غیران به تسخیر قلعه رنتهنبور نامزد فرموده بودند آن جماعه سنکرام خان را در قبل داشته اطراف و نواحي قلعه را تاختند اما کاری نساختند و چون بیانه در وجه جایگیر حبیب علیخان که یکی از نوکران خانخانان بود بساور و توده ترکعلي که بتوده بهیون مشهور است بچغتائی خان مقرر شد و حبیب علیخان را سرداران لشکر اعتبار کرده امرای نواحی را تابعین او ساخته نامزد فرمودند و تا مدت یکسال در محاصرة داشت کار بر اهل قلعه تنگ آوردند و سنکرام خان مقدمات صلح درمیان آررده سفیری التماس نموده بجهة خاطر نشان ساختن بعضي مقدمات نزد خود طلبید خوانین واله فقیر را باحاجي الحرمین الشریفین حاجي بهیکن بساوري بجهة اصلاح این مهم انتخاب نموده فرستادند بعد از رد و بدل بسیار سنکرام خان سپردن قلعه را مشروط بچند شرط ساخت از انجمله دادن پاره خرجي از نقد و جنس و مهم

سازی او از در خانه و امرا چون درین باب تقاعد و تکاسل ورزیدند
و زر هم نداشتند که بدهند و گمان فتح بقهر و غلبه هم علاوه آن شد
و قلعه را برای سرجن داد و هرچه خواست ازو گرفت وسعی چندین
ساله این جماعه پریشان نامشکور گشت و سنکرام خان بهمراهی
حاجي خان الوري بگجرات رفت و رای سرجن قلعه را باذوقه
و یراق استحکام داد واو بتقریب زر داري و جمعیت بعضي پرکنات
حوالی قلعه را نیز متصرف شد وحبیب علیخان و امرا بعد از مدتي
که تاخت و باخت کردند متفرق شده بجاگیرها رفتند و درین
سال جمال خان غلام عدلی که چنار را متصرف بود وکیلی
بدرگاه فرستاده التماس نمود که اگر کسی شایسته کاردان را فرستند
قلعه را باو سپارد و خانخانان مهرعلی بیك سلدوز را که آخر بمرتبه
خواني رسیده حاکم قلعه چتور گشت همراه وکیل جمالخان با فرمان
استمالت فرستاد و همدران ایام چون فقیر از خانه برآمده و از
بساور بقصد طالب العلمي بآگره رسید بمهرعلی بیگ اشنا شده
در منزل او می بود و مهر علی بیگ مبالغه بسیار باوستادي
مرحومی شیخ مبارک ناگوری رحمة الله علیه والد مرحومي
مغفوري شیخ ملوکشاه طاب ثراه نمود کار بجائي رسانید که اگر
فلاني درین سفر رفیق من نباشد مهم رفتن را برطرف میسازم
و هردو عزیز نام برده بتقریب مروتهای آشنائي مصلحت در
رفتن فقیر دیده خواهي نخواهي الحاح مرافقت نمودند تا درعین
بشکال بجهة استرضای خواطر اساتذه باوجود نو سفری از تحصیل
علم باز مانده مرتکب اخطار اسفار گردید و از راه قنوج و لکهنو

و جونپور و بنارس سیرکنان عجائب عالم دیده و بصحبت بعضی
از مشایخ و علمای کبار ان دیار رسیده درذي قعده سنه ستة وستین
وتسعمایة (۹۶۶) از آب گنگ گذشته به چنار (۲) درآمده شد وجمال خان
کسان باستقبال او فرستاده مهرعلي را اندرون برد ومحال شیرشاهي
وسلیم شاهي و یراق قلعه داري نموده بمراسم مهمانداري کما
ینبغي بپرداخت چون فرمان استمالت مشتمل بر انعام پنج پرگنه
از نواحی جونپور در عوض قلعه چنار خوانده شد او توقعات دیگر
نموده و تکلیفات مالایطاق کرده مهر علي را تا زمانیکه جواب
عرضداشت او از درگاه بیاید خواست که معطل دارد درین ضمن
از روی پرکاري حرف و حکایت با خانزمان جدا داشت و با فتح
خان افغان تبنی (۳) که با جمعیت تمام در قلعه رهتاس بود جدا وعدهٔ
قلعه میداد و مهر علي چون بر مکر و فریب او آگاه شد و بخاطرش
توهمي از فتح خان نیز راه یافت که مبادا بایکدیگر هم عهد شده
ضرری باو رسانند خود تنها به بهانه سیر از قلعه پایان آمده و مایان
را همانجا گذاشته از آب گنگ بصد اضطراب گذشت و با جمال خان
صحبت بلطایف الحیل داشته و دار و مداری کرده بتقریب باز
آوردن مهر علی و صلح و صلاح وقت شام برکشتي نشسته قصد
عبور نموده آمد اتفاقا کشتی درورطهٔ هایل بدامن کوه افتاد که
متصل بدیوار قلعه است وتند بادی غریب برخاسته ان را متزلزل
ساخت و اگر لطف خالق البرار و البحار بادبانی نمی کرد کشتی

(۲ ن) چنهار (۳ ن) پنی

امید دران گرداب بلا بکوه اجل رسیده ذره ذره شده بود

رسیدم من بدریائی که موجش آدمی خوار است
نه کشتی اندران دریا نه ملاحی عجب کار است

و در جنگل دامن کوه چنار بمسکن و ماواي شیخ محمد غوث که از کبار مشایخ اهل هند و صاحب دعوت بود رسیده شد و یکی از خویشان شیخ دو چار گشته غاری نمود که آن بزرگوار دوازده سال دران منزوی بوده اوقات بغذاي برگ و میوهٔ درختان بیابانی میگذرانید و کار او به برکت دعوت بجائي رسید که پادشاهان عالی مقدار کامگار سر اخلاص و ادب به تعظیم او فرود می آوردند وبعد ازانکه مهرعلی بآگره آمد قلعه چنار را فتو غلام عدلي در تصرف آورد و در سنه ستة و ستین و تسعمایة (۹۶۶) شیخ مشارٌ الیه با مریدان و معتقدان و کرو فر تمام از گجرات بآگره رسید وشاهنشاهي باعتقاد درست او را دیدند و شیخ گدائی را بموجب تنگ چشمی و نفاق و حسدي که ایمه هندوستان را با هم دیگر لازمهٔ ذاتی است آمدن او دکانی بالای دکانش ساختن خوش نیامد

به نزد خرد این سخن روشن است
که هم پیشه هم پیشه را دشمن است

و خان‌خانان نیزبتقریب تصرفی که شیخ گدائی در مزاجش نموده بود با شیخ محمد آشنائی چنانکه بایستی نکرد بلکه مجالس متعدد منعقد ساخته و رسالهٔ شیخ محمد غوث را که درانجا کیفیت معراج خود بیان کرده گفته که در بیداري مرا مجالسه و مکالمه با حضرت رب العزة عز شانه واقع شد و برحضرت رسالت پناهی

صلی الله علیه و آله و سلم تقدیم کردند و امثال این خرافات که عقلا و نقلا مذموم و ملوم باشد در میان آورده شیخ را پیش کشیده هدف تیر ملامت ساختند تا بخاطر آزرده بگوالیار رفت و بلوازم مشیخت و ارشاد به پرداخته بجاگیر یک کرور که داده بودند قناعت نمود *

درین سال بهادر خان برادر خان زمان بقصد تسخیر ولایت مالوه که باز بهادر پسر سزاول خان در تصرف داشت تا قصبه سپري رسیده بود که فترات خان خانان شد و باز گشته آمد و برخصت خان خانان بدرگاه پیوست *

و همدرین سال حسین خان از اندري بآگره آمد و با چندي از سرداران نامی جانب رنتهنبور رفته در موپر ترددهاي مردانه کرد و نمایان تاخت ازانجا حمله بر قلعه رنتهنبور برد چنانچه راي سرجن را در جنگ برداشته گریزانده بدرون قلعه برد و ازو حساب گرفت و بتقریب بر همزدگی معرکه خان‌خانان ان معرکه را نا تمام گذاشته بگوالیار آمد و ازانجا قصد مالوه داشت که خان‌خانان او را بآگره طلبید و بتاریخ بیستم جمادی الثانی سنه سبع و ستین و تسعمایة (۹۶۷) شهنشاهی بعزم شکار از آب جون عبور نمودند جمعي از غرض‌گویان که حسد بر استقلال وکالت خان‌خانان داشتند خصوصا ادهم خان که بسبب نسبت فرزندی ماهم اتکه درجهٔ تقرب او از همه زیاده بود و صادق محمد خان و غیره فرصت یافته سخنان خان‌خانان بعرض رسانیدند والحق شاهنشاهی‌هم که‌تصرف نانذ در ملک نداشتند و از ممر بعضی خرجهای ضروري گاه‌گاهی

معطل می ماندند و خزینه اصلا نبود و نوکران پاشادهی همه
جایگیرهای زبون و پریشانی احوال بر روجه کمال داشتند وملازمان
خان‌خانان همه بسامان و مرفه الحال مي خواستندکه معرکه بطرحی
دیگر شود و لیکن قدرت تام نبود تا بمقتضای اذا اراد الله شیا
هیّا اسبابه دواعی جمع شد

چون معاني جمع گردد شاعري آسان بود

و نزدیک بسکندره راوٗ که نصف راه دهلی است ماهم‌اتکه بعرض
رسانید که بیگم پادشاه را که در دهلی بودند درین ایام ضعفی
طاری شده است شاهنشاهی را بسیار یاد میکند لاجرم عنان توجه
بآن صوب معطوف داشتند و شهاب الدین احمد خان حاکم دهلی
باستقبال آمده و باتفاق هم دیگر سخنان چون کاه را کوهی در نظر
نموده خاطر شاهنشاهی را بر خان خانان گران ساختند

خال و خط و زلف و ابرویت همه یکجا شدند
از برای کشتن مسعود محضر میشوند

و کار باین‌جا رسانیدند که خان‌خانان قدوم موکب همایون را در
دهلی از سعی ما دانسته درعزم انتقام خواهد بود و مارا مجال
مقاومت باو نیست و مناسب همان است که رخصت مکه
معظمه بیابیم شاهنشاهی بمفارقت ماهم اتکه نتوانستند دل
نهاد و تسلی ایشان داده بخان‌خانان پیغام فرستادند که چون
بی استصواب و رضای شما این قدر راه آمده ایم مقربان ما همه
متوهم شده اند انسب آنست که ایشان را استمالت دهید تا
بخاطر جمع توانند در خدمت ما قیام داشت خان‌خانان خواجه

امینا و حاجی محمد خان سیستانی و ترمون محمد خان را که
مرجع و مدار مهمات بودند بملازمت فرستاد تا مقدمات عذرآمیز
مشتمل براظهار اخلاص و دولت خواهی گفتند و این سخنان
بدرجهٔ قبول نیفتاده نام بردگان هم رخصت انصراف نیافتند و
شهاب الدین احمد خان و ماهم‌اتکه کار و بار از پیش خود گرفته
آوازهٔ تغیر مزاج شاهنشاهی از خان‌خانان در انداختند تا شهرت تمام
یافت و امرا یکی بعد از دیگری از آگره بجانب دهلی راهی شدن
گرفتند و این معامله بعینها معاملهٔ سلطان ابو سعید مغول بود با
امیر چوپان که وزیر پادشاه نشان بود و در کتب تواریخ مذکور است
و مشهور مرالدنیا کدأب الحمار اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت ادبرت
ظاهر شد

چو دولت خواهد آمد بندهٔ را * همه بیگانگانش خویش گردند
چو بر گردد زمان نیک بختی * در و دیوار بروی نیش گردند

و پیش تر از همه قیام خان کنگ این راه را سر کرد او هر کس را
که می رفت شهاب الدین احمد خان و ماهم‌اتکه بزیادتی
منصب و جاي گیر امیدوار ساخته پایه تقرب او می افزودند
و از جهت رعایت حزم در پی استحکام قلعه شدند و خان‌خانان
در آگره با جمعی از مخصوصان خویش کنکاش طلبید رای شیخ
گدائی با چندی دیگر این بودکه پیش ازان که پله گران شود خود
بایلغار رفته شاهنشاهی را بدست باید آورد تا مجال دخل حساد
فساد نباشد خانخانان این رای را نه پسندید و گفت چون مزاج
شاهنشاهی از من متغیر شده است ظاهرا دیگر صحبت راست

نیاید و صورت دیگر خود چه احتمال دارد چه بعد از انکه عمری در دولتخواهی صرف کرده باشم در زمان پیری داغ بد نامی بر پیشانی حال خود نهادن موجب خسران ابدي است چون همیشه سیر اماکن شریفه مرکوز خاطروی بود جهاز سفر حجاز نموده متوجه بیانه شد تا براه ناگور رود و برما فی الضمیر خویش اطلاع داده همه را رخصت درگاه داد و بهادر خان را که از مالوه طلبیده بود همراه این مردم روانه گردانید و محمد امین دیوانه را از حبس قلعهٔ بیانه خلاص بخشید و گذاشت

بقائی نیست هیچ اقبال را چند آزموستی
خود اینک لا بقا مقلوب اقبال ست برخوانش

و اهل دخل بعرض رسانیدند که خانخانان داعیهٔ رفتن پنجاب دارد و شاهنشاهی از دهلي بدست میر عبد اللطیف قزوینی پیغام فرستادند که مقصود ما ازین آمدن پرداختن مهمات ملکی بود بطریق استقلال بذات خود وچون از مدتی باز میل تجرد داشته اید و داعیه سفر حجاز کرده مبارک خواهد بود حالا از پرگنات هندوستان آن قدر که خواهید متصرف شوید گماشتهاي شما محصول انها هرجا که باشید میرسانیده باشند خانخانان بسمع رضا شنیده از میوات عازم ناگور گشت و از اعیان با او غیر از ولی بیگ ذو القدر و حسن قلیخان که خانجهان شد و اسماعیل قلیخان برادرش و شاه قلی خان محرم و حسین خان خویش مهدي قاسم خان کسی دیگر نماند و از ناگور اسباب حشمت را از نقاره و علم انچه داشت بدست حسن قلیخان روانه درگاه گردانید و شیخ گدائی نیز

عاقبت در حدود بیکانیر مفارقت گزید و سرّ مضمون

و کل اخ یفارقه اخوه * لعمر ابیک الا الفرقدان

ظاهر گردید و شاهنشاهی از دهلی بعزیمت پنجاب بقصبهٔ جهجر رسیده بودند که این امارات را آوردند و مسرور شدند و دران منزل شاه ابو المعالی بملازمت رسیده از خبط دماغ خواست که سواره دریابد اورا مقید ساخته بشهاب الدّین احمد خان سپردند وهمدران منزل پیر محمد خان شیروانی که در گجرات انتظار موسم می برد خبر برهمزدگی معامله یافته و اسباب تفرقه خانخانان شنیده بایلغار رسیده ملازمت نموده خطاب ناصر ملکی یافتند اسباب و علامات خانی داده اورا بتعاقب خانخانان نام زد فرمودند تا بسرعت بجانب مکه معظمه روان سازد و فرصت ندهد پیر محمد خان بتعجیل رفت و بتانی درناگور توقف نمود از یکدو منزل در رقعه نوشته بخانخانان فرستاد که

آمدم در دل اساس عشق محکم همچنان
با غمت جان بلا فرسوده همدم همچنان

خانخانان در جواب نوشته که آمدن مردانه اما نزدیك رسیده توقف کردن نامردانه و بعد از انکه شاهنشاهی بدهلی مراجعت فرمودند منعم خان را از کابل برای وکالت طلبیدند و خانخانان از جهة ملاحظه مالدیو راجهٔ جوده پور که با جمعیت تمام سر راه گجرات گرفته بود از ناگور به بیکانیر آمد و از خبر تعاقب پیر محمد خان آزار بسیار یافته مایوس شد و باغواي بعضی دیو مردم عازم پنجاب گشت و اهل و عیال و اموال را بهمراهی خلف صدق خود میرزا عبدالرحیم

که حالا بمنصب خانخانانی و سپه سالاري مخصوص است در سن
سه سالگی در قلعه تبرهنده که جاگیر شیر محمد دیوانه پسر خوانده
خانخانان بود نگاهداشت و خبر در دیپال پور رسید که دیوانه مذکور
آن همه اسباب و اشیا را متصرف شده انواع اهانت بمتعلقان خانی
رسانیده وخواجه مظفرعلي دیوانه را که آخر مظفرخان گشت و
درویش محمد اوزبك را با سخنان نصایح آمیز و دلاسا نزد دیوانه
فرستاده باشد که تا از حرکات شنیع خود پشیمان شده باصلاح باز
آید اما دیوانه را سگ گزیده بود

ای عاقلان کناره که دیوانه مست شد

و خواجه مظفرعلی را بسته بدرگاه فرستاد و خانخانان را این
شکست بیشتر از همه باعث دلشکستگی شد و ازانجا با دلي پریشان
جانب جالندهر توجه نمود و شمس الدین اتکه خان و پسرش
یوسف محمد خان و حسین خان خویش شهاب خان و سایرامرای
پنجاب بر حسب فرمان جمعیت نموده در حوالی پرگنه دکهدار
بموضع کنور پهلور سر راه برخانخانان گرفتند و جنگ عظیم در
پیوست و حسین خان خویش مهدي قاسم خان درین جنگ
تردد ها کرد و زخم شمشیری بچشم او رسید که گویا چشم زخمي بود
بحال او و از خانهٔ زین بزمین آمد و اورا مقید ساخته همراه
ولي بیگ و پسرش اسماعیل قلیخان و چندی دیگر از سرداران
بدرگاه فرستادند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و
خانخانان بعد ازین شکست گریخت وغنایم نامحصور بدست اتکه
خان و لشکرش افتاد ازان جمله علم مرصع بدرر و جواهر بود که

خانخانان دران سال بنذر مشهد مقدس اقدس امامی که مخدومی
مولوي جامی قدس سره این ابیات در نعوت و صفات ایشان
گفته اند که

سلام علی آل طه ویس * سلام علی آل خیر النبئین
سلام علي روضة حلّ فیها * امام یباهیٰ به الملك والدین
امام بحق شاه مطلق که آمد * حریم درش قبله گاه سلاطین
شه کاخ عرفان گل باغ احسان * در درج امکان مه برج تمکین
علی ابن موسی رضا کز خدایش * رضا شد لقب چون رضا بودش آئین

علی ساکنها الرحمة و الرضوان ساخته میخواست که ارسال دارد
و میگویند که قریب بیک کرور زر بآن خرج شده بود و قاسم ارسلان
علم امام هشتم تاریخ آن یافته اتکه خان انرا مع غنیمتهای دیگر
بدرگاه فرستاد و داخل خزینه عامره شد و از غرایب اتفاقات آنکه
درین سال خانخانان غزلی را که از هاشمی قندهاري است اولچه ساخته
بنام خود مشهور گردانیدو شصت هزار تنکه نقد باو در عوض آن
حکم فرموده پرسید که این قدر مبلغ چون است و او در بدیهه
لطیفه گفت که شصت کم است خان چهل هزار تنکه افزوده یک
لک درست انعام داد وگویا اختر در گذر بود که معاً قدرات واقع شد
و آن غزل این است که این مطلع از هاشمی است

من کیستم عنان دل از دست دادهٔ * وزدست دل به راه غم از پا فتادهٔ
دیوانه وار در کمر کوه گشتهٔ * بی اختیار سر به بیابان نهادهٔ
گاهی چو شمع زاتش دل درگرفتهٔ * گه چون فتیله با دل آتش فتادهٔ
بیرم ز فکر اندک و بسیار فارغم * هرگز نگفته ایم کمی یا زیادهٔ

و این مطلع نیز از هاشمی است

لبت خندان بود از چشم گریانی که من دارم
دلت جمعست از حال پریشانی که من دارم

و خانخانان همین طور با وجود انکه در خزینه هیچ نداشت یک لک تنکه به رام داس لکهنوی که از کلاونتان اسلیم شاهی درواقع مرود اورا ثانی میان تان سین توان گفت و در خلوات و جلوات با خان همدم و محرم بود و از حسن صوت او پیوسته آب در دیده میگردانید در یک مجلس از نقد و جنس بخشیده و همچنین حجاز خان بداونی را که که اولا در سلک امرای افغانان داخل بوده علم و نقاره و طوغ داشت بعد ازان در آخر عمر ترک سپاهی گری نموده و بمدد معاش جزوی قناعت کرده در روش زهد و عبادت استقامت یافت در صله قصیدهٔ که مذیّل بنام خان ساخته بود یک لک تنکه نقد انعام داده اورا امین تمامی سرکار سرهند ساخته بآنصوبه نامزد گردانید و مطلع آن قصید این است که مطلع

چون مهرهٔ نگین سما شد فرو به آب
پرکار خاتمش به زمین داد لعل ناب

آن سخن خواجه کلان بیگ درست شد که شعر شناسی عالم بالا هم معلوم شد دیگر بدین قیاس حاصل که لک در نظرهمت بلند خانی حکم یک داشت بخلاف این خسان که بروی آب آمده اند

بوی وفا گر شنوی از کسی * پای(۲) ببوسیش ز خسرو بسی

(۲ ن) پای ببوسش ز طرفه بسی

و در ذی قعده این سال بعد از تعین اتکه خان بجانب پنجاب خواجه عبد المجید هروی را بخطاب آصفخانی مخاطب گردانیده بحکومت دهلی منصوب ساختند و حسین قلی خان را بتقریب اینکه پدرش ولی بیگ و برادرش اسماعیل قلیخان همراه خانخانان بودند بنابر مصلحتی بآصفخان سپرده متوجه پنجاب شدند و منعم خان حسب الحکم از کابل با مقیم خان خواهر زاده تردی بیگخان که آخر شجاعت خان شد در منزل لودهیانه آمده ملازمت کرد و خطاب خانخانان یافته بمنصب وکالت سرفراز گشت و سرّ دخل الولی و خرج الولی بظهور پیوست و همدرین منزل خبر فتح اتکه خان و هزیمت خانخانان بجانب کوه سوالک رسید و اسیران را مقید در نظر آورده بزندان سپردند و ولی بیگ که زخمهای کاری داشت از زندان بزندان جاودان رفت و سرش را بدهلی فرستادند و حسین خان را بخسرپوره او ملک محمد خان ولد مهدی قاسم خان سپرده آخر تربیت فرمودند و پیتالی را که قصبه ایست درکنار آب گنگ و مولد و منشاء میر خسرو علیه الرحمة است بجاگیر او نامزد گردانیدند و خانخانان بعد از هزیمت در تلواره که جائی است منیع بس محکم در کوه کوشمالی برکنار آب بیاه و حکومت انجا براجه گوبند چند تعلق داشت رفته متحصن شد و افواج شاهنشاهی نزدیک رسیده جنگ انداختند و سلطان حسین جلایر که جوانی بسیار خوش قامت متناسب الاعضا و شجاع بود دران معرکه افتاد چون سر اورا جدا کرده تهنیت گویان نزد خانخانان بردند روپاکی برچشم نهاده ریاد حسن خدمات اورا کرده بهای های بلند

گریسته گفت صد نفرین برین زندگی من که بتقریب شامت
نفس من این چنین جوانان ضایع میشوند هر چند هندوان آنجا
خانخانان را تقویت میدادند غم مسلمانیها دامن گیر او شده و
ملاحظه عاقبت کرده و راه دین خود پاک ساخته فی الحال بجهة
استعفاء تقصیرات خود بدست جمال خان نام غلامی پیغامی
فرستاده التماس ملازمت نموده و ملا عبد الله سلطان پوري مخاطب
به مخدوم الملک برای استمالت و طلب او رفت و هنوز معرکه
جنگ همانجا برپای بود و آمد و رفت وکیلان برجای تا انکه
منعم خان با معدودي چند بی تحاشی درانجا رفته و خانخانان را
گرفته باز آورد و تمامی امرا حسب الحکم باستقبال رفتند و او را
بتعظیم و احترام تمام بدستور سابق کورنش داده خطایای اومعفو
گشت و خلعت خاص و اسپ بخشیدند و منعم خان در منزل خود
برده تمامی سراپردها را بلوازم و مصالح گذرانید و بعد از دو روز
خرج راه مناسب حال یافته بجانب مکه معظمه رخصت شد و
صغار و کبار امرا و مقربان فراخور مناسب امداد نموده از نقد و
جنس ذخیرهٔ که ترکان آنرا چندوغ میگویند دادند و حاجی
محمد خان سیستانی را به بدرقکي او نامزد کرده ازانجا بسمت
دهلي کوچ فرموده خود بعزم سیر و شکار بجانب حصار فیروزه
متوجه شدند و در چهارم ربیع الاول سنه ثمان وستین وتسعمائة(۹۶۸)
بدهلي نزول اجلال واقع شد و بکشتي نشسته در دوازدهم ربیع الثاني
بدار الخلافت آگره رسیدند و میگویند که خانخانان با توابع از راه
ناگور روانه گجرات گردیده در جنگلی انبوه از درخت مغیلان

میگذشت که گوشهٔ دستارش بخاری بند شده از سر افتاد و چون این
را بشگون بد می شمارند خانخانان را فی الجمله تغیري در بشره
روی نمود حاجي محمد خان دربدیهه خواند که

در بیابان چون ز شوق کعبه خواهي زد قدم
سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

و آن قبض خان به بسط مبدل گشت

به سخن بندها کشوده شود * بسخن زنگ دل زدوده شود
بس گره کاید از زمانه بکار * که نماید کشادنش دشوار
ناگه از شیوهٔ سخن راني * نهد آن کار رو بآساني

در زماني که به پتن گجرات رسید موسی خان فولادي حاکم پتن
و حاجی خان الوری(۲) مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده بلوازم مهماني
پرداخته و روزی در حوضی سهنس لنگ نام سیر میکرد که مبارک
خان افغان نامی نامبارک که در ابتدای فتح هندوستان خانخانان
حکم بقتل پدر او فرموده بود انتقام خیال کرده در وقت نماز شام
که خانخانان از کشتي فرود می آمد با جمعی از اوباش ببهانهٔ
ملاقات آمده بیک ضربت خنجر ابدار شربت شهادت چشانید واین
تاریخ یافته که

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام * در راه شهید گشت نایافته کام
تاریخ شهادتش ز دل پرسیدم * گفتا که شهید شد محمد بیرام

و فقیر بحسب تعمیه یافتم

(۲ ن) الوري

گفت گل گلشن خوبی نماند

* قطعه *

از ساغر زمانه که نوشید شربتي
کان نوش جانگزاي تو از سم نیامده است
گیتی ترا ز حادثه ایمن کجا کند
کورا ز حادثات امان هم نیامده است
دزدیست نقب زن فلک اندر سراي عمر
آري بهرزه قامت او خم نیامده است
آسودگي مجوی که کس را بزیر چرخ
اسباب این مراد فراهم نیامده است
در جامهٔ کبود فلک بین و پس بدان
کین چرخ جز سراچهٔ ماتم نیامده است
باخستگی بساز که مارا ز روزگار
زخم آمده است حاصل و مرهم نیامده است
خاقانیا فریب جهان را مدار گوش
کوراز دور قاعده محکم نیامده است

خان‌خانان همیشه رقت قلب داشت و به سخنان اکابر مشایخ رضی الله عنهم معتقد و پیوسته در مجلس شریفش سخن از قال الله و قال الرسول بود روزی در سیکری بدیدن درویشی گوشه نشین رفت و از معنی این آیت تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ پرسید چون درویش تفسیر نخوانده بود جواب نداد خان‌خانان خود گفت تعز من تشاء بالقناعة وتذل من تشاء بالسوال و نماز جمعه و

جماعت از و هرگز فوت نمی شد و لیکن بتفضیل مایل بود و به حافظ محمد امین خطیب میگفت که در القاب حضرت امیر کلمهٔ چند بیشتر از دیگر اصحاب بیفزاي و میان حاتم سنبلی نیز در همان‌تاریخ از عالم درگذشت و رخنه در دین افتاد که موت العلماء ثلمةٌ فی الدین * وعِنْدَ مَلِیْکٍ مُقْتَدِرٍ * تاریخ یافتند

و در دوازدهم رجب المرجب این سال باز بهادر پسر سزاول خان حاکم مالوه بافیلان و حشم بسیار در هفت کروهی سارنگپور باستقبال ادهم خان و پیر محمد خان و دیگر امرای نامدار آمده محاربه نمود و شکست یافت و حشم و خدم و حرم او بتمام به غنیمت افتاد روزیکه این فتح واقع شد این هردو سردار در منزل بودند و اسیران را گرفته می‌آوردند خیل‌خیل بقتل رسانیده ازخون‌هاي ایشان سیل سیل روان شد و پیر محمدخان خندان بطنز می گفت که این مقتول چه بلا گردن قوي داشت و از وی چه قدر خون شترک زد و بنیان الرب که عبارت از انسان باشد بچشم خود دران روز دیده شد که در نظرش حکم ترب وخیار و گندنا داشت و چون فقیر بی غرضانه دران لشکر رفته بودم ان هول قیامت نشان را دیده به مهرعلی خان بیگ سلدوز آشناي خود گفتم که چون باغیان سزای خود یافتند زن و بچه ایشان را خود بحسب شرع شریف قتل و اسر نیامده است او از غم دین و دیانتي که داشت رفته بهمین عنوان به پیر محمدخان گفت در جواب میگوید که یک شب خود این بندیان باشند چه می شود و همان شب غارت گران قزاق اسیران اهل اسلام را از زنان مشایخ و سادات و علما و اعیان در صندوقها و خرجینها پنهان کرده بجانب

اجّین و دیگر اطراف بردند و سادات و مشایخ انجا مصحف بردست گرفته پیشواز برآمدند پیر محمد خان همه را بکشت و آتش زد

چلد مصحف کنده و چرم نقاره ساخته
می‌شود معلوم ازین‌کو دشمن پیغمبراست

سخن در ظلم و شقاوت و قساوت پیر محمد خان بود که معاینه‌کرده شد و راست آمد انکه سلف گفته اند که من طلب العلم بالکلام تزندق - و علماء الکلام زنادقة علی آیّ مذهب کانوا - نعوذ بالله من علم لا ینفع و دعاء لا یسمع و قلب لا یخشع و بطن لا یشبع - و ادهم خان تمام حقیقت فتح را مع بعضی فیلان مصحوب صادق محمد خان بدرگاه فرستاد و اکثر فیلان و حرمها و پاتران و لولیان باز بهادر و سایر اشیای نفیس را خود نگاه داشت باین تقریب شاهنشاهی بتاریخ بیست و یکم شعبان سنه ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) ازآگره ایلغار نموده بسارنگ پور رسیدند و غنایم گرفته مهمات آن ملک را تنظیم داده در بیست و نهم ماه رمضان المبارک بپای تخت آمدند

و درین سال خان زمان با شیر خان ولد عدلی که بعد از پدر در چنهار قایم مقام شده و با جمیعت گران و لشکر بسیار بجونپور آمده بود باتفاق ابراهیم‌خان اوزبک و مجنون‌خان‌قاقشال و شاهم‌خان جلایر جنگ کرده شکست داد و فتح عظیم نمود و این فتح دوم بود در جون پور و در هفدهم ذیحجهٔ این سال در آگره نزول اجلال واقع شد و درآخر این سال بتقریب مظنهٔ سرکشی خان زمان شاهنشاهی از راه کالپی گذشته و مهمانی عبد الله خان اوزبک حاکم انجا

بدرجه قبول افتاده بکره تشریف بردند و خانزمان و بهادر خان از جون پور ایلغار نموده و برسم هواخواهان آمده و ملازمت کرده و فیلان و تحف نفیس پیشکش ساخته و باسپ وخلعت سر فرازی یافته بجانب جاگیرها مرخص شدند و * الصلح خیر * تاریخ ان قضیه بزیادتی یک عدد شد

منهی اقبال درین کهنه دیر * غلغله‌انداخت‌که الصلح خیر

و درهفدهم‌ذي‌حجه این‌سال درآگره نزول اجلال واقع شد وهم‌درسنه ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) خدمت مولوي‌مولانا سعید مدرس متبحر روزگار از ماوراء النهر آمد و بتقریب ناتوان بینی ابنای‌زمان در هندوستان نتوانست بود

همای گو مفگن سایهٔ شرف هرگز
در آن دیار که طوطي کم‌از زغن باشد

و خدام قاضی ابو المعالی داماد خدمت عزیزان بخارا نیزکه در فقاهت بانی و ثانی فخر الایمه و در درویشی صاحب تلقین و ارشاد بود و بعد از ادای صلواة خمسه بذکر جهر ارّه التزام داشت تشریف آورد و جامع این منتخب چند سبق از اول شرح وقایه تیمنًا و تبرکًا در ملازمت آن بزرگوار خوانده و نقیب خان نیزبجهة تیمن سبق پیش ایشان تاخت الحق عجب عزیزی متبرک بود رحمة الله علیه

بتاریخ هشتم جمادي الاول سنه تسع و ستین تسعمایة (۹۶۹) بعزم زیادت مرقد متبرکهٔ قطب المشایخ و الاولیا خواجه معین الدین چشتی قدس الله سرّه العزیز متوجه شدند و انعامات

و خیرات بعاکفان آنجا دادند و در قصبه سانبهر که نمکزاریست
مشهور راجه پهاره مل حاکم انبیر با ولدش رای بهگول داس به
ملازمت رسید و صبیهٔ رضیهٔ خود را در سلك ازدواج محترمه منظوم
ساخت و میرزا شرف الدین حسین را که در نواحي اجمیر جایگیر
داشت بر سر قلعه میرته به بیست کروهي اجمیر که در تصرف
جیمل راجپوت بود نامزد گردانیده با ایلغار بپاي تخت رسیدند
میرزا شرف الدین حسین اهل قلعه را امان داده شرط کرد که از
اموال و اشیای خود هیچ با خود نبرند و جیمل از انجا بدر آمد و
دیو داس نامي از سپاهیان جیمل وقت برآمدن با جمعي عظیم
آتش در اموال و اسباب قلعه بر خلاف عهد زده و جنگي عظیم
کرده و بسیاری را از سپاهیان بدرجهٔ شهادت رسانیده خود نیز
بآتش ابدی رفت و دویست کس از راجپوتان نامی او بجهنم
رفتند و قلعه باتفاق شاه بداغخان و پسرش عبد المطلب خان و
دیگر امرا مفتوح گشت

همدرین ایام پیر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان
بدرگاه تصرف مطلق در مالوه داشت لشکری عظیم جمع کرده
بر سر برهان پور برد و بیجاگره را که قلعهٔ مستحکم است قهرا
و عنوةً بکشاد و قتل عام نموده روی بولایت خاندیس نهاد و
تورهٔ چنگزیرا کار فرموده بتقصیری از خود راضی نشد و سکان شهر
برهان پور و اسیر را مقتول و اسیر گردانید و از آب نربده گذشته
و عربده به فلک رسانیده اکثر قصبات و قریات آن ولایت را صفًّا
صفًّا و دکًّا دکًّا ساخت و پاک و صاف روفت

اولا بردند هر یک از سرای و خان مان
هرچه بود از نقد وجنس اندر نهان وآشکار
تاج بربودند از منبر چودستار از خطیب
طاق بر کردند ازمسجد چوقندیل ازمنار

و زمانیکه مردمش همه باولجه رفته دور تبرک شده بودند باز
بهادر که با بعضی از حکام آن دیار گریخته میگشت باتفاق دیگر
زمیداران هجوم بر سر پیر محمد خان آورد او تاب نیاورده خود
را بجانب مندو کشید و در اثنای مراجعت با سایر امرا اسپ
در آب نربده انداخت از قضا قطار شتري که میگذشت بر اسپش
خورد و از راه آب بآتش رفت و آه یتیمان و ضعیفان و اسیران
کار خود کرد

بترس از تیر باران ضعیفان در کمین شب
که هرگز ضعف نالان ترقوی تر زخم پیکانش
چو بیژن درچه افگندی مخسپ افراسیاب آسا
که رستم درکمین است و نهنگی زیرخفتانش

و امرای مالوه بودن خود را دیگر دران ملک از حیز امکان بیرون
دیده آیهٔ فرار بر خواندند و بدرگاه رسیدند و چند گاه محبوس گشته
آخر خلاص یافته و باز بهادر مالوه را بار دیگر متصرف شد و عبد
الله خان اوزبک باتفاق معین الدین احمد خان فرنخودی ودیگران
آن ولایت رادر قبضه اقتدار آورد و باز بهادر چندگاه در چیتور و ادیپور
پناه برانا ادی سنگه برده میگشت و چندگاه در گجرات ماند تا
بدرگاه آمده داخل دولت خواهان شد و چند گاه محبوس مانده

خلاص شد اما از چنگ اجل خلاص نیافت

درین باغ رنگین درختی نرست * که ماند از جفای تبرزن درست

و عبد الله خان اوزبک در هاندیه مانده امرای کومکی بجاگیر ها رفتند و معین‌الدین خان بدرگاه آمد

و درین سال خواجگی محمد صالح هروی نبیرهٔ خواجه عبد الله مروارید وزیر مشهور بعهدهٔ صدارت منصوب گردید اما استقلال چندانی در انعام و دادن اوقاف وزمین مدد معاش نداشت و حکم حکم دیوانیان بود

و درین سال سید بیگ ابن‌معصوم بیگ از جانب شاه طهماسپ مصحوب مکتوبی بوکالت آمده مراسم تعزیت پادشاه غفران پناه بجای آورد و آن خط به جنس نقل نموده میشود انشاء الله تعالی و اعزار و احترام یافت و مبلغ هفت لک تنکه انعام و اسپ و خلعت و رای انچه امرا مهمانی و انسانیت کردند باو بخشیدند و باتحف و هدایای بیشمار از هندوستان مراجعت نمود

و بتاریخ دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه تسع و ستین و تسعمایة (۹۶۹) اتکه خان الملقب باعظم خان را که از پنجاب آمده وکیل مطلق العنان در مملکت شده بود ادهم خان بغرور تقرب تقریب حسد وکالت که از ماهم اتکه کشیده باو داده بودند باغوای منعم خان و شهاب الدین احمد خان و چندی دیگر از جامه‌دان بر سر دیوان پاره پاره کرد و شمشیر بر دست نازان وخرامان رفته بر در حریم حرم ایستاد و چون شاهنشاهی نیز شمشیر گرفته بر آمده پرسیده اند که چرا این چندین کردی گفت که تا دولتخواهی

بسزا رسیده و اورا دست و پا بسته از بالای بام دولتخانه انداختند چون رمقی داشت باز مثنی می‌فرمودند که بیندازند اتفاقا ادهم‌خان پیش از اعظم خان بیک روز زیر خاک پنهان شد و ان فتنه فرو مرد * و دو خون شد * یک تاریخ و دیگری بطریق تعمیه

رفت از ظلم سر اعظم خان

یافتند و ثانی راست براست است و اول یکی زیاده و دیگری گفته

خان اعظم سپاه اعظم خان * که‌چو او کس درین‌زمانه ندید
بشهادت رسیده ماه صیام * شربت موت روزه دارچشید
کاش سال دگر شهید شدی * که شدی سال فوت خان شهید

وآش روز چهلم ادهم خان‌را داده ماهم اتکه نیز از غصه ملحق به‌پسر شد ودرین سال والد مرحومی مغفوری شیخ ملوکشاه رحمه‌الله بتاریخ بیست و هفتم رجب المرجب در آگره بزحمت اسهال کبدی رخت هستی از عالم فانی بملک جاودانی بست و نعش او در بسارر برده مدفون ساختم و تاریخ یافتم

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه
آن بحر علم ومعدن احسان وکان فضل
چون بود در زمانه جهانی ز فضل ازان
تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

و از اتفاقات آنکه پیر دستگیر ایشان نیز که خدمت شیخ پنجو سنبلی باشند و رابطه عظیم داشتند و نبذی از کمالات ایشان در ذیل تذکره مذکور میشود انشاء الله تعالی درین سال به محبوب حقیقی وصال یافتند و این تاریخ یافته شد

كمال الحق و الدين شيخ پنجو * كه آمد جنت فردوس جايش
ز روی تعميه تاريخ فوتش * شود حاصل ز نام دل كشايش
و ديگر يافته كه * درويش دانشمند * رحمة الله عليه و درين سال منعم
خان خانخانان و محمد قاسم خان مير بحر بتقريب اينكه در اغوای
و افساد ادهم خان شريک بودند و بعضی تقريبات ديگر نيز در گذر
پوپه بسير كشتي رفته و نماز شامی درانجا باتفاق بعضي زمينداران
مفلوک با دو سه سوار بقصد رو پر و بجواره در دامن كوه و ازانجا
باندازه كابل كه غني(۲) خان پسر منعم خان حاكم آنجا بود بر آمده
راه فرار پيش گرفتند و در پرگنه سروت از ميان دواب كه جايگير
مير محمد منشي بود رسيدند قاسم علي خان اسپ جلاب
سيستانی خرسيرتي شقداران پرگنه درجنگلي از طريق وضع
ايشان علامات گريختن فهميده و با جمعي از اوباش واعوان رفته
هردو را بر بسته بكسان سيد محمود بارهه كه دران جوار بودند
خبر كرد و سيد محمد جمعي از فرزندان و خويشان خود همراه
ايشان تعين نموده با اعزاز و اكرام تمام جانب آگره فرستاد و شاهنشاه
جمعی از اهل دخل را حكم فرمودند كه تا پيشواز رفته آوردند و
باز منصب وكالت حسب المدعا بهتر از اول بر خانخانان قرار
يافت و باتفاق شهاب خان و خواجه جهان مهمات را صورت ميداد
و درين سال مير محمد خان اتكه المخاطب بخان كلان بكومک
كمال خان گهكر با جمعيت بسيار در ولايت گهكران رفته و بعد از

(۲ ن) عيسی

جنگ سلطان آدم عموی كمالخان را كه سبق ذكر يافت اسير ساخته
و پسرش لشكری نامي بكشمير گريخته باجل و باز گرفتار گشته
هم پسر و هم پدر باجل طبعی در گذشتند و تمام انولايت را بكمال
خان سپرده در آگره بملازمت شتافت و روزيكه شاهنشاهی بزمي
عالي فرمودند خان كلان قصيدهٔ كه در زعم خود غرّا گفته بود
بحضور امرا و اعيان افاضل واكابر شعرا خواست كه بگذراند چون اين
مصرع مطلع را خواند كه

بحمد الله كه ديگر آمدم فتح گهكره كرده

ناگاه عبد الملک خان خويش او در زمانيكه شاهنشاهي توجه تمام
باستماع ان قصيده داشتند بلكه باعث انعقاد مجلس همان بود و
خان كلان از شاهنشاهی چشم جايزه عظيم داشته پيش آمد فرياد
زده گفت كه خانم ديگر آمديم بخوانيد چرا كه ناسرادان ديگر هم
در خدمت شما بودند اهل مجلس همه از خنده قهقه بقفا افتادند
و خان كلان دستار برزمين زده گفت بادشاهم داد از دست اين مردک
نا قابل كه همه مشقت مرا ضايع ساخت و يكی از مضحكه اين
است كه عبد الملک خان سجع نگين خود را چنين يافته كه

عبد را چون با ملک افزون كنی
پس الف لامی درو اندرون كنی

و ملا شيری شاعر هندي مشهور قصيده مدح و قدح دارد بنام او
و اين بيت ازان جمله است

اگر كوار بيايد مقابل تو گريز * كه صاحبي و مقابل نمي شوي بكوار

و درين سال مولانا علاء الدين لاری صاحب حواشی بر شرح عقايد

نصفی از پیش خان زمان بآگره آمده اشتغال بدرس علوم نمود
و مدرسهٔ ازخص ساخت و * مدرسهٔ خص * تاریخ آن یافتند وبحج
رفت و ازان سفر بسفر آخرت رخت بست رحمة الله علیه

و درین سال احوال کابل اختلالی پیدا کرد و چند حاکم در فرصت
اندک نشانه تیر نصب و عزل گشته در کشاکش وضع و رفع افتادند
و خان خانان منعم خان بجاي حیدر محمد خان آخته بیگی که در
وقت آمدن بهند از جانب خویش در کابل بحکومت منصوب
گردانیده بود بجهة بد سلوکی ذاتي او پسر خود غني خان را ازینجا
نوشته فرستاده قائم مقام او ساخت و او نیز از ناخلفی قدم برقدم
حیدر محمد خان نهاده کاري چند ناشایسته کرد مثل آنکه تولک
خان قوچین را که از اعیان امراست بی تقریب بسته باز بدست
او مقید شد و تازیانهٔ * ع *

هر آن شربت که نوشاني بنوشي

خوردهٔ و چون بصد حیله ازبند او خلاص یافت نقض عهد و سوگند
نموده باز بر سر او بجمعیت بسیار رفت و تولکخان جنگ نا کرده
از جایگیر خود راه هندوستان پیش گرفت و ماه جوجک بیگم والدهٔ
میرزا محمد حکیم ولد همایون پادشاه که دران ایام در سن ده سالگی
بود باتفاق شاه ولی بیگ اتکه و فضایل بیگ کور برادر منعم خان
که میرزا کامران اورا کور ساخته بود و پسرش ابو الفتح بیگ قلعه
کابل را بر روی غني خان بست و او بضرورت بهندوستان آمد و
بتقریب عقوق پدر راه وروی نیافته شوتقری (؟) و آواره درجونپور
میگشت تا از ننگ و جوع خلاص یافت و فضایل بیگ مذکور از

جانب بیگم و ابو الفتح بیگ از جانب پدر نائب ملک بودند بستم
شریکی (؟) جایگیرهای خوب از برای خود گرفتند و بد از برای
سرکار میرزا گذاشتند شاه ولي اتکه تاب نیاورده باتفاق علی محمد
اسپ که حالا در ملک ملازمان درگاه است شبی باشارت بیگم کار
ابو الفتح بیگ را در حالت مستی تمام کرد و پدرش باسباب و
اشیائیکه داشت بجانب هزاره میرفت که ناگاه نوکران میرزا اورا
نیز تعاقب نموده به پسر رسانیدند و شاه ولي بیگ باتفاق بیگم
مهمات از پیش گرفته خود را عادل شاه خطاب داد بنابرین
شاهنشاهی منعم خان را باتالیقی میرزا محمد حکیم و حکومت
کابل باامرای چند فرستادند و ماه جوجک بیگم میرزا را همراه گرفته
و تمام لشکر کابل همراه آورده در جلال آباد بعزم جنگ پیش آمد
و منعم خان با سایر امرای کومکي که محمد قلیخان برلاس وحسن
خان برادر شهاب خان ازان جمله بودند در اول حمله شکست قوی
یافته وحشم بجملگی بباد داده باحالي که کس مبیناد روی بدرگاه
نهاد و بعد ازین فتح بیگم شاه ولی را به تهمت غدر گرفته بعالم
عدم فرستاد

کبک سوري خور باز آمد قصاص از کبک خواست
پس عقابی رفت و با باز آن عمل بنیاد کرد
تیر صیادی برو انداخت جانش قبض کرد
دور گردون هم برارد روزی از صیاد گرد

و چون شاه ابو المعالی از مکهٔ معظمه مراجعت نموده قصد درگاه کرد
ناگاه در نواحی جالور باغوای میرزا شرف الدین حسین که دران

ایام از اگره گریخته و حسین قلیخان و صادق محمد خان و دیگران
بتعاقب وی نامزد شده بودند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاءالله
تعالی سری بفتنه کشیده هرجا دستی انداخته میگشت و اسماعیل
قلیخان و احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان تعاقب
او نمودند تا شاه ابو المعالي بقلعه نارنول آمد و دست اندازی
بخزینه انجا کرده و برجمعیت خویش تقسیم نموده و بعد از اسیر
شدن برادرش خانزاده نامی که اورا شاه لوندان نیز میگفتند در
نواحي نارنول بدست محمد صادق خان و اسماعیل قلیخان که
بتعاقب او میرفتند بی پا شده سر خود از هندوستان گرفته متوجه
کابل گردید و در حدود پنجاب از گوشه جنگلي بر آمده اسکندر بیگ
و احمد بیگ را که جدا از امرا شده بودند باتفاق نوکران ایشان
بقتل رسانیده عرض داشتي مشتمل بر اظهار نسبت پادشاه غفران
پناه و خلوص اعتقاد خود نوشته بماه جوجك بیگم والده میرزا
محمد حکیم فرستاد و در عنوان این بیت نوشته بود که

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

بیگم در جواب وی نوشته که

کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست

و جگر گوشه خود را در سلک ازدواج آورد تا مهمات از پیش خود
گرفته باغوای بعضي فتنه انگیزان مثل شوکون پسر قراچه خان
و غیره بیگم بیچاره را بقتل آورد و حیدر قاسم کوه بر را که بعد از
شاه ولي بیگ چندگاه وکیل مطلق العنان بود نیز بدرجهٔ شهادت

رسانید برادرش محمد قاسم کوهبررا مقید گردانید و چون جماعهٔ
عظیم بانتقام بیگم کمر بکین او بر بستند درون قلعه کابل جنگي
قوی رو داده ایشان را مدافعه نموده و محمد قاسم خلاص یافته و
در بدخشان رفته میرزا سلیمان را باعث بر دفع شاه ابو المعالی شد
و میرزا محمد حکیم نیزکس خود فرستاده تحریص بر آمدن اونمود
چنانچه بعد ازین بیاید و درین سال میرزا شرف الدین حسین
که بچهار واسطه بحضرت

انکه زحرّیت حق آگه است * خواجهٔ احرار عبید الله است

میرسد بعد از مراجعت والد ماجدش خواجه معین الدین بن
خواجه خاوند بن خواجه یحیی بن حضرت خواجه احرار روّح الله
ارواحهم از مکهٔ معظمه واعتبار تمام یافتن او از ناگور بدار الخلافت
آگره آمد و به بد راهي حساد که صفحهٔ جهان از نام و نشان ایشان
پاک باد بی جهتی ظاهری توهمي بخاطر راه داده راه ناگور
پیش گرفت و صادق محمد خان و جمعي را همراه حسین قلیخان
به تبعیت نامزد کرده بجهة استمالت او اولاً و استیصال او ثانیاً
فرستادند و اوقلعه خالي اجمیر را به تیر[۲] خان دیوانه سپرده بناگور
شتافت و دیوانه قلعه را خالي گذاشته پی او گرفت و رفت و میرزا
شرف الدین حسین دز جالور بشاه ابو المعالی که از مکهٔ معظمه
بعزم درگاه می آمد چنانکه گذشت ملاقات نموده قرار چنان دادند
که شاه ابو المعالی برسر مردم حسین قلیخان که در حاجي پوربود رفته

(۲ ن) مظفر خان

وبآن راه گذشته از کابل میرزا محمد حکیم را بیارد و میرزا تا آن زمان اینجا دست و پای میزده باشد و شاه ابو المعالی از استماع خبر تعاقب صادق محمد خان و دیگر امرا ازان جانب عدول نموده خود ز بنارنول که میرگیسوشقدار انجا بود زد و اورا بسته زری گرفت و کاری نساخت راه پنجاب و کابل پیش دید همت خود ساخت و احمد بیگ و اسکندر بیگ از لشکر صادق محمد خان و اسمعیل قلیخان جدا شده بایلغار از عقب او در آمده رسیدند و جمعي از نوکران میرزا شرف الدین حسین که این هردو سردار ملازم خود ساخته اعتماد تمام برانها کرده بودند

توان شناخت بیک روز از شمایل مرد
که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم
ولي ز باطنش ایمن مباش و غرّه مشو
که خبث نفس نگردد بسالها معلوم

مفسدی زمانه قلي نام را نزد شاه ابو المعالي بتعجیل تمام فرستاده پیغام دادند که در فلان جا توقف نمایند که بمجرد رسیدن این دو سردار ماکار هردو را تمام میسازیم چون نزدیک رسیدند ازان طرف شاه ابو المعالي از کمین گاه برآمد و ازین طرف دشمنان خانگي در آمده و این هردو امرا را زیر تیغ بیدریغ کشیدند و نوکران قدیمي ایشان از دیدن این حال چون دام و دد وحشي رمیده بهر جانبی گریزان شدند و این خبر بسمع شاهنشاهي آن زمان که در حوالي متهراه بسیر و شکار مشغول بودند رسید و بعزم استیصال این فتنه بجانب دهلي نهضت واقع شد و آنجا داعیهٔ نسبت مصاهرت باعیان

دهلي پیدا آمده قوایل و خواجه سرایان از بهر انتخاب بنات البکر[۴] و تحقیق احوال ایشان در محلات نامزد گشتند و هولی عظیم در شهر افتاد و باعث بر تحریک این سلسله اغوای شیخ بده و لهره[۵] مخادیم آگره بود مجملا انکه یك کیلن بیوه شیخ بده فاطمه نام اسمی بی مسماه از هوا و هوس و فضولي عیش که شوخ چشمی بار می آرد بجهة قرب جوار و وسیلهٔ مشاطگان به باقي خان برادر بزرگ ادهم خان متعه کرد و آن سفاح آخر منجر بنکاح شد وکیلن دیگر شوهر دار را نیز که نام شوهرش عبد الواسع بود در مجالس سور و سرور همراه خود بردن گرفت و همان حکایت گربهٔ عابد که در اول انوار سهیلی است راست آمد و این زن شوهر دار چون بغایت جمیله و در تمامی قبیله شکیلهٔ بي عدیله بود روزی نظر شاهنشاهی برو افتاد پیغام نسبت بشیخ فرستادند و شوهر آن جمیله را امیدواریها دادند بنا بر آنکه تورهٔ پادشاهان مغول اینست که بر زنی که بخواهش نظر اندازند بر شوهر لازم است که آن را طلاق دهد چنانچه واقعه سلطان ابو سعید و میر چوپان و پسرش دمشق خواجه مشهور است عبد الواسع ارض الله واسعة خوانده

خدای جهان را جهان تنگ نیست

سه طلاق در گوشهٔ دامن حلیله خود بست و در شهر بیدر از ملک دکن رفته غایب گشت و آن عفیفه داخل حرم محترم شد و فاطمه باغوای خسر خویش باعث بود که مصاهرت شاهنشاهی باکابر

(۴ ن) بنات الکبراء (۵ ن) کهره

دیگر آگره و دهلي نیز واقع شود تا نسبت مساوات درمیان ایشان پدید آمده ترجیح بلا مرجح لازم نیاید درین اثنا هنگامي که شاهنشاهي سیر کنان نزدیک بمدرسهٔ بیگم رسیدند کودک فولادنامي که میرزا شرف الدین حسین در وقت فرار خویش و رفتن بمکه معظمه اورا گماشته بود از بالای ایوانهای مدرسه تیری درکمان نهاده انداخت و پوست مال گذشته بخیر انجامید و این معني را از تنبیهات غیبی و کرامات پیران حضرت دهلي دانسته ازان داعیه باز آمدند و آن مدبر را هرچند بعضي امرا خواستند که تا زمان تحقیق حال مهلت فرمایند که درین اغوا چه کسان شریک باشند راضی نشده فرمودند تا بجزای خودش زود تر رسانند و سواره در قلعه دین پناه در آمدند و اطبا بمعالجه مشغول شدند و آن جراحت در اندک فرصت التیام پذیرفت و در سنگهاسن سوار شده راه آگره طي فرمودند

و بتاریخ پانزدهم جمادي الثانی سنه سبعین و تسع مایة (۹۷۰) در مقر سلطنت نزول واقع شد و درین سال واقعهٔ شاه ابو المعالی درکابل روي نمود و ان چنان بود که چون بعد از قضیه بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم محمد قاسم کوه بر نزد میرزا سلیمان در بدخشان رفت میرزا با حرم خود که بولي نعمت مشهور است جمعیت گران برسر شاه ابو المعالی آورد و نیز میرزا محمد حکیم را همراه گرفته در کناره آب غوربند آتش قتال را اشتعال داد و برانغار کابلیان از جرانغار بدخشیان بیجاي شد و شاه ابوالمعالي میرزا محمد حکیم را درمقابله سلیمان میرزا گذاشته خود بمدد جماعهٔ شکست یافته

رسید و تا رفتن او میرزا محمد حکیم خود باتفاق نوکران از آب گذشته نزد میرزا سلیمان رفته بود و شاه ابو المعالی را دیگر تاب مقاومت نمانده و راه فرار پیش گرفته و نزدیك بدیه جاریکاران گرفتار شده بدست مردم سلیمان میرزا که بتعاقب او رفته بودند افتاد تا در کابل نزد سلیمان میرزا آوردند سلیمان میرزا او را همچنان اسیر و مقید و مغلول نزد محمد حکیم میرزا فرستاد و محمد حکیم اورا از حلق کشیدن فرمود و این واقعه در هفدهم شب ماه مبارک رمضان سنه سبعین و تسعمایة (۹۷۰) بود و میرزا سلیمان بعد ازین فتح صبیهٔ خود را از بدخشان طلبیده به میرزا محمد حکیم داد و امید علي نام نوکري معتمد را بوکالت مهمات میرزا تعین کرده به بدخشان رفت و درین سال قلعه چنهار را جمال خان غلام عدلی بفتو نام غلام دیگر که بمسند عالي اشتهار یافته داده بود بعد از رسیدن عرضه داشت او بدرگاه شیخ محمد غوث که فتو ارادت تمام به شیخ داشت و آصفخان که خواجه عبد المجید هروي باشد رفته بصلح گرفتند و آن را بحسن خان ترکمان سپرده فتو را بملازمت آوردند تا اعتبار تمام یافت

و مقارن این حال واقعهٔ شیخ محمد غوث که شاهنشاهی را در زمان ابتداي جلوس از گجرات بانگیختن وسایل و مرغبات در دام ارادت آورده بود و بعد از اطلاع بر حقیقت احوال زود رمیدن روی نمود و ملا اسمعیل عطائي معمائی که یکی از معتقدان و مریدان شیخ بود علیه ما علیه * بندهٔ خدا شد * تاریخ وفات یافت و زمانی که جامع این منتخب در آگره بتحصیل علم رسمی

اشتغال داشت و شیخ با کر و فر تمام و جاهي ما لا کلام در لباس فقر آمد و غلغله او زمین و زمان را گرفت خواست که رفته ملازمت نماید اما چون شنید که به تعظیم هندوان قیام میکند دل ازان هوس برخاست و محروم ماند اما روزی در بازار آگره دید که سواره می آید و خلقی انبوه پیش و پس اورا گرفته و از براي ردّ سلام خلایق و تواضع ایشان هرطرف زمان زمان خم میشد و فرصت راست نشستن در خانهٔ زین نداشت و باوجود هشتاد سالکي طراوتی عجیب و سیمای غریب در بشره او ظاهر بود رحمه الله

در بیستم ماه مبارک رمضان این سال جدمادري فقیر مرحومي مخدوم اشرف در بسارور از عالم درگذشت و این خبر در بلدهٔ سنسوان از توابع سنبل شنیده و « فاضل جهان » تاریخ وفات او یافته شد و چون تعلیم جزئیات و بعضي از علوم عربیه از و گرفته بود و حقوق بسیار بر ذمه اهل علم داشت کلفت و محنت بسیار ازین واقعه روی داد و داغ مصیبت والد ماجد تازه گشت و این بیت امیر خسرو علیه الرحمة بیاد آمد که

سیف از سرم گذشت و دل من دو نیم ماند
دریاي خون روان شد و درّ یتیم ماند

ودر عرض یک سال از عروض این احوال اختلال تمام در دل آسوده راه یافت و غم دنیا که ازان گریزان میگشت بیکبار بطنازی پیش آمد و سر راه گرفت و سرّ وقع فیها الي آشکارا شد و سخن والد مرحوم که بارها میگفت که این ولوله و شورش تو مادامی است که من در قید حیاتم و بعد ازانکه من نمانم خواهند دید که تو چه طوربي قید

خواهی زیست و پشت پابر دنیا و مافیها خواهي زد راست آمد

ماتم کده شد جهان نهان چیست * ماتم زدهٔ چو من عیان کیست
ماتم دو شد و غمم در افتاد * فریاد که ماتمم دو افتاد
حیف است دو داغ چون مني را * یک شعله بس است خرمني را
یک سر دو خمار بر نه گیرد * یك سینه دو بار بر نه گیرد

و درین سال اعتماد خان خواجه سرای اسلیم شاهی اعتبار تمام در حرم یافته در امور ملکی نیز معتمد الملک شد و بدعتي و کفایتی چند پیدا کرد که پیش ازان نبود و هر روزی کار و بار در خانه مستحکم تر میگشت تا نوبت براجه تودرمل رسید و در زمان استیلاي ماهم اتکه و بیگم و ادهم خان و اعتماد خان خواجه سرای که صاحب رای و تدبیر بود میر عبد الحي این حدیث از کتاب نهج البلاغة که بحضرت امیر رضی الله عنه منسوب است و بعضي آن را از علامه شریف علم الهدی مرتضی بغدادي میدانند حسب حال کشید که قال علیه السلام سیاتي زمان علی الناس لا یقرب فیه الا الماجن و لا یظرف فیه الا الفاجر و لا یضعف فیه الا المنصف یعدون الصدقة فیه غرما و صلة الرحم منا و العبادة استطالة علی الناس فعند ذلك یکون السلطان بمشورة النسوان وامارة الصبیان وتدبیر الخصیان و ازین واقعه تا زمان تحریر یک قرن بیش گذشته

به بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا

و در سنه احدی و سبعین و تسعمایة (۹۷۱) خواجه مظفر علی تربتي خطاب خاني یافته وکیل کل شد و « ظالم » تاریخ یافتند و درمیان راجه واو هرروز منافشه در هرکلی وجزي بود و ظریفی آن بیت قدیم را که

سگ کاشي به از صفاهاني * گرچه صد بار سگ زکاشي به
چندين تضمين کرد که
سگ راجه به از مظفر خان * گرچه صد بار سگ ز راجه به
چون امرا شکايت از راجه نزد شهنشاهي برده التماس تغير او نموده
اند جواب داده اند که هرکدام شما در سرکار خود هندوئی داريد ما
هم هندوئی داشته باشيم چرا ازو بد بايد بود و خيرهٔ سجع سهر
راجه را چندين يافته که

آنکه شد کار هند ازو مختل * راجهٔ راجهاست تودر مل

و درين سال قاضي لال را که از جملهٔ آشنايان نيک و خوش طبعان
ظريف بود از قصبه برن طلبيده بتقريبی بسياست رسانيدند و
* قاضي لال * تاريخ او يافته شد و درين سال غازيخان تنور از امرای
کبار عدلي که چندگاه بدرگاه آمده باز فرار نموده به هنديه رفته بود
در نواحي کره با جمعيتی انبوه در مقابله آصف خان آمده مصاف
داد و دز ميدان معرکه افتاد و آصف خان قوت تمام ازين فتح
گرفته بزسر ولايت کره کتنکه که هفتاد هزار ديه آبادان دران زمان
داشت و قلعه چوراکره دار الملک انجاست و قبل ازان پای تخت
ملک آن قلعه هوشنگ آباد بود که تعمير کردهٔ سلطان هوشنگ
غوری بادشاه مالويست رفت و راني درگاوتی نام زنی صاحب
حسن و جمال در کمال رعنائي که حکومت آنجا داشت با بيست
هزار سوار و پياده و هفصد پيل قوي هيکل آمده جنگي صعب
نمود و دلاوران بيشمار از جانبين بعد از کشش و کوشش فوق الحد
و الغايت قالب را به پيغام تير و تيغ بيدريغ تهي کردند و تيری

بر مقتل رانی برسيد و رمقي مانده بود که اشارت بفيلبان خويش
کرد تا کار اورا بخنجر تمام ساخت و با وجود اين حال نيز رندی
بد بختي از اوباش او را بسلامت نگذاشت آری

هر گنده پزی گنده خوری ميدارد

اگرچه چاه نصراني نه پاکست * جهودی مرده ميشويد چه باکست

و آصفخان ازانجا بر سر چوراگره رفت و پسر راني مذکوره نيز بعد از
محاربه بمادر ملحق گشت و چندان خزاين و دفاين بدست آصف
خان و لشکريانش افتاد که عدد آنرا جز آفريدگار يگانه نداند وآصف
خان بقوت آن مال دعوی قارونيت و شداديت پيدا کرد تا عاقبت
به تحت الثری رفت

گرچه از مال وگندمي نه بوجه * هم خزينه پرست و هم انبار
پس تفاخر مکن که اندر حشر * گندمست گژدمست و مالت مار

و در دوازدهم ذيقعدهٔ اين سال بعزم شکار فيل جانب نرور نهضت
نمودند و درعين بشکال فيل بسيار باختراعات عجيب اصطياد
نموده از راه سارنگ پور بولايت مندو رسيده در سلخ ذيحجهٔ اين
سال آن خطه را معسکر ساختند و عبد الله خان اوزبک بتقريب
بعضي اداهای ناسزا اهل عيال خود را از مندو بر آورده راه گجرات
پيش گرفت و هرچند مقيم خان که درين يورش شجاعت خان
خطاب يافت رفته اورا دلاسای نصيحت آميز داد قبول ننمود

محل قابل وآنگه نصيحتي قابل
چوگوش هوش نباشد چه سود ازگفتار

و عبد الله خان بهراول اندک جنگي کرد چون خبر قرب موکب

شاهنشاهی یافت اکثری را از اهل و عیال و اطفال و بنه و بار بتاراج حادثات داد و جمعی ضروریرا پیش انداخته بصد حیله خود را در گجرات رسانیده پناه بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتي که بعد از سلطان محمود فرمان فرمای آن بلاد و صاحب شوکت و استعداد شده بود برد و افواج شاهنشاهی تاسرحد گجرات تعاقب او نموده حرمها و فیلان نامی ارزا باسیری و اولجه گرفته آوردند و بقیه نصیبهٔ اعدا شد که گواران و بهیلان باشند و آبادانی گجرات را درعهد چنگیز خان چنان نشان میدادند که در عصر پادشاهان سابق معمور بود و رواج اهل علم و فضل چنان شده که فوق آن متصور نباشد و هر سپاهي و مسافری و غریبي که رفته او را دیده یا ملازمت اختیار کرد دیگر او را بهیچ چیز و هیچ کس احتیاج نماند و میگویند که هر روز پنج شش سروپای خاصهٔ خود بمردم مي بخشید و هیچ سروپا کم از هفتاد و هشتاد تا پنجاه اشرفي نمی بود میداد و یکي از حاتمي هاي او این بود که روزي با ملازمانش سیر میکرد و عبد الله خان اوزبک در ملازمتش بود درین اثنای دو سه کشتي پر از اسباب و اقمشه و جواهر نفیس به نظر او گذرانیدند به مجرد دیدن همه را به عبد الله خان اوزبک بر گذار کرد و ازان جمله انکه شاه عارف صفوی حسیني که حالا در لاهور است و بعنوان کرامت تسخیر جن مشهور وگنجها داشته بمردم می بخشید میگویند که این همه خزاین و دفاین از چنگیز خان یافته و مهرهای او همه بسکه چنگیز خان است و الله اعلم ومیران مبارک شاه برهانپوری ایلچیان فرستاده اطاعت قبول نمودند و اعتماد

خان خواجه سرا مصحوب ایشان رفته دختر میران را به تحف و هدایای لایق بدرگاه آورد و مقرب خان از امرای دکن آمده ملازمت نمود و در محرم در سنه اثني و سبعین و تسعماية (۹۷۲) از مندو بقصبه نالچه رسیده و قرا بهادر خان را بحکومت آن بلاد منصوب فرموده شکار کنان از راه اجین و سارنک پور وبرود[۲] و گوالیار بتاریخ سوم ربیع الاول سنه مذکور بپاي تخت آمدند و دو فرزند توام حسن و حسین نام درین سال از حرمی تولد یافتند و در عرض یکماه بملک دیگر خرامیدند و درین سال تعمیر شهر نگرچین واقعه شد و سطری چند که یکي از اعیان دولت دروقت تالیف اکبر نامه بفقیر فرموده بود که درین باب بنویسید آن را بجنس ایراد مینماید چون مهندس کارخانه ابداع اندیشهٔ بلند شهریار کامگار را که معمار معمورهٔ گیتي خصوصا بناي مقصورهٔ هند است از آغاز فطرت اختراع آئین ایجاد فرموده تا بمقتضاي

جهاندار داند جهان داشتن * یکي را بریدن دگر کاشتن

هر سر منزل و هر گل زمیني را که هواي آن معتدل و فضای آن فسیح و آبش گوارا و سوادش مسطح باشد تعمیر بخشیده محل نزول اجلال موکب اقبال سازد چه اختیار اماکن نزه ومساکن طیبه ومنازل مروحه و میاه عذب بهر ابقای نعمت صحت بدنی و احتمال اعتدال مزاج انساني که وسیله معرفت و طاعت یزداني همان تواند بود از جمله سنهٔ ضروریه است خصوصا وقتي که بعضي از مصالح

(۲ ن) نرور

ملکی نیز مثل سیر و شکار و غیره بآن متضمن گردد بنابران دواعی
درین سال خجسته فال بعد از معاودت از سفر مالوه که اولیای
دولت منصور و اعدای ملک مقهور شده بودند پیش دید همت والا
نهمت و اقتضاي رای جهان آرایي چنان افتاد که موضع گهراولی
را که بیک فرسنگی آگره واقع شده و باعتبار لطافت آب و نظافت
هوا بر خیلی امکنه رجحاني و مزیتي تمام داشته معسکر حشم
همایون و مخیم دولت ابد پیوند گردانیده و از مضایق مداخل و
مخارج شهرخاطر قدسي مآثر را فراغتي حاصل گشته اوقات فرخنده
سمات را گاهی بچوگان بازي و گاهی بدوانیدن سگان تازی و پرانیدن
جانوران گونا گون مصروف سازند و بناي آن معمورهٔ بلند اساس را
بشگون استحکام مبانی قصر سلطنت بیزوال و تفال ازدیاد جاه
و جلال گرفته فرمان نافذ بران گونه عز اصدار یافت که بار یافتگان
قرب منزلت و منظوران نظرعاطفت هر کدام از برای خود دران
مکان مرفه عمارات عالي و مناظر رفیع بنیاد نهند و در اندک مدت
سواد آن بقعهٔ لطیف از پرتو توجه حضرت ظل الهي خال رخ نو
عروس عالم شد و نگر چین که عبارت است از امناباد نام یافت

لله الحمد که آن نقش که خاطر مي خواست
آمد از غیب پس پرده اقبال پدید

و از عجایب نقلیات روزگار آنکه امروز ازان شهر و ازان عمارت اثری
باقي نیست و همچنان که قاع صفصف بود هست فَاعْتَبِرُوا
يَا أُولِي الْأَبْصَارِ چنانچه صاحب قاموس گفته که هفت و هشت
شهر منصوره و منصوریه نام را که شهر های عظیم و پادشاه ذی

شوکتی در زمان خود هر کدام آنها را بنا کرده بود امروز یکی ازان
ها آبادان نیست اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و درین سال یا سال گذشته که به تحقیق نزدیک
است شیخ عبد النبي محدث نبیرهٔ شیخ عبدالقدوس گنگوهي را که از
کبار مشایخ هند است از قصبهٔ اندری کرنال طلبیده صدر الصدور
ساختند تا باتفاق مظفر خان مدد معاش بدهد بعد ازان مستقل
چنان شد که عالم عالم اوقات و انعامات و ادرارات بمستحقان بخشید
چنانچه اگر بخشش جمیع پادشاهان سابق هند را دریک پله نهند و
انعام این عهد را در پلهٔ دیگر هنوز این راجح آید تا باز بتدریج رفته
رفته به پله اصلي قرار گرفت و قضیه منعکس شد چنانچه مذکور می
شود انشاء الله تعالی و درین سال خواجهٔ معظم خالوی شاهنشاهي
که داغ الاقارب کالعقارب بر جبین روزگار خود داشت خواجه

اقارب کالعقارب في اذاها * فلا تغرر بعمّ او بخال
فان العمّ زاد الغَمّ منه * واما الخال عن خیرات خالي

روزیکه بتقریب نصیحت و منع او از بعضي امور ناشایسته که ازو
سر برزده بود بمنزل او میرفتند خبر دار شده از روی بد گماني
و خبط اصلی قدیم زن خود را بکشت و مستحق عقوبت گشته
اول در ته لکد و چوب مالش داده او را غوطه چند فرمودند و در
گوالیار فرستادند تا در همان حبس از حبس طبیعت برست
و به مکافات رسید

بدي کنندهٔ خود را بروزگار سپار * که روزگار ترا چاکری است کینه گذار

و درین سال میرزا سلیمان مرتبهٔ سوم بکابل آمد و باعث بر آمدن

او آن بود که میرزا بعد از دفع شاه ابو المعالي و مصاهرت میرزا
محمد حکیم در وقت مراجعت اکثر ولایت کابل را جایگیر لشکریان
خود ساخت و کار بر میرزا و مردمش تنگ شد و بدخشیان را بعذر
خواهي از کابل بر آوردند · میرزا سلیمان با لشکر گران بجهة
انتقام آمد و میرزا محمد حکیم تاب مقاومت او نیاورده باقي
قاقشال را با جمعي از معتمدان در کابل گذاشته بجلال آباد رسید و
چون میرزا سلیمان تعاقب نمود میرزا محمد حکیم به کنار نیلاب آمده
عریضهٔ بدرگاه نوشت و میرزا سلیمان قمبر نام نوکر خود را با جمعي
در جلال آباد گذاشته از پشاور به کابل رفت و بموجب حکم تمامي
امرای پنجاب مثل محمد قلي خان برلاس و اتکه خان به تمامي
اتکه خیل و مهدی قاسم خان و کمال خان کهکر بمیرزا محمد حکیم
پیوستند و قمبر را با سي صد کس که محافظت جلال آباد می
نمود علف تیغ ساخته سر اورا با خبر فتح نزد باقي قاقشال بکابل
فرستادند و میرزا سلیمان روی هزیمت به بدخشان نهاد و میرزا
محمد حکیم بکابل در آمد و خان کلان بمنصب اتالیقي میرزا محمد
حکیم ماند و باقي امرا بجایگیرهای خویش آمدند بعد از چندگاه
میرزا محمد حکیم همشیره بیوهٔ خود را که شاه ابو المعالي داشت بي
استصواب خان کلان بخواجه حسن نقشبندی از اولاد خواجه نقشبندی
قدس الله سرّهٔ العزیز عقد بست و خواجه حسن وکیل مستقل شده
تمشیت مهمات باستقلال میکرد و ظرفا دران وقت مي گفتند که

گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود
ما را نه جوال و نی رسن خواهد بود

و خان کلان که حکم شحنه معزول پیدا کرده بود تاب نیاورده بي
رخصت میرزا بلاهور آمد و حقیقت را معروض درگاه داشت و درین
سال شیخ الاسلام فتح پوری چشتي که در سنه احدی و سبعین و تسع
مایة (۹۷۱) از حرمین شریفین تشریف آورده و کاتب حروف این
دو تاریخ یافته و در ضمن مکتوبی عربي که بجای خود نقل نموده
خواهد شد انشاء الله تعالی از بداون نوشته فرستاده بود تاریخ

شیخ اسلام مقتدای انام * رفع الله قدره السامي
از مدینه چو سوی هند آمد * آن هدایت پناهِ نامي
هند از مقدم همایونش * یافت از سر خجسته فرجامي
گیر حرفي و ترک کن حرفی * بهر سالش ز شیخ اسلامي

دیگر همین اسلوب که

شیخ اسلام ولیّ کامل * آن مسیحا نفس و خضر قدم
لامع از جبههٔ او سرّ ازل * طالع از چهرهٔ او نور قدم
از مدینه چو سوي هند شتافت * آن مسیحا نفس و خضر قدم
بشمر حرفی و مشمر حرفی * بهر تاریخ ز خیر المقدم

طرح عمارت خانقاه جدید انداخت که مثل آن در معمورهٔ گیتی
نشان نمیدهند و در مدت هشت سال باتمام رسیده دم از هشت
بهشت زد و درین ایام اتمام محل بنگالی در آگره و قصري عالي
دیگر واقعه شد و قاسم ارسلان این تاریخ گفت که

چون از پی عشرت شه زیبا منظر * فرمود بنا دو خانهٔ فیض اثر
تاریخ یکی ز عشرت آمد بیرون * شد خانهٔ پادشاه تاریخ دگر

و در غره ماه رجب سنه اثني و سبعین و تسعمایة (۹۸۲) بجانب

نرور و کرهره بعزم شکار فیل نهضت نمودند و مردم را ازانجا بگرفتن
فیلان نامزد فرموده خود بگوالیار آمده و روزی چند بجهة گرمی
هوا عارضه تب کشیده باز صحت یافته بمقر سلطنت رسیدند و
درین سال عزیمت بنائي قلعه اگره تصمیم یافت و ارک آنرا که
از خشت بود تعمیر آن از سنگ تراشیده فرمودند و زر سه سیری
غله از سر هر جریب زمین بر ولایت تقسیم نموده و محصلان و
تواچیان گماشته از امرای جایگیر دار تحصیل کردند تا در مدت
پنج سال باتمام رسید و عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز وخندق
عمیق که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند عرض آن
بیست گز و عمق آن ده گز تا بآب رسیده واز آب دریای جون
پر گشت و نظیر آن قلعه در بلاد دیگر کم نشان میدهند و تاریخ
دروازه آن را شیخ فیضی * بنای در بهشت [illegible] یافت و سه کرور زر تخمینا
خرج آن قلعه شد و بعد ازان که صورت اتمام پذیرفت زرهای تمام
هندوستان را ملجا و ماوای گشت و این تاریخ یافتند که * شد بنای
قلعه بهر زر * والحق آن زر صامت معلوم نیست که ناطق کی شود
مگر انکه آیت وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا بخواند و بزبان حال بگوید که
اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِیْ اَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ

زراندر کف مرد دنیا پرست * هنوز ای برادر بسنگ اندرست
زر از بهر خوردن بود ای پسر * ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر

و درین سال بغي خان زمان و ابراهیم خان و اسکندر خان اوزبک
روی نمود و بنای آن این بود که بعد از سرکشي عبد الله خان
اوزبك بدگمانی از طایفهٔ اوزبکیه بخاطر شاهنشاهي راه یافته اشرف

خان میر منشی راازنرور بطلب اسکندر خان اوزبک بدلاسا فرستادند
که در اوده جایگیر داشت و اشرف خان را بلطائف الحیل ببهانه
مرافقت باابراهیم خان اوزبک که بسال بزرگ تر از همه است
بجایگیر او که سرهر پور بود برد و ازانجا بجونپور نزد خان زمان به
تقریب کنکاش پرسیدن رفتند و همه قرار بر مخالفت داده و اشرف
خان را چون مجرمان نظر بند داشته سکندر خان و ابراهیم خان به
لکهنو و خانزمان و بهادر خان بکره و مانکپور سر طغیان بر داشته
یکرویه شدند و امرای آن حدود مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان
و غیر آن در نواحی نیم کهار بجنگ از پیش خان زمان منهزم
شدند و محمد امین دیوانه دران معرکه دستگیر گشت و ایشان در
قلعه نیم کهار و مجنون خان قاقشال در مانکپور متحصن گردیدند
و آصف خان ولایت کره کتنکه را بعهد محافظت جماعه گذاشته
خود به خزانه وافر و لشکر تازه زور بمدد مجنون خان رسید و قفل
خزینه بر داشته تسلي سپاه نمود و به مجنون خان نیز مبلغی کلي داد که
سرمایه ازدیاد جمعیت او شد در مقابله خان زمان نشستند و عرایض
بدرگاه فرستادند و ثانی خان این بیت در عریضه خود نوشت

ای شهسوار معرکه آرای روز رزم
ازدست رفت معرکه پا در رکاب کن

و چون مراجعت از سفر مالوه روی نمود این خبر شنیده منعم خان
خانخانان را از پیش فرستادند تا آب گنگ را از معبر قنوج عبور
نماید و خود در ماه شوال سال نهصد و هفتاد و دو پای در رکاب نهادند
و قیا خان گنگ که بمخالفان یکی شده بود در قنوج باستشفاع

نرور و کرهره بعزم شکار فیل نهضت نمودند و مردم را ازانجا بگرفتن فیلان نامزد فرموده خود بگوالیار آمده و روزی چند بجهة گرمی هوا عارضه تب کشیده باز صحت یافته بمقر سلطنت رسیدند و درین سال عزیمت بنائی قلعه اگره تصمیم یافت و ارک آنرا که از خشت بود تعمیر آن از سنگ تراشیده فرمودند و زر سه سیری غله از سر هر جریب زمین بر ولایت تقسیم نموده و محصلان و تواچیان گماشته از امرای جایگیر دار تحصیل کردند تا در مدت پنج سال باتمام رسید و عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز و خندق عمیق که هر دو طرف آن را بسنگ و گچ بر آورده اند عرض آن بیست گز و عمق آن ده گز تا بآب رسیده واز آب دریای جون پر گشت و نظیر آن قلعه در بلاد دیگر کم نشان میدهند و تاریخ دروازه آن را شیخ فیضی * بنای در بهشت * یافت و سه کرور زر تخمینا خرج آن قلعه شد و بعد ازان که صورت اتمام پذیرفت زرهای تمام هندوستان را ملجا و ماوای گشت و این تاریخ یافتند که * شد بنای قلعه بهر زر * و الحق آن زر صامت معلوم نیست که ناطق کی شود مگر انکه آیت وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا بخواند و بزبان حال بگوید که اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِیْ اَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ

زر اندر کف مرد دنیا پرست * هنوز ای برادر بسنگ اندرست
زر از بهر خوردن بود ای پسر * ز بهر نهادن چه سنگ و چه زر

و درین سال بغی خان زمان و ابراهیم خان و اسکندر خان اوزبک روی نمود و بنای آن این بود که بعد از سرکشی عبد الله خان اوزبك بدگمانی از طایفۀ اوزبکیه بخاطر شاهنشاهی راه یافته اشرف

خان میر منشی را از نرور بطلب اسکندر خان اوزبک بدانجا فرستادند که در اوده جایگیر داشت و اشرف خان را بلطائف الحیل ببهانه مرافقت بابراهیم خان اوزبک که بسال بزرگ تر از همه است بجایگیر او که سرهر پور بود برد و ازانجا بجونپور نزد خان زمان به تقریب کنکاش پرسیدن رفتند و همه قرار بر مخالفت داده و اشرف خان را چون مجرمان نظر بند داشته سکندر خان و ابراهیم خان به لکهنو و خانزمان و بهادر خان بکره و مانکپور سر طغیان بر داشته یکرویه شدند و امرای آن حدود مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و غیر آن در نواحی نیم کهار بجنگ از پیش خان زمان منهزم شدند و محمد امین دیوانه دران معرکه دستگیر گشت و ایشان در قلعه نیم کهار و مجنون خان قاقشال در مانکپور متحصن گردیدند و آصف خان ولایت کره کتنکه را بعهد محافظت جماعه گذاشته خود به خزانه وافر و لشکر تازه زور بمدد مجنون خان رسید و قفل خزینه برداشته تسلی سپاه نمود و به مجنون خان نیز مبلغی کلی داد که سرمایه ازدیاد جمعیت او شد در مقابله خان زمان نشستند و عرایض بدرگاه فرستادند و ثانی خان این بیت در عریضه خود نوشت

ای شهسوار معرکه آرای روز رزم
از دست رفت معرکه پا در رکاب کن

و چون مراجعت از سفر مالوه روی نمود این خبر شنیده منعم خان خانخانان را از پیش فرستادند تا آب گنگ را از معبر قنوج عبور نماید و خود در ماه شوال سال نهصد و هفتاد و دو پای در رکاب نهادند و قیا خان گنگ که بمخالفان یکی شده بود در قنوج باستشفاع

خانخانان آمده دید و از تقصیرات او درگذشتند و ازانجا بایلغار
بلکهنو رسیدند و سکندر خان جنگ نا کرده بخانزمان وبهادر خان
ملحق شد و همه ایشان مقابله آصفخان و مجنون خان را گذاشته و
راه جونپور گرفته و با اهل و عیال از آب نرهن گذشته فرود آمدند
و یوسف محمد خان ولد اتکه خان بر سر ایشان نامزد شد و خود
هم متعاقب آمده ظاهر جونپور را معسکر ساختند و آصفخان درین
منزل با پنج‌هزار سوارکار آزمای باتفاق مجنون خان ملازمت کرد و
هدایا گذرانید و در معرض قبول افتاد ودر روزجمعه دوازدهم ذیحجه
سال مذکور درارک جونپور نزول فرمودندو آصف‌خان سرداری لشکر
یافته درگذر نرهن مقابل خان زمان رفته فرود آمد و دران ایام حاجی
محمد خان سیستانی را برسالة جانب سلیمان کررانی حاکم بنگاله که اتحاد
قوی بخانزمان داشت نامزد گردانیدند تا اورا از امداد و معونت خان
زمان باز دارد چون بقلعه رهتاس رسید افغانانی که رابطه یگانگی
بخانزمان داشتند حاجي محمد خان راگرفته نزداو فرستادند وخانزمان
بنابر آشنائي قدیم که ما بین حاجی محمد خان و او بود در تعظیم
واحترام کوشیده قرارداد که والدۀ خودراهمراه او بدرگاه فرستد تا استشفاع
نموده استعفاي زلات خانزمان نماید و درهمین ایام حسن خان
خزانچي و مها پاتر باد فروش را که از باریافتگان شیرشاه و اسلیم
شاه که درفن موسقي و شعرهندی بی عدیل بود بوکالت نزد راجه
اردیسه که بجمعیت و شوکت از میان راجهاي دیگر امتیاز داشت
فرستادند تا دست امداد و اعانت از خان زمان کوتاه داشته او را
در جوار خود پناه ندهد و سلیمان را نیز از مظاهرت وی باز داشته

در مانده کار خود سازد او این‌معني را طوعا و رغبةً قبول نموده فیلان
و تحف و هدایای نفیس روانه داشته اطاعت قبول نمود تا این
هردو وکیل باز گشته در اگره بدرگاه واصل شدند همدرین ایام چون
مظفر خان و دیگر ارباب دخل از جهة شومی طمع و حرص سخنان
بکنایه و تصریح گوش زد آصف خان ساخته تحف و نفایس بسیار
و توقعات بعید از و چشم داشتند و راه تعنت‌مسلوک داشته‌جمعی
را باعث بر تقریر اموال چوره گده شدند و از و مطالبه می نمودند
آصفخان زماني که در مقابله خان زمان بگذر نرهن نشسته ازان
سخنان متردد و متفکر شده می‌بود تا نیم شبی باتفاق وزیر خان
برادر خود فرصت غنیمت دانسته بجمعیتی که داشت راه ولایت
کره کنتکه گرفته بکره رفت و بعد از اطلاع حال بجای او منعم خان
خانخانان را بسرداری آن لشکر منصوب گردانیدند و شجاعت خان
بتعاقب آصفخان نامزدگشته و از مانکپور برکشتي نشسته میخواست
که عبور از آب گنگ نماید آصفخان که پارۀ راه رفته بود از استماع
این خبر برگشته بقصد مدافعه بکنار آب رسید و جنگ عظیم کرده
کشتیهاي شجاعت خاني را گذشتن نداد و شجاعت خان بضرورت
شب باین طرف آب آمد و آصفخان با جمعیت تمام ازان طرف
راه جایگیر خویش گرفت و شجاعت خان درین مرتبه میدان خالي
یافته از راه دیگربکره رفت و بتعاقب غنیمي که بخیال نمیتوانست
پیرامون او رسید قدمی چند زد و بجهة وقوع فاصله کبری بجونپور
مراجعت نموده بدرگاه پیوست و همدرین ایام حسن خان از جانب
برادرخود فتح خان افغان تبتي صاحب قلعه رهتاس که در سنه

اثنی و سبعیٖن و تسعمایة سلیمان کررانی اورا درقبل داشته و بشنیدن خبر توجه شاهنشاهی محاصره امتناع نموده بود بوکالت آمده و پیشکش لایق آورده التماس تعین سرداری کرد که قلعه را باو سپارد بنابران قلیج خان از جونپور بهمراهی او نامزد شد و فتح خان از فرستادن برادر پشیمان گشته و آذوقهٔ فراوان درقلعه کشیده خطی به برادر نوشت که خود را زود تر بما رسان که خاطر از جانب ذخیره جمع شده است و قلیج خان را روزی چند بلباس تلبیس نگاهداشته بظاهر اظهار انقیاد می نمود اما قلیج خان بر نفاقش اطلاع یافته بی نیل مقصود باز گشت

سوار جهان بود دستان سام * ببازی سر اندر نیارد مدام

و این رهتاس قلعه ایست از توابع بهار بطول چهارده کروه وعرض سه کروه و ارتفاع پنج کروه (؟) و درون قلعه زراعت میشود وکثرت آب ان بمرتبه ایست که اگرمیخ برزمین زنند یا دیگدانی بکنند همه جا آب بدرمی آید و ازان زمان که ان قلعه را شیر شاه گرفت بدست افغانان بود تا نوبت بفتح خان رسید که سر بسلیمان فرو نمی اورد عاقبت از فتح خان بتصرف شاهنشاهی درآمد چنانکه مذکور شود انشاء الله تعالی و چون جونپور محل نزول رایات شاهنشاهی گردید و به تنظیم مهام پرداختند پیش از انکه منعم خان را مقدمة الجیش ساخته مقابل خان زمان فرستند خان زمان در گذر نرهن نشسته بهادر خان را سردار اعتبار نموده باتفاق سکندر خان بجانب سردار فرستاد تا ازان طرف بمیانه ولایت درآمده خلل اندازند با لشکر عظیم تا انجا که خواهند دستگاهی وسیع دارند بنابران

چندی از امرای عظام با لشکر عظیم مثل شاه بداغ خان و پسرش عبد المطلب خان و قیا خان و معید خان و محمد معصوم خان فرنخودی و دیگران که تعداد اسامی ایشان طولی دارد همراه میر معز الملک مشهدی که جامهٔ سرداری بر قامت استعداد او نازیبا و ناچسپان بود نامزد شدند تا بمدافعه و ممانعه اسکندر و بهادر بر خیزند و این افواج هنوز مقابل نشده بودند که منعم خان خانخانان که با خان زمان نهایت جهة اتحاد داشت چار پنجماه بدستور کهنه سپاهیان که در صلح مصلحتها دارند بحرف و حکایت و مراسلات و مکاتبات گذرانیدند و چون خواجه جهان و دربار خان از جونپور بجهة استعلام امر صلح و جنگ و قرار شتاب و درنگ بگذر نرهن رفتند ازان طرف خان زمان با سه چهار کس و ازین طرف خانخانان و خواجه جهان نیز با سه چاری در کشتی نشسته و یک دیگر را دیده قرار صلح برینگونه دادند که خان زمان والدهٔ خود را با عم خویش ابراهیم خان اوزبك و فیلان نامی که دارد بدرگاه فرستد و بعد ازان که تقصیرات او معفو شود سکندر و بهادر نیز بدرگاه بیایند و دربار خان باز گشته این خبر بسمع اعلی رسانید و روز دیگر والدهٔ خان زمان و ابراهیم خان را خانخانان و خواجه جهان با فیلان همراه گرفته بدرگاه آردند و در مقام استشفاع خانزمان باستعفای گناهان او بودند که بناگاه از سردار خبر هزیمت میر معز الملك سردار رسید و شاهنشاهی برآشفتند و آن صلح بکین مبدل شد وشرح این حال باجمال آنکه چون افواج شاهنشاهی نزدیک بسکندر و بهادر رسیدند ایشان همان جائیکه رسیده بودند

توقف نموده پیغام بمیر معز الملک دادند که واسطه شفاعت باشد گناه مارا از درگاه درخواست نمایند تا انچه از فیلان و غیر آن بدست آورده‌ایم بدرگاه بفرستیم و چون از خطا ها پاک شویم و تقصیرات ما بخشیده شد بملازمت میرسیم میر معز الملک ازانجا که پیوسته دم از انا و لا غیری میزد فرعونیت و شدادیت که ملک موروثي سادات مشهدی آمده و ازینجا گفته اند

اهل مشهد بجز امام شما * لعنة الله برتمام شما

دیگری میگوید که

روی زمین گرچه ز مردم خوش است
مشهدی از روی زمین گم خوش است

کج خلقي که بآن مشهور بود بنیاد کرد و گفت پاک شدن شما جز بآب تیغ متصور نیست درین اثنا لشکر خان میر بخشي و راجه تودرمل از درگاه رسیدند تا امرا از صلح و جنگ بهرچه قرار دهند زود تر بقطع رسانند اگر مصلحت دانند جنگ کنند و الا سکندر و بهادر را دلاسا داده بیارند و بهادر خان باز بکناره اردوی شاهنشاهی تنها آمده و میر معز الملک را با چندي از امرا طلبیده مقدمات صلح در میان آورده گفت که چون خان‌زمان والدهٔ خود و ابراهیم خان را بدرگاه میفرستد بلکه تا این زمان فرستاده باشد امید عفو گناهان خویش داریم و احتمال غالب همین است و راه جواب مي بینیم و تا آنزمان که مهم آنجا مشخص نمي شود دست بکارزار نمی بریم شما هم تا آمدن جواب روزي چند تاخیر نمائید میر معز الملك خود آتش بود باز راجه تودرمل حکم روغن نفط پیدا

پیدا کرد و آن آتش را تیز تر ساخت چنانکه غیر از حرف درشتی بر زبان ایشان نمیگذشت و بهادر خان و اسکندر خان نومید شده و پي کار خویش گرفته تسویهٔ صفوف نمودند

وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز

و ازین طرف میر معز الملک محمد امین [illegible]وانه را مقدمه گردانیده خود در قلب جا گرفت و عبد المطلب خان و سلیم خان و کاکر علیخان و بیگ نورین خان و دیگر جوانان کار آزموده را بخود متفق ساخت و امرای دیگر بمیمنه و میسره تعین یافتند و آن طرف سکندر خان و دامادش محمد یار هراول و بهادر خان قول بود از جانبین چون دو کوه برهم زدند و حمله آورده داد مردانگي از طرفین دادند و محمد یار بقتل رسید و اسکندر خان گریخته خود را بآب سیاهی که پس پشت او بود زد و برون رفت و اکثري از مردمش غریق شدند و بعضي دیگر زیر آب تیغ ماندند و افواج همه پیء تاراج رفتند و میر معز الملک تنها از سرداران باندک مردم ماند اما حق اینست که خیلی از جوانان نبرد آزمای خصوصا حسین خان خویش مهدی قاسم خان و باقي محمد خان و دیگران که از سرداري میر معز الملک و حکومت راجه تودرمل ملول بودند بموجب لا وفاء للملوک تردد آن چنانکه می بایست نکردند درین وقت بهادر خان که هنوز پا برجای بود فرصت غنیمت دانسته از جای حرکت نمود و بمجرد رسیدن میرمعز الملك را برداشت و شاه بداغ خان داد جلادت داده از اسپ بزمین آمد و پسرش عبد المطلب خان هرچند زور آورد که تواند دست او

گرفت میسر نشد آخر پسر بدر رفت و پدر بدست اوزبکان افتاد

بی بلا[۲] نازنین شمرد اورا * چون بلا دید در سپرد اورا

و راجه تودرمل و لشکر خان که بعنوان طرح مانده بودند تا شب طرح جنگ انداختند اما فایدهٔ نداشت و متفرق گشتند و روز دیگر یکجا شده بشیرگده آمدند و حقیقت حال را بدرگاه معروض داشتند آمدیم برسر حرف خان زمان چون خانخانان والدهٔ خان زمان و ابراهیم خان را با میر هادی صدر و نظام اغا که محل اعتماد خان زمان بودند بدرگاه آورد و فیلان جنگي گذرانید و ابراهیم خان سر برهنه و تیغ و کفن در گردن بجای ردا انداخته و خود را تسلیم کرده بزبان حال و مقال میگفت

خواهی بدار و خواه بکش رای رای تست

و خانخانان نیز در مقام شفاعت ایستاده خدمات این جماعه بیاد آورد و گناهان ایشان بعفو مقرون گشت و جایگیرها بحال ماند و فرمودند که تا اردوی گیهال پوی اینجا باشد ایشان از آب نگذرند و وکیلان ایشان در آگره آمده فرامین درست بسازند و حسب فرمان متصرف شوند والدهٔ خانزمان این مزده به پسران فرستاد و بهادر و سکندر فیل کوه پاره و فیل صف شکن را که مادهٔ نزاع وکین بودند با تحف دیگر بدرگاه روانه گردانیدند در همین اثناء عرضداشت راجه تودرمل و لشکر خان مشتمل بر جنگ و هزیمت ونفاق امرا رسید شاهنشاهی فرمودند که چون بجهت خاطر خانخانان از گناه

(۲ ن) بی بلا یارمي شمر اورا

خان زمان و دیگران گذشته ایم امرای عظام بدرگاه بیایند و میر معز الملک و راجه تودرمل به معرض عتاب آمدند و نفاق پیشگان مدتی از کورنش محروم ماندند و معاتب بودند و باز به پایه تقرب خویش رسیدند و درین ایام کوچ کرده سیر قلعه چنار و شکار فیل در جنگل آن قلعه نموده به اردو پیوستند و زمانی که چنار معسکر شده بود خان زمان به تعجیل از آب گنگ گذشته و نقض آن عهد کرده به محمد آباد که از توابع قصبه مؤ است آمد و گماشتگان بضبط جونپور و غازی پور فرستاد و اینمعنی بر طبع شاهنشاهی دشوار نموده اشرف خان میر منشي را به جونپور فرستادند تا والدهٔ خان زمان را در قلعه نگاهدارند و هرکس که از اهل بغی باشد بدست آورد و لرد و را بحراست خواجه جهان و مظفر خان گذاشته به ایلغار بقصد استیصال خانزمان شتافتند و باز بکنار آب سروار رفت و کشتی های پر از اموال و اسباب که حکم گنج بادآورد داشته بدست دولتخواهان افتاد و لشکر شاهنشاهی کناره آن آب گرفته جنگلهای انبوه را طی نمود و چون معلوم شد که خان زمان خود را بدامن کوه سوالک کشید ترک تعاقب او نموده باز گشتند و درهمان اثنا بهادر خان با جمعی از مردم کار آزموده به جونپور رفته و کمند ها انداخته بر قلعه برآمد و والدهٔ خود را خلاص داده و اشرف خان را دستگیر کرده قصد آن داشت که بر آرد و بریزد چون خبر مراجعت اعلام شاهنشاهي شنید باتفاق سکندر خان در گذر نرهن از آب گنگ گذشته فرار نمود و در پنجم ماه رجب سال نهصد و هفتاد و سوم که روز ولادت با سعادت شاهنشاهي

است در ظاهر پرگنه نظاماباد از توابع جونپور مجلس وزن منعقد شد که برسم مقرر در سالي دو بار بحساب تاريخ شمسي و قمري بطلاو نقره و ساير اجناس بر ميكشند وآن را بربراهمهٔ هند وغيرايشان صرف مي نمايد و شعرا درين باب شعرهاى دلپذير گفته اند و ميگويند و ازانجا رحل اقامت در ارک جونپور انداختند و خان زمان بشنيدن خبر اقامت ميرزا ميرک را که آخر رضوى خان شد نزد خانخانان بجهة استشفاع فرستاد و او باتفاق والدهٔ خانزمان بدرگاه آمده پيغام رسانيد خانخانان باتفاق مير عبد اللطيف قزوينى و ملا عبد الله مخدوم الملک و شيخ عبد النبي صدر ديكربار التماس عفو تقصيرات خانزمان نمود و بدرجه قبول افتاد و خواجه جهان و مير مرتضى شريفى که از نسل علامهٔ نوع بشر عقل حادى عشر ميرسيد شريف جرجانى قدس سره است و مخدوم الملک را بجهة توبه دادن خان زمان از بغى و رسانيدن مژده عفو بگوش هوش او فرستادند خان زمان باستقبال بر آمده حسب مدعا سوگند خورد و اعزه را بشرايط تعظيم و تكريم رخصت داد شاهنشاهى در اواخر سنه ثلث وسبعين وتسعمايه (۹۷۳) مراجعت نموده متوجه دار الخلافت شدند و در روز جمعه هفتم ماه رمضان سنه مذكوره باگره رسيده بعشرت گذرانيدند وازانجا بمعموره جديد نگرچين رفته بچوگان بازى و سگ تازى و جانور پرانى مشغول شدند وگوى آتشين اختراع كردند که در شب تاريک توان باخت و درين ايام محمد يوسف خان ولد اتكه خان بعلت شرب مدام در گذشت

ثلث مهلكات للانام * و داعية الصحاح الى السقام

مدام مدامة ومدام وطي * و ادخال الطعام على الطعام

و درين سال مهدي قاسم خان و چندى را از امرا مثل حسين خان خويش او و خالديخان[۲] و غير ايشان با سه چهار هزار كس بر سر آصفخان در ولاية كرهه كتنكه نامزد گردانيدند و آصفخان قلعه چورا گر را گذاشته عرضداشت مشتمل بر عفو تقصيرات بدرگاه فرستاد و چون روى قبول نيافت خطى بخان زمان نوشته باتفاق وزير خان برادر خود بجونپور نزد خانزمان آمد و خانزمان باو در مجلس اول چنان متكبرانه سلوكى نمود که آصف خان از آمدن پشيمان گشت

آه كز چاه برون آمد و در دام افتاد

و مهدي قاسم خان ولايت كرهه را بضبط در آورده و بجايگيرداران داده و از تعاقب آصفخان باز مانده از راه هنديه متوجهٔ مكهٔمعظمه شد و آن سعادت را دريافت و حسين خان با مردم خويش تا قلعه ستواس قريب بملك دكن بمشايعت او رفت و بيک ناگاه ابراهيم حسين ميرزا و شاه ميرزا و محمد حسين ميرزا اولاد سلطان محمد ميرزا که از جانب پدر با مير تيمور صاحب قران و از جانب مادر بسلطان حسين ميرزا ميرسد و پير و معمر شده و پرگنه اعظم پوررا شاهنشاهى بجايگيروي داده بودند در ولايت سنبل سر كشي بنياد نهادند و بعد از فتح خان زمان و توجه شاهنشاهي بجانب پنجاب بر سر ميرزا محمد حكيم از پيش خانخانان منعم خان قرار نموده و خود را بميانه ولايت كشيده و بدهلي رسيده سري بملک مالوه

(۲ ن) خالد خان

بر آوردند و ازانجا دو برادرکه شاه میرزا و محمد حسین میرزا باشند
بهندیه رفته پیچیدند و ابراهیم حسین میرزا بجانب ستواس رفت
که فاصلهٔ ده[۲] کروه راه باشد و حسین خان باتفاق و استظهار مقربخان
نام سرداری از امرای دکن در ستواس متحصن شد و ذخیره در
قلعه نبود و مهم بخوردن گوشت اسپ و شتر و گاو کشیده کار بجان و
و کارد باستخوان رسید و مدد از هیچ جانب نیامد و باوجود آن هر
چند میرزا ابراهیم حسین مقدمات صلح درمیان آورد اهل قلعه درجنگ
تقصیر نداشتند تا صباحی برقدم خان برادر مقربخان را که در
هندیه قتل شده بود بر سر نیزه برداشته بمقرب خان نمودند و خبر
رسانیدندکه هندیه مفتوح شد و زه زاد تو و ساکنان آنجا همه اسیر
گشتند و والده او را همراه آورده در نظرش داشتند و گفتند که اهل
و عیال مقربخان خود این حال پیدا کرد شما بچه اعتماد جنگ
میکنید مقربخان بی پای شده و مقربه غلامی گشته میرزایان راآمده
دید و حسین خان را نیز امان داده بعهد و قول بیرون آورده اول
تکلیف نوکری کردند و چون قبول نکرد اورا بسلامت گذرانیدند تادر
سنه اربع و سبعین و تسعمائة (۹۷۴) وقتیکه شاهنشاهی از لاهور باگره
آمده بودند ملازمت نمود و تربیت یافته پرگنه شمساباد را برپتیالي
که جایگیروی بود اضافه ساختند و جامع این منتخب پیش ازین
بیک سال در عمر خوب از بداون به پتیالي رفته بخان مذکور آشنا
شده و از بس که متخلق و متواضع و درویش سیرت وشجاع و باذل

(۲ ن) دو

و پاکیزه روزگار و اهل سنة و جماعة و علم پرور و فضل دوست بود
و نیك پیش آمد از صحبت او بجای دیگر رفتن و ملازمت نمودن
خوش نیامد و مدت ده سال دران زوایای مجهول و خبایای خمول
درتردد های سواسا باوی شرکت داشت اخر فلك شعبدهٔ انگیخت
و چشم زخمی دران صحبت رسید و امری غریب باعث بر جدائي
شد و او هر چند در مقام عذر خواهی در آمده باز و سایل و وسایط
انگیخت و در بداون رفته والده مرحومه را شفیع ساخت فایده نکرد
بملازمت خلیفه زمان شتافت

دل که رنجید ازکسي خرسند کردن مشکل است
شیشه بشکسته را پیوند کردن مشکل است

الغرض خانزمان آصفخان را باتفاق بهادر خان بجهت تسخیر بعضي
از ولایات افغانان نامزد کرد و وزیر خان را بحیله پیش خود نگاه
داشته نظربند فرمود و هردو برادر بمراسلات قرار برفرار داده میعادی
معین ساختند و در شبی معهود این از پیش خان زمان گریخت
و او از نزد بهادر خان جدا شده سي کروه راه طی نموده طرف اگره
و مانگپور را پیش نهاد خود ساخت و بهادر خان از عقب آصفخان
رانده مابین جونپور و مانکپور جنگ صعب میان فریقین روی داد
و آصفخان گرفتار شد و بهادر خان او را در عماری فیل بر داشته روانه
گشت درین اثنا وزیر خان از جونپور خود را آنجا رسانید که برادرش
را می برند و مردم بهادرخان چون در پی غارت متفرق شده بودند
بهادرخان تاب مقاومت اونیاورده فرمود تا آصفخان را درعماری به
قتل رسانند و بر بینی او زخم شمشیري رسید و دو سه انگشت وی

نیز بریده شد و وزیرخان پیش دستي نموده او را خلاص داد و هر دو برادر خود را بکره رسانیدند و بهادر خان بي غرض باز گشت و وزیرخان در نواحي لاهور زماني که شاهنشاهي بتعاقب میرزا محمد حکیم رفته بشکار قمرغه متوجه بودند آمده بوسیله مظفرخان ملازمت کرد و فرمان عنایت آمیز بنام آصفخان صادر شد و درین سال میرزا محمد حکیم بلاهور آمد و باعث آن بود چون میرزا سلیمان مرتبه سوم از کابل باز گشت و میرزا محمد حکیم کابل را متصرف شد و امراي شاهنشاهی را رخصت هندوستان داد وخواجه حسن نقشبندي وکیل باستقلال گشت و خان کلان رنجیده آمد میرزا سلیمان بار چهارم میدان خالي یافته باتفاق منکوحه خود ولي نعمت بیگم بقصد کابل شتافت ومحاصره کرد و میرزا محمدحکیم کابل را بمحمد معصوم کوکه که عاقبت فتنها انگیخت ودر هندوستان باغی گری ها کرد وبسیار شجاع است سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی بغور بند رفت و میرزا سلیمان چون کابل را بزور نمیتوانست گرفت ولي نعمت بیگم را بفریب و مکر بقراباغ که ده کروهي کابل است در سرحد غور بند فرستاد تا مقدمات صلح درمیان آورد و سوگند های شداد وغلاظ خورد و میرزا با معدودی چند رفت و خواجه حسن نیز برین صلح و صلاح متفق بود و باقي قاقشال رضا بدین معنی نداشته می گفت که این عورت مکاره و خداعه است اعتماد را نمي شاید

از ره مرو بعشوهٔ دنیاکه این عجوز * مکاره می نشیند و محتاله میرود

و میرزاسلیمان پیش از آنکه میرزامحمدحکیم در قراباغ رسد بایلغار

با انبوهي گران از کابل آمد دران نواحي بکمین ایستاده بود اتفاقا چندی از سپاهیان میرزا سلیمان بمردم میرزا محمد حکیم دوچار شده این خبررا میگویند میرزا محمد حکیم گریخته و بغوربند رفته و سراسیمه شده براه کوه هندوکش مي افتد و خواجه حسن می خواست که او را نزد پیرمحمد خان اوزبک حاکم بلخ براي استمداد ببرد باقي قاقشال مانع آمده میرزا را بعزم درگاه براه پنجهیر بجلال آباد و ازانجا بکنار آب نیلاب آورد تا از آب سند گذشت و عریضه بدرگاه فرستاد خواجه حسن با جماعهٔ خود ببلخ رفت بعد ازچندگاه همانجا ضایع گشته زندگاني برو تلخ گردید

دل بشد جان گریخت دین گم شد * اي حسن زین بترچه خواهم شد

و میرزا سلیمان تا کوتل سنجددره تعاقب میرزا محمد حکیم نموده و جمعی را از واماندگان لشکر او دستگیر ساخته و اسباب و اشیا را بتاج برده همانجا توقف فرمود و محمد معصوم کابلی درین مدت غیبت بر سر اردوي سلیمان میرزا آمده وتاراج کرده و محمد قلی شغالی نام سردار ان لشکر را شکست داده بغلبه تمام در چهار باغ محصر ساخت و میرزا سلیمان قاضي خان بدخشی را بوکالت فرستاد تا محمد معصوم را بصلح راضي گرداند و محمد معصوم اول بصلح راضی نمیشد چون قاضیخان نسبت استادی داشت از گفته او عدول نورزید و میرزا اندک پیشکشی برای نام ازو گرفت و ببدخشان باز گشت و قبل از انکه ایلچی میرزا محمد حکیم برسد شاهنشاهی اخبار کابل و فترات انجا را شنیده بدست خوشخبر خان یساول اسپ با زین ولجام مرصع و نفایس هندوستان و مبلغ کلی

مع فرمان استمالت مشتمل بر مدد امرای پنجاب روانه گردانیدند
و میرزا باستقبال شتافت و قصد آمدن داشت که ناگاه فریدون خان
خال میرزا که اورا از نگرچین بجهة اصلاح مهمات میرزا فرستاده
بودند میرسد و خود رفته مقدمات اغوا درمیان آورده ورق را دیگر
گون ساخت

دار و سبب درد شد اینجا چه امید است
زائل شدن عارضه و صحت بیمار

و حسن خان برادر شهاب خان که در کابل بود و سلطان علی نام
نویسنده که از هندوستان گریخته انتظار واقعه می برد با فریدون
خان متفق شده گرفتن لاهور را در نظر میرزا بغایت آسان نمودند
و رایها بر مخالفت قرار یافته باعث برگرفتن خوشخبرخان
شدند و میرزا از جهة مروتی که درجبلت او مرکوز بود خوشخبر
خان را آهسته طلبیده رخصت داد تا عاقبت در همان سال
زمانی که شاهنشاهی شکار قمرغه در نواحی لاهور فرموده بودند در
آب راوی فرو رفت و عزیزی دران باب گفته

خوشخبرخان بد خبر که نبود * درجهان بد قیافتی چون وی
مرد در آب گرچه میگویند * و من الماء کل شیئ حی

و میرزا محمد حکیم بقصد عناد و استبداد او بحوالی بیهره رسیده
دست به نهب وتاراج بلادکه برهیچ ملك گیری ایمن ندارد بکشاد
و متوجه لاهور گشته بکوچ متواتر درباغ مهدی قاسم خان که در
ظاهر آن‌شهر برکنار دریای راوی واقع است فرود آمد و بخت بزبان
حال باوی میگفت که

چون منزل ما کنار راوی است * تا آمده آمده مساوی است

و میر محمد خان و سایر امرای اتکه باستعداد تمام در قلعه در آمده
هرچند میرزا حمله برحصار آورد بمدافعه و ممانعه برخاسته مجال
ندادند که پیرامون آن‌گردد و بعد از رسیدن عرایض امرای شاهنشاهی
خان‌خانان و مظفر خان را بحراست اگره گذاشته در تاریخ سوم
جمادی الاول سنه اربع وسبعین وتسعمایة (۹۷۴) براه دهلی و سرهند
نهضت بجانب پنجاب فرمودند و میرزا محمد حکیم بمجرد استماع
این خبر کاری نساخته براهیکه امده بود بدر رفت و بکابل رسید

کس نتواند گرفت دامن دولت بزور
کوشش بیفائده است وسمه بر ابروی کور

و از لاهور قطب الدین محمد خان و کمال خان کهکر بتعاقب میرزا
محمد حکیم نامزد شدند تا پارهٔ راه رفته از بیهره برگشته آمد و
عریضهٔ محمد باقی ترخان بن میرزا محمد عیسی حاکم ولایت
سنده مشتمل بر اطاعت خویش و شکایت از سلطان محمود حاکم
بکر و تعرض او در ملک سنده و لاهور رسید و فرمانی بنام سلطان
محمود حسب مدعای محمد باقی صادر شد و هم در ایام اقامت
به لاهور عریضهٔ خانخانان آمد که الغ میرزا و شاه میرزا که پرگنه
نهتئور(۲) از توابع سنبل واعظم پور در جایگیر ایشان بود باتفاق اعمام
خود ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا از روی بغی
بعضی پرگنات خالصه را متصرف شدند و چون تعاقب ایشان

(۲ ن) نهتور

نموده شد فرار بجانب مالوه نمودند و همدرین ایام در پنج کروهی
لاهور شکار قمرغه انداختند تا مقدار چهل کروه راه از هر جانب
نخچیر صحرائي را در دایره کشیدند و آنرا روز بروز چون دایرهٔ دهان
خوبان تنگ تر ساختند

کشید تنگ چنان نقش آن دهن پرکار
که دور دایره با مرکزش گرفت قرار

و پانزده هزار جانور تخمینا از هر قسم دران صیدگاه بشمار آمد و
خاص و عام را بتدریج حکم شکار فرمودند و بعد از فراغ عنان بادپا
را یکسره در آب راوي بشناوري سردادند و غیر از یک دو کس که
خوشخبر خان ازان جمله بود چنانچه گذشت همه مقربان بسلامت
گذشتند و مظفر خان درایام شکار قمرغه از اگره وزیرخان را همراه
آورد وفرمانی بنام آصفخان و مجنون خان نوشتند که باتفاق محافظت
حدود کره و مانکپور نمایند چنانچه اشعاري برین معني رفت
و درین اثنا خبر رسید که خان زمان و بهادر خان و سکندر خان
نقض عهد کرده بغی ورزیدند و کسان بطلب میرزا محمد حکیم
فرستاده داعیهٔ خواندن خطبه و سکه بنام او در ولایت جونپور دارند
و ملا غزالی شاعر مشهدي این سجع یافته بود که

بسم الله الرحمن الرحیم * وارث ملک است محمد حکیم

شاهنشاهی باستماع این خبر میرزا میرک رضوی را که وکیل خان
زمان بود بخان[۲] باقیخان سپردند و مهمات ولایت پنجاب را بعهدهٔ

(۲ ن) بجان باقي خان

خان کلان و سایر اتکه خیل گذاشته در دوازدهم ماه مبارک رمضان
سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) متوجه آگره شدند و در قصبهٔ
تهانیسر که از قدیم الایام کان کفر آمده است سیر نمود در حوض
کرکهیت که جماعه کوروان و پاندوان علیهم اللعنه پیش ازین بچهار
هزار سال و کسري در زعم هندوان بانبوهی هفتاد و هشتاد کرور نفر
بلکه زیاده کشته شده و از راه آب بجهنم رفته اند و هر سال درانجا
مجمعی عظیم میشود و اهل هند دران معبد طلا و نقره و جواهر واقمشهٔ
وامتعهٔ نفیسه سراً و علانیةً انفاق مینمایند و بحکم آنکه گفته اند

نکوئي میکن و در آب انداز

پنهاني زر ها در آب می اندازند و جماعهٔ جوگیان و سناسیان که
رهبانان هندانند درانجا بتعصب جنگ میکنند تماشای محاربه این
طایفه کردند و جمعی از سپاهیان خوب خاکستر بربدن مالیده حسب
اشارت بمدد سناسیان که قریب سیصد نفر بودند با جوگیان که از
پانصد کس متجاوز بودند کار زار کردند و چندین ازین طرف و
ازان طرف کشته شده آخر سناسیان غالب آمدند و چون دهلي
محل نزول اجلال شد میرزا میرک رضوي از حبس خان باقيخان
گریخته بموکلان خود رسید و خان باقیخان نیز از ترس سیاست پاره
راه جست و جوی نموده بانها ملحق گشت

کان را که خبر شد خبرش باز نیامد

و درین منزل شاه فخرالدین مشهدي شهاب خان ترکمان را که
پرگنه بهوجپور جایگیر داشت و محمد امین دیوانه از لاهور گریخته
در پرگنه او رفته و اسپ و خرجي امداد یافته بجانب باغیان

شتابنده بود بسعادت تتار خان حاکم دهلی بموجب حکم حاضر
ساخت تا بسیاست رسید و بعد ازان که باگره رسیدند خبر آمد که
خان زمان میرزا یوسف خان مشهدی را که در شیرگده عرف قنوج
متحصن است در محاصره دارد بنابران خان خانان را بحراست
اگره گذاشته بتاریخ بیست و ششم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمایه
(۹۷۴) متوجه جونپور شدند و هوا چنان گرم بود که مغز جانور در
استخوان می گداخت

شد هوا باز چنان گرم که در آب روان
سینه بر خاک نهاد است زگرما سرطان
از حرارت شده لب خشک چو صفراوی طبع
نهر مرطوب که بود از دهنش آب روان

و چون قصبهٔ سکتیه معسکر شد خبر فرار خانزمان بجانب مانکپور که
برادرش بهادر خان درانجا بود شنیدند و از قصبهٔ بهوجپور مقدار
شش هزار سوار کارگذار را بسرداری محمد قلیخان برلاس و مظفر خان
و راجه تودرمل و شاه بداغخان و پسرش عبد المطلب خان و حسین
خان که در همان ایام از متواس آمده بود بر سر اسکندر خان
بجانب اوده نامزد ساختند و اولا هر اولی لشکر منصور بنام حسین
خان مقرر شده بود اما چون او بجهة قلعه بندی که کشیده پریشان
حال و مفلس آمده بود به پرگنه شمساباد که بتازگی یافته از جهة
تحصیل خرجی لشکر رسید و اندک تاخیر در همرکابی واقع شد
تا بجای او قیا خان را هر اول ساختند و چون دران ایام همراه خان
مذکور بودم او از شمساباد پیشتر گذشته رفت و فقیر دران قصبه

ماندم و از غرایب درانجا انچه روي نموده این است که جمعی
از ثقات آن شهر گواهی دادند که پیش ازین بچند روز شبی پسر
خورد سالی از گازري بر صفهٔ بکنار آب گنگ خواب رفته بود ناگه
بدریا افتاد و موج تیز آب او را تا قصبهٔ بهوجپور که ده کروهست
برده سلامت بکنار انداخته و خویشی از گازران طفل را گرفته و
شناخته صباح بمادر و پدرش رسانید

جبّار مطلق است که یحکم کما یرید
دادار برحق است که یفعل کمایشاء

و چون قصبهٔ راي بریلی معسکر شد خبر آمد که خانزمان و بهادر
خان از آب گنگ گذشته عزیمت کلپی دارند بنابران اردو را
بهمراهی خواجه جهان بجانب کره روان ساختند و خود بتعجیل
تمام بمانکپور رسیده فیل سوار از آب عبور فرمودند و بیشتر از
پانزده شانزده کس درین وقت همراه نداشتند و مجنون خان و آصف
خان که هراول بودند ساعت بساعت خبر مخالفان میرسانیدند
اتفاقا خان زمان و بهادر خان که قضا در دیدهٔ ایشان میل غفلت
کشیده بود بموجب آنکه
قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه عاقلان کور گشتند و کر
تمام شب صحبت شراب داشته بتماشای پاتربازي مشغول بوده اند
و پیمانه ایشان پرگشته و هر خبر جنگی که قاصدان میرسانیدند
آنرا حمل بر دلیری مجنون خان که مقدار پرکاهي ازو اعتبار
نمیگرفتند مینمودند و از آمدن شاهنشاهی خبر نداشتند و درخیال
نمی آوردند و شاهنشاهي درین روز بر فیل سندر نام سوار شده و

میرزا کوکه الملقب باعظم خان را با خود در یك عماری نشانده
خود درقلب و آصف خان و سایر اتکه ها را در میمنه و مجنون‌خان
را با جمعی در میسره قرار دادند وخان زمان خان لشکر را وقت
سحری کوچ فرموده خود در خواب و خمار بود که نوید پیغام اجل
اورا بیدار ساخته و از ظهور علامات و اسباب عظمت و فر کوکبه و
دبدبهٔ حشمت یقین او شد که شاهنشاهی خود درین لشکرند و
فوج را طلبیده در تسویه صفوف شروع نمود و جمعی را از دلاوران
نامی کار آزما بمقابل هراول لشکر مظفر فرستاد و بابا خان
قاقشال که سردار اوقچي بود آنها را بضرب تیر بر داشته تا فوج
خانزمان رسانید درهمین حین اسپ یکی از گریختگان بزور تمام
براسپ خان زمان خورد از آسیب آن دستار از سرش پریده بجای
کمند درگلو بند شد و بهادرخان از معاینه این حال پای تهور فشرده
بربابا خان زور آورد و اورا کیبانده و برداشته بصف مجنون خان
برد و مجنون خان و بهادر خان‌که از عقب گریختگان بده و گیرمی
آمدند با یکدیگر در افتاده داد مردانگی دادند و تیری براسپ بهادر
خان رسید و چراغ پا شده بر زمین آمد و بهادر خان گرفتار گشت

کلید ظفرچون نباشد بدست * ببازو در فتح نتوان شکست

درین هنگام شاهنشاهی از فیل براسپ سوار شده فرمودند تا حلقه
پیلان کوه پیکر بر صف خان زمان دوانیدند و فتح در جنبش آمد
و آثار ظفر نمودارگشتن گرفت

چنین نماید شمشیرخسروان آثار * چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
بتیغ شاه نگر نامهٔ گذشته مخوان * که راست‌گوی‌تر از نامه‌تیغ او بسیار

وفیلي هیرانند نام ازجانب فوج منصوربفیلی اودیا نام ازمخالفان
مقابل شده آن چنان بر کله آن فیل زد که در میدان افتاد ودرین
شورش وجنبش تیري براسپ خان زمان رسید ودرصدد برآوردن
آن بود که تیري دیگر براسپش خورده چراغ پا شد خان زمان بر
زمین آمد ودرین هنگام فیلبانی بر فیل نرسنگه نامی سوار قصد
خان زمان کرد و هرچند خان زمان با و میگفت که من سرداري
بزرگم مرا زنده پیش پادشاه ببرکه نوازش بسیار می یابی فیلبان
نشنید و فیل را دوانیده خانزمان را درته دست وپاي او مالش
داده استخوانهاي اورا سرمهٔ سوده ساخت و اندامش را چون خریطهٔ
پراز مهرهای شطرنج گردانید

هیکل فیلان بزمین خم فگند * زلزله درعرصهٔ عالم فگند
زان همه دندان که بلا سنج بود * روی زمین عرصهٔ شطرنج بود

و بعد از فرو نشستن غبار معرکه نظر بهادر بهادرخان را ردیف
خود ساخته بنظر اشرف آورد شاهنشاهی که بقتل او راضي نبودند
ازو پرسیدند که بهادر چونيگفت الحمد لله علی کل حال و بعد از
طلب آب از کروتی خاصه خود باو دادند و امرا درنگاهداشتن او
مصلحت ندیده باعث برقتل او شدند و بعد از زمانی سرخانزمان
را نیز آوردند و دران سرتردد میکردند که از خان زمان باشد یا نی
درین وقت راي ارزانی هندو وکیل خان زمان که از جمله اسیران
بود آن سر را برداشته برسرخود زد وهای هاي گریستن گرفت و
خواجه دولت خواجه سرا که ازخدمت اودرملازمت شاهنشاهی آمده
بود وحالا خطاب دولت خانی داردگفت که علامت سرخان زمان

این است که چون او همیشه پان بجانب راست میخورد دندانهای
راست او سیاه خواهد بود وهمچنین یافتند و این واقعه روز دوشنبه
غرهٔ ذي حجه سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) در نواحی
موضع منکروال از اعمال پیراک عرف الهاباس موافق سال دوازدهم
از جلوس روی نمود و جمعي که خدمات سابقه ایشان منظور
داشتند و فواید از ایشان ربوده بودند این تاریخ یافتند که

چون خانزمان ازین جهان رفت بباد * بنیاد فلك سراسر از پای فتاد
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت * فریاد ز دست فلک بی بنیاد

و جمعي دیگر نظر بر بغی این جماعه کرده چنین گفته که

قتل دو نمک حرام بي دین

و این تاریخ بیک عدد کم است و قایل آن قاسم ارسلان است
و دیگری گفته که

قتل علي قلي و بهادر ز دور چرخ
جانا مپرس از من بیدل که چون شده
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان
آهي ز دل کشیده و گفتا دو خون شده

و از جمله اسیران مقتول آن معرکه میرزا خوشحال بیگ است که
فقیر او را بمجلسی در لشکر مالوه همراه ادهم خان و پیر محمد خان
دیده بودم الحق مظهر حسن صورت و سیرت بروجه کمال بود و از
دل اصلا نمیرود و تاریخ او چنین یافته شد که

خوشحال که بود دیدهٔ اهل خرد * برگشت ز پادشاه از طالع بد
مقتول چوشد بصحبت خانزمان * تاریخ آمد که گل رخ زیبا قد

و درین سال علامهٔ عصر میر مرتضی شریفی شیرازي ازین
سرای مجازی در گذشت و اولا در دهلی در جوار مرقد میر خسرو
علیه الرحمة مدفون گشت و ثانیا چون صدر و قاضی و شیخ الاسلام
بعرض رسانیدند که میر خسرو هندیست و سنّي و میر مرتضی
عراقیست و رافضي درین که میر خسرو از صحبتش متاذي
خواهد بود هیچ شکی نیست

روح را صحبت نا جنس عذابی است الیم

بنابران حکم فرمودند تا ازانجا کشیده بجای دیگر دفن کردند و این
معني حیف عظیم بر هردو بود چنانچه مخفی نیست و شخصی
تاریخ فوت میرزا این چنین یافته که * علم از علما رفته * و دیگری
همین ماده حروف را چنین بسته که * علامه ز عالم رفت *

و درین سال یکی از آشنایان فقیر شیخ ابو الفتح نامی برادر
شیخ سعد الله ولد شیخ بده که از اکابر اعیان بیانه بود از عالم رفت
و تاریخ او یافته شد که

ابو الفتح آن دیدهٔ اهل بینش * که در دور گردون نظیرش نیابی
چو رفت ازجهان سال تاریخ فوتش * طلب از حروف فضایل مآبی

و از اتفاقات آنست که میرزا نظام الدین احمد علیه الرحمة که
فقیر را بوي نسبت هم گذر و اورا نیز بمن جهة فوق الحد و الغایة
بود مشافهة بزباني گفته و در تاریخ نظامي نیز نوشته که دران
ایام مقابله و محاربه خان زمان واقعه طلبان خصوصا پوستیان
و افیونیان در آگره هر روز خبر های موحش شهرت میدادند
روزی که با سه چهار یاری نشسته بودیم بخاطر رسید که چه

شود اگر ما هم آوازه در اندازیم که سر خانزمان و بهادر خان را می
آورند و این خبر را بچندی گفتیم و انتشار یافت و همان
روز که این خبر در اگره مذکور گشت خان زمان و بهادر خان بقتل
رسیده بودند و روز سوم عبد الله نامی والد مراد بیگ سر آن
هردو را باگره آورد و از انجا بدهلی و لاهور و کابل برد

بسا فالی که از بازیچه برخاست
چو اختر درگذشت آن فال شد راست

و شاهنشاهی بعد ازین فتح در اول وهله کم کسی از مفتنان آنرا
باور میکرد باله آباس رفته وکسانی را که از درگاه گریخته با اهل بغی
ملحق شده بودند گرفته بموکلان سپردند و میرزا میرک رضوی را
که از دهلی گریخته بود زیر پای فیل انداختند و فیل او را چندی
مالش خرطوم داد آخر بجهة رعایت سیادت بخشیدند و چندی
دیگر از فتنه انگیزان بسیاست رسیدند و * چه خونها شد * تاریخ
یافتند و جمعی را از مردم خانزمان که از راه انکسار پیش آمدند
جان بخشي فرمودند و بعد ازدوروز ازانجا به بنارس و از انجا بجونپور
رسیده سه روز دران بلده اقامت نمودند و در عرض سه چهار روز
بایلغار با چهار پنج کس بکنار آب گنگ در گذر کره و مانکپور آمده
که اردو انجا بود و بکشتی گذشته در قلعه کره نزول واقع شد و در
واقع قتل امیران مردم خانزمان چون قاضی طوایسی قاضی اردو که
بصفت دیانت و حق گوئی و امانت اتصاف داشت بعرض
رسانیده که کشتن این جماعه بعد از جنگ و تصرف در اموال
و اشیای ایشان حسب شرع شریف جایز نیست ازوی رنجیدند و

قاضی یعقوب ساکن کره را که بعلم فقه و اصول فقه مشهور و داماد
قاضی فضیلت شیر شاهی که اورا قاضی فضیحت میگفتند بود
و با این همه خالی از مطایبه و هزلی نبود انتخاب کرده بجای
قاضی طوایسی نصب کردند تا بعد از ده سال او نیز معزول شد و
قاضی جلال الدین ملتانی منصوب گشت چنانچه بجای خود
بتفصیل مذکور شود انشاء الله تعالی

منه پا منصبی را در میانه * که نصب و عزل را گردی نشانه

و درین اثنا خانخانان که قبل ازین فرمان طلب بنام او صادر شده
بود از اگره بملازمت رسید وتمامی جایگیرهای بهادر خان و خانزمان
را از جونپور و بنارس تا غازی پور و قلعه چنار و زمانیه تا گذر
آب جوسه باو داده و خلعت و اسپ بخشیده بانجانب رخصت
فرمود بتاریخ ذی حجه سنه مذکور در عین بشکال روان شدند
و در محرم سنه خمس و سبعین و تسعماية (۹۷۵) بپای تخت
نزول فرمودند

و درین سال محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و جماعهٔ که
بر سر سکندر اوزبک در اوده تعین شده بودند او را دران قلعه
محاصره نموده هر روز جنگ داشتند او چون خبر قتل خان زمان
و بهادر خان بشنید دل بباد داد اول سخن صلح بامرا درمیان آورد
و ایشان را فریب داده و در کشتی نشسته آنطرف آب سر و گذشت
و باز مقدمات آشتي مذکور ساخته ازین طرف چندیرا از امرا تنها
طلبیده ازان طرف خود با سه چهار کس در کشتي نشسته عهد و
سوگند از جانبین موکد گشت تا او را بدرگاه بیارند و آخر قرار

ندوانست داد درمیان افغانان رفت و امرا تا گورکهپور تعاقب وی
نموده عریضه بدرگاه نوشتند بنام ایشان چون فرمان طلب آمد
محمد قلی خان برلاس را در اوده گذاشته باگره شتافتند

ودرین سال عزیمت تسخیر قلعه چیتّور مصمم شد و بیانه را از
حاجي محمد خان سیستاني تغیر داده بجایگیر اصفخان مقرر
ساختند و بساور و وزیر پور ماندل گره نیز بوی دادند تا پیشتر
رفته سامان لشکر نماید و خود از عقب نهضت فرموده از راه باری
شکار افگنان بموُ میدانه و ازانجا بسوی سوپر رسیدند و ساکنان راي
سرجن قلعه سوپر را خالی کردند و نظر بهادر بحکومت ان قلعه
و شاه محمد خان قندهاري بحراست قلعهٔ کوته بلایهٔ منصوب شدند
و بقلعهٔ کاکرون رسیده شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان را
در ولایت مالوه جاگیر داده بدفع فتنه پسران محمد سلطان که میرزا
الغ و شاه میرزا باشند و از سنبل گریخته بودند نامزد ساختند و
چون باجین رسیدند میرزا یان خبر نام برد ها را شنیده و آن ولایت
را گذاشته بگجرات نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود رفتند و مالوه
بی جنگ بدست ایشان آمد ورانا اودي سنگ قلعه چیتّور را
بحراست راي جیمل نام سرداري شجاع مشهور که در قلعه مرته
با میرزا شرف الدین حسین جنگ کرده بدر رفته بود گذاشته خود
پناه بکوههای بلند و جنگل های صعب بجانب اودي پور کونهلیز[۲]
برد و آصف خان برام پور که از ولایت معمور آن دیار است رفته

(۲ ن) کوتیهل نیز ـ کونهل نیز (درنقشه‌کومل میر است)

آن قلعه را بجبر و قهر بکشاد و ولایات بتاراج داد حسین قلی خان
بجانب اودي پور کونهلیز رفته خلل دران حدود انداخت و رانا
ازانجا در موشخانه سرکم دیگر در آمد و شاهنشاهی ساباطها ونقب
ها براي قلعه فرموده تا بدیوار قلعه رسانیدند و وسعت ساباط بمثابهٔ
بود که ده سوار زیر آن بفراغت میرفتند و ارتفاع بمقدار آنکه فیل
سوار با نیزه در دست گرفته ته آن می توانست گذشت و خلقی
بسیار از لشکر بضرب تفنگ و ضرب زنگ هلاک می شدند و جثهٔ
اموات را بجای خشت و سنگ بکار می بردند و بمدت مدید
ساباط و نقب را بپای قلعه رسانیده دو برج متصل را با هم مجوف
ساخته از داروي تفنگ پر کردند و جمعی از سواران پر دل مسلح
و مکمل نزدیک برجها آمده انتظار می بردند که کی آن برجها بیفتد
و ازان راه بقلعه درآیند از قضا هردو نقب را چون بیکبار آتش زدند
فتیله یکی که کوتاه تر بود زود تر در گرفت و فتیله دیگري که
دراز تر بود تا خیري کرد و یك برج را ازان دو برج از بیخ برکند و در
هوا رفت ورخنهٔ عظیم در حصار افتاد و جوانان کار طلب از فتیله
دوم غافل مانده فی الحال حمله بران رخنه آوردند و بعضی رسیده
در تردد در راه بودند که بیک ناگاه فتیله دوم درکار شد و آن
برج را که از آشنا و بیگانه پر بود از جاي برداشته در هوا برد و
غازیان در زیر سنگهای صدمنی و دویست منی مانده و کافران
سنگدل نیز همچنان دران طوفان آتش چون پروانها می پریدند
و آن سنگها تا سه چهار کروهی رفت و غریو از اهل اسلام و
کفر برخاست

این بجنت داد آب و آن بدوزخ برد جوی
گرچه خون گبر و مومن هردو یکجا می‌دوید

و روزی بر کرگسان و زاغان فراخ گشت فسبحان من وسّع الرزق علی عباده قریب بپانصد سپاهی که اکثری از ایشان پادشاه شناس بودند بباد فنا رفتند و شهد شهادت چشیدند و از هندوان چه توان گفت و کافران شباشب زور آورده دیوار قلعه ازین برج ها بر آوردند و بعد از امتداد مدت شش ماه کم و بیش در شب سه شنبه به بیست و پنجم ماه شعبان از سنه مذکوره از اطراف زور آورده و دیوار قلعه شکافته جنگ سلطانی رای انداختند و روی جیمل شریر از روشنی شرارهای توپ و تفنگ که بلشکر اسلام می‌انداختند نمایان شد درین اثنا تفنگی بر پیشانی او که محسوس بود رسید و سرد گشت و سنگی در مجمع کنجشکان افتاد و اهل قلعه حال سردار خود را آن چنان دیده همه بخانها دویدند و اهل و عیال را گرفته در پی سوختن شدند که آنرا باصطلاح هند جوهر میگویند و آنچه ماندند اکثری طعمهٔ نهنگ تیغ خون آشام گشتند و قلیلی از بقیة السیف و بقیة النار که ماندند در کمند بلا گرفتار شدند و تمام آن شب شمشیر مقاتلان از قتال لیام نیاسود و داخل نیام نشد تا وقت قیلوله رهید و هشت هزار راجپوت جنگی کشته شدند و این مصراع تاریخ یافته شد که

دل گفت که بکشاد بزودی چیتور

بعد از نیم روز دست از کشاکشی باز داشته بمنزل باز گشتند و سه روز درانجا توقف فرموده فتح نامها باطراف نوشتند و آصف خان را بحکومت آن ولایت سرفراز ساخته روز سه شنبه بیست و پنجم

شهر مذکور اعلام نصرت انجام بجانب آگره حرکت نمود و بجهة ایفای نذر آن راه را پیاده طی کرده بتاریخ یک شنبه هفتم ماه رمضان باجمیر رسیده نزد روضهٔ مقدسه زیارت مزار متبرک فایض البرکات حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره نموده و در صدقات و مبرات و خیرات افزوده بعد از ده روز پای در رکاب دولت آوردند ومیر علاوالدوله قزوینی صاحب تذکرة الشعرا این تاریخ گفته که

شاه دین پرور و جمشید سریر * خسرو عهد محمد اکبر
ساخت بی شبهه پی فتح چیتور * دیگ روئین تن اژدر پیکر
بهر تاریخ وی از عالم غیب * دیک چیتور کشا شد یک سر

و بحدود الور رسیده شکار شیر فرمودند و عادل محمد خان پسر شاه محمد خان قندهاری که در مردانگی شیری دیگر بود در مقابله آمده هر دو کشته شدند و از اردو جدا شده بنارنول رسیدند و شیخ نظام نارنولی را که از مشایخ عظام بود دیده و استمداد از روی اعتقاد نموده بکوچ متواتر بمقصد رسیدند

ودرین سال نسبت کد خدائی صاحب انتخاب در بداون مثنی واقع شد و بموجب وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ بخجستگی برآمد و الحمد لله و تاریخ گفته شد

چون مرا از عنایت ازلی * اتصالی بماه چهری شد
عقل تاریخ کدخدائی را * گفت ماهی قرین مهری شد

و درین سال قدوهٔ اهل خیال و سر دفتر مشایخ ارباب کمال شیخ عبد العزیز دهلوی قدس الله روحه سفر آخرت گزید و این تاریخ گفته شد که

عزیزجهان شیخ عبد العزیز * که عالم همه قطب دهلیش خواند
سوی عرصهٔ آخرت تافت رخ * وزین تنگنا اسپ همت جهاند
طلب کردم از دل چو تاریخ او * بگفتا که قطب طریقت نماند
و چون شیخ بخط خود پیوسته می نوشت که ذرهٔ ناچیز عبد العزیز
یکی از فضلا ذرهٔ ناچیز تاریخ یافت

و در سنه ست و سبعین و تسعمایة (٩٧٦) اتکه خیل را به
تمام و کمال خان کهکر را ازپنجاب طلبیده و جایگیرهای ایشان را
بحسین قلی خان و برادرش اسماعیل قلي خان داده بدان صوب
نامزدگردانیدند و حسین قلیخان و برادرش از ناگور آمده بعد از فتح
رنتهنبور از اگره رخصت پنجاب یافتند و سرکار سنبل و بریلي
بخان کلان مقرر شد

و درین سال میرزایان اولاد محمد سلطان میرزا که بگجرات رفته
پناه بچنگیز خان برده بودند صحبت راست نیامده و دست درازی
ها در جایگیر کرده از پیش چنگیزخان فرار نموده بمالوه آمدند
و محمد مراد خان و میرزا عزیز الله مشهدی در قلعه اجین محصر
شدند و اشرف خان میر منشی و صادق محمد خان که با بسیاری
از افواج قاهره بر سر رنتهنبور نامزد شده بودند این خبر شنیده
بعرض رسانیده بموجب حکم باتفاق قلیچ خان که او نیز بعد از
ایشان بتسخیر آن قلعه مامور بود بدفع آن فتنه متوجه اجین شدند
و در سرونج شهاب الدین احمد خان و در سارنگپور شاه بداغ خان
بامرای مذکور ملحق گشتند و جمعیت انبوه بهمرسید و میرزایان

بشنیدن این خبر از اجین روی فرار به مندو[٢] نهادند و امرای کبار
تعاقب ایشان نمودند و میرزایان چون از آب نربده گذشتند خبر
شنیدند که جهجار خان حبشی چنگیزخان را در میدان ترپولیه
احمد آباد غافل یافته بقتل رسانید و گجرات خالی است میرزایان
بگجرات شتافته بحملهٔ اول قلعه چانپانیر را گرفتند و بقلعهٔ بهروج
پیچیده بعد از مدتی رستم خان رومي را که متحصن در انجا بود
بحیله گرفتند و بقتل رسانیدند و آن قلعه را نیز متصرف شدند و
قلیچ خان و صادق محمد خان با دیگر امرا از کنار آب نربده باز گشته
بدرگاه آمدند و جایگیر داران مندو همانجا ماندند

و در غرهٔ رجب این سال بدهلي رسیده و روزی چند شکار
قمرغه در نواحي پرگنه پالم طرح انداخته بکوچهای متواتر در آخر
ماه شعبان بپای قلعه رنتهنبور رسیدند و در اندک مدت ساباطها
مهیا ساخته نزدیک حصار رسانید و پانزده ضرب زنگ را که غلوله
پنج منی و هفت مني میخوردند کهاران که عدد ایشان به هفتصد و
هشتصد میکشید بر بالای کوه رن که مشرف بر قلعه است و راهی
صعب دارد چنانکه شاید پای مور از رفتن بران بلغزد بزور بردند
و روز اول خانهای درون قلعه را صفاً صفاً ساختند و راي سرجن
حاکم قلعه چون بی اعتباری قلعه چیتور و خواری اهل آن مشاهده
کرده بود اجل خود را معاینه دیده پسران خود دودا و بهوج را
بوسیلهٔ بعضي زمینداران بملازمت فرستاده امان طلبید و حسین

(٢ ن) ماندو

قلی خان خان جهان بدلاسای او رفته راي سرجن را بدرگاه آورد و کلید سپرد و روز چهار شنبه سوم شوال سنه مذکور قلعه مفتوح گشت * و فتح مثني * تاریخ یافته شد و روز دیگر سیر قلعه بجماعه اندک فرمودند و آنرا بمهتر خان سلطانی سپرده و اردو را بحراست خواجه امینا که خواجه جهان باشد و مظفر خان گذاشته حکم کوچ بجانب اگره داده خود جریده بایلغار بزیارت مزار فایض الانوار حضرت خواجه اجمیری عازم شدند و ازانجا بتعجیل تمام در روز چهار شنبه بیست و چهارم ذي القعده سنه ستة و سبعین و تسعماية (۹۷۶) بمستقر خلافت نزول فرمودند و میر فارغی برادر شاه فتح الله شیرازي تاریخ فتح آن قلعه چنین یافته که

چون گل نصرت شگفت درچمن فتح شاه
منهئ تاریخ گفت قلعه گرفتند زود

مولانا شیری گفته که

قلعهٔ کفر چو از دولت شه یافت شکست
شه کفار شکن یافته شیری سالش

و درین سال دروازه هتیا پول که نام دروازهٔ قلعه جدید آگره است باتمام رسید وتاریخ او این است که

کلک شیري پئ تاریخ نوشت
بي مثال آمده دروازهٔ فیل

و چون شاهنشاهی را چند فرزند پی هم متولد شدند و در صغرسن از عالم گذشتند درین سال یکی از حرمهاي محترم حمل گرفت استمداد ازخدمت شیخ الاسلام چشتي ساکن سیکري نموده ان حرم را درحریم

شیخ نگاهداشتند و شیخ قبل ازان هم مزدهٔ ولادت باسعادت شاه زاده رسانیده و شاهنشاهی که ازین بشارت مبشر و مسرور شده بودند بعد از هر چند روزي بملاقات شیخ رفته انتظار آن وعده می بردند و بجهة این رابطه عمارتي عالي ببالای کوه سیکری قریب حوالی و خانقاه قدیم شیخ بنا فرمودند و خانقاه جدید و مسجدي رفیع و سنیع سنگین که گویا کوه پاره ایست و در ربع مسکون مثل او کم نشان میدهند طرح انداختند تا درمدت پنج سال تخمینا اتمام یافت و آن معموره را فتحپور نام نهاده بازار و حمام و ترپولیه و غیر آن ساختند و امرا هر کدام قصور و مناظر و ابنیهٔ عالی باتمام رسانیدند و فقیر تاریخ تمام عمارت و مسجد و خانقاه یافته که

هذه البقعه قبة الاسلام * رفع الله قدر بانیها
قال روح الامین تاریخه * لایري فی البلاد ثانیها

دیگري

بیت معمور آمده از آسمان

و اشرف خان این تاریخ یافت که

ثاني المسجد الحرام آمد

و عین الکمال حضرت شیخ همین بود که پادشاه رادر اهل بیت خویش محرم ساخت و هرچند اولاد و احفادش گفتند که ازواج از ما بیگانه شدند فرمودند زنان در عالم کم نیستند چون شمارا امرا ساخته ام زنان دیگر بخواهید چه نقصان دارد

یا مکن با فیلبانان دوستی * یابنا کن خانهٔ درخورد فیل

و از عجائب امور که درین سال واقع شد قضیهٔ وفات سید موسی

ولد سید مکری[۲] گرمسیریست از اعیان سادات کالپي از دیار هند مجملا آنکه سید موسی در ملازمت شاهنشاهی بوده از قضا در اگره بر هندو زن زرگری موهني نام که در حسن چون زر خالص عیار بود شیفته گشت و کمند نظر پاک او معشوق را جذب کرد و رابطهٔ تعلق و تعشق از جانبین استحکام گرفت

عاشق که شد که یار بحالش نظر نه کرد

اي خواجه درد نیست و گرنه طبیب هست

و چون لشکرکشي رنتهنبور شد سید موسی تخلف ورزیده و از درون قلعه اگره خانهٔ در جوار محبوب بکنار آب جون نزدیک بمیر سید جلال متوکل گرفت و کارش بجنون کشید و یک دو مرتبه او را مصحوب نفران معتمد خویش از خانه اش برآورد و هر نوبت یا بدست عسسان یا بدست زرگران قبیلهٔ وي افتاد

فرشته ایست برین بام گنبد دوار

که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار

و مدت دو سال و چار ماه گذشت و درین فرصت گاه گاهي از دور بنگاهی قانع بودند تا شبی سید موسی باشارت آن کمند افگن کمندی چون عهد راستکاران محکم و چون وعدهٔ جوانمردان درست بر بام موهني انداخت چون رسن بازان برآمد و با یک دگر صحبت بعفت گذرانیدند چنانچه مثنوی دلفریب نام که سید شاهی برادر سید موسی گفت اشعار بدان معني میکند

(۲ ن) بکری – بکسري

هر چند هواي دل زدي جوش * میکرد حیا ندا که خاموشي
در پیش نظر زلال حیوان * یکدم نه مجال خوردن آن
دلها ز کمال تشنگي گرم * لبها شده مهر بسته از شرم
یك خانهٔ خلوت و دو مشتاق * دلها شده جفت مانده تن طاق
ماندند دو خستهٔ دل افروز * در بازی طاق و جفت تا روز
این است به نزد ما محبت * کز دل ببرد خیال شهوت
چون دل ز هوای نفس میرد * کي عشق دران قرار گیرد
نبود به جهان بی سر و پای * جز در دل پاک عشق راجای
عشق است انیس جان پاکان * عشق است رفیق درد ناکان

القصه بصد لطافت و ناز * بکشاده هزار دفتر راز
دیدند قریب چون سحر را * کردند وداع یک دگر را

و در وقت وداع قرار چنان یافت که معشوق از بستر خواب برخاسته خان و مان وداع کرده و از سر ننگ و ناموس گذشته همراه عاشق چون مهتاب با ماه و سایه از دنبال شخص روان شود و گفت

کای عاشق صادق وفاکیش * من باتو موافقم میندیش
عهدیکه نخست با تو بستم * آن عهد یکي است تاکه هستم
برخیز که فکر خود نمائیم * وز بام دگر فرود آئیم
تا آنکه نگشته است آگاه * دزدیده رویم تا سحر گاه

و ازان محله سرعت از باد و تعجیل از آب استعارت کرده روانه گردیده در کاشانهٔ آشنائي معتمد علیه تا سه روز مختفي ماندند و خویشان نازنین خانهٔ سید موسی را حلقه وار درمیان گرفته بنیاد دعوی و خصومت نهادند و سید شاهی برادر خورد سید مشارٌ

الیه که به فقیر نسبت محبت صادق دارد و این قصه رااول تاآخر در مثنوي نظم کرده و بعضی ابیاتش بالا مذکور شد جواب هامي داد و بلعلّ ولیت میگذرانید و آن دلبر ازان معرکه خبردار گشته و دلش بسید موسی سوخته که مبادا از حاکم ضرری باو رسد و آن دلداده را بضرورت رخصت داد و بوعدۀ وصل باز امیدوار ساخت و خود از ترس خال بد نامي که برچهره او نشیند باز گشته بخانه رفت و بهانه آورد و گفت که به فلان شب که خواب در دیدۀ من جا گرم کرد شخصي بآن چنان شکل دلربایي که کسي در خواب هم مثل آن نه بیند دست مرا گرفت تا از عالم مثال بعالم خیال درآمدم و آن خواب به بیداری مبدل شد و آن نازنین را عیان دیدم که تاجي مکلل از جواهر بر سر ودو شهپری از نور در بر دارد و برمن چون جادو زدها افسوني خوانده حیران طلعت خویش گردانیده و بر پر و بال خویش گرفته بشهري برد که تعریف آن مگر در افسانها شنیده باشید ردر قصري رفیع و منیع پر ازعجایب و غرایب گونا گون و درهر گوشه اش خیل خیل پري نزادان آرام گرفته

هرچند که آن مقام دلخواه * بوده بخدا بسی طرب گاه
وان جمله بتان حور زاده * بودند بخدمتم ستاده
لیکن ز فراق دوستانم * آرام نمي گرفت جانم
مي مردم از اشتیاق مادر * میسوختم از غم برادر
هر لحظ درین تن بلا کش * هجر پدرم همي زد آتش
با گریۀ زار وآه جان سوز * چون رفت دران مقام هرروز

دیدند همه که بس خرابم * بسیار ز غم در اضطرابم
آ گاه شدند از ملالم * کردند ترحّمی بحالم
ز انسان که مرا بخانه بردند * برده بچنان غمی سپردند
آورده بخانه ام رساندند * زان محنت ودرد وا رهاندند

هندوان بي عقل این حیلۀ جمیله را باور داشتند و اگرچه مصلحت در اخفای آن قضیه بود اما بنابر غرضي روزی چند آن گنج را در حلقۀ مار آهنین کشیدند و در بالا خانه مقفل و محبوس گردانیدند و سید موسی از فراق بمرور مغلوب الحال شد و رسوائی تخلص آورد و از عقیله عقل به یکبارگي خلاص یافت

دردا کهعشق باز بدیوانگی کشید * خط جنون بدفتر فرزانگی کشید
اول قلم که بر ورق ناز راند یار * بر حرف آشنا خط دیوانگي کشید

و چون این قصه کالشمس في نصف النهار اشتهار یافت درهرمجلس ازان داستاني و درهر دهاني بیاني بود دلا رام پیغام بدست مشاطه فرستاد که من خود به هزار محنت و رنج عذری و بهانۀ که زنان را می باشد ساخته از دست و زبان بد گویان فی الجمله خلاص یافتم

از طعنۀ اهل عصر رستم * فارغ ز چنان بلا نشستم
در کوی جنون قدم نهادی * و آن رنج مرا بباد دادی
اکنون هم اگر علاج یابي * امید که رو ازان نتابي
نوعي بکني که این فسانه * شهرت نکند درین زمانه
یعنی که ز شهر من برائي * وز منزل ما کني جدائي
لیکن ز گمان دوستداري * یک محرم راز خود گذاري
تا حال مرا چنانچه داند * هر روز بتو خبر رساند

و سید موسی بموجب فرمودهٔ او سحری رفته اورا بحالي که معلوم است وداع کرد و غریو از جانبین برخاست و محرم رازی را در خدمت او گذاشت و خود بعزم ملازمت شاهنشاهی راه رنتهنبور پیش دید همت ساخت

چو آیم جانب کویت دو صد منزل یکی سازم
و اگر ز انجا روم بیرون بهر گامي کنم منزل

و آن نازنین تاب دوري نیاورده بعد از روزی چند بآن محرم متفق شده گفت که شبي بصورت گدایان فریاد براری و من بحیلهٔ چیز دادن از خانه بدر مي آیم و با تو ازین شهر بدر میروم و دران وقت معهود بآن بهانه که خواست از خانهٔ مادر و پدر برآمد و کنیزکي را که دیدبان او بود در پیِ کار فرستاد و روی بفرار نهاد

غمش تا یار من شد روی در راه عدم کردم
خوش است آوارگي آن را که همراهي چنین باشد

و استعداد سفر قبل ازان ساخته بودند و سه روز در شهر پنهان بوده بخاطر جمع بجانب فتحپور و بیانه روانه گردیدند اتفاقا ازنجا که خدای عز و جل نمي خواست بیکبار در میانهٔ راه خویشي از خویشان آن لعبت چون بلای ناگهان پیدا شده او را که خود مستور و افسانه اش چون روز روشن مشهور بود شناخت و دست در دامنش محکم زد

غم را که خبر کرد و بلا را که نشان داد

عسسان پهلوان جمال که دران ایام کوتوال بود رسیدند و غوغای عظیم برخاسته جمیلهٔ گریخته را به خویشان و گریزاننده را بزندان

سپردند تا از شکنجه بشدت و صعوبت تمام مدت مدید رنجه گشته و بنوعي خلاص یافته خبر این واقعه به لشکر نزد سید بیچاره آواره بردند و اوکه از ضعف دوری مانند هلالي و خیالي شده بود ازشنیدن این خبر مایوس گشته دل بمرگ نهاد و اسباب هلاک جمع شد و دانست که مردن دیگر از برای کدام روز خوش است و گریبان صبوري چاک زده خواست که باگره آید برادران مشفق و یاران موافق خواهی نخواهی او را گاهي نصیحت و گاهی بزجر و تهدید و ملامت و سرزنش نگاه میداشتند تا انکه اردوی ظفر قرین به مستقر سلطنت رسید و سید موسی که داغ بود کباب گشت ودرین مرتبه هرچند جهد کرد دیدار یارش ازانکه در جای مستحکم و محفوظ نگاه داشته بودند میسر نشد درین اثنا قاضی جمال نام شاعری هندی سیوکن پوري از توابع کالپی را که با سید نسبت مصاحبت جاني داشت دل برو سوخت و وقت نماز شامي آن کنج نشین کاشانهٔ عفت را ازان کلبه تاریک برآورده بر توسني سرکشي چون ابلق روزگار و بادپائي تندي چون سمند عمر ناپایدار ردیف خود ساخته براه کنار دریاي جون بالا رویه آب روان شد و خویشان زن از عقب و مردم شهر نظاره کنان از پیش فریاد زنان رسیدند و اسپ در جرها و آب کندها که برای چاه و باغ عمارات ساخته بودند چون خر در وحل ماند وچون مهرهٔ نرد دران ششدر روي گذشتن نداشت و نازنین دل تنگ آمده خود را بضرورت از خانهٔ زین بر زمین انداخت و قاضي را گفت تو جان خود بسلامت به برو سلام مرا بآن گرفتار رسان و به زبان حال بگو که

من جهد همي كنم قضا ميگويد * بيرون ز كفايت توكار ديگراست

سيد موسى اين خبر شنيد و درون قلعه اگره بجاى كه داشت در بر روي خويش بربست و از ياس و حسرت روح او در گدازوجانش چون طاير ملكوتى به پرواز در آمد و از حبس چار ديوار طبيعت رستو از بند دوست و دشمن فارغ شد و دران حال سه باراين بيت برزبان راند كه

از ياردلم هزار جان يافت * يارى به ازو نمى توان يافت

الهي اين درد را نصيبهٔ جان من خراب مهجور گردان

بزن بر سينه ام خنجر جدا افگن سر از تن هم
در اين خانهٔ تاريک را بكشاى و روزن هم

و چون رخت ازين سراى مستعار بدار القرار كشيد قالب تهي او را بدست تهى بمنزل بردند تا بگل بسپارند از مرد و زن غريو وشيون برخاست اتفاقا نعش او را از زير غرفهٔ آن صنم طرفه گذرانيدند و صنم چون درين نوبت گرفتار شده زنجيري چون گيسوي مسلسل درپاى او انداخته بودند بالاي بام از صبح تا شام متحير و مبهوت ماند مهر سكوت بر حقهٔ لعل و ياقوت نهاده نظارهٔ جنازه آن شهيد عشق ميكرد آخر بي طاقت و بيقرار گشته خود را بهمان حالت نعره زنان ازان طاق بلند انداخت و زنجير از پا بگسست و ديوانه وار سر و پاى برهنه اول در محله آن غريب از دولت وصل بى نصيب رسيد و حالش زمان زمان تغير پذير شد گاهي خاموش و گاهي مدهوش سر تحير بگريبان تفكر كشيد و آثار بيماري برو ظاهر گشت

بيدار ز بهر آخرين خواب * چون اشتر عيد و گاو قصاب

سيب ذقنش ز حال گشته * مانندهٔ سيب سال گشته

مادر و پدر او را بآن حال ديده دست ازويكبار شسته معذورش داشتند

كس نستد از ده ويران خرج

و بعد ازانكه اختلافي و اختلالي تمام چون نبض اهل سكرات در حركات و سكناتش پيدا شد دمبدم چون سودائيان با خود درجنگ و درگوشهٔ دل تنگ نشسته بر سينه سنگ ميزد و نام سيد موسى را ورد زبان و حرز جان ساخته و بحضور مير سيد جلال متوكل كه مقتداي زمان بود كلمهٔ اسلام برزبان رانده خود را برخاک عاشق پاک زد و جان بجانان سپرد چنانچه سيد شاهى صاحب درآن مثنوى اشارت بان ميكند كه

اين واقعه چون شنيد آن ماه * آمد سوى ما دويده ناگاه

آورد بلب كلام ايمان * شد پيش جماعتي مسلمان

چون يافت شرف ز دين اسلام * بر بست بطوف خلد احرام

با خوبئ او چو عشق شد جمع * پروانه صفت بسوخت آن شمع

كرد از سرشوق و جذبه فرياد * موسى بزبان گرفت وجان داد

دريكنفس آن دو سرور عشق * گشتند شهيد خنجر عشق

تا انكه ميان باغ رضوان * باشند بهم ز خلق پنهان

آن هر دو مصاحبان جانى * رفتند ازين جهان فاني

از درد و غم فراق رستند * پنهان ز همه بهم نشستند

اي سيدى اين چه ناله دارى * دل را چه بغم حواله دارى

اين واقعه را بكن فراموش * درصبر بكوش وباش خاموش

الحمد الله علی نعمة الایمان و الاسلام بر اذکیا معروض میدارد که اگر چه بمقتضای وعدهٔ اختصار جای اطناب درین واقعه نبود اما چه توان کرد که سخن عشق بي اختیار عنان قلم از قبضهٔ اقتدار بیرون برد و دراز نفسي واقع شد العذر العذر

بشنوای گوش برفسانهٔ عشق * از صریر قلم ترانهٔ عشق

کارمن عشق ویارمن عشق است * حاصل روزگارمن عشق است

چه‌کنم در سرشت من اینست * وزازل سرنوشت من اینست

بهر این آفریده اند مرا * جانب این کشیده اند مرا

امید واری از درگاه کارساز بنده نواز اینست که درین دعوي مرا دروغ گو نگرداند و بدرد عشق بزیاند و همدران درد بمیراند

کسي کش روزیست این سینه سوزی

مر او را و مرا هم باد روزی

و مثل این واقعه سابقا هم روی نموده بود چنانکه یکي از شیخ زادگان گوالیار را که نسبت قرابت شیخ محمد غوث داشت و به عنوان صلاح و پارسائیي موصوف بود بر یکي از اهل طرب

در مغرب زلف عرض داده * صد قافله ماه و مشتری را

بر دامن هجر و وصل بسته * بد بختیء و نیك اختری را

در چنبر زلف کرده پنهان * دستار سپهر چنبری را

دراگره مفتون شد و خبر بشاهنشاهي رسید بمقبل خان که از جملهٔ مقربان بود آن مطربه را بخشیدند و شیخ زاده از سر جان گذشته شبی در قصری محفوظ که معشوق را انجا برده در بروي او برآورده بودند کمند همت انداخته بر آمد و او را بر آورد و چون حکم بشیخ

ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث که حالا بر جادهٔ هدایت و ارشاد قائم مقام پدر است فرمودند تا آن خویش را بمواعظه و نصائح دل پذیر با آن خانه خراب حاضر ساخت و میخواستند که آن خانه برانداز را عقد بسته باو بدهند و لیکن شیخ ضیاء الدین و دیگران مانع آمدند او تاب نیاورده خود را بزخم خنجر هلاک ساخت و نام او از جریدهٔ زندگی پاک گردید و در میان علما بر سر تجهیز و تکفین او اختلافي رفت و شیخ ضیاء الدین میگفت که بمقتضای این حدیث - من عشق وعفّ و کتم ثم مات مات شهیدا - او شهید عشق است همچنان بخاکش باید سپرد

شهید خنجر عشقم بخون دیده آلوده

بخاکم همچنان پر خون سپارید ومشوئیدم

و شیخ عبد النبي صدر عالی قدر و دیگر علما وقضات که تصدیقچی صدر بودند میگفتند که او ناپاک مرده وآلودهٔ فسق بوده نه آسودهٔ عشق و الله اعلم و بهر تقدیر آن مطربه نیز در ماتم عاشق پیراهن صبوری چاک زده و بر خاک وی کفني پوشیده خاک روبیء آن مقبره اختیار کرد تا بعد از چند روزي در خلوت خانهٔ عدم زنده با یک دیگر همدم و همقدم گشتند

خوبرویان چو پرده برگیرند * عاشقان پیش شان چنین میرند

و درین سال شیخ گدای کنبوی دهلوي که حکم شحنه معزول داشت و از طنابل منابل ایام درین پندار و غرور از جمله اصنام بود درگذشت و * مردهٔ خوک کلان * تاریخ یافتند و درسنه سبع وسبعین و تسعمایة (۹۷۷) چون خبر فتح چیتور و رنتهنبور در اطراف و

اکناف شایع شد و قلاع بیقدر و بي آب گشتند رام چند حاکم بهته
عاقبت اندیشي نموده پیش ازانکه کار بمنت و شفاعت افتد کلید
قلعهٔ کالنجر را که از دست بجلي‌خان پسر خوانده بهار خان سرواني
بمبلغ کلي خریده بود بانفایس پیشکش بدرگاه فرستاد وحراست
آن را به مجنون خان قاقشال که دران نواحي جایگیر داشت دادند
و فرمان استمالت براجه رام چند فرستاده پرگنه اربل را که
نزدیك بجهوسي و پیاگ است عرف الهاباس(۲) با سایر امکنه به
جایگیر وي دادند

و در هفدهم ماه ربیع الاول این سال بعد از گذشتن هفت
ساعت ازروز تولد خجسته شاه زاده سلطان سلیم بمنزل شیخ اسلیم
چشتي در فتح پور واقع شد

گوئي بزمین ستاره آمد * یوسف بجهان دو باره آمد
بالای سرش ز هوشمندي * مي تافت ستارهٔ بلندي

و شاهنشاهي دران زمان بایلغار آمده از آگره از نهایت سرور حکم
به تخلیص جمیع زندانیان فرموده تا هفت روز جشن عالي‌ترتیب
دادند و شعرا قصاید تهنیت گذرانیدند ازان جمله خواجه حسین
مروي قصیدهٔ گفت که از هر مصراع اول تاریخ جلوس شاهنشاهی
و از هر مصرع ثاني تاریخ ولادت با سعادت شاه زاده جهان پناه
حاصل میشود و دو لک تنکه نقد صله یافت و آن قصیده این است که

لله الحمد از پي جاه و جلال شهر یار

(۲ ن) الهٔ اباد

گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار
طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود
کوکبي از اوج عز و ناز گردید آشکار
گلبني این گونه ننمودند بر دور چمن
لالهٔ زین گونه نکشود از میان لاله زار
دایهٔ ابر بهار از مهربانیهای فضل
سبزه با گل هم ز بان لولو بگوهر کرد یار
مهر مي گوید که مي زیبد که آن مه‌پاره را
از پی زیب جمال از زهرهٔ سازم گوشوار
مقدم مولود مي افزود زیب شه اگر
لولوی لالا فزودی زیب درّ شاهوار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد
باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد برون
و آن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا
شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران
پاد شاه نامدار و کام جوي و کام گار
کامل دانای قابل اعدل شاهان بدهر
عادل اعلي و عاقل بي عدیل روز گار
از کلام او بیان حال معني مستفاد

وز کمال او بنای دین و دنیا استوار
سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین
پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
بر زبان گاه از نجوم قهر آرد الامان
با عدو گاه از زبان رمح گوید الفرار
مجلس وي راسمای چارمین دان عودسوز
مرکب ویراسماک رامح آمد نیزه دار
مرکب منصور وی زانجا که راند عالمی
یمن گوید از یمین یا یسر داند از یسار
حکم آن کلکیکه دارد حکم بر آب روان
بر سپیدي یا سیاهي میرود لیل و نهار
ای چو صنع لایزالي آفتاب ملک و دین
پایه افزای معالي سایهٔ پروردگار
والي والا علم عالم دل و کیوان سریر
والي والا مآبي عادل عالي تبار
مالک مال جهان ای پادشاه بحر و بر
با محبان مهرباني از کریمان یادگار
شاه صبح عدل و دادی ماه شام جاه وگاه
برق گاه عزم و جزمی کوه گاه بردبار
معدن عدلي و احسان منبع لطف و کرم
با بها و باذل و دین پرور و پرهیزگار
حامي دین نبي ای ماحي آثار بد

والي والا علم کان کرم کوه و قار
نیر برج و جودی گوهر دریای جود
از هوای اوج دلها شاه باز جان شکار
کی بجودت ماند آبي از حیا پیش سحاب
باوجودت مي نزیبد جود از ابر بهار
پادشاها سلک لولوي نفیس آورده ام
هدیه کان آمد گرامي باز جوی و گوشدار
کس ندارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی
هرکه دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار
یک بیک اشعار من روی بسکه بي عیب آمده
هریکي جوئي زري مقصود دریابي دوبار
مصرع اول ز وی سال جلوس پاد شاه
از دوم مولود نور دیدهٔ عالم برآر
تا بود باقي حساب روز های ماه و سال
و آن حساب از سال و ماه و روز دوران نامدار
شاه ما پاینده باد و باقي آن شهزاده هم
روز های بی حساب و سالهای بیشمار

و شیخ اسم شیخ یعقوب صیرفي کشمیری نیز قصیده بهمین اسلوب گفت اما چه سود که صله را دیگري ربود و دیگری این تاریخ یافت * درّ شاه وار لجهٔ اکبر * ودیگری

روی نمود از مطلع اقبال شاه کامیاب

و روز جمعه دوازدهم شهر شعبان بموجب نذري که بجهة شکرانهٔ طلوع

این کوکب اقبال فرموده بودند از اگره پیاده بجانب اجمیر روان
شدند و هر روز شش هفت کروه راه طي ميکردند و بعد اتمام
مراسم زیارت مراجعت نموده در ماه رمضان مبارک ظاهر دهلی
را معسکر ساختند و چند روزي بزيارت اولياء الله پرداخته و از
آب جون گذشته شکار افگنان بدار الخلافت نزول فرمودند *

و درین سال میرزا مقیم اصفهاني را با شخصي مير يعقوب نام
کشمیري در فتح پور به تهمت رفض سیاست فرمودند مجملا انکه
این میرزا مقیم چند گاهي در لکهنو بملازمت حسین خان بود و
خان مرحوم از بسکه اعتقاد بسادات داشت با وی بلطف و رعایت
پیش آمده وکیل سرکار خویش ساخت آخر برادران و خویشان خان
خاطر نشان ساختند که این رافضي تند و غالیست و مزاجش
از میرزا انحراف تمام یافت و او در ملازمت پادشاهي آمده و رعایت
یافته بوکالت نزد حسین خان حاکم کشمیر نامزد شد درهمان ایام
جمعي از غالیان رفضه قاضي حبیب را که سني متعصب بود بجهة
تعصب زخمي ساخته بودند اتفاقا قاضي مسطور هنوز زنده بود که
حسین خان کشمیري قاتل را بحکم مفتیان بسیاست رسانید ومیرزا
مقیم باعث گشته مفتیان را باین علت که چرا بقتل آن شخص فتوی
دادند هر چند از روی سیاست هم باشد به شخصي متعصبي غلیظ
شدید سپرد تا سه چهاری را از ایشان بقتل رسانید و چون او و میر
یعقوب وکیل حسین خان دختر حسین خان را از کشمیر برسم
پیشکش بدرگاه آوردند و این قضیه بعرض رسید و این هر دو شخص
را بفتوای شیخ عبد النبی و دیگر علما که عیال او بودند در میدان

فتح پور بجزاي اعمال شوم رسانیدند و نبذی ازین قضیه در تاریخ
کشمیرکه جامع اوراق منقح ساخت سمت ارتسام یافته *

و درین سال پرگنه لکهنو را از تغیر حسین خان بمهدي قاسم
خان که از حج بازگشته شاهنشاهی را در قلعه رنتهنبور آمده ملازمت
نموده بود جایگیر دادند و حسین خان ازو بجان رنجیده و آیهٔ هٰذَا
فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِکَ خوانده دیدارها بقیامت افتاد برغم دختری
مهدي قاسم خان باوجود آن صحبت گذرا دختری از عم خود
غضنفر بیگ گرفته و بعد از چند گاه اورا در بیتابي و دختر مهدي
قاسم خان را در خیرا باد نزد برادرانش رخصت داده از لکهنو
بقصد غزا و کسر اصنام و هدم بتخانهائیکه خشت های آنرا از
طلا و نقره شنیده و طمع در سایر خزاین موفوره غیر محصوره که
شهرت کاذب یافته بود بسته براه اوده درکوه سوالک رسید و
کوهیان اول چنانچه دستور ایشان است بیکبار جای هاي
خویش را گذاشته و اندک جنگ کرده بکوههای بلند خطرناک
متحصن شدند و حسین خان بجای که سلطان محمود همشیره
زاده پیر محمد خان شهید شده و مقبرهٔ شهدا بود رفته و فاتحه
بارواح طیبهٔ ایشان خوانده و صفه بر مقابر فرمودهٔ آن جماعت
بسته پیشتر در آمد و تا نواحی قصبهٔ وجرایل نام از ولایت راجه
رنکا که زمینداري با شکوهست تاخت و باخت کرد و ازان جا تا به
اجمیرکه پای تخت اوست و معدن طلا و نقره و ابریشم و مشک
و سایر نفایس ولایت تبت است دو روزه راه مانده بود که بیکبار
بموجب خاصیت آن کوه از تاثیر شیههٔ اسپان و بانگ نقاره و فریاد

مردم ابر و باران عظیم پیدا شد و غله و کاه نایاب گشت و گرسنگی
بر لشکریان غالب آمد و هرچند حسین خان از نهایت تهور
ایشان را ترغیب و تحریص بر تسخیر آن شهر و ولایت و تطمیع
در زر و جواهر و خزاین مینمود مردمش از بسکه دل بباد داده
بودند اقدام بران معني نکردند و خواهی نخواهي عنان توسن اورا
گرفته باز گردانیدند و در وقت باز گشت کافران سر راه گرفته
تیر های را که پیکان از استخوان زهر آلوده داشت بر سر ایشان
باریدند و سنگباران علاوه آن شد درین اکثر مردم کار آمدني و مردم
جنگ آزمای شربت شهادت چشیدند و بقیه که مجروح آمدند
بعد از پنج شش ماه کمتر یا بیشتر بتاثیر زهر جان گزاي از
سراي سرور تلخ کام رفتند و تاریخ وفات ایشان به تعمیه * تلخ بی
مزه یافته شد * و حسین خان بدرگاه آمده ولایت کانت و کوله را
از دامن کوه بجهة انتقام در وجه جایگیر خویش التماس نمود و
بدرجه قبول افتاد و چند مرتبه دامن کوه را در تذبذب آورد امّا
درمیان آن نتوانست در آمد و بسیاریرا از مردم خوب او که ازانجا
مرتبه اول نیم جاني بسلامت آورده بودند درین مرتبه زهر آب
انجا تاثیر کرد و بی جنگ از عالم در گذشتند تا حسین خان
عاقبت بعد از چند سال سر خود گرفته دران کوهستان رفته رخت
وجود بباد داد چنانکه در محل خود مذکور شود انشاء الله تعالی
و فقیر درین سفر برخصت حسین خان از لکهنو به بداؤن آمد و
برادر مرحومي شیخ محمد را که بجان پرورده بودم و از جان بهتر
میدانستم و اکثری را از فضایل حمیده کسب کرده و اخلاق ملکي

خود ملکهٔ او گشته بود درجای مناسب کدخدا ساختم و بعد از
سه ماه ازان امر خیر که متضمن صد شر بود هم اورا و هم قرة العین
عبد اللطیف را که اول نو باوهٔ من از باغ عمر و زندگي بود چشم
زخم روزگار در طرفة العیني بازی بازی از مهد بلحد برد و مرا که
شهریار زمان خود بودم بیک ناگاه غریب شهر خود ساخت اِنَّا لِلّٰهِ
وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ

تاکی زمانه داغ غمم بر جگر نهد * یك داغ نیك نا شده داغ دگر نهد
هر داغ که آورد قدري رو به بهتري * آن داغ را گذارد و داغ بتر نهد
زیر هزار کوه غمم پشت گرد هد * دستش هزار کوه دگر بر زبر نهد
چه توان کرد لیس هذا اول قارورة کسرت في الاسلام و این ترکیب
بند در مرثیهٔ اواز بس که بداغ حسرت فوتش الی الیوم الموعود
کباب بود و هست و خواهد بود نوشته شد و هو هذا

یارب این روز چه روزیست که افتاد مرا
وین چه جانکاه بلا ئیست که رو داد مرا
هیچکس نیست که فریاد من اورا نرسید
نرسد هیچ کسی لیک بفریاد مرا
ماه من آخر شب رفت پس پردهٔ غیب
بین کزین حاملهٔ غیب چه غم زاد مرا
مایهٔ شادي و امید دلم رفت بخاک
بعد ازین دل بچه امید شود شاد مرا
گرچه بنیاد من از صبر قوي بود ولی
سیل غم آمد و انداخت ز بنیاد مرا

آن کسی را که کنم یاد بروزي صد بار
وه که یکبار بسالی نکند یاد مرا
چرخ بیداد چه غمها که بمن داد کنون
داد خود از که ستانم که دهد داد مرا
حال دل هیچ ندانم بکه گویم چه کنم * چارهٔ درد دل خود زکه جویم چکنم
ای فلک وه که دلم خستهٔ و ویران کردي
خاطر جمع مرا باز پریشان کردي
گوهری کان بکفم بود ز اغیار نهان
آشکار از نظرم بردی و پنهان کردي
سرو من بردی ازین باغ بزندان لحد
باغ را بر من ماتم زده زندان کردي
یوسفم را بکف گرگ سپردي و مرا
در غمش معتکف کلبهٔ احزان کردي
در گِل تیره نهادي گُل نورستهٔ من
روز من با شب تیره ز چه یکسان کردی
حاصل آن کس که ازو بود سر و سامانم
بردي اورا و مرا بی سر و سامان کردي
آن برادر که درین شهر غریب آمده بود
جاش در دشت به پهلوی غریبان کردي
وقت گل آمد و شد جای محمد در خاک * جای آنست که از غصّه کنم بر سر خاک
آخر ای دیده چه دیدی که ز عالم رفتي
دیده پوشیده ازین دیدهٔ پرنم رفتی

چشم تاریك مرا روشني از روي تو بود
روشني رفت ز دل تا تو ز چشمم رفتي
بودهٔ چشم مرا همچو نگین در خاتم
چون نگین عاقبت الامر ز خاتم رفتي
دلت از هیچ ممر شاد نشد در عالم
حیف صد حیف که ناشاد زعالم رفتي
جان پاک تو درین مرحله بس غمگین بود
رخت بستي و ازین مرحلهٔ غم رفتی
بر دل از کار جهان هیچ نه بودت باری
باری از کار جهان خوشدل و خرم رفتي
بودم از مهد ترا مونس و همدم همه دم
در لحد بهرچه بي مونس و همدم رفتي
رفتي و حسرت توزین دل حیران نرود * غمت از دل نرود تا زغمت جان نرود
کیست آنکس که نشان تو بمن گوید باز
خبر جان روان گشته به تن گوید باز
قصهٔ گل که فرو ریخت ز آسیب خزان
کیست القصه که با مرغ چمن گوید باز
قاصدي کو که غم و درد مرا روی بروی
یک بیک پیش تو بر وجه حسن گوید باز
با تو گوید سخنم را به زبانی و انگاه
بهر تسکین ز زبان تو سخن گوید باز
تنگ دل غنچه صفت گشتم و کس پیدا نیست

کز تو حرفی بمن ای غنچه دهن گوید باز

هست صد پیچ و شکن در دلم از ماتم تو

که بتو زین دل پر پیچ و شکن گوید باز

دور رفتی و نیامد ز دیار تو کسي

که ز احوال تو یک شمّه بمن گوید باز

روم و بر سر گور تو قیامي بکنم * تا جوابي شنوم از تو سلامي بکنم

گویم ای گوهر نا یاب چه حالست ترا

با تن خستهٔ و بی تاب چه حالست ترا

تو بخواب اجل و بی تو قیامت بر خاست

خیز و سر برکن ازین خواب چه حالست ترا

از جدائيّ تو احباب بسی بد حالند

اي جدا مانده ز احباب چه حالست ترا

شده از دوریت اصحاب به نزدیک هلاک

دور از صحبت اصحاب چه حال است ترا

بود جاي تو بمحراب و کنون می نگرم

مانده خالی ز تو محراب چه حال است ترا

می خورم خون جگر بی تو مرا پرس گهی

که درین خوردن خوناب چه حال است ترا

بر گلت صد گل سیراب دمید از اشکم

زیر گل ای گل سیراب چه حال است ترا

در چنین منزل غمناک به نزدیک تو کیست

مونس روز وانیس شب تاریک تو کیست

اي منم از رخ خوب تو جدا افتاده

و ز فراق تو به صد گونه بلا افتاده

تو بصحرائی و من مانده درین شهر غریب

الله الله تو کجا من به کجا افتاده

بار گل هم نکشیدي و ندانم این بار

بر تو صد پشته خس و خار چرا افتاده

قدر وصل تو ندانستم و این بود جزا

که ملاقات تو با روز جزا افتاده

کردمی جان بسر و کار تو لیکن چه کنم

که سر و کار تو با حکم خدا افتاده

سال تاریخ تو شد گفت چو سروت افتاد

آن سهي سرو چه ناگاه ز پا افتاده

قادری ناله و فریاد نمی دارد سود

در دعا کوش که نوبت بدعا افتاده

ازخدا خواه که کارش همه محمود بود * هم خدا ازوي وهم او ز تو خشنود بود

یا رب اندر چمن خلد گذارش بادا

قصر فردوس برین جای قرارش بادا

در گلستان جنان چون گذرد جلوه کنان

حور و غلمان ز یمین و ز یسارش بادا

در شب تار چو عزم سفر عقبي کرد

نور اسلام چراغ شب تارش بادا

بر مزارش چو کسی نیست که افروزد شمع

پرتو لطف خدا شمع مزارش بادا
از عروس کهن دهر چو بگرفت کنار
نو عروسان بهشتي به کنارش بادا
هیچ یاری چونشد همدم او بعد از مرگ
دمبدم رحمت حق همدم و یارش بادا
مردمان قطرهٔ اشکی که فشاندند برو
گردد آن قطره در ناب و نثارش بادا

تاابد مسکن او ذروهٔ علیین باد * این دعا ازمن و از روح امین آمین باد

و درین سال عمارت مقبرهٔ دلپذیر خلد نظیر پادشاه غفران پناه در دهلي بکنار آب جون باهتمام میرک میرزا غیاث بعد از هشت نه سال باتمام رسید و آن عمارتي است که دیدهٔ نظارگي درمطالعهٔ آن غیر از حیرت بار نمیدهد *

و در روز پنجشبه سوم ماه محرّم سنه ثمان و سبعین و تسعمایة (۹۷۸) طلوع کوکب سعادت و اقبال شاهزاده مراد در منزل شیخ سلیم دست داد و درین سال هم جشني خسروانه چون جشن سابق ترتیب دادند و مولانا قاسم ارسلان قطعه گفته که از هر مصراع تاریخ ولادت این دو شاهزاده مي برآید اول از اول و ثاني از ثاني

اولین شهزاده آن تا بنده ماه * ماه وار از اوج عزت شد عیان
آن دوم فرزند اکبر پادشاه * آیتی نازل شده از آسمان

ایضا تاریخ دیگر هم باین اسلوب

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل * لوای شاه مراد ابن اکبر عادل

و خواجه حسین مروي قطعه هفت بیتی گفته که از هر مصرع

اول ولادت پادشاه زادهٔ اول و از ثاني ولادت شهزادهٔ ثاني مفهوم میشود

داد دو شهزاده بشاه این سپهر * چهرهٔ آن هر دو به از آفتاب
اول ازو ثانیء شاه جهان * ثانی ازو دلبر عالي جناب
و آن یکی از یمن بشاه سریر * مژده رسان بود بصد فتح باب
آن دگری باعث امن و آمان * مهر زمه داده باو مهد خواب
مژده که مولود شه از اول است * گفته ازو مصرع اولی جواب
از دومین مصرع ابیات هم * مولد شهزادهٔ ثاني بیاب
باد مدام آن شه و شهزاده را * جاه سکندر فر افراسیاب

و بتاریخ بیستم ربیع الآخر این سال از فتح پور بعد ازان که دوازده روز توقف نموده بودند از برای ایفای نذر متوجه اجمیر شدند و بر دور آن خطهٔ پاک قلعه طرح انداخته و عمارت عالیه بامرای عظام حکم شد و روز جمعه چهارم جمادی الآخر از انجا کوچ نموده در عرض دوازده روز ببلدهٔ ناگور رسیدند و حوض بزرگ آن شهر را براسرا تقسیم نموده و حکم برکندن آن فرموده شکرتلاو نام نهادند *

و درین ایام چندرسین پسر مالدیو حاکم مارور بملازمت رسید و رای کلیان مل راجه بیکانیر نیز با پسرش رای سنکه آمد دختری پیشکش آورد تا داخل اهل حرم شد و پدر را رخصت بیکانیر داده پسر را همراه گرفتند و در راه شکار گور خر که پیش ازان واقع نشده بود کرده بعزم زیارت قطب المشایخ کان نمک و گنج شکر و فرید عصر مخدوم شیخ فرید قدس الله سره العزیز جانب اجودهن مشهور به پتن نهضت فرمودند و میرزا عزیز کوکه ملقب باعظم خان که جایگیر دار انجا بوده جشني عظیم ساخته وتحف و هدایای

لایقه پیشکش کرده و فی الواقع این چنین ضیافت از کم کسي
نشان میدهند و این تاریخ یافتند که

میهمانان عزیزند شه و شهزاده

و ازانجا بلاهور آمده مهمان حسین قلی خان شدند و العودُ احمد
خوانده از راه حصار فیروزه باز متوجه حضرت اجمیر گشتند و ازانجا
بکوچ متواتر بفتح پور نزول واقع شد و محب علي خان پسر میر
خلیفه را که از مدتي باز ترک سپاه گري نموده منزوی شده بود
بوسیله کوچ وی ناهید بیگم که مادرش را میرزا عیسی ترخان
حاکم تته در حبالهٔ خویش داشت تربیت کرده و علم و نقاره بخشیده
و جایگیر در ملتان داده و سعید خان مغول حاکم ملتان را بکومک
او نوشته و نبیرهٔ او مجاهد خان را که بسیار شجاع و متهور بود همراه
گردانیده بجهة گرفتن تته تعین نمودند او بملتان آمده و قریب
بچهار صد سوار از جایگیر خود نگاهداشته کس بسلطان محمد حاکم
بکر فرستاد که چون خود بارها میگفتند که اگر فلاني اینجا بیاید
هیچ حاجت بکومک دیگر نیست و تته را من متعهدم که گرفته
باو میدهم و این معني بعرض هم رسید و باعتماد شما مرا باین
ملک نامزد ساخته اند و حالا وقت مدد است او در جواب درنوشت
که اگر براه جیسلمیر به تسخیر سند متوجه میشوند کومک بشما
میفرستم و از راه بکر نمیگذارم که اعتماد ندارم و محب علی خان
و مجاهد خان براه دیگر روان شدند و سلطان محمود تمامی لشکر
خود را بمدافعه فرستاد و محب علي خان بجنگ غالب آمد و
بکریان در قلعه ماتیله بعد از شکست متحصن شدند و آن قلعه را

بصلح و امان گرفت و سلطان محمود بقیهٔ لشکر را با توپچیان و
تیر اندازان از قلعهٔ بکر بجنگ محب علي خان فرستاد و ایشان را
نیز همان آتش در کاسه شد و گریخته بقلعه در آمده فیل کشیدند
و چون ازدحام خلایق درون قلعه بسیار بود هوا تعفن غلیظ پیدا کرد
و وبای عظیم افتاده تا هر روز هزار کس کم و بیش میمردند تا سنه
ثلث و ثمانین و تسعمایة (۹۸۳) سلطان محمود که پیر فرتوت و
معمر و مبهوت شده بود در گذشت و قلعه بتصرف شاهنشاهي آمد
و میر گیسو را برای تحقیق اموال و اسباب و ذخایر از فتح پور
فرستادند *

و درین سال منعم خان خانخانان از جونپور اسکندر خان اوزبک
را که از پیش افغان آمده بار التّجا آورده و هر دو را کمر شمشیر
مرصع و چارقب و اسپ با زین مطلا انعام فرموده و لکهنو بجایگیر
اسکندر خان داده و بکومک خانخانان نامزد گردانیده رخصت
بجونپور شد و اسکندر خان در لکهنو رسیده بعد از چند گاهی در دهم
جمادي الاول سنه ثمانین و تسعمایة سر ببالین مرض موت نهاده
فوت یافت

چه باید نازش و نالش ز اقبالی و ادباري
که تا برهم زني دیده نه این بیني نه آن بیني

و درین سال جمال خان ولد شیخ منگن بداوني که صاحب
جمال مقرري و از یاران جاني قدیم بود در سنبل همراه خان
کلان روز عید قربان قبق زده بیرة پاني از دست ناشناسی
خورده ضعف کرد و در گذشت و این تاریخ یافته شد که

صد آه از جواني و زيب جمال خان

و شيخ امم شيخ يعقوب صرفی کشميری اين تاريخ يافت

سپرده جان بروز عيد قربان

و در سنه تسع و سبعين و تسعماية (۹۷۹) محلی عالي در اگره و محل ديگر در معموره جديدهٔ فتح پور باتمام رسيد و قاسم ارسلان تاريخ يافت که

تمام شد دو عمارت مثال خلد برين * بدور دولت صاحب قران هفت اقليم
يکی به بلدهٔ دار الخلافت اگره * دگر بخطهٔ سکري مقام شيخ سليم
سپهر از پی تاريخ اين دو عالي قصر * رقم زده دو بهشت برين بکلک قديم

و در سلخ ماه مبارک رمضان اين سال رحلت شيخ اسليم چشتي فتح پوری که از مشايخ عظام ديار هند و صاحب مقامات عاليست و شمهٔ از احوال او در ذيل اين منتخب بطريق تذکره نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی از دار غرور فنا بدار سرور بقا واقع شد و يک تاريخ او * شيخ هندي * و ديگر

تاريخ وفات شيخ اسلام * شيخ حکما و شيخ حکّام

و درين سال بر جامع منتخب واقعهٔ هايلهٔ روی نمود و آن مجملا اين است که چون کانت و گوله بجايگير محمد حسين خان بود و فقير بر حسب تقدير چندگاه در صحبت او مانده اسم صدارت آن صوبه و عهده خدمت فقرا داشت و بتقريب زيارت مزا رفايض الانوار شيخ کبار بديع الحق والدين شاه مدار قدس الله سره العزيز در مکن پور از توابع قنوج رسيد و چون آدمي زاد که شير خام خورده به حسب سرشت مرکب از غفلت جبلی که موجب

ندامت و ظلم و جهل اصلی که باعث جسارت و خسارت است و به ميراث از ابو البشر بما رسيده ديدهٔ عقل را پوشيد و آنرا عشق ناميد و بدام شهوت و آز گرفتار ساخت و سر نوشت گذشته پيش آمد تا بي ادبی عجب بناگاه دران درگاه واقع شد و ازانجا که هم غيرت و هم عنايت حق سبحانه عزّ شانه بود مکافات آن جريمه و تنبيه بران خطيه هم در دار دنيا ديد تا هم از قوم معشوق چنديرا مسلط ساخت و نُه زخم شمشير پياپی از ايشان برسر و دست و دوش خورد و همه پوست مال رفت مگر زخم سر که استخوان را شکسته بمغز رسيد و تهی مغزی بار آورد و رگ انگشت بنصر چپ اندکي بريده شد و بی شعور افتاد و آن جهان را سير کرده آمد و بخير گذشت اميد که دران نشاء نيز عاقبت بخير باشد

القصه هرانچه کرد گردون زجفا * حق بايد گفت بود دون حق ما
شکرانهٔ نعمتش نمي کردم هيچ * تا لاجرم فگند در رنج و بلا

و جرّاحی حاذق در قصبه بانگرمو پيدا شد و در عرض يک هفته زخم ها فراهمي يافت و دران رنجوری و بيماري نذر کرد که اگر ازين حالت صحت يابد حج اسلام بگذارد و آن وعده هنوز در توقف مانده است انشاء الله تعالی قبل از حلول اجل و وقوع خلل در بنيان امل باين سعادت موفق گردد وَمَا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِيْزٍ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ

درين فيروزه کاخ دير بنياد * عجب غافل نهاد است آدمي زاد
نباشد داب او نعمت شناسی * نباشد کار او جز ناسپاسی
به نعمت گرچه عمری بگذراند * نداند قدر آن تا در نماند

و ازانجا بکانت و گوله رسید چون غسل کرد از سر نو صاحب فراش
گشت و حسین خان را حق سبحانه و تعالی بهشت جاودان نصیب
گردانیده باشد که مهربانیهای پدری و برادری فوق از طاقت
بشری بجای آورد و چون بجهة سرمای مفرط آن جراحت گزگ شده
بود هم سر هم از چوب گز ساخت و هم حلوای گز خوردن فرمود تا
ازانجا ببداؤن آمد و جراحت سر را طبیبی دیگر باز از سرچاک کرد
و کار بمردن رسید و روزی مابین خواب و بیداری

نبود آن خواب بل بیهوشی بود

می بینم که جماعه محصلان مرا بر آسمان برده اند و دران جا
دفتری و دیوانی و محررانی در کار اند و جمعی از یساولان مانند
کارخانهٔ پادشاهان دنیا چوب در دست گرفته در تک و دو اند و
یکی از نویسندگان ورقی در دست داشته دران نظر میکند و میگوید
که این آن نیست و در همان مخمصه چشم من بکشود و معًا در
خود خفتی مشاهده کردم و سخنی که از افواه عام در حالت صغرسن
می شنیدم باور شد آری عالم امکان وسیع و قدرت واجب تعالی
غالب است و الله غالب علی امره *

و درین سال در بداؤن آتشی عظیم افتاد و چندان کس از
هندوان و مسلمانان سوختند که از حصر افزون باشد و ارابها پر
کرده سوختهارا بدریا می بردند و معلوم نشد که مسلم کدام است
و کافر کدام و بعضی دیگر که از سوختن خلاص یافت بر فصیل قلعه
برآمدند از تابش زبانهٔ آتشین زن و مرد خود را از بالای دیوار
انداختند و جمعی دیگر معیوب و مسلوخ ماندند و آب دران آتش

حکم روغن نفط داشت و این فقیر آنرا بچشم خود دید و زبانه اش
بگوش رسید و بعضی را گوشمال داد و بعضی را پامال ساخت و
قبل ازان واقعه مجذوبی از میان دو آب بانجا رفته و فقیر اورا در
منزل خود آورده باو صحبت داشتم در خلوتی بمن گفت که ازین
شهر بدر رو گفتم برای چه گفت تماشای خدا اینجا بظهور آمدنی
است چون خراباتی بود ازو این سخن باور نشد

چه پرسی از بداؤن وز احوال پریشانش
که آیات عذاب النار نازل گشته در شانش

و در سنه ثمانین و تسعمایة (۹۸۰) فتح گجرات روی داد
مجمل این قضیه آنکه چون در گجرات هرج و مرج واقع بود وملوک
طوایف شده بودند شاهنشاهی امر باحضار عساکر فرموده عزیمت
تسخیر آن ولایت مصمم ساختند و بتاریخ بیستم شهر صفر از پای
تخت نهضت فرمودند و در پانزدهم شهر ربیع الاول بلدهٔ اجمیر مقر
مواکب سلطنت گشت و بعد از زیارت روضهٔ قدسیه سر دفتر سلسلهٔ
چشتیه حضرت معینیه قدس الله سره و اسرارهم روز دیگر بطواف مزار
میر سید حسین خنگ سوار که این بیت در شان ایشان گفته اند که
شکر لله که بدل تافته انوار جلی * از حسین بن علی بن حسین بن علی
و بالای آن کوه متوجه شدند و میر محمد خان کلان را باده هزار
سوار برسم هراول پیشتر روانه گردانیدند و بکوچ متواتر در نهم ماه
جمادی الاول بنا گور رسیدند و در شب چهار شنبه دوم ماه جمادی
الاول در اجمیر بخانه شیخ دانیال نام مجاوری صالح تولد شاهزاده صاحب
اقبال دانیال واقع شد و این مژده در دو منزلی ناگوار بشاهنشاهی

رسید بتقریب شیخ دانیال مذکور این نام نهادند و این تاریخ یافتند
بگفتا ناصر شرع نبی باد

و لفظ شریعت نیز موافق همین است و چون بنواحی میرته شتافتند خبر آمد که راجپوتی در سروهی بابلچی گری آمد خان کلان را بجمدهر که نام سلاحی است در اهل هند مشهور زد چنانکه بر سینهٔ او رسیده از پشت شانه سر بدر کرد و بخیر گذشت و آن راجپوت را به جهنم رسانیدند و آن زخم در عرض ده و پانزده روز فراهم شده رو به بهی آورد و چون بسروهی رسیدند مقدار صد و پنجاه راجپوت چنانچه رسم مستمر ایشان می باشد بعضی در بت خانه و بعضی در خانه راجه سروهی خود را بمردن قرار داده بجنگ پیش آمدند و همه بقتل رسیدند و دوست محمد پسر تاتارخان مرحوم حاکم دهلی که او را تاتار چه میگفتند و درین جنگ شهید شد و درین منزل رای سنگ بیکانیری را بجوده پور تعین ساختند تا راه گجرات روان سازد و مضرتی از رانا کیکا حاکم کوکنده و کونهلیز بکسی نرسد و مانسنگه ولد راجه بهگونداس را با فوجی آراسته بجانب ایدر نامزد گردانیدند تا بتعاقب پسران شیر خان فولادی که باهل و عیال بآنصوب میرفتند رفت و در غرهٔ رجب ظاهر بلدهٔ پتن معسکر گردید و آنرا بجایگیر سید احمد خان بارهه برادر سید محمود مقرر داشتند مانسنگه عقب اردوی افغانان را تاخته با غنیمت بسیار ملحق گشت و چون این خبر بشیر خان رسید

(۲ ن) کنکا

از سر احمداباد که از مدت شش ماه با اعتماد خان غلام و وزیر مطلق سلطان محمود گجراتی دران محاصره بود برخاست و جمعیت افغانان متفرق شده در روز یکشنبه نهم ماه رجب این سال مظفر ولد سلطان محمود گجراتی که اعتماد خان دایم اورا مقید داشته خود ملک رانی میکرد بملازمت رسید و عاقبت اورا بشاه منصور وزیر که احوالش انشاء الله مذکور شود سپرده سی روپیه ماهیانه او گردانید تا عاقبت بعد از چند سال گریخته بسلطانی رسید و بدست راجه سورته اسیر شده زمانیکه اورا مقید ساخته جانب چوناگره نزد اعظم خان روانه گردانیده بود در راه خود را بدست خود بزخم استره هلاک ساخت و باقی احوال بعد ازین بتفصیل مذکور شود و روز دیگر اعتماد خان و شاه ابو تراب و سید حامد بخاری و اختیار الملک حبشی و ملک الشرق و وجیه الملک و الغ خان حبشی و جهجهارخان حبشی و سایر امرای گجراتی کلهم و جلهم آمده دیدند و اعتماد خان کلید شهر احمد آباد را آورد و حبشیان را بجهة رعایت حزم بمعتمدان سپردند روز جمعه چهاردهم رجب کنار آب احمد آباد مخیم ساختند و خطبه خوانده شد و بتاریخ بیستم این ماه سید محمود خان بارهه و شیخ محمود بخاری محل را باردو رسانیدند و روز دوشنبه دوم شعبان از احمد اباد بجانب کینهایت بدفع ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا که بهروچ و بروده و سورت را متصرف شده بودند متوجه شدند ودرین فرصت اختیار الملک حبشی که عمده امرای گجرات بود از احمد آباد گریخته بطرف احمد نگر فرار نموده رفت و بجهت بی اعتمادی اعتماد خان را حوالهٔ شهباز

خان کنبو نمودند و ششم شعبان به بندر کینهایت نزول واقع شده
و چهار دهم این ماه بقصبهٔ برودہ رسیده حکومت گجرات را بتمام
درقبضهٔ اختیار میرزا عزیز کوکه باز گذاشته اورا رخصت احمد آباد
فرمودند و در هفدهم شعبان خبر رسید که ابراهیم حسین میرزا در
قلعه بهروج رستم خان رومی را بقتل آورده ازین هشت کروهي
میخواهد که گذشته رود بنابران خواجه جهان و شجاعت خان جمعي
دیگر از امرا بحراست اردو که در خدمت شهزاده سلیم بود گذاشته
و ملک الشرق گجراتي را بدرقه گرفته و شهباز خان را بطلب سید
محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و دیگر امرایي که بجانب سورت
نامزد شده بودند فرستاده متوجه استیصال میرزا ابراهیم حسین
بایلغار شدند و چون بکنار آب مهندري رسیدند شب شده بود
با چهل سوار درانجا گذرانده خبر یافتند که انطرف آب در قصبهٔ
سرنال میرزا ابراهیم حسین فرود آمده و مقربان شروع در پوشیدن
سلاح نمودند وامرای که نامزد سورت شده بودند نیز درین شب آمده
ملحق شدند و مانسنگه به هراولي متعین گردید وبصد کس ازآب عبور
نمودند و میرزا ابراهیم حسین که جمعیت هزار سوار داشت ازشنیدن
این خبر ایلغار پادشاهي از قصبه سرنال براه دیگر بدر رفته در
صحرای باهنگ جنگ در مقام توزک دادن مردم خود درآمد و
مان سنگه در شکسته ها و جرهاي کنار آب مهندری بجانبی دیگر
و شاهنشاهی براهي دیگر افتادند عاقبت تلاقي فریقین روی نموده
و ابراهیم حسین میرزا بر بابا خان قاقشال و جماعه اوقچیان رانده
آمد و تا خیلی مسافت ایشان را دوانید و چندي از جانبین کشته

شدند درین وقت یک پسر راجه بهگونت[۲] داس بهونپت نام دران
معرکه بقتل رسید و مخالفان دلیر شده بر فوج شاهنشاهي که در
زمین تنگ ناهموار که از هرطرفش زقوم زار است ایستاده بود
حمله آوردند ازان جمله سه کس تاخته یکی براجه بهگونت داس
متوجه شد و راجه بهگونت داس از ورای زقوم‌زار نیزه دستي برو
انداخت تا زخمی شده بدر رفت و دوی دیگر حمله بر شاهنشاهي
که از همه در پیش بودند بردند و تاب مقاومت نیاورده فرار پیش
گرفتند و مقبول خان غلام سرح[۳] بدخشی بتعاقب آن دو کس رفته
و افواج قاهره از هرطرف حمله آورد میرزا ابراهیم حسین تاب
نیاورده روی گردان شد و مردم بسیار ازو درین جنبش بخاک
هلاک افتاده از کشتگان شمار نبود و بعد از حصول فتح چون شب
افتاد دست از تعاقب باز داشتند و ابراهیم حسین میرزا با معدودي
چند از راه احمد نگر بسر وهي رفته از انجا بنا گور آمد و انجا
نیز با امرا جنگ کرده هزیمت یافته و از دهلي گذشته بنواحي سنبل
رسیده باز گشت چنانچه مآل حال او بجاي خود مذکور شود
انشاء الله تعالی *

و هژدهم شعبان مراجعت نموده در برودہ باردوی بزرگ ملحق
گشتند و از انجا بعزم تسخیر قلعه سورت متوجه شدند که خداوند
خان وزیر گجراتی برغم فرنگیان بکنار دریا در سنه سبع و اربعین
و تسعمائة (۹۴۷) بنا کرده و از بعد فوت جنگیزخان ان قلعه را

(۲ ن) راجه پهارمل راجه بهونپت (۳ ن) سرخ - شرح

میرزایان بتصرف آورده بودند و چون گجرات مفتوح گشت میرزایان اهل و عیال خود را درانجا متحصن ساخته و زمام حل و عقد آن را بهم زبان نام قورچی پادشاه غفران پناه که از ملازمت شاهنشاهي گریخته باعدا پیوسته بودسپرده و در ولایت متفرقه گشته بنیاد افساد مي‌نمودند و چون خبر شکست ابراهیم‌حسین میرزا به اهل قلعه رسید گلرخ بیگم دختر کامران میرزا که زوجهٔ ابراهیم حسین میرزا باشد پسر خود میرزا مظفرحسین را که حالا بشرف دامادی شاهنشاهی معزز شده همراه گرفته بدکهن روان شد و شاه قلی‌خان محرم که بهمراهی صادق محمد خان و دیگران پیشتر نامزد قلعه شده بودند تاخیلي راه تعاقب مردم میرزا نموده با پاره احمال و اثقال که به غنیمت یافته بود باز گشت و پیشتر از وصول موکب اقبال راجه تودر مل را بجهة تحقیق قلعه و مداخل و مخارج آن فرستادند تا حقیقت حالات بواقعي عرض نماید او فتح آن‌قلعه را در اندک زمان باسهل وجهی خاطر نشان ساخت ودر هفتم ماه رمضان مبارک بیك کروهي قلعه نزول نموده آن را چون هالهٔ دور ماه در میان گرفتند و مورچلها بخش کرده وجنگ ها انداخته کار باهل قلعه تنگ ساختند و درعرض دو ماه تلهاي بزرگ و سر کوبهای بلند بهم رسانیده و توب چیان و تفنگ اندازان بالاي آن بر آمده نمیگذاشتند که هیچ فردی از افراد قلعه سري تواند بر آورد و از جانب دیگرکه متصل حوض آبی بود دولتخانه برپا کردند و مورچلها نزدیک رسانیده راه آب بر قلعه بندان مسدود گردانیدند و همزبان و سایر قلعه نشینان مولانا نظام الدین نام طالب علمي‌زبان آوری را از روی

عجز و انکسار و مسکینت برای طلب امان بیرون فرستادند تا بوسیلهٔ امرا ملازمت نمود و التماس اهل قلعه بدرجهٔ قبول افتاده و او را با مژدهٔ امان رخصت دادند و قاسم علی‌خان بقّال و خواجه دولت ناظر را نامزدگردانیدند تا همزمان‌وتمام قلعه بندان را دلاسا داده بملازمت بیارند و جمعی از محرران متدین نیزبه جهت نام نویسي مردم و ضبط اموال متعین‌شدند تا همه را از نظر بگذرانیدند ازان همه مردمان همزمان را که در زمان تحصن سخنان بی ادبانه گستاخانه جلفانه از و بظهور آمده بود با چندی دیگر بعد تادیب و تنبیه بلیغ بموکلان سپردند و دیگران را بتمام جان بخشی فرمودند و این فتح بتاریخ بیست و سوم شهر شوال سنه ثمانین و تسعمایة (۹۸۰) روی نمود و اشرف خان میر منشي این قطعه گفت که

کشور کشای اکبر غازي که بی سخن
جز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست
تسخیر کرد قلعهٔ سورت بحملهٔ
این فتح جز ببازوی بخت سعید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعهٔ گرفت
اینها بدولت شه عالم بعید نیست

و روز دیگر بتماشاي قلعه رفته حکم مرمت و تعمیر بشکست وریخت آن فرمودند و در اثنای آن تماشای چند دیگ بزرگ و ضرب زنگ عظیم که سلیمان سلطان خواندکار روم در وقت عزیمت تسخیر بنادر گجرات با سپاهی گران براه دریا روانه ساخته آخر بتقریب مانعی آن لشکر برطرف شد و آن دیگها ازان زمان باز

درکنار دریا مانده و خداوند خان و زیر درزمان تعمیر سورت همه را درون قلعه آورد و انچه ماند حاکم جوناگره دران قلعه کشیده بود بنظر درآمد و فرمودند تا ازانجا که چندانی در کار نیست و در قلعه اگره بردند *

و میگویند که باعث بنای خداوند خان این قلعه را آن بود که فرنگیان انواع ضرر و ایذا باهل اسلام میرسانیدند و در تخریب بلاد و تعذیب عباد میکوشیدند و درهنگام شروع در تعمیر تقصیر در انداختن خلل ننموده اول آتشبازی بسیار بکشتیها سر دادند و بجائی نرسید و بنایان مهندس آئین دقیقه شناس اساس محاوطه قلعه را بآب برده و خندق نیز همچنان عمیق کنده دیوار دو طرف حصار را که متصل بخشکی است بسنگ و ماس و خشت پخته برآوردند و طول[۲] دیوار سی و پنج گز و عرض چهار دیوار قلعه پانزده گز و ارتفاع آن چون عرض خندق بیست گز و میانه هردو سنگ را بقلاب آهنین پیوند کرده فرجها و درزها را بسرب گداخته مستحکم گردانیده کنکرها و سنک اندازها بمثابه بلند و خوش‌نما که نظر تماشائی دران حیران بماند و بر بروج دریا رویه قلعه غرفه ساخته که بزعم فرنگیان مخصوص پرتگال و اختراع ایشان است و فرنگیان در ساختن آن چوکندی خیلی مانع آمده دست بمحاربه و مجادله کشادند و عاقبت از در صلح درآمده مبلغهای کلی قبول نمودند تا آن چوکندی را برطرف سازند خداوند خان بتعصب و حمیت

---

(۲) همچنین در هرسه نسخه است

اسلام همت عالی را کار فرموده هیچ قبول نکرد و بر رغم آن جماعه خاطر ازان عمارت در اندک مدت پرداخت و حکومت آن قلعه را در همان روز به پسر قلیج خان سپرده چهاردهم ذی قعده متوجه احمد آباد شدند و دران ایام محاصره قضیهٔ چند روی نمود اول انکه میرزا شرف الدین حسین را که تا ده سال آواره میگشت و آخر بدست بهار جیو راجهٔ ولایت بگلانه افتاده مقید ساخته درنظر آوردند و بی ادبانه و بی اخلاصانه میخواست که به پند اورا تنبیهی نموده بموکلان سپردند و در منزل بهروچ والدهٔ چنگیز خان از دست جهجار خان حبشی که بناحق قاتل چنگیز خان بود داد خواهی نمود و التماس قصاص کرد و بعد از تحقیق قضیه قاتل قائل شد و درپای فیل انداختند وهم دران ایام محاصره سورت ابراهیم‌حسین میرزا بعد از شکست از مقام سرنال درحدود پتن رفته به‌محمد حسین میرزا و شاه میرزا ملحق گشت و از برای تخلیص قلعه سورت تدبیری اندیشیده کنکاش چنان یافتند که ابراهیم حسین میرزا بجانب هندوستان بقصد فتنه انگیزی آید و محمد حسین میرزا و شاه میرزا باتفاق شیر خان فولادی پتن را محاصره نمایند تا شاهنشاهی را بزعم ایشان دودله گشته باحمد آباد آمدن لازم خواهد بود و سید احمد خان بارهه در پتن متحصن شد و جنگهای مردانه کرد و قطب الدین محمد خان با سایر امرایان نامور که جایگیر داران مالوه و چندیری باشند بکومک سید احمد خان رسیدند و رستم خان و عبد المطلب خان و شیخ محمد بخاری دهلوی باحمد آباد رفته باتفاق اعظم خان متوجه پتن گردیدند و

محمد حسین میرزا و شاه میرزا و شیرخان فولادي از سر محاصره
برخاسته به پنج کروهي پتن پیشواز بر آمده جنگ صعب آن چنان
کردند که بر جریدهٔ روزگار یادکار بماند و هراول غنیم را برانغار
اعظم خان زده جرانغار را نیز پریشان ساختند و امرا داد شجاعت
داده پاي ثبات فشردند تا نسیم فتح و ظفر بر پرچم اقبال
شاهنشاهی وزید و مخالفان را چون پارهاي ابر پریشان ساختند
و لشکریان در پی غنیمت رفتند و خان اعظم با معدودي چند
در جاي خود ایستاده بیکبار چون بلای ناگهان شیرخان فولادي
که افیوني بود و بنابر قبض طبیعت که چون قبض دست لازم
افیونیان است در طهارت خانه تا یکپاس درنگ کرده بعد از برهم
خوردن معرکه با دو سه هزار سوار کم و زیاده در میدان خالی
رسیده به شیخ محمد بخاري دهلوي که با کسي کم پای جلادت
فشرده مانده بود مقابل میشود و رو فتنه می برد و شیخ محمد
گل باغ فتح میشود

قلم کردش از تیغ سر تا به بن * نوشتش ز خون هدیهٔ لم یکن

درین اثنا خان اعظم از جای جنبید و مردم از هر طرف حمله آوردند
تا شیرخان نیز با یاران خویش می پیوندد و راه گریز پیش میگیرد
و چون ازو می پرسند که پیرزادهٔ خود را چرا ضایع کردید جواب
داده که ما شنیده بودیم که از جمله سرداران مغول شاه بداغ خان
و یکي دیگر از نهایت شجاعت معرکه را از دست نمیدهند بر گمان
آنها بر سر شیخ محمد حمله بردیم و اگر بیقین میدانستیم که اوست
هرگز اقدام بقتل او نمیکردیم و محمد حسین میرزا بجانب دکن

رفت و شیرخان در قلعه چوناگده که امین خان غوري حاکم انجا
بود پناه برد و این فتح در هزدهم ماه رمضان مبارک سنه ثمانین
و تسعمایة (۹۸۰) روی نمود و اعظم خان سید احمد خان بارهه را
در قلعهٔ پتن بدستور سابق مانده در سورت رفته ملازمت کرد و
قطب الدین محمد خان و دیگر امرا اختیار الملک حبشي را که از
محافظان موکل در احمد آباد (۲) گریخته بمخالفان ملحق گشت و بعد از
فرار بنیان فساد نهاده بعضی جاها را متصرف شده بود از جنگلها
و حصار ها برآورده دران ولایت تهانجات و یزکیان گذاشته در زمان
مراجعت أرود از سورت در محمود آباد آمده بدرگاه ملحق گشتند *

و در سلخ ذي قعده سنه مذکوره احمد آباد محل نزول اجلال
شد و ده روزي درانجا توقف نموده اعظم خان را حکومت احمد آباد
و سایر امراي اتکه را سایر بلاد داده و بمظفر خان دو نیم کرور جایگیر
کرده وسارنگ پور و اجین با تمامی ولایت مالوه مفوض داشته در
روز عید قربان از احمد آباد کوچ فرموده در محرم سنه احدی و
ثمانین و تسعمایة (۹۸۱) منزل بمنزل با جمیر رسیدند و درانجا
از ملتان عریضه سعید خان مشتمل بر خبر گرفتاري میرزا ابراهیم
حسین و گذشتن او از عالم پرشور و شین رسید و در دوم صفر
این سال پای تخت از مقدم شاهنشاهی زینت و فر دیگر یافت و
مجمل احوال ابراهیم حسین میرزا آنکه او از گجرات بقصد فتنه انگیزی
و افساد در ملك اول بمیرته رسید و قافلهٔ را که باگره میرفت

(۲ ن) احمد نگر

تاراج کرد و بناگور آمد و فرخ خان پسر خان کلان متحصن شد و بعضی خانهای بیرونی شهر را بغارت داده و یک روز انجا بوده متوجه نارنول گشت به بیست کروهی از نارنول رسیده بود اتفاقا رای رام و رای سنگه که بعهدهٔ راه بانی راه گجرات نامزد بودند قریب یك هزار سوار همراه گرفته از جوده پور بناگور بایلغار آمد و فرخ خان باتفاق ایشان تعاقب میرزا نموده در نواحی موضع کهتولي فرود آمدند و میرزا فرار نموده چنانکه خبر و اثر او منقطع شد بدر رفت و چون جماعه مسلمانان درین اردو روزه دار بودند بکنار حوض بزرگ دران سر زمین بجهة افطار قرار گرفتند و میرزا پارهٔ راه رفته بر گشته در دوم شب ماه رمضان مبارک سنه ثمانین و تسعماية (۹۸۰) ایشان را غافل ساخته شب خون زد و از دو طرف در شبهه گرفته تیر باران کرد و ایشان نیز سپرها پیش گرفته روي نگردانیدند و حملهٔ مردانه کردند چون کاری نتوانست کرد و مردمی که همراه او بودند به هفصد کس نمیکشید بضرورت ماند و روان شد و دران شب تاریک اکثر سپاهیانش متفرق گشته در قریات و بیابانها گرفتار شده جا بجا بقتل رسیدند ازان جمله صد کس بدست فرخ خان افتادند و علف شمشیر شدند و بعضی مجروح گشته و بصد محنت خود را بمیرزا رسانیدند و بشامت نیت بد کار ایشان هیچ جا بفلاح نانجامید و میرزا با سه صد کس تاخت و باخت کرده و از آب گنگ و جون گذشته پرگنه اعظم پور که جایگیر سابق او بود رسید و گمان داشت که چون ولایت سنبل قلعهٔ مثل کوه کماون از عقب و خندقي چون گنگ از پیش دارد النجا بآنجا آورده و جمعیت گرفته مردم بسیار بار رجوع خواهند

نمود این معني خود صورت نبست و امرای پادشاهی نیز از هر طرف سر راه گرفتند و سر الطلبُ ردُّ الطریق عیان گردید و حسین خان مهدی قاسم خانی که دران ایام پیش از شیوع خبر ابراهیم حسین میرزا و آمدن او بجانب دهلی در کانت و گوله که جایگیر او بود بجهة دفع و رفع متمردان بداؤن و پتیالی آمده بود درین اثنا مخدوم الملك مولانا عبد الله سلطان پوری و راجه بهارامل[2] که وکیل و وزیر مطلق بودند از فتح پور خطي باو نوشتند باین مضمون که ابراهیم حسین میرزا دو جا شکست خورده بحوالی دهلی رسیده و پای تخت خالی است آن فرزند خودرا بزودي درینجا رساند بموجب طلب متوجه آنصوب شد و بناگاه هنگام کوچ از موضع اوده از پرگنه جلیسه خبر رسید که راجه اویسر که از مدت جلوس شاهنشاهی همیشه قطع الطریق و افساد در نواحی اگره نموده قزاق میگشت و با چندین امرای نامدار معتبر جنگهای صعب و تردد های مردانه کرده مردم خوب خوب را فزون از شمار ضایع ساخته در جنگل موضع نوراهی از پرگنه جلیسه مختفی شده مانده نیم روز پانزدهم ماه رمضان مبارک سنه مذکوره بود که مردم غافل شده و متفرق گشته راه می رفتند و اکثر مردم روزه داشتند که بیکبار آواز تفنگ و تیر ز[illegible]ه جنگ بنیاد شد و راجه اویسر با کواران تختها بر سر درختان تعبیه کرده ازان بلندی اکثر مردم کار آمدنی را بشیه تیر و تفنگ گرفته بعضی شهید بعضی مجروح شدند و در ابتدای گیر ودار جنگ

(۲ ن) بهار مل و در دیگر کتاب پهارامل نوشته است

تفنگی زیر زانوی حسین خان رسیده پران گذشته بزین رسیده وبر
سر اسپ ضعف کرده بیهوش شده و خواست که بیفتد اما خودرا
به تهور بر سر زین گرفت و نگاهداشت و آب برو پا شیدم و جمعی
که گرد و پیش او بودند گمان بردند که مگر ضعف روزه خواهد بود
و فقیر عنانش گرفته خواستم که به پناه درختی بکشم تا خلاص از
تیر باران شود دران حالت چشم وا کرد و بر خلاف عادت معهود
بخشم بجانب من تیز دید و بستیزه باشارت گفت چه جای گرفتن
عنان است فرود باید آمد اورا همان جا گذاشتند فرود آمدند و
چندان کشا کشي واقع شد و مردم از جانبین بقتل رسیدند که وهم
از تعداد آن عاجز باشد آخر بمقتضای الاسلام یعلو و لا یعلی علیه
قریب بشام نسیم فتح بر جانب شرذمهٔ قلیلهٔ غازیان وزید و کفار
رمه رمه و گله گله روی بگریز نهادند و دست های سپاهیان راسجال
حرکت در ضربت شمشیر و تیر نمانده و دران بیشهٔ انبوه باهم مخلوط
شده فرق از دوست تا دشمن نبوده بیکدیگر از ضعف نمی پرداختند
و بعضی بندگان موثق راسخ قدم دران حالت هم احراز فضیلت
غزا و هم مثوبت صیام نمودند بخلاف فقیر که چون بی طاقت شدم
باری دم آبي رساند تا گلو تر ساختم و بعضی از سر بی آبی جان
سپردند و یاران نیك نیك بشهادت پیوستند

هرگز فلک اندیشهٔ کارم نکند * بر هیچ مراد کامگارم نکند
لب تر نکند ز قطرهٔ آب مرا * تا خون دو دیده در کنارم نکند

بعد از فتح حسین خان بکوچ متواتر بکانت و کوله رفته انجا هارا
استحکام داد و ابراهیم حسین میرزا دران زمان در نواحی پرگنهٔ لکهنو

پانزده کروهی سنبل رسیده بود بهمان زخم محفه سوار باستقبال
جنگ میرزا در قصبه بانس بریلي رفت و دریک روز ازانجا بایلغار
تعاقب نموده بسنبل آمد و میرزا چون حقیقت مردانگي او را به
یقین میدانست صرفه در جنگ او ندیده براه امروهه بازگشته در
نواحی لکهنو فاصله از ما تا او هفت کروه بود و اگر با حسین خن
که زخمی بود جنگ میکرد خدا داند تا چه میشد و یکی از کنکاشهای
غلط میرزا این بود که دران طور فتور بر حسین خان نریخت ومعین
الدین خان فرنخودی حاکم سنبل با جمیعت انبوه و دیگر امرای
متفرق جایگیر داران نواحي که قلعه بر روی کشیده بود چون نیم
شبي آواز نقارهٔ حسین خان شنیده اند گمان برده اند که مگر میرزا
بر سر ایشان رسیده و از رعب عظیم دست و پا گم کرده اند چون
از پایان قلعه فریاد زده اند که حسین خان بمدد آمده است انجا
بخاطر جمع پیشواز بر آمده‌اند و روز دیگر بمنزل شیخ فتح الله (۲) تربتی
که از خلفای نامي شیخ الاسلام فتح پوری است رفته بمشورت
نشسته و مصلحت چنان دیدند که همه باتولك خان قوچین (۳) و بیك
نورین خان و رحمان قلي خان وکاکرعلي خان و سایر امرای جاگیر
نواحي دهلي که بقصد دفع میرزا آمده در پرگنه آهار بکنار
گنگ انتظار ما می بردند ملحق شده هرچه کنکاش دیده قرار میدهند
بران عمل میفمایم حسین خان گفت بارک الله میرزا که درین
حدود با سواران معدود رسیده و شما لشکر اضعاف مضاعف داشته

(۲ ن فتح الله افغان تربتي – (۳ ن) تولچین

در قلعهٔ سنبل و آن بیست سی امرای کهنه سپاهی دیگر با جمعیت بیشمار از ترس در قلعهٔ آهار که حکم موشخانه دارد متحصن شده باشید جای آنست که میرزا دلیر شده ولایت پادشاهی را می تاخته باشد حالا از دوکار یکی باید کرد یا شما از آب گنگ گذشته باتفاق آن کهنه قعلهٔ چند سر راه میرزا راگرفته نگذارید که از آب گنگ بگذرد و من از عقب او درآیم تا هرچه شود شود یا من بسرعت از دریای گنگ گذشته از پیش سر راه او بگیرم و شما تعاقب نمائید که دولت خواهی این است هیچکدام برین قرار نه ایستادند تا حسین خان بضرورت با سوارانی که همراه داشت خود را بسرعت بامرای آهار رسانید و ایشان را بر در آمدن دران قلعه مختصر سرزنش بسیار کرد و بدر آورد و همان کنکاش با ایشان نمود و گفت غنیم درمیان ولایت افتاده حکم خرگوش درمیان اردو پیدا کرده اگر تیزتر می جنبید می توانیم کاری ساخت و اورا زنده گرفت و این فتح بنام شما میشود سپاهیان گفتند که ما برموجب نوشتهٔ مخدوم الملک و راجه بهارمل میرزا را از نواحی دهلی رانده در ولایت سنبل آورده ایم حالا معین الدین احمد خان صاحب این صوبه و جایگیردار آن نواحی از عهده جواب بدر می آیند و مارا امر بحراست دهلی بوده نه بجنگ با میرزا که دران صورت احتمالات باقی است در همین اثنا خبر آمد که میرزا امروهه را تاخته و در گذر چوباله از آب گنگ گذشته بایلغار راه لاهور پیش گرفت و حسین خان نا دولت خواهی بر امرا اثبات کرده و بسرعت از ایشان

جدائی گزیده درگده[۲] مکتیسر با یلغار آمد تا دست وگریبان میرزا شود وطن درکوي صاحب دولتان گیر • زبی دولت گریزان باش چون تیر و از امرای پادشاهي کسی که باوی موافقت کرد ترک سبحان قلي و فرخ دیوانه بود و دران منزل خط امرای اهار باو رسید که تعجیل منمائید که ماهم بشما ملحق مي شویم یازده باشد به که نه و بحرکت قسری نه ارادی انجا رسیدند اما آیهٔ کریمهٔ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى حسب حال آن طوایف بوده میرزا چون رخ در بساط خالی شطرنج در میدان ملک در آمده شهر های سر راه را به نهب و تاراج بباد میداد چنانچه چون بقصبهٔ پایل رسیده شد شنیدیم که مردم میرزائي چندان خرابي در اهل و عیال مسلمانان انداختند که بشرح راست نیاید ازان جمله دوازده دختر دوشیزه را دران قصبه بکارت برده چند تامرده بودند باقی شهرها برین قیاس و باین صورت از دنبال میرزا حسین خان پیش پیش و امرا از عقب تا سرهند رسیدند و درانجا حرونی نموده بار کشیدند و همه ماندند و حسین خان قانع باین نشده بجماعهٔ که داشت و همگي بصد کس نمیکشید باتفاق آن دو کس از سرهند ایلغار کرده بلودیانه رسید خبر یافت که چون میرزا بنواحی لاهور رسیده مردم قلعه بند شده اند و میرزا ازانجا گذشته بشیر گدهٔ و جهني رفته و حسین قلي خان که نگرکوت و قلعه کانگره را در قبل داشت اخبار میرزا شنیده و دار و مداری با هندوان کرده

پنج من طلا پیشکش از مردم نگرکوت گرفته و خطبهٔ پادشاهي خوانده ازانجا باتفاق میرزا یوسف خان و مسند عالی[۲] فتو غلام عدالی و اسماعیل قلی‌خان و راجه بیربر و دیگر امرا تعاقب نموده بسنکره رسیده حسین خان از روی دیوانگي که هزار مرتبه بر عقل این ناقصان شرف داشت این خبر را استماع نموده سوگند بزبان راند که تا بحسین قلي خان نرسد خوردني نخورد و در گذر تلونده‌ی از آب بیاه گذشته و ایلغار کرده بشیر گده از توابع جهنی رسیده حضرت غوثي قطب الاقطابی ارشاد پناهي ولایت دستگاهی ملاذي شیخ داؤد قادري جهنی وال قدس الله سرّه را ملازمت نموده چون طعام در مجلس آوردند اوعذر سوگند آورد فرمودند که کفارت یمین سهل و آزردن دل دوستان جهل است خان مشار الیه فی الحال غلامی را آزاد کرد و کفارت داده ازان طعام تناول نمود و از فواید انفاس نفیسه مستفید گشت و شب درانجا گذرانید و وجه مهماني آن همه مردم از لنگر حضرت شیخ و کاه و دانهٔ اسپان از زراعت خاصهٔ ایشان بود و صباح ازانجا روان شد و فقیر بعد از سه روز از لاهور بشیر گده رسید و چهار روز در ملازمت آن حضرت بود و چیزي دید و شنید که هرگز در خاطر نگذشته بود و سرّ اذا اراداوا ذکر الله عیان گردید و این چند بیت دربدیهه روی نمود و گذرانید و بدرجهٔ قبول افتاد و آن ابیات این است

ای منزه نسبت ایجاد تو از ماء و طین

(۲ ن) مسند علي

ذات پاکت چون پیمبر رحمة للعالمین
هست اسم اعظمت داؤد از تاثیر آن
چون سلیمان جن وانس آمد ترا زیر نگین
ثمّ وجه الله یقین من نمیشد سالها
روی تو دیدم عیان شد نکتهٔ عین الیقین

و میخواست که ترک کار و بار دنیا نموده جاروب کشی خانقاه اختیار نماید رضا نداده فرمودند که حالا بهندوستان باید رفت و رخصت گرفته با حالی خراب و دلی پریشان که کسی مبیناد وداع کرد و چون وقت برآمدن ازانجا نالهای بی اختیار از جان حزین سر زد و این خبر بحضرت رسید با انکه بیشتر از سه روز هیچ فردیرا حکم بودن بخانقاه نبود روز چهارم نیز نگاهداشتند و افادات بخشیدند و سخنان فرمودند که هنوز لذت آن در دل است

میروم سوی وطن زین درو دل بي اختیار
نالهٔ دارم که پنداري بغربت میروم

و شمهٔ از احوال خویش انشاء الله درذیل درج مي نماید وحسین خان از بك منزلی طلنبه خطی به حسین قلی‌خان نوشت که‌چون چهار صد کروه بایلغار رسیده‌ام اگر درین فتح مرا شریک سازید و در جنگ یک روز توقف نمائید از آثار محبت دور نخواهد بود و حسین قلی خان خوش باشدي گفته جلودار را باز گردانید و همان روز بتعجیل تمام درظاهر قصبه طلنبه به چهل کروهی ملتان زمانی که میرزا غافل بشکار رفته و بیخبر از آمد او بود جنگ انداخت و مردم میرزا بعضی درصدد کوچ بودند و بعضی بی استعداد و

متفرق وتوزوک جنگ راست نشد و مسعود حسین میرزا برادر خورد میرزا ابراهیم حسین پیش دستی نموده بر فوج حسین‌قلی خان تاخت و اسپش در زمین نا هموار سکندري خورده بر زمین افتاد وگرفتار گشت و میرزاابراهیم حسین تا از شکار برگردد قابو از دست رفته بود هرچند تردد مردانه کرد و حملها آورد فایده نداشت و کاري نتوانست ساخت و عنان تافته راه فرارپیش گرفت و روز دیگر از فتح حسین خان بطلبنه با هشتاد و نود سوار نقاره‌کوفته رسید و حسین قلی خان معرکه را باو نمود وکار هرکسی خاطر نشان ساخت حسین خان گفت چون غنیم زنده بدر رفته است شما را بایستی تعاقب او کرد تا دستگیر می ساختید که کار هنوز نا تمام است حسین قلی خان جواب داد که چون از نگرکوت بایلغار آمده ایم و لشکر دران‌کوهستان تردد بسیار کرده و بحال‌خود نمانده این فتح کلی بود حالا نوبت یاران دیگر است حسین خان بامید اینکه شاید نوبت او نیز رسد و این تردد و ایلغار پانصد کروه راه مجرا شود رخصت گرفته پیشتر راند و بعضی مردم محنت کشیده خود را با فیل ونقاره بلاهور فرستاد و با خود جمعی معدود گرفته سر در پی میرزای بیچاره نهاد فاصله اندک از و تا میرزا مانده بود که شبی میرزا با چهار صد سوار بکنار آب بیاه وستلج (۲) که یک جا شده اند فرود می آمد و طایفهٔ چهپل (۳) که صنفي از رعایای زبون ملتانند جمعیت نموده بر سر او شبخون می آرند و تیر باران

(۲ ن) ستلد ـ (۳ ن) جهیل

میکنند و میرزا با مردمي چند که بعضی مجروح و بعضي معیوب و بی حال بودند به مدافعهٔ آن طایفه می خیزد و بمقتضاي آنکه

صف مغلوب راهوئی بسند است

چهپلان غالب می آیند ناگاه تیری دران میان بقضاء الله بقفای سر میرزا میرسد و از دهن بدرمی آید و چون کار بروی دیگر گون میشود لباس خود را تغیر میدهد و مردمش گذاشته از هرطرف پریشان‌میگردند و بهرجا که میروند نشانهٔ تیر اجل‌میشوند و بمکافات مي رسند و میرزا را یک دو غلام قدیمی لباس قلندران پوشانیده خواستند که بطرفي بدر برند با نهایت ضعفي که داشت درمقام درویشی گوشه نشین شیخ ذکریا نام شب بسر برده پناه باومی آرند شیخ بظاهر مرهم ملایمت بر جراحت میرزا می نهد و خفیه خبر بسعید خان در ملتان میفرستد

هرکجا گوشه نشینی است درو مکری هست

سعید خان غلام خود دولت خان نامی را فرستاد تا میرزا را مقید می آرد و سعید خان عریضه بدرگاه نوشته زمانیکه شاهنشاهی از گجرات‌باز گشته باجمیر می آیند میفرستد وحمایں خان بعد از خبر گرفتاري میرزا تاخته و در ملتان رفته سعید خان را دید او تکلیف دیدن میرزا کرد حسین خان گفت که اگر وقت دیدن تسلیم میکنم منافی اخلاص درگاه است و اگر نمیکنم بی مروتی است و میرزا در دل خواهدگفت که این قلفچی را به بینید که در وقت امان یافتن از محاصرهٔ ستواس تسلیمات بیحد کرد و حالا که مارا روز بد افتاده است استغنا مي ورزد میرزا این سخن بی تکلفانه او را

شنیده گفت که بیائید و بی تسلیم به بینید که معاف است او
باوجود این تسلیم کرد و دید میرزا از روی تاسف میگفت که ما
سربغی و خروج نداشتیم اما چون کار بجان رسید سر خود گرفته
خود را بملک بیگانه انداختیم و انجا هم نگذاشتند و چون بحسب
تقدیر بما این شکست رسیدنی بود کاشکي از پیش تو که هم جنس
بودی منهزم میشدیم تا باعث رعایت تو میشد نه حسین قلی خان
که بیگانه از دین و مذهب است حسین خان ازانجا بازگشته درکانت
و گوله رسید و انجا خبر آمد که میرزا بعد ازاندک فرصت درملتان
بحبس در گذشت

دمی چند بشمرد و ناچیز شد * زمانه بخندید کو نیز شد

و از کانت و گوله حسین خان بدرگاه آمد و از جانب پنجاب حسین
قلی خان مسعود حسین میرزا را چشم بسته با جماعهٔ اسیران
از مردم میرزا در فتح پور میرسد و ایشان قریب بسیصد کس
بودند و پوست خر و خوک و سگ بر روی آن گرفتاران کشیده به
ملازمت می آرد تا چندیرا بعقوبات اختراعی گونا گون کشتند و
باقي را خلاص گردانیدند و چون مقدار صد کس از نوکران صاحب
داعیه میرزا که القاب خانی یافته و بعد از هزیمت در راه ملتان
بحسین خان التجا آورده بودند حسین خان همه را همراه گرفته و
از پرگنه بعد از شنیدن اخبار در خانه آن اسیران را رخصت داده
بود حسین قلي خان نام آن جماعه را در ملازمت شاهنشاهی مذکور
ساخت او بعرض رسانید که چون اسیران را کشتن نفرموده‌اند آن
جماعه را صدقه سر شاهنشاهي گردانیده خلاصی بخشیدم ازو در

گذرانیدند و هیچ بر روي او نیاوردند و همدران ایام سعید خان از
ملتان سر میرزا ابراهیم حسین را که بعد از مردن از تن جداکرده
بودند وقت ملازمت در نظر آورد و سرمایهٔ اعتبار مقربان شد

هرآن خاکی که آرد تند بادی * فریدونی بود یا کیقبادي
خوش آید این کشاورزی نمودن * فریدون کشتن وخاقان درودن

و در سال نه صد و هشتاد نکرکوت بدست حسین قلي خان
مفتوح شد و شرح این قصه بروجه اجمال انکه چون شاهنشاهی
را از صغر سن باز بطوایف مختلف از براهمه و باد فروشان و سایر
اصناف هندوان ربطی خاص و التفاتی تمام است بنابران دراوایل
جلوس برهمني باد فرشي گدائی برهمداس نامی از ولایت کالپی
که مداحی هنود همیشه پیشه او بود وفهمي و ادراکی بلند داشت
بملازمت آمده بتقریب همزبانی و تصرف در مزاج روز بروزترقی
می یافت تا بمنصب عالی رسیده و بشرف ندیمی مشرف گشته
لحمک لحمی و دمک دمي بوده اول بخطاب کب رای یعنی
ملک الشعرائی بعد ازان براجه بیربر یعنی بهادر نامور مخاطب
شد و بتقریب انحراف مزاج از راجه جی چند حاکم نگرکوت که در
خدمت بود آن قلعه را دران ایام بجایگیر بیربر مقرر ساخته
و جي چند را مقید ساخته فرمانی بنام حسین قلی خان ناظم
لاهور نوشتند تانگرکوت را گرفته بتصرف بیربر در آورد حسین
قلي خان با سایر امرای پنجاب از میرزا یوسف خان و جعفر خان
پسر قزاق خان و نقو مسند عالی و غیرآن اول دهمیری و گوالیار
و کوتله که قلعه ایست در غایت ارتفاع بزور گرفته ولایت را تسخیر

نموده و محافظان گماشته براهی صعب که فقیر در سنه نهصد و نود و هشت بتقریب سیرنگرکوت در انجا رسیده و دیده ام که پای مورهم بطریق مبالغه نمیتوان گفت که از وهم دران نشیب و فراز می لغزد با فیل و اسپ و شتر و حشم و خدم و توپهای بزرگ و دیگهای کلان گذشته قلعه کانگره را محاصره نموده و بدهی چند پسر جي چند پدر خود را در بند سپرده انگاشته قلعه بند شد و معبد نگرکوت در بیرونی شهر که لك لک مردم از ولایت دور بلکه کرور کرور در موسم معین جمع شده انجا خروار خروار طلا و دینار واقمشه و امتعه و نفایس دیگر انبار انبار بیشمار نذر می آرند در اول وهله مفتوح شد و کوهیان بسیار علف تیغ آبدار گشتند و آن چتر طلا را که بالای گنبد معبد تعبیه کرده اند تیردوز کردند و تا حال هم آن تیرها معلق مانده و مقدار دویست مادۀ گاو سیاه که هندوان آنرا تعظیم بیحد می نمایند و می پرستند و نذر بتخانه ساخته و دار الامان خیال کرده در انجا گذاشته بودند مسلمانان همه را کشته و در وقتیکه تیر و تفنگ چون قطرات باران پی در پی میریخت از روی شوق و نهایت تعصب موزها از خون پر کرده بر در و دیوار مي افشاندند و برهمنان مجاوران بتخانه چندان کشته شدند که از قیاس افزون باشد و ازین ممر خویش و بیگانه بر بیر بر که خود را پیر هندوان که لعنت بر ایشان باد میگرفت هزاران هزار نفرین میفرستادند و شهر بیرونی را گرفته و ساباط و سرکوب بلند طرح انداخته توپی بزرگ بر محل راجه بدهی چند زدند و قریب بهشتاد کس زیر آن جان بمالك سپردند و بدهي چند بصد حیله

خلاص یافت و از در صلح در آمد و قلعه را نزدیک بود که بگیرند درین هنگام خبر فترات میرزا ابراهیم حسین رسید که متوجه لاهور است و عسرت تمام هم بمردم حسین قلی خان راه یافته بود بنابر چندین دواعي و بواعث بصلح قرار داده و پنج من طلا بوزن اکبر شاهی که حاصل یک سال آن معبد بوده باشد و قماش بسیار و نفایس از هر جنس پیشکش نمودند و در شوال این سال خطبه و سکه دران دیار خوانده و درست گردانیده طاق مسجدی بلند بر در راجه جیچند بر آوردند انگاه حسین قلی خان متوجه دفع میرزایان شد و چون بقصبه چماری رسید بخدمت قدوة السالکین نتیجة الاولیاء المشهورین خواجه عبد الشهید نبیرۀ خواجه احرار قدس الله روحه مشرف شد و خواجه بشارت فتح داده جامه خاص خود بخان عنایت فرمودند تاثیر آن دعا بود که در قصبه طلبنه بایلغار رفته ظفر یافت چنانچه رقمزدۀ کلک وقایع نویس گشت

سخت آزرده دلا نیم اثر خواهد کرد * درحق هرکه باخلاص دعائي بکنم

و درین سال سلیمان کرزاني حاکم بنگاله که خود را حضرت اعلی خطاب داده و شهر کتک و بنارس کان کفر را او فتح کرده و جگناتهه را دار الاسلام ساخته از کامرو تا اوڈیسه متصرف شده بود برحمت حق پیوست و بایزید پسرش قایم مقام او شد و در سر پنج شش ماه افغانان اورا کشتند برادر خوردش داؤد بن سلیمان در آن ملک متصرف گشت *

و درین سال یا سال گذشته بقیۀ اولیاء و نقاوۀ اصفیاء و مطلع بر ضمایر قلوب و مشرف بر سرایر عیوب سالک مجذوب مستقیم

الاحوال شیخ نظام الدین انبیتهي و ال قدس الله روحه ازین سرای
ملال بدارالخلد وصال انتقال فرمود و شمهٔ از احوال آنصاحب کمال
و حال انشاء الله المتعال در ذکر مشایخ عصر مذکور خواهد ساخت *

و در سنه احدی و ثمانین وتسعمایة (٩٨١) بتقریب اطفاء نایرهٔ
فتنهٔ گجرات و تنظیم مهمات دران فترات جمازه سوار در عرض نه روز
بایلغار از فتح پور باحمد آباد رفته با جمعی که اعظم خان را در
قلعه محصر داشتند محاربهٔ عظیم نموده مظفر و منصور بسرعت
باز گشته در دار الخلافت رسیدند و مجمل این وقایع آنکه چون
شاهنشاهی مرتبهٔ اول احمد آباد را بخان اعظم تفویض نموده
آمدند متمردان آنجا هرجا سری بر آورده هریک بسر خود شدند
و اختیار الملک گجراتي جماعه حبشیان را همراه گرفته احمد نگر
و آن نواحی را قابض گشت و محمد حسین میرزا از دکهن آمده
اول داعیهٔ تسخیر سورت نمود و چون قلیج خان در مقام قلعه بندي
در آمده به ممانعة و مدافعه برخاسته به کبنایت[2] رسید و متصرف
شد و اعظم خان خود برسر اختیار الملک رفت و مابین احمد نگر
وایدر میان افواج فریقین جنگها واقع شد و بمقتضای الحرب سجال
فتح دایر بود و نورنگخان ولد قطب الدین محمد خان را با سید حامد
برسر محمد حسین میرزا بجانب کبنایت تعین نمود و محمد
حسین میرزا در محاربات صعب بکرات و مرات داد تردد و مردانگي
داده آخر الامر روی بهزیمت نهاده باختیار خان ملحق گردید و

(٢ ن) کنهایت

پسران شیرخان فولادي و پسر جهجار خان حبشی نیز باعث افزونی
جمعیت و گراني پله او شدند و قصد داشتند که بایلغار از راه دیگر
رفته باحمد آباد در آیند خان اعظم پیش دستی نموده و بشهر
رسیده و قطب الدین احمد خان را از بهروج طلبیده بجهة بی
اعتمادي بر بعضی از نوکران خویش متحصن شد و گجراتیان با
جمعیت قریب بیست هزار کس از مغول و گجراتي و افغانان و
حبشی و راجپوت آمده محاصره نمودند و هر روز جنگ بود و فاضل
محمد خان ولد رشید خان کلان درین معرکه بباد فنا رفت و خان
اعظم وقایع یومیه را نوشته عرایض متواتر مشتمل برطلب شاهنشاهی
بدرگاه میفرستاد تا دیوانیان را حکم بمهم سازي امرائی که مرتبهٔ
اول هم رکاب نبودند و اداي زر نقد از خزانه بسپاهیان هیجانگر
شکسته حال که در مدت یک سال محنت سفر کشیدند فرمودند
و حسین قلی خان را خطاب خانجهانی داده با امرای پنجاب
بآنصوبه و سعید خان را بجانب ملتان نامزد گردانیدند و شجاعت
خان را با پیش خانه پیشتر روان ساختند و روز یکشنبه بتاریخ
بیست و چهارم ربیع الثانی بر بختیان تیز رفتار باد کردار سوار شده
براه بساور و توده روان شدند و صد کروه راه در دو روز طی نمودند
و بیست و ششم آن ماه در اجمیر بمزار متبرک فایض الانوار علي
ساکنها السلام من الله الجبار رسیده و شرف زیارت آن مرقد منور
دریافته آخر همین روز روی براه نهادند در قصبهٔ بالیانه عرض
لشکر دیده و افواج قرار داده و میرزا خان پسر خانخانان بیرم خان
را که حالا خان خانان و نامزد بتسخیر دکن شده است در قول

نامزد گردانیدند و سید محمود خان بارهه و صادق محمد خان
و جمعی را همراه او ساختند و سرداری بر انغار بمیر محمد خان
کلان و جرانغار بر وزیر خان و هراولي بر محمد قلي خان وترخان
دیوانه قرار یافت و خود با صد سوار کار آزمای که هر یکی از
ایشان نخبه بود از هزاران طرح شدند و مجموعه به سه هزار سوار
می کشید *

و روز سه شنبه سوم جمادي الاول بقصبهٔ کري بیست کروهی
احمد آباد رسیدند و جمعی از مخالفان در مقابلهٔ فوجی از قلعه
بر آمده و سر راه گرفته بجنگ پیوستند و در طرفة العین علف
تیغ شده نابود گشتند و چون حکم گرفتن قلعه نبود ازانجا پنج کروه
پیشتر رفتند و موکب شاهنشاهی نیز درانجا رسیده بجهة آسایش
فرود آمدند و روز نهم از آن منزل تا بسه کروهی احمد آباد عنان
باز نکشیدند و سلاح از جبه خانه خاصه بر مردم تقسیم نمودند و
همه مسلح شدند و آصف خان را پیشتر بطلب خان اعظم فرستادند
این هنگام مخالفان در خواب غفلت بودند چون آواز کرنای شنیدند
مضطرب بجانب اسپان شتافتند و محمد حسین میرزا با دو صد
سوار بجهة تحقیق اخبار بکنار آب آمده از ترک سبحانقلي که او
نیز با دو صد کس ازین طرف بر آب رسیده بود می پرسد که
بهادر این چه فوج است او گفت که فوج شاهنشاهی است میرزا
میگوید که قاصدان من امروز چهار ده روز است که پادشاه را در
فتح پور گذاشته اند و اگر فوج پادشاهي باشد فیلاني که دائم همراه
رکاب می باشند کجا اند جواب داده که فیلان در عرض نه روز کجا

بایلغار چهار صد کروه راه میتوانند رسید انگاه محمد حسین میرزا
با فوجهاي آراسته بمقابله آمد و اختیار الملک را با پنج هزار سوار
در برابر خان اعظم فرستاد تا مانع بر آمدن او از قلعه باشد و افواج
شاهنشاهی از آب گذشتند و محمد حسین میرزا سبقت نموده با
هزار و پانصد مغول فدائي که همه خطاب خاني یافته و امید وار
منصب و جایگیر و صاحب داعیهٔ عظیم بودند بر هراول که محمد
قلي خان و ترخان دیوانه باشند زد و برداشت و حبشیان و افغانان
معاً بر وزیر خان که جرانغار بوده حمله آوردند و بهادران از جانبین
در مقام جولانگري در آمده صد جان بجوی بود،

فرو شد بماهی و بر شد بماه * بن نیزهٔ و قبهٔ بار گاه
هوا نیلگون شد زمین آبنوس * بجوشید دریا ز آواز کوس
بانگشت لشکر بهامون نمود * سپاهی که آنرا کرا نه نبود
کمان کیانی در آمد بزه * یکی گفت بستان یکی گفت ده

و کارزاري رفت که تا ادوار قرون و اعصار یاد گار ماند و شاهنشاهی
هراول را بي پاي دیده و مورن یا معین که دران زمان و روز بان
بود انداخته گران رکاب گشتند و صف اعدا را پریشان ساخته زیر
و زبر گردانیدند و خیلی سرها بباد رفت و سیف خان کوکه درین
حالت تاخت بر صف غنیم آورده غوطه دران گرداب زد و سري
بدر نیاورد و محمد حسین میرزا طاقت بشري را در وادیٔ تردد
و دلیری کار فرموده هیچ تقصیري نداشت اما آخر نمک کار خود کرد
و اسپش زخمی شد تا روی از ستیز بگریز آورد و بوته ز قومی در
سر راه وی پیش آمد و خواست که اسپ را ازان بجهاند ناگاه

متقاضي اجل عنان گیر او شده از زین بزمین کشیده انداخت و
و گداي علی نام ترکی که سر درپی او نهاده بود فی الحال بر
جست و اورا گرفته در ملازمت آورد و از روي رفق و مدارا عتابی
چند فرموده برای سنگهه سپردند وزیر خان که در مقابلهٔ حبشیان
و کجراتیان پاي جلادت فشرده در مقام رد و بدل بود آثار شجاعت
خیلی بظهور آورد و مخالفان چون خبر شکست محمد حسین میرزا
و شاه میرزا شنیدند پشت بمعرکه داده و زندگی را بر ملک گیري
ترجیح نهاده جان را بتك پا بیرون بردند و همچنین خان کلان
پسران شیر خان فولادی را خسته و شکسته بکام خود رسید و معرکه
از نام و نشان اعدا پاک گشت

چاکرانت بگه رزم چو خیّاطانند * گرچه خیّاط نیند اي ملك کشورگیر
بگز نیزه قد خصم تو می پیمایند * تا ببرّند بشمشیر و بدوزند به تیر

بعد از فیروزي بالای پشته که بر کنار معرکه بود فرود آمده در مقام
تحقیق کار هر فردي از افراد محاربان بودند که بیکبار اختیار
الملک گجراتي با مقدار پنج هزار سوار که راه برخان اعظم بسته بود
بعد از شنیدن خبر شکست میرزایان از تنگناي شهر بری بصحرا
نهاده پیدا شد و اضطرابي عظیم در مردم همراهی پدید آمد و غلغلهٔ
بلند برخاست و شاهنشاهی جمعي را به تیر اندازي حکم فرمودند و
غلغلهٔ سورن یا معین به چرخ برین رسانیدند وگروهی را که پیش
پیش می آمدند بر خاک هلاک انداختند و حسین خان از جمله
آنکسان بود که دربن جنگ از پیش قدمان بودند و شمشیر هلالي
خاصه که مشهور ترین شمشیرها بود باو بخشیدند و اختیار الملک

عنان گسسته بیک جلو میدوید که اسپ او نیز در زقوم زاري چون
خردر وحل افتاد و مرکب عمر گریز پایش از پای در آمد تا بتاراج
ترک اجل غارتگر رفت و سهراب بیگ ترکمان که سر در پي او نهاده
بود دست و گریبان باو رسید درین اثنا اختیار الملک میگوید که
ای جوان تو ترکمان مینمائی و ترکمانان غلام مرتضي علي و
دوستداران اومي باشند و من سید بخاري ام مرا بگذار سهراب
بیگ جواب میدهد که من ترا چون میگذارم تو اختیار الملکي
و من ترا شناخته سرگردان از دنبال تو شده ام انگاه فرود آمده سر
اورا از تن جدا کرد وچون اسپ او را دیگري برده بود سر را در دامن
گرفته بنظر در آورد و رعایت یافت و قریب به هزار سر در آن جنگ
گاه افتاده بودند فرمودند تا ازان سرها منارهٔ بسازند تا موجب
عبرت گردد و دران وقت که غوغاي دار و گیر اختیار الملک افتاده
بود موکلان راي سنگهه محمد حسین میرزا را از فیل فرود آورده
بضرب نیزهٔ دستی کار اورا تمام ساخته بعالم عدم فرستادند و سراو
و اختیار الملک را بآگره فرستادند

چه کني سرگذشت طرّاري * سرگذشت از اجل شنو باری
تا بگوید بغافل کر و کور * بکه دادم زکه ستیدم زور
خسروان را چگونه بستم دست * قصرها را چه گونه کردم پست
تا بگوید که گردنان را من * چون شکستم سر و تن و گردن
تا چو بشنیدی از غرور مهی * دل برین عمر بیوفا ننهی

و درین هنگام خان اعظم از قلعه بر آمده ملازمت نمود و او را در
آغوش گرفتند و به تفقد تمام پرسش و نوازش او و دیگر امرا

فرمودند و پنج روز در منزل اعتماد خان توقف واقع شد و قطب الدین محمد خان را مع ولدش نورنگ خان بجانب بهروچ و چانپانیر بجهة استیصال شاه میرزا و خان کلان را به حکومت پتن و وزیر خان را بدولقه و دندوقه نامزد کردند و شاه قلی خان محرم وراجه بهگونت داس و لشکر خان بخشي را براه ایدر بجانب آگره و فتح پور روانه گردانیدند تا ولایت رانا اودی سنگه را بي سر کرده بگذرند و شهر بدنگر بدست ایشان مفتوح گشت و شانزدهم جمادی الاول خود از احمد آباد نهضت فرموده محمود آباد در منازل سلطان محمود گجراتي معسکر شد و از دولقه خان اعظم و سایر امرای گجرات را رخصت آن طرف دادند و میرزا غیاث الدین علی قزویني بخشيء آصف خاني یافت و دیوانيء گجرات و بخشی گری آن ولایت بدو مفوض گشت و سوم جمادی الثاني باجمیر رسیدند و از منزل سانگانیر راجه تودرمل را که در آگره بجهت سامان هزار کشتی و غراب مانده بود براي تحقیق جمع گجرات نامزد گردانیدند و هفتم جمادی الآخر بپای تخت وصول موکب عالی واقع شد و مجموع آمدن و رفتن بیك و نیم ماه نکشید *

و در بیست و پنجم این ماه سنت ختنهٔ شاهزادگان عالي مقدار بجای آوردند و در بیست و دوم ماه رجب شاهزاده سلطان سلیم تختهٔ تعلیم از دست حق پرست مولانا میر کلان محدث هروی که ملکی بود در صورت بشری و تلمذ در خدمت قدوة المحدثین میرک شاه بن میر جمال الدین محدث نموده گرفته سبق بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - اَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ درست ساختند *

و درین سال مظفر خان را که بحکومت سارنگ پور مقرر بود طلبیده وزیر مطلق گردانیده خطاب جملة الملکي درالقاب او افزودند و قروض شیخ محمد بخاري که در جنگ پتن و سیف خان که در جنگ اخیر احمد آباد کشته شده بود و بمبلغ یک لک روپیه نقد میرسید از خزانه ادا فرمودند و درین سال راجه تودرمل را که نسخه منقتح گجرات آورده بود شمشیر بخشیده باتفاق لشکر خان بخشی که اکثر عوام هند اورا شر خان (۲) میگفتند بجهت اهتمام فتح بنگاله در خدمت منعم خان خانخانان فرستادند و شهر الله کنبوي لاهوری را خطاب شهبازخانی داده میر بخشي ساختند و این سجع مهر او یافت

به یمن عنایات صاحب قراني * رسیدم ز خدمت بشهبازخانی

و درین ایام میر محسن رضوی که برسالت دکن رفته بود تحفهٔ لایق از حکام آن دیار آورد و در شانزدهم شوال این سال بجهت استمداد بر تسخیر بنگاله عازم زیارت اجمیر شدند و در موضع دایر که چار کروهي فتح پور است خدمت ارشاد پناهی ولایت دستگاهي خواجه عبد الشهید نبیرهٔ خواجه احرار قدس الله سرّه بجهة استخلاص میرزا شرف الدین حسین آمده شفاعت نمودند و بدرجهٔ قبول نیفتاد و اگرچه در مراسم تعظیم و تکریم و لوازم اکرام واحترام فروگذاشتی واقع نشد و بظاهر فاتحه هم خواندند اما رنجشي باقی بود کوفته خاطر وداع نمودند و از هفت کروهی اجمیر پیاده بتاریخ دوازدهم

(۲ ن) شیر خان

ذی قعده بزیارت مزار متبرکه مشرف گشتند *

و در هفدهم این ماه تحویل آفتاب جهانتاب که نیّر اعظم و نور
بخش عالم است در برج حمل واقع شد

جرم خورشید چو از حوت در آید به حمل
اشهب روز کند ادهم شب را ارجل

و بموجب تعظیم این روز که هر سال مرعی داشته بعیش وخرمي
میگذرانیدند بدستور سابق جشن عالي ترتیب داده مقدار یك
لك روپیه بهر صنفي از حضار مجلس بخشیدند و در بیست وسوم
ماه ذی قعده از شهر اجمیرکه بلدهٔ طیبه ورب غفور در شان آن واقع
است نهضت نموده و در پاي تخت رسیده در پي استعداد سفر
بنگاله شدند و امر بساختن کشتیها فرمودند ازان جمله یک کشتی
شیر سر و دیگر نهنگ سر بود که مگر جهازهاي دریا بآن وسعت
و بلندي باشد *

و در اواخر ذی حجهٔ این سال فقیر بحسب تقدیر که زنجیر
پای تدبیر است از صحبت حسین خان گسسته و از بداؤن باگره
آمده بوسیلهٔ جمال خان قورچي و مرحوم جالینوسی حکیم عین
الملک شاهنشاهي را ملازمت نمود و چون در ان ایام متاع دانش
رواج بسیار داشت بمجرد رسیدن بشرف مخاطبه اعزاز یافته داخل
اهل نشست گشت تا بعلمائی که کوس تبحر میزدند و فردیرا در
نظر نمی آوردند در بحث انداختند و خود ممیز بودند و بعنایت
الهي و بقوت طبع وزکاي فهم و دلیري که لازمهٔ عهد شباب بود بر
اکثری غالب مي آمد وچون در وقت ملازمت تعریف کرده بودند

که این فاضل بداونی سر کوب حاجی ابراهیم سرهندی است مي
خواستند که او ملزم شود الزامهای پسندیده داده شدوشیخ عبدالنبي
صدر عالي قدر را خود از جهت عدم توسل باو مزاج بر فقیر ناخوش
بود حالا که در میان مناظره طرف مقابل دید همان مثل راست آمد
که مار گزیده افیون خورد تا آخر رفته رفته آن کلفت بالفت مبدل
شد و در همان ایام شیخ ابوالفضل خلف صدق شیخ مبارک ناگوري
که ستارهٔ دانش و هوش مندی او تابش داشت بملازمت آمد و
بگونا گون الطاف امتیاز یافت و درین سال عمارت عالي و قصرهاي
رفیع و وسیع درراه اجمیر باتمام رسید و باعث بران این بود که چون
هر سال از غایت اعتقاد رفتن باجمیر لازم ساخته بودند بنابران از
آگره تا بآن مقصد در هر منزل محلي تعمیر فرمودند و در هر کروهی
یك مناره و چاهی ساختند و چند صد هزار شاخ آهو که در مدت
عمر شکار کرده بودند بر هر مناره گرفتند تا یادگاری در عالم بماند
و * میل شاخ * تاریخ یافتند کاشکي بجای آنها باغی یا سرائي حکم
میفرمودند و درین سال برهنمونی شهباز خان کنبو رسم داغ و محله
در میان آمد و حکم تعین کروریان در تمام ممالک محروسه و خالصه
شدن و لایت بیك قلم فرمودند چنانچه مذکور شود انشاء الله تعالی *

و در سلخ صفر سنه اثني و ثمانین و تسعمایة (۹۸۲) بآهنگ
تسخیر مملکت بنگ بکشتي نهنگ سر نشستند و باعث بدین سفر
آن بود که چون سلیمان افغان کرراني که از عهد اسلیم شاه ولایت
بنگ را در تصرف داشته استقلال تمام یافته بود از جهان درگذشت
پسرش بایزید روزی چند قایم مقام او شده بجهت بد سلوکي دراندک

فرصت بسعی هنسو[۲] یزنهٔ بایزید و دیگر امرایان از عالم رفت و پسر
خورد سلیمان داؤد که ولي عهد او بود بر خود اسم پادشاهي نهاده
روش اطاعت و ارسال عرائض که سلیمان داشت گذاشت و خبر فوت
سلیمان در قلعه سورت بشاهنشاهي رسید و فرمان بخان‌خانان منعم
خان که دران زمان درجونپور بود در باب تنبیه داود و تسخیر ملک
بهار نوشتند خان‌خانان لشکری گران برد و مبلغ دو لک روپیه نقد
با سایر اجناس و اشیای نفیس پیشکش گرفته و راه آشتي پیموده
باز گشت و داود که آن زمان در حاجي پور بود لودی امیر الامرای
خود را که حل و عقد اودیسه تعلق باو داشت و بعد ازان طریقهٔ
مخالفت مسلوک نموده در قلعه رهتاس دم از استقلال واستبداد
میزد باغواي قتلو خان حاکم ولایت جگناتهه بحسن تدبیر بجهت
طمع در نیل بدست آورده مقید ساخت میگویند که روزی داؤد
جریده با معدودی چند بشکار بر آمد ولودي ده هزار سوار از نوکران
سلیمان همراه گرفته دغدغه قصد دفع داؤد نمود داؤد بشهر آمده و
سپاهیان را از خود ساخته تفرقه در میان ایشان انداخت بلطایف
الحیل او را به دست آورد هر چه داشت و نداشت متصرف شد و
لودی در آن حالت که مردن خودرا عین الیقین میدانست نصیحت
از داؤد دریغ نداشته گفت که اگرچه میدانم که بعد از کشتن من
پشیمانی بسیار خواهي کشید و فائدهٔ نخواهد داد اما باوجود این
تدبیری میگویم که اگر بر آن عمل کني ظفر ترا خواهد بود و آن

(۲ ن) هسو

این است که بر صلحي که بمبلغ دولک روپیه پیش ازین بسعي
من واقع شده اعتماد نکني که مغولان باین قدری از سر تو وانمی
شوند بلکه پیش دستي نموده بی محابا بجنگ مغول اقدام نمائي
که هرگز مشت پیشین را بدل نیست داؤد سخنان اورا غرض
آلود دانسته و بر مقدمات گرگ آشتي خانخاناني که سرابي بیش
نبود مغرور شده لودی نیك خواه را بقتل رسانید و تیشه بر پای
خود زد و نهال دولتش را از همان زمان بکناء نکبت از بیخ بر انداخت
و خانخانان را از شنیدن این خبر نان در روغن افتاد و متوجه پتنه
و حاجي پور شد و داؤد آن زمان قدر لودی دانسته بر قتل او نادم
گشت اما چه فائده

اسپ دولت بزیر ران تو بود * چون تو کم تاختي کسي چه کند
مهرهٔ عیش بر مراد تو گشت * لیك بد باختی کسي چه کند

و شکست و ریخت قلعهٔ پتنه را مرمت نموده بي آنکه شمشیر از
میان بر آید یا تیر در خانهٔ کمان در آید متحصن گشت و بتقریب
بد مستی و بي رشدی مردم ازو متفرق شدند تا آنکه شاهنشاهی
در تاریخي که مذکور گشت میرزا یوسف خان را بسرداری اردو
نامزد گردانیده براه خشکي فرستاده و شهاب الدین احمد خان
را بحراست اگره گذاشته خود از راه دریا روان شدند و این رباعي
در ان هنگام گفته شد که

شاهنشه داد گستر دین پرور * جمشید جهانستان محمد اکبر
بنشست بروي بحر چون اسکندر * هم بحر بفرمان وي آمد هم بر

و شاهزادهٔ بزرگ را همراه گرفتند و از کثرت کشتی و غراب روی

آب پیدا نبود و از خوشخوانی خارواها که طایفهٔ ملاح دریا ورزند
و از آواز و ذکر ایشان بزبانی معهود که دارند نزدیك بود که مرغ در
هوا و ماهی در آب رقص‌کند و تماشای دیده شد که هیچ تعبیر از
آن نتوان کرد روزانه از کشتی برآمده سیر و شکار بود و شبانه لنگر
انداخته بحث علم و شعر و تذکار و تکرار *

و بتاریخ بیست و سوم ماه صفر مذکور در پیاگ عرف اله آباس
که آب گنگ و جون درانجا جمع میشود منزل شد و کافران بطمع
ثواب و حصول مدعیات بمذهب تناسخ در آن معبد خود را بانواع
عقوبات میکشند و بعضی سر بی مغز خود را بزیر آره می نهند
و بعضی زبان دوگوئی را می برند و بعضی از بالای درختی بلند
خود را در قعر آب انداخته بجهنم میروند

گرچه گنه کرد برای ثواب * رفت بدوزخ هم ازان راه آب

و اساس عمارت عالی انداخته نام آن شهر را اله آباد ماندند و از
بنارس شیر بیگ تواچی را در کشتی سریع السیر نشانده نزد خانخانان
فرستادند و در دوم ماه ربیع الثانی از موضع یحیی پور از مضافات
جون پور که ملتقی آب گنگ و کودی است کشتیهای شاهزاده با
مخدرات اهل حرم و صدور و قضاة بالا رویه آب کودی کشیده به
جونپور فرستادند و دو سه منزل بالا رفته خود مراجعت نموده حسب
التماس خان‌خانان بتعجیل تمام بجانب گنگ عنان نهنگان دریا آشام
باز گذاشته و درین منزل خبر فوت سلطان محمود بکری و متصرف
شدن محب علی خان آن ملک را رسید و در ششم ماه مذکور اردو
از راه خشکی در ظاهر بلدهٔ غازی پور ملحق گشت و درین منزل

اعتماد خان خواجهٔ سرای از نزد خان‌خانان بملازمت رسیده سوانح
لشکر خان‌خانان را مشروح و مفصل باز گفته اهتمام بر استعجال نمود
و بتاریخ هفتم این ماه سید میرکی اصفهانی جفردان که بعد از
شکست خانزمان در جونپور توطن داشت کتاب اعظم جفر را باهتمام
نقیب خان ملاحظه نموده بعد از استخراج حروف مرتبه مرکبه این
بیت بفال بر آمد که

بزودی اکبر از بخت همایون * برد ملک از کف داؤد بیرون

اتفاقا همان طور بظهور پیوست و در وقت مراجعت چون بجونپور معسکر
شد سید مذکور بملازمت شتافت باز فال جفر دید و این بیت برامده

مژدهٔ فتح بناگاه رسد * سر داؤد بدرگاه رسد

و چون جامع این منتخب درهمان ایام باو آشنا شده التماس تعلیم
این علم نمود قبول کرد و گفت این علم خاصهٔ اهل بیت است و
شرطی چند هست درین باب که موقوف علیه است و رعایت آن
لازم است بالآخره چنان معلوم شد که آن شرط تقلد آن امور است
که شیعیان غلیظ دارند واین فال مانند فالهای دیگر جعلی واختراعی
بوده که هرکس که اندک قوة متصرفه دارد مثل آن احداث میتواند
کرد چنانچه بتجربه رسید و مشاهده شد و درین ایام بی منت تعلیم
سید آنرا بدست آوردم عارف جامی میفرمایند

جفر دان زمانه مست و جنب * پیش بنهاده زین مقوله کتب
نه ز احوال عاقبت ترسان * نه ز اسباب عافیت پرسان
چند حرفی نوشته پهلوی هم * وز عدد زیر شان نهاده رقم
بسته با خود تخیّلی باطل * یک سر از حلیهٔ خرد عاطل

مرد را دقت اهل دل را دق * چیست این جفر جعفر صادق
جعفر صادق ازتو بیزار است * صادقان را زکاذبان عار است
طرفه ترآنکه اهل جاه و جلال * که ندارند در زمانه مثال
بخرد گرچه در جهان سمرند * این زخارف از ان خران نخرند
این جواهر که فاضلان سفتند * وآن معارف که عارفان گفتند
همه درگوش هوش شان باد است * طبع شان زاجتناب شان شاد است
کهنه خوانند جمله را وقدید * کي بود در قدید ذوق جدید
می ندانم که این جدید کجاست * ذوق نو باوهٔ جدید کراست
مدعي کز جدید می لافد * تار و پود جدید مي بافد
کهنه بگذاشت نا رسید بنو * کهنه را ریخت نو نکرده درو

و در بیستم ماه ربیع الثاني جوسا منزل شد عرضداشت خانخانان رسید که عیسی خان نیازي از امراي کبار افغانان که بشجاعت مشهور است با فیلان جنگی و جمعیت بسیار از قلعهٔ پتنه برآمده بجنگ پیوست و بدست غلامی از لشکرخان بقتل رسید و درین ایام محمد معصوم بن هاشم خان برادر شهاب الدین احمد خان را که خود در لشکر خانخانان و پسر در کشتي بملازمت بود هر روز اخبار ازان لشکر بعرض رسانیده و از جانب پدر عرایض میگذرانید وتقربي تمام باین تقریب پیدا کرده بود نیابت خانی خطاب دادند تا عاقبت چه خروج و بغي که نکرد و چه شمشیر که نزد و چه ثمره که نیافت چنانچه بجاي خود مذکور شود انشاء الله تعالی و در دهم اینماه موضع رومني از اعمال بهوجپور کهنه محل نزول گشت و درین منزل قاسم علي خان بقّال را بجهت پرسیدن مصلحت

نزد خان خانان فرستادند و بزودي باز گشته آمد و اخبار آنجا رسانید و چون پرسیدند که حسین خان و برادرش کوچک محمد خان که بکومک خانخانان نامزد شده بود هستند بنابر خبث دروني و بد ذاتي في الجمله کوفت خاطري که در بداون از ممر قرب جایگیر ازو داشت گفت برادر حسین خان کوچك خان خود در خدمت قیام دارد اما خود حسین خان از کانت و گوله بنواحي لکهنو و اوده رسیده پنجار ها را می تازد و میگردد ازین بد مددي از حسین خان بسیار رنجیده اثر آن بي عنایتي زود ظاهر شد تا وقت مراجعت اورا کورنش ندادند و جاگیرش کشیدند و او عاقبت سر خود گرفته در کوه شمالی در آمد و بکفار غزا کرده زخمي شده بهمان زخم منکر در آگره آمده جان بجانان داد چنانچه بعد ازین شمهٔ از آن مذکور شود انشاء الله العزیز *

و در شانزدهم این ماه قریب پنج پهاري که بدو سه کروهی پتنه پنج گنبدیست متقارب بلند که کفار سابق هند از خشت پخته برآورده بودند و در منزل خانخانان نزول واقع شد و او طبق هاي مروارید به نثار ریخته و نفائس و اقمشهٔ فراوان که فزونتر از حد احصا باشد پیشکش گذرانید و ازانجا سه هزار سوار جرار در عین طغیان آب در غراب های پر از اسباب وآلات قلعه گیري با آرایشي ونمایشي که دیده از دیدن آن بهره مند شود بجهت تسخیر قلعهٔ حاجي پور که مدد بمردم پتنه ازانجا میرسد بهمراهي خان عالم روانه ساختند وراجهٔ کچپتي که جمیعت وزور آو بمثابهٔ بود که خان زمان را تا مدت دو سال بجنگل بري وجنگ مشغول ومعطل داشت

وهنوز هم آن جنگل چنانچه بایست پاک و صاف نشد با حشری
چون مور وملخ وجرده وماملك بسیار بکومک خان عالم نامزد گشت
وجنگ انداخته حاجی‌پور را از جانب خشکی وتری احاطه کردند
و شاهنشاهی ازین طرف آب بر بالای بلندی برآمده تماشای
جنگ میکردند چون از ممر دوری و دود بسیار نمایان نمی شد
جمعی آز جوانان کار آزمای را درغراب انداخته وقت عصر بصوب
حاجی پور فرستادندتا خبر مشخص بیاورند اهل قلعه هژده کشتی
پر از مردم جنگی بمقابله ایشان روان گردانیدند و بعداز محاربه این
جماعه قلیل بران فئیۀ کثیره غالب آمده خود را بخان عالم رسانیدند
و ازان طرف فتح خان بارهه باافغانان بسیار به‌جنگ عظیم پیوسته
بقتل رسید و قلعه بقهر و غلبه مفتوح شد و سران سرداران با سرهای
دیگر درغرابی بدرگاه فرستادند و همان‌را بحبس در نظر داود بردند
تا باعث رعب و عبرت اوگردد و این تاریخ گفته گذرانیده شد
چترشه دین بهر کشاد پتنه * اند خت چوسایه بر سواد پتنه
في الحال رقم زداز پیء تاریخش * منشی خرد فتح بلاد پتنه
و روز دیگر بر پنج پهاری برآمده و نظر اجمالی بر قلعه پتنه انداخته
اطراف و جوانب آنرا ملاحظه فرمودند و افغانان حرکت المذبوحی
کرده مرگ خود را نصب العین گردانیدند و توپهای بزرگ می
انداختندکه از مسافت سه کروه دراردو می افتاد و توپی از بالای
سر فقیر که درخیمۀ سید عبد الله خان جوگان بیگی حاکم بیانه
و بجونه می بودم گذشت و حق تعالی نگهداشت و چند روز
مهلت یافتم اگرچه معلوم نیست که این امهال تاکی خواهد بود

چند انکه گرد عالم صورت بر آمدم * غمخوار آدم آمد و بیچاره آدمی
هرکس بقدرخویش گرفتار محنت است* کس را نداده‌اند برات مسلّمی
و بعد از فتح حاجی‌پور داود را با انکه بیست هزار سوار و فیلان
جنگی مست افزون از شمار و توپخانه عظیم داشت تپ لرزه دهشت
گرفت و درشب بیست و یکم این ماه بکشتی درآمده فرار برقرار
اختیارکرده راه‌گور پیش نهاد همت مختصر خود ساخت و سرهرهندی
بنگالی که باعث برقتل لودی اوبود و خطاب راجه بکرماجیت داشت
خزانه را درکشتی انداخته سردرپی اونهاد و گوجرخان کررانی که رکن
الدوله خطاب یافته بود فیلان را پیش انداخته بصحرا افتاد و جمعی
عظیم از هول بدریا زده غریق طوفان اجل شدند و گروهی دیگر از
برج و باروی قلعه سراسیمه وار خود را برزمین انداختند و حشو خندق
عمیق گشتند و طایفه دیگر در تنگنای کوچها پایمال فیلان شدند و
گریختگان چون بآب پن پن رسیدند گوجرخان فیلان را از پلی که برروی
آن بسته بودند گذرانیده روی براه اورد و از هجوم عام پل شکست
و خیلی از سرداران نامی افغانان اسباب و اسلحه انداخته خود را
عریان بآب زدند و از گرداب اجل سری بدر نیاوردندآخر شب خبر
فرار داود بشنید بشهر پتنه درآمدند و پنجاه و شش فیل در شهر
بغنیمت گرفتند و این مصراع تاریخ یافتند

ملک سلیمان ز داود رفت

و خانخانان را بحراست آن گذاشته تعاقب گوجرخان که تمام فیلان
داود همراه داشت نمودند و سواره از آب پن پن گذشته و تا دریا
پور که در بیست و شش کروهی از پتنه بکنار دریای گنگ واقع

است بایلغار شتافته قریب بچهار صد فیل نامی بدست افتاده و گوجر خان بدر رفت و شهباز خان میر بخشي و مجنون خان که عقب او رفته بودند از دریا پور هفت کروه پیشتر گذشته باز گشتند وبعرض رسانیدند که گوجر خان از آب دریاچهٔ بل بهوند نام گذشته اکثر مردم او در آب رفته اند *

و در بیست ویکم ماه مذکور خانخانان از راه دریا بدریا پور آمد و کشتیها را همراه آورد و شش روز درانجا مقام نموده ده هزار سوار دیگر از امراي همرکاب بکومک او نامزد گردانیده و علوفه آن لشکر ده می و ده چهل اضافه کردند و دارائیِ تمام ولایت بنگاله را با و مفوض فرموده و جمیع نواره را که از اگره همراه بود بخشیده ازانجا بغیاث پور که در کناره گنگ است مراجعت نموده آمدند *

و در دوم جمادی الاول سنه مذکور میرزا یوسف خان را بسرداري اردوی جهان نورد گذاشته مظفر خان را با فرحت خان به تسخیر قلعه رهتاس فرستادند تا بعد از فتح عهده حراست آنرا بفرحت خان گذاشته بدرگاه بیاید *

و در سوم این ماه در پتنه آمده انتظام مهمات داده عمارات داؤد را بنظر اجمال دیدند از جمله غرایب این است که دران ملک بعضي خانهاي چپربندی را میگویند که بسي و چهل هزار روپیه می برآید با آنکه چوب پوش باشد و ششم این ماه بجونپور رسیده یکماه انجا بوده آنرا و بنارس را خالصه ساختند و اهتمام آنرا بمیرزا میرک رضوی و شیخ ابراهیم سیکری وال مقرر نموده در نهم جمادي الثاني از جونپور عازم دار الملک دهلي گشته

در موضع خانپور معسکر شد و درین موضع قاضي نظام بدخشي که اعلم علمای بدخشان و ماوراء النهر بود و از عالم صفوت و طریقه تصوف حظي وافر داشت و شمّهٔ از ذکرش گذشت باتفاق فیروزه کابلي که از خانه زادگان میرزا محمدحکیم است و از طالب العلمي فی الجمله و قوفي و از خط و شعوب موسیقی بهره دارد و هیأت مجموعي اوخالي از چیزی نیست بملازمت رسید و *داناي بدخشی* تاریخ یافته شد و قاضي نظام کمر شمشیر مرصع یافت و پنج هزار روپیه نقد باو انعام فرمودند بحسب فطرت عالي و استعداد ذاتی بتدریج بخطاب قاضي خاني بعد ازان غازی خاني مخاطب گشته بمنصب سه هزاری رسیده وفیروزه باعتبار زیادتی جوهر نسبت رجع القهقری پیدا کرده ازانچه بود تنزل یافت و کار بر عکس واقع شد و همدرین منزل عریضه خانخانان رسید باین مضمون که چون داود از پتنه فرار نموده بکرهی رفت ان قلعه رااستحکام داده و بمعتبران معتمد علیه سپرده بجانب تانده شتافته بمجرد رسیدن افواج قاهره رعب بران جماعه غالب آمد قلعه را بی جنگ و تردد گذاشته رفتند *

و بتاریخ ماه جمادی الآخر در منزل شیرگره عرف قنوج جامع اوراق را شرف التفات ارزانی داشته بانواع تفقد حکم فرمودند که کتاب سنگهاسن بتیسی را که سي ودو حکایت است از احوال راجه بکرماجیت حاکم مالوه مانند طوطي نامه ترجمه نموده نظم و نثری ترتیب دهي و باید که هم امروز شروع نموده ورقي ازان بگذراني و برهمني دانا را براي تعبیر تعین فرمودند و همدران روز ورقي از

سر حکایت بنظر در آورده تحسین فرمودند و آن کتاب بعد از ترجمه بنامه خرد افزا که مشتمل بر تاریخ تالیف است نام زد شد وبدرجه قبول پیوسته و مستحسن گشته داخل کتب خانه شد دریئولا در منزل کراولی خدمت خواجه عبد الشهید قدس الله روحه بجهت وداع بجانب سمرقند آمده گفتند که میخواهم که مشتی استخوان را بانجا رسانیم و شمشیر در میان پادشاهی بسته بار دیگر التماس مخلص میرزا شرف الدین حسین نمودند قبول نیفتاد بغایت رنجیده می گفتند دیگر چه گویم که امن و امان را مضر است از خدا همین خواسته‌ام که نعمت ایمان مسلوب سازد و بمجرد رسیدن در سمرقند چنانچه گفته بودند بآباء کرام قدس الله ارواحهم پیوست *

و در بیستم جمادي الثاني در منزل قصبه اسکندر پور خبر آوردند که داود و تانده را هم که این طرف آب گنگ محاذی گور واقع شده بي جدال و قتال گذاشته سر بصحراي اقصاي آوارگي نهاده و به اوڈیسه رفت و خان خانان متصرف شد و از سه منزل آگره روی بدار الملک دهلی نهاده در غره ماه رجب آن سواد اعظم مخیم اقبال گشته چند روز بزیارات مزارات متبرکه پرداختند و درین ایام حسین خان که نزدیک پتیالی و بهونگانون بقصد ملازمت آمده بود راه کورنش نیافت و بشهباز خان میر بخشی حکم فرمودند که او را ازان طنابی که گرد دولت خانه کشیده بود بیرون سازد و سری بقلندري بر آورده هرچه از فیل و شتر و اسپ و سایر اسباب سپاه گری داشت همه بطالبان و مستحقان و معتکفان روضهٔ پادشاه غفران پناه و اهل مدارس و خوانق بخشید و الف چه داري هیچ در حق او راست آمد

کین همه طمطراق کن فیکون * شمهٔ نیست پیش اهل جنون

چون این معني بعرض رسید بر سر التفات آمده شال خاصه باو بخشیده و تیري از ترکش خاصه پروانگي داده حکم فرمودند که پرگنه کانت وگوله و پتیالی و غیر آن که بیلک کرور و بیست لک جایگیر داشت تا یک فصل بدستور سابق برو مقرر باشد وکروری دخل نکند وبعد ازان که سواران را بداغ و محله رساند جایگیر فراخور تنخواه خواهد یافت و او که از غایت جود و نهایت زر بخشی خارج از وسع طاقت سامان و قدرت نمودن ده سوار نداشت بحسب ضرورت دفع الوقت نموده بجایگیر رسیده در پیِ گرفتن کوه شمالی شد و چنان از در بار رفت که هنوز می آید

زر بده مرد سپاهی را تا سر بدهد * و گرش زر ندهی سر بنهد در عالم

و در اوایل شعبان المعظم از دهلي متوجه اجمیر شدند و در منزل نارنول حسن قلي خان خان جهان بتهنیت آمد و خان اعظم بایلغار از احمد آباد رسید و در اوایل رمضان المبارک به هفت کروهي اجمیر رسیده بدستور سابق پیاده بزیارت شتافته یک جفت نقاره داود که نذر نقاره خانهٔ حضرت معینیه قدس الله سره العزیز کرده بودند گذرانیدند و هر روز بدستور معهود دران روضهٔ مقدسه شبها صحبت با اهل الله و علما و صلحا داشته مجلس سماع و صفا منعقد مي شد و اهل نغمهٔ و ساز که هر کدام در وادیِ خویش بی همتا بود ناخن بررگ دل زده جان را بآواز حزین می خراشیدند و درهم و دینار چون قطرات امطار در بارش بود طیب[2] خان ولد محمد

(۲ ن) حبیب خان

طاهر خان میر فراغت حاکم دهلی را با چندی از جوانان کاردیده
بر سر چندرسین ولد مالدیو که در نواحی جودپور و سیوانه آزار
بمردم دیندار میرسانید نامزد گردانیدند او بعد از رسیدن این فوج
خود را در جنگلهاي پر درخت انبوه کشیده فرار نمود و در اوسط ماه
رمضان مبارک خان اعظم را رخصت گجرات نموده بکوچهاي متواتر
در سلخ این ماه بفتح پور آمدند و درین سال شاه قلي خان محرم
و جلال خان قورچی و چندیرا از امرا به تسخیر قلعه سیوانه که
نبیرهای مالدیو داشتند فرستادند و جلال خان که از ندیمان خاص
بود و انبساط و ظرافت بر وجه اتم داشت و دیگریرا تصرف در مزاج
پادشاه بزور ندیمی مثل او میسرنبود جنگی عظیم نموده بدرجهٔ شهادت
رسید و دنیا خورد و عقبی برد برو صادق آمد بعدازان شهباز خان
کنبو رفته دراندک فرصت آن قلعهٔ را بتصرف درآورد *

و درین سال میرگیسوی بکاول را برای تحقیق اموال سلطان
محمود بکري و حراست قلعهٔ بکر فرستادند *

و درین سال در گجرات هم وباي عام افتاد و هم گراني غله
بمثابهٔ که یک من جواري بصد و بیست تنکه سیاه رسید و خلایق
بیحد هلاک شدند *

و درین سال خواجه امینا وزیر مستقل ملقب بخواجهٔ جهان
در لکهنو وقت مراجعت اردو از پتّنه داعی حق را اجابت نمود
و صبوحی شاعر در عین کلانی و بزرگی او این رباعي گفته بود که

بر اهل هنر سدّ سکندر در تست
یاجوج که گویند صف لشکر تست

در دور تو آثار قیامت پیداست
دجّال توئي خواجه امینا خر تست

و اگرچه در بخل ضرب المثل است بمثابهٔ که طعام شب مانده
میخورد اما در رادي کار سازي ارباب حاجات از بیگانه وآشنا عدیل
وي در روزگار نبود و چون مي‌خواست که یکی را از ملازمان درگاه
مهم سازي نماید مقرر به رشوت زری میگرفت و همان زمان از
پادشاه توغ و نقاره و منصب خاني و سلطاني با و میدهانید و
هر جایگیری که میخواست تنخواه می ساخت و هر کس از اهل
علم و فضل از ولایت ماوراالنهر و خراسان و عراق و هندوستان می
آمد زرهای گران مند از سرکار پادشاهي و اصل میگردانید و بسعي
او امرا هم خرجي وافر میدادند و خود با سایر ارباب دخل نیز فراخور
حالت خویش بهر کدام ایشان مدد می نمود ازان جمله بحافظ
تاشکندي که یکی از شاگردان رشید ملا عصام الدین ابراهیم
اسفرایني که چون اوئي در وادی عربیت سرآمد نبود و بر سورهٔ
محمد علیه السلام تفسیری نوشته که حال او ازان معلوم میشود
قریب سی چهل هزار روپیه از پادشاه و امرا رسانید تا بسامان تمام نزد
منعم خان خانخانان رفت و ازانجا زر دار بعزم مکه معظمه درسنه نه صد و
هفتاد و هفت سفر نموده بوطن رفته به رحمت حق پیوست *

و از مضحکات این که در مجلس عالی پادشاهی حاجی ابراهیم
سرهندي که مکابر است و مغالط و در مباحث متشاغب و مجادل
بود و در وقت گذرانیدن تفسیر حافظ از میرزا مفلس که در علوم
عقلیه مسلم همه بود پرسیده که موسی کدام صیغه است و ماخذ

اشتقاق آن چیست از قضا میرزا از عهده جواب کماینبغي نتوانست برآمد و عوام کالانعام را فوقیت حاجي ابراهیم برهمه یقین شد و این از جمله بي انصافیهای زمان بود

از بهر فساد جنگ بعضی مردم * کردند بکوی گمرهی خود را گم
در مدرسه هر علم که آموخته اند * فی القبر یضرُّهم و لا ینفعهم

و چون از قاضي زاده شکرکه اورا قاضي متهرا ساخته بودند پرسیده‌اند که شما چرا در بحث نمي آئید گفته که اگر حاجي ابراهیم از ما صیغه عیسی پرسند آن زمان چه جواب گویم و این سخن ازو بسیار خوش آمد و مدت ده سال ازان تاریخ الی الیوم گذشته و آن جماعه مباحثین و مناظرین چه محق و چه مقلد که از صد نفر متجاوز بودند یک کس نمی بیند و همه روی در نقاب کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ماندند

جرت الریاح علي مکان دیارهم * فکانهم کانوا علی میعاد
ز خیل دردکشان غیر ما نماند کسي * بیار باده که ما هم غنیمتیم بسي

حالا که بمقتضاي النعمة اذا فقدت عرفت آن هم صحبتان را یاد میکند خونابهٔ حسرت از دیدهٔ غمدیده فرومی بارد ومي زارد ومی نالد ومي‌گوید‌که درین حسرت‌اباد کاشکي روزی چند دیگرهم اقامت مي نمودند‌که بهر حال مغتنم‌بودند و خطاب منحصر با ایشان بود

پاي در زنجیر پیش دوستان * به که با بیگانگان در بوستان

این پشهٔ مضرور واین نقشهٔ مصدور را غیر از داغ حرمان و نالهٔ پنهان چه در مان غفرالله الماضین و رحم الباقین

افسوس که یاران همه از دست شدند

در پاي اجل یگان یگان پست شدند
بودند تُنُک شراب در مجلس عمر
یک لحظه زما پیشترک مست شدند

و در این سال اختراعي در وادي آباداني ملك و ترفیهٔ رعایا بخاطر رسانیده رقبه پرکنات خشک و تر ولایت را از شهر و کوهستان و دریاها و بیابانها و جنگلها و حوضها و چاههای یك سره جریب را که

در نظر عبرت مرد لعیب * ماردو سربه که طناب جریب

کشیده آن مقدار زمیني را که بعد از مزروع شدن یک کرور تنکه محصول آن شود جدا ساخته بیکي از معتمدان خواه آشنا و خواه ناشناس کارکن و فوطه دار سپرده آنرا کروري نام نهاده تا در عرصهٔ سه سال تمامي زمین نامزروع مزروع سازد و کفایت خزانه عامره رسانند و هر کدام از ایشان را ضامن مال گرفتند و ابتدای پیمایش از چهار حد فتح پور نموده یک کرور اول را آدم پور و دیگری را شیث پور و ایوب پور و غیرآن به ترتیب اسامي پیغمبران علیهم السلام نامیده ضابطان فرستادند و آخر این ضوابط چنانچه باید بعمل در نیامد و اکثر ولایت از ظلم کروریان ویران شده ورعایا زن و فرزند را فروخته باطراف متفرق شدند و جمع از پای افتاد و کروریان در پای محاسبه راجه تودرمل آمده و بیشتري از مردم خوب در ته ضرب شدید و اشکنجه و انبر مردند و جمعی در حبس ابدي دیوان خانه کچهری چنان هلاک شدند که هیچ احتیاج بجلادی و سیّافی نماند و گور و کفن هم نیافتند و حال ایشان بعینه حال آن فدائیان هنود بود که در ملک کامروپ خود را وقف بتي ساخته

تا یک سال بفراغ بال هرچه از دست می بر آید میکنند ومرفوع
القلم می باشند بعد ازان در موسم معهود یگان یگان را دران بتخانه جمع
ساخته زیر گردونی گردان میکشند وسرها را فدای آن بت معبود می
سازند وچون تمامی ولایات سوای انچه بخالصه منسوب بود امرا جایگیر
داشتند و ازکثرت فسق وفجور و زیادت خرج بیوتات وجمع اموال فرصت
نگاهداشتن سپاهی و پرداختن احوال رعایا نبود در وقت کار تنها
با غلامی چند و شاگرد پیشه مغول در معرکه حاضر میشدند و
سپاهی کارآمدنی هیچ جا پیدا نی شهباز خان که میربخشی رسم
وروش داغ ومحلی را که ضابطهٔ سلطان علاءالدین خلجی و بعد ازان
سنت شیر شاهی بود بتازگی باز دهانیده در میان آورد ومقرر چنان
شد که اول بر امرا منصب بیستی مقرر شود تا با تابینان خویش در
کیشک و جار و ملچار که قرار یافته حاضر باشد چون آن بیست سوار
موافق ضابطه بداغ رساند آن زمان صدی و غیر آن سازند و نیل
و اسپ و شتر فراخور منصب به همین دستور نگاهدارند و چون
این مقدار سوار بنظر درآورد فراخور استعداد و حالت خویش
رعایت یافته منصب هزاری ودوهزاری تا پنج هزاری نیز که بالاتر
ازان پایه نیست برسد و اگر نه از پایه فرود افتد و درین ضابطه نیز
سپاهی ریزه از پا افتاد چه امرا کار خود کرده اکثری را از خاص
خیلان وبارگیران بلباس سپاهی بموقف عرض آورده به منصب خود
درست مینمودند و جایگیر در خور منصب گرفته بارگیرانرا
رخصت میدادند تا باز وقت کار شود آنگه بحسب ضرورت سپاهی
عاریتی جدید نگاهدارند و بعد از فراغ پناه خدا گفته سر دهند

وخزانه وجمع و خرج منصب داران بحال خود ماند و بهرحال
خاک درکاسه سپاهی بیچاره افتاد چنانکه دیگر کمر نتوانست بست
و هرجا اهل حرفه از جولاهه و ندّاف و نجّار و بقّال هندو
و مسلمان بود اسپ و یراق بکرایه آورده بداغ میرسانید و منصب
می یافت و کروری یا احدی یا داخلی کسی میشد و بعد از
چند روز ازان اسپ موهوم و یراق معدوم نشانی نبوده پیاده
بایستی مهم کشید و بسیار همچنان شده که در وقت گذشتن از نظر
پادشاهی در دیوان خانهٔ خاص بحضور خویش با ملبوس دست
و پا بسته در ترازو بر کشیده اند بوزن دو نیم من و سه من کم و بیش
برآمده وبعد از تحقیق معلوم شده که آن هم بکرایه و لباس ویراق
عاریتی بود ومیفرمودند که ما دیده و دانسته بآنمردم چیزی
میدهیم که اوقات گذرداشته باشند وبعد از چند گاهی دیگر رفته
احدی دواسپه و یک اسپه و نیم اسپه می ساختند که دو سوار یک
اسپ مشترک نگاه دارند علوفه برآوردی که شش روپیه براوردی
میشد شریک شد

اینک در روزگار من بین و مپرس

و این بازار رواج تمام ترو دکان کشبندی کساد عظیم یافت و باوجود
این ازقوت طالع و بلندی اقبال هر جاغندیی بود نابود گشت و احتیاج
چندان بسپاهی نماند و امرا نیز از نازهای بیمحل قلفچیان خلاص
یافتند و درین سال منعم خان خانخانان و راجه تودرمل را برسم
تعاقب داؤد بصوب اودیسه و مجنون خان قاقشال را بجانب

گهوآگات[2] فرستاده روی بکتک بنارس نهاده که داؤد بعد از فرار تانده
دران قلعه متین تحصن جسته آهنگ جنگ داشت و مجنون خان
در گهوراگهات اولا با سلیمان منگلی جایگیر دار آنجا که بکثرت جمعیت
و مزید شوکت و نهایت شجاعت امتیاز داشت محاربه نموده او را
بخاک هلاک انداخته و قاقشالان چندان غنایم گرفتند که از حمل
آن عاجز شدند و اهل و عیال افغانان اسیر گشتند دختر سلیمان منکلی
را مجنون خان برای پسر خویش جباری که حالا در خدمت
شاهنشاهي در سلک امرا منتظم است خواست ثاني الحال که
باولاد جلال الدین سورکه وقتي از اوقات صاحب خطبه و سکهٔ آن دیار
بود در حدود کهوراکات جنگ ایشان باتفاق زمینداران آن ولایت
او راشکست داده تا حد تانده تعاقب نموده قلعه گور را متصرف شدند
و معین الدین احمد خان فرنخودی و مجنون خان بحراست تانده
پرداخته انتظار خبر فتح خان خانان می بردند تاانکه بعد هزیمت
داؤد انتشار خبر مراجعت خان خانان افاغنه به جنگلها در آمده
مختفي و متلاشی گشتند و راجه تودرمل که از عقب داؤد نامزد
بود باتفاق محمد قلی خان برلاس و محمد قلي خان توقبای ومظفر
مغول از مدارن بکوچهاي پیاپي تا بگوالیار[3] متعلقه بنگاله رسیدند
و داؤد که از انجا ده کروه پیشتر درین کساري نام جای جمعیت
انبوه بهم رسانیده و روهیر پور[4] محکم شد و درین اثنا جنید ابن عم

---

(۲) غالب که - گهوڑا گهات - باشد (۳) غالبکه گوالپاڑه باشد
(۴ ن) و هرپور - دسیر پور

داؤد که به شجاعت و شهامت اشتهار داشت و سابق بخدمت
شاهنشاهي رسیده و فرار نموده از آگره به گجرات و از گجرات به بنگاله
رفته بود در حوالي رین کساری آمده خواست که بداؤد ملحق
شود راجه تودرمل ومیرزا ابو القاسم گوسالہ که به تمکین[2] ملقب است
باتفاق نظر بهادر به جنگ او فرستاد ایشان هر دو در جنگ هزیمت
یافته و مهار گسسته نزد راجه آمدند راجه خود بمقابلهٔ او رفت و
جنید تاب نیاورده پناه به جنگل برد و ازانجا بمدن پور رفته چند
روزي توقف نمود درانجا محمد قلی خان برلاس بر بستر ناتواني
افتاده بعالم جاوداني رفت و فتوري در مردم پادشاهي راه یافت
تا باز گشته از میدنی پور بمدارن آمدند و انجا قیاخان گنگ بي
موجبی از امرا رنجیده بجنگلي در آمد و راجه تودرمل حقیقت به
خان خانان نوشته در مدارن توقف نمود خان خانان شاهم خان جلایر
و لشکر خان بخشي که او را چند گاه عسکر خان بعد ازان استرخان
هم میگفتند و دیگران را بمدد راجه فرستاد و ایشان در بردوان به
راجه ملحق شدند و راجه امرا را گذاشته ازان منزل تنها رفته قیاخان
را دلاسا داده باز آورد و کوچ کرده از راه مدارن بجهوره رفتند و در
برچین خبر آمد که داؤد اهل و عیال را در کتک بنارس گذاشته
بسامان اسباب جنگ و جدل اشتغال دارد خان خانان بسرعت
باستقبال او رفته براجه پیوست و افغانان بردور اردوي خود خندق
زده قلعه ساختند *

(۲ ن) غمگین

و بتاریخ بیستم ذی‌قعده سنه اثنی وثمانین و تسعمایة (۹۸۲)
در نواحي بجهوره تسویهٔ صفوف نموده وافواج را با فیلان منگلوسي
از هر دو جانب آراسته آن چنان جنگی عظیم افتاد که زبان قلم از
کمیت و کیفت آن قاصر باشد و چون فیلان داؤد که همه گیاه نیك
خورده ازوهم مست تر بودند بحرکت در آمدند خان‌خانان فرمود
تا ضرب زنگها و زنبورک ها که بالاي عرابها بود از پیش صفها سر
دادند و چند فیل نامی که در آمده بود رو گردان شد و بعضي از
دلیران کار ازمای افغانان را جان بضرب تفنگ از قفس کالبد ها
پویان و خرامان بدر رفت و مقارن این حال گوجر خان که مقدمة
الجیش داؤد بود برخان عالم و خواجه عبد الله و کنجک[۲] خواجه
و سید عبد الله چوگان بیگي و میرزا علي عالم شاهي که هراول
بودند تیز و تند حمله آورده و در اول حمله برداشته ایشان را بر
فوج التمش که قیا خان کنك سردار آن بود زد و خان اعلم سردار
هراول پاي ثبات افشرده آخر بعالمی که ثابت و باقي است خرامید
و التمش درهم شده برغول که خان‌خانان با سایر امرای کوه شکوه
دران متمکن بود پناه آورد و این فوج را هم رشته جمعیت از هم
گسسته ویران شد و هر چند خان‌خانان جهد کرد که تزلزلي وتخللي
دران راه نیابد و منتظم ماند صورت نه بست و گوجر خان درین
وقت رسیده زخم‌پیاپي برخان‌خانان زد و خان‌خانان چون شمشیر در
میان نداشت در برابر هر زخم شمشیر گوجر خان تازیانه خود را کار

(۲ ن) کجک خان خواجه

میفرمود تا درین میان اسپ خانخانان از فیلان رم خورده سرکشی
آغاز کرد و عنان اختیار از دست داده عاقبت پای تمکین او بسنگ
تلوین خورده بلغزش آمد بهانه گرد آوردن گریختگان را تا سه چهار
کروه جلوریز میرفت و افغانان تا خیلي راه تعاقب او کردند قیاخان
گنگ و چندي دیگر از اوقچیان از هر دو طرف افغانان پیچیده به
شیبهٔ تیر گرفته میرفتند و فوج ایشان را حکم غربال دادند و کار به
جای کشید که در مخالفان و موافقان قوت حرکت نماند ناگاه از
شست قضا تیري بر مقتل گوجر خان رسیده او را که رانده می‌برد
از پا در آورد و لشکریانش خود را بی سر دیده و سر از پا نشناخته
پشت بمعرکه دادند و خیلی مقتول شدند و مقارن آن‌حال علمدار
خان اعلم علم او را بخانخانان رسانید و متصل این واقعه خبر قتل
گوجر خان به منعم خان رسید او اسپ خود را باز گردانیده با
معدودي چند بخانه کمان در آمده تیر به یک بار از چاشني زه
کشادند و ارواح اعدا پروانه وار قالب تهی مي کرد و راجه تودرمل
و لشکر خان و امرای دیگر که در برانغار قرار گرفته بودند
بر جرانغار غنیم که اسماعیل خان آبدار ملقب بخانخانان سردار
آن بود همچنین شاهم خان جلایر و پاینده محمد خان مغول و دیگر
سرداران از جرانغار بر برانغار افاغنه که خانجهان حاکم اودیسه
باشد حمله برده و هرطرف را برداشته برغول که داؤد دیگر اعیان
امرای افغانان باشند زدند وفیلان جنگي نامی اورا ازضرب تیر
مشبک خانه زنبور ساختند و سنگ تفرقه دران جمع پریشان افتاد
وعلم خانخانان که نمودار فتح بود از دورنمایان شد وخبر کشته

شدن گوجر خان بداؤد رسید و قدم ثباتش بلغزید تا آنکه

تن زغنیمت بهزیمت سپرد * بردن جان را به غنیمت شمرد

و اکثر ازان فیلان کوه پیکر ابر کردار بباد داد وآن مثل راست آمد
که لشکری گریزد و لشکری سر شود وخان خانان دران منزل چند
روزی توقف نموده بمداوای جراحت خود و سایر مجروحان پرداخت
و لشکر خان چون زخمهای منکر داشت رفته بلشکر ابوالبشر ملحق
گشت و بعد ازان که داؤد گریخته به کتک بنارس رفته خانخانان
ازان منزل راجه را با شاهم خان جلایر و قیا خان و سید عبد الله خان
و محمد قلی خان توقبای و سعید خان بدخشی بتعاقب فرستاده
قرار داد که خود هم بعد از التیام جراحات از عقب روان شود و این
فوج بکل کل کهاتی رسید داؤد وسایر افغانان کتک بنارس را مضبوط
ساخته دل بر مرگ نهاد و تن بر جنگ قرار داده و فضای ننگ را
بر خویش تنگ یافته باز درتهیهٔ اسباب جدال و اشتعال نایرهٔ قتال
شدند و خانخانان این خبر شنیده بکتک بنارس رفته بکنار آب
مهندری فرود آمد و مقدمات صلح در میان انداخته بعد از رد و بدل
بسیار باستصواب امرا قرار برین یافت که داؤد آمده خانخانان را
به بیند و صلح را بایمان موکد مجدد ساخته و قدری صالح از مملکت
وسیع بنگاله بر حسب اقتضای آرا و اتفاق امرا برو مقرر گردد وروز
معهود مجلس عالی پادشاهانه برسم وآئین جمشیدی و آفریدونی
ترتیب داده و امرا فراخور مناصب باوضاع مناسب در پایهای
خویش جا گرفته و بردر سراپرده و بارگاه افواج صفها کشیده بتجمل
تمام استادند و ازان طرف طرفدار بنگاله نیز با حشمت و شوکت

سلیمانی از کتک بنارس باتفاق بزرگان افغانان بر آمده باردوی
خانخانان رسیده متوجه دیوان خانه گشت وخانخانان از کمال تواضع
و تعظیم مراسم احترام بتقدیم رسانیده تا وسط سرا پرده پیشواز آمد
و درهنگام دریافتن داؤد شمشیر از میان کشاده پیش خانخانان نهاد
وگفت که چون بمثل شما عزیزان زخمی و آزاری رسد من از سپاهی
گری بیزارم خانخانان آن شمشیر را بیکی از قورچیان خویش
سپرده و دست او را گرفته در یک نمد تکیه پهلوی خود جای داد
و پرسشهای پدرانهٔ مشفقانه فرمود و انواع اطعمه و اشربه و حلویات
ترتیب داده هر زمان داؤد را بر تداول مستلذات غیر مکرر ترغیب
میکرد و به نشاط و انبساط ملایمت تمام اظهار می‌نمود بعد از فراغ
طعام سرانجام مهام در میان آورده عهد نامه نوشتند و خانخانان
شمشیری که بند و بار آن مرصع از جواهر قیمتی بود از سرکار خود
طلبیده بر میان داؤد بست و گفت شما چون طریقه دولتخواهی
اختیار کرده اید این شمشیر از جانب شاهنشاهی بر بندید ولایت
بنگاله را چنانچه التماس خواهم کرد موافق آن فرمان عالیشان
خواهد آمد و اقسام تکلفات بجای آورده و اشیای غریبه و اجناس
نفیسه گذرانیده اورا رخصت فرمود ومجلس بگرمی وشگفتگی گذشت
و خان‌خانان بتاریخ دهم شهر صفر سنه ثلث و ثمانین و تسعمایة
(۹۸۳) بدار الملک تانده آمد عریضهٔ مشتمل بر ماجرا نوشت و
فرمانی مطابق مدعای او با خلاع فاخره وکمر شمشیر مرصع واسپ
تازی با زین ولجام فرستادند و مهام بنگاله را برای درویت اوباز
گذاشته زمام مطلق العنانی بکف کفایت او باز نهادند *

و در شانزدهم ماه جمادي الثاني (الاول) این سال حضرت قطب الاقطاب ارشاد پناهی ولایت ملاذی قایم مقام غوث رباني قطب صمداني شیخ محي الدین عبد القادر جیلانی میان شیخ داود جهنی وال از عالم فاني بجنت عدن خرامید و * یا شیخ داود ولی * تاریخ یافتند و فقیر * کمالات دستگاه * یافت و بعد از مراجعت از سفر اجمیر در ماه ذي القعده سنه اثنین وثمانین و تسعمایة (۹۸۲) بنای عبادت خانهٔ مشتمل بر چهار ایوان نزدیک بخانقاه جدید فتح پور واقع شد و تفصیل احوال آن چون خالی از تطویل نیست انشاء الله العزیز تقریبا جای نوشته خواهد شد *

و درین ایام شیخ ابو الفضل خلف شیخ مبارک ناگوری که اورا علامي می نویسند و آتش درجهان انداخته و چراغ صباحیان که حکم چراغ گرفتن در روز روشن داشت روشن گردانیده و بمقتضای من تخالف تصرف مخالفت جمیع امم را بخود قرار داده کمر درستی بر میان چست بسته وبدرگاه آمده ملازمت مثنی ساخت و تفسیر آیة الکرسی که دقایق و نکات قرآنی دران خیلي درج شده و میگویند که تصنیف والدش بود گذرانیده عز تحسین یافت و * تفسیر اکبری * تاریخ آن شد و از براي مالش گوش ملایان فرعون صفت اورا بر خلاف چشم داشت که از فقیر داشتند خاطر خواه یافتند و باعث برین مخالفت و درشتی آن بود که در زمان گرفتن اهل بدعت و قتل ایشان مثل میر حبشي وغیر ایشان شیخ عبد النبی و مخدوم الملک و سایر علما متفق اللفظ و المعنی شده بعرض رسانیدند که شیخ مبارک مهدوی نیز اهل بدعت است

و ضال و مضل و رخصت گونه گرفته در پي دفع و رفع او شده محتسبان برای احضار شیخ فرستادند و چون شیخ با پسران مخفی شده بود منبر مسجد اورا شکستند و شیخ اولا التجا بشیخ سلیم چشتی فتحپوري که در اوج جاه وجلال بوده برده التماس شفاعت نمود شیخ سلیم بدست بعضي از خلفای خویش پاره خرجي فرستاده پیغام داده که اصلح بحال شما فرار ازین دیار است و رفتن بگجرات چون از انجا نومید گشتند بمیرزا عزیز کوکه متوسل شدند او تعریف ملائی و درویشي شیخ مبارک و فضیلت اولادش بعرض رسانید و گفت که مردی متوکل است و زمینی انعام از شما ندارد رنجانیدن آن فقیر چون باشد تا از سر ایذای او بر خاستند و زمانه در اندک مدت بکام ایشان گشت و شیخ ابو الفضل بحمایت پادشاه و زور خدمت و زمانه سازی و بی دیانتی و مزاج شناسي وخوشامد باقصی الغایة در وقت فرصت آن جماعه را که سعایت و سعي نا مشکور کرده بودند باقبح وجوه رسوا ساخت و باعث استیصال آن کهنه فعلها بلکه موجب تخریب جمیع عباد الله از مشایخ و عوام وصلحا و ضعفا و ایتام و بریدن مدد معاش و وظایف ایشان گشت و بزبان حال وقال پیوسته میگفت

یا رب بجهانیان دلیلي بفرست * نمرودانرا چو پشه فیلي بفرست
فرعون و شان دست بر آورده‌ستند * موسیی وعصا ورود نیلي بفرست

و چون بر سر این وضع فتنها و خللها برخاست این رباعي بیشتر بر زبانش میرفت

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش

چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش
ای وای من و دست من و دامن خویش

و اگر در حین بحث سخن مجتهدین را می آوردند میگفت که سخن فلان حلوائی و فلان کفش‌دوز و فلان چرم‌گر برما حجت می آرید و نفی همه مشایخ و علما بدو سازوار آمد *

و درسنه نه‌صد و هشتاد و سه عمارات عبادت خانه اتمام یافت و منشاء تعمیر آن این بود که چون درین چند سال فتوحات عظمه و غریبه پي در پي روی نمود و دایره مملکت روز بروز وسعت پیدا کرد و کارها بر وفق مراد گشت و مخالفی در جهان نماند و آشنائی بفقرا و مجاوران آستان رفیع الشان حضرت معینیه قدس الله روحه العزیز بهم رسانیده اکثر اوقات بمباحثه قال الله و قال الرسول مي گذشت و به سخنان تصوف و مذاکره علمي و تحقیق مسایل حکمي و فقهی و غیر آن مصروف میشد و بیشتر شبها در ذکر خداي جل و علا و مشغولی باسم یاهو و یا هادی که ملقن بآن شده بودند احیا می یافت و تعظیم منعم حقیقی در دل قرار گرفت بجهة اداي شکرانه بعضی از ان نعم سحرها بطریق نیازمندي و درد مندي تنها بر تختهٔ سنگي از حجره کهنه که درجوار محلهاي پادشاهی از آبادانی بیک سو افتاده بود نشسته بمراقبه مشغول می شدند و فیض سحري ربودند و چون شنیده بود که سلیمان کررانی حاکم بنگاله در اسحار با صد و پنجاه نفر از مشایخ و علمای نامدار نماز تهجد بجماعت میگذارد و تا وقت بامداد صحبت بایشان داشته تفسیر و تذکیر می شنید

و بعد از ادای نماز بامداد بمهمات ملکی و داد وستد سپاهی و رعیت می پرداخت و توزیع اوقات نموده تضیع آن تجویز نمی کرد و خبر آمدن میرزا سلیمان نیزکه پادشاهي بود صوفی مشرب و صاحب حال و مرید میگرفت از بدخشان در میان بود بنابر چندین بواعث و دواعي همان حجره شیخ عبد الله نیازی سهرندی را که سابقا ارادت بشیخ اسلام چشتي آورده آخر در دایره مهدویه در آمده بود چنانچه شمه ازان ایراد یافت تعمیر بخشیده در هر چهار طرف آن ایواني ساختند وسیع و عمارت حوض انوب تلاو نیز باتمام رسید و آن حجره را عبادت خانه نامیدند که آخر رفته رفته عبادت (۲) خانه شد و ملاشیري دران باب قصیدهٔ گفته ازان جمله این بیت است

درین ایام دیدم جمع یا اموال قاروني
عبادت‌هاي فرعونی عمارت‌هاي شدّادی

و بعد از ادای هر نماز جمعه از خانقاه جدید شیخ اسلام آمده مجلسي دران معبد ساخته غیر از مشایخ وقت و علما و فضلا با چندي از مقربان و ندیمان مخصوص دیگریرا نمی طلبیدند و از هر قسم سخنان افادت و استفادت میرفت تا روزی جلال خان قورچي که مربي و وسیلهٔ ملازمت فقیر بود در اثنای مکالمه و محاوره عرض داشت که در اگره بدیدن شیخ ضیاء الله ولد شیخ محمد غوث رفته بودم بر مردم ایشان فقر آن چنان استیلا یافته که روزی در مجلس چند سیر نخود طلبیده پاره غذای خود ساختند و پارهٔ بمن دادند و

(۲ ن) عبارت ـ عبادت

پارهٔ دیگر برای خانگیان فرستادند از استماع این خبر متاثر شده
بر سر التفات آمده شیخ ضیاء الله را طلب داشته در عبادت‌خانه
منزل برای او تعین نمودند هر شب جمعه طایفه سادات و مشایخ
و علما و امرا را احضار میفرمودند و چون بر سر نشستن و تقدیم
و تاخیر بد نفسیها ازین جماعه ظاهر شد مقرر ساختند که امرا
بجانب شرقی و سادات در غربی و علما در جنوبی و مشایخ در
شمالی به نشینند و خود نوبت بنوبت دران صفوف آمده صحبت
بآن جماعه داشته تحقیق مقاصد می نمودند و انواع خوشبوئی بکار
می‌بردند وزر بی شمار باهل استحقاق که بوسیله مقربان در
انجا میتوانستند رسید فراخور همت و قابلیت می‌بخشیدند و
کتاب های نفیس بسیار از اعتماد خان گجراتی که در فتح گجرات
داخل خزانه عامره شده بود بر علما و فضلا بنفس خود تقسیم می
نمودند و از جمله چند کتاب که بفقیر دادند یکی انوارالمشکوة بود
بزیادت یك فصل از مشکوة الانوار و انچه فاضل آمد بامرا در وجه
طلب اجناس که آن را ارماس یعنی زوال دشمن نامیده بودند
میدادند تا شبی رگ گردن علمای زمان برآمده آواز های
بلند و دمدمهٔ بسیار ظاهر شد این معنی بر خاطر اشرف گران
آمده بفقیر فرموده که من بعد ازین جماعه هرکرا بدانی که سخن
نامعقول میگوید بعرض رسان تا از مجلس برخیزانیم آهسته
بآصف خان گفتم برین تقدیر اکثریرا باید برخیزاند پرسیدند
چه میگوید انچه گفته بودم بعرض رسانید خیلی منبسط شده این سخن
را بمقربان نقل کردند و مخدوم الملك مولانا عبد الله سلطان پوری

را بقصد ایذا دادن دران مجلس میطلبیدند و حاجی ابراهیم وشیخ
ابو الفضل که نو آمده بود و حالا مجتهددین ومذهب نو است بلکه
مرشد بحق و داعی مطلق و دیگر احداث را بمباحثهٔ او سر میدادند
و تخلیط در هر سخن او میکردند درین میان بعضی از مقربان نیز
بر حسب اشارت در مقام کاوش و کاهش و تراوش در آمده از و
خبرهای غریب نقل میکردند و مضمون کریمه وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ
اِلٰى اَرْذَلِ الْعُمُرِ درحق او درست نشست ازان جمله شبی خانجهان
گفت که مخدوم الملک فتوایٔ داده است که بحج رفتن درین ایام
فرض نیست بلکه مستوجب بزه کاری است و چون وجه پرسیدند
دلیل گذرانیده که راه مکه منحصر در عراق است وگجرات در راه
خشکی ناسزا از قزلباشان باید شنید و براه دریا عهد و قول از
فرنگی گرفته زبونی باید کشید و دران عهد نامه صورت مریم و
عیسی علیه السلام تصویر کرده اند و آن حکم بت پرستی دارد
پس بهر دو طریق ممنوع باشد ودیگری حیلهٔ اسقاط زکوات مال که
در آخر هر سال مجموعه خزانهٔ خود را بمنکوحه می بخشید و
پیش از حولان حول کامل استرداد می نمود و در حیله غیر این
نیز که حیل بنی موسی پیش آن شرمنده است و همچنین خست
و زبرالت و خبائث و حبالت و مکاری و دنیا داری و ستمگاری او
که بمشایخ و فقرای دیار خصوصا بایمه و اهل استحقاق پنجاب
نموده بود یك بیک بظهور پیوست و سرّ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ برضمایر
ظاهر گشت و حکایاتی که مشتمل بر انواع اهانت و استخفاف و
مذمت او بود تقریر میکردند و قرار چنان یافت که جبرا و قهرا

اورا بمکه معظمه باید فرستاد و چون ازو پرسیده اند که بر شما
حج فرض شده جواب داده که نی دران ایام شیخ عبد النبي
در عین جاه و جلال و مخدوم الملک در آغاز هبوط و زوال بود
پادشاه از غایت تعظیم و احترام گاهگاهي بجهت استماع علم حدیث
بخانه شیخ میرفتند و یک دو مرتبه کفش پیش پای او هم ماندند
و شهزاده بزرگ را در حجرهٔ تعلیم او نهادند تا سبق چهل حدیث
مولوی مخدومی مولانا عبد الرحمن جامي قدس الله سره العزیز
میگفت و از مضحکات این که باوجود زدن کوس محدثي و دعوي
حافظي و امامي دران علم شریف حدیث الحزم سوء الظن را که
هرکودکي میداند که بحای مهمله و زاي معجمه است بخای معجمه و
رای مهمله تعلیم داد و سالها برین گذشت تا در هنگام انحراف مزاج
پادشاهي ازو و رجعت طایفه ملایان میرزا عزیزکوکه اینمعني را خاطر
نشان ساخت که مهارت او درعلم حدیث که بآن مي نازید باین مثابه بود
نهایتش اورا شما باین درجه رسانیدید و بدین تقریب قلب عادات
چون قلب حقایق روی نمود نعوذ بالله من الحور بعد الکور *

و درین ایام ترجمه کتاب حیوة الحیوان را که نقیب خان اکثر
اوقات در ملازمت میخواند و معني آن خاطر نشان میساخت بشیخ
ابو الفضل فرمودند و شیخ مبارک آن را مترجم بفارسي ساخت
و درین سال حکم فرمودند که ایمه جمیع ممالک محروسه تا فرامین
مدد معاش و اوقاف و ادرارات خویش بامضای صدر نرسانند
کروریان مجری ندهند بنابران طایفه اهل استحقاق از اقصي مشرق
رویهٔ هند تا ولایت بکر بملازمت رسیده هر کس را که حامی قوي

از امرا و مقربان بود مهم سازی حسب المدعاء ساخته و کسی را
که این مرتبه میسر نبودی به سید عبد الرسول و سایر وکلای شیخ
تا فراشان و دربانان و سائسان و حلال خوران نیز رشوتهاي کلی
دادمي وگلیم ازان ورطه بدر بردي و بي این هر در صورت درته چوب
پایمال شدندی و بسیاری از ایمه نامراد در هوای گرم دران ازدحام
عام جان سپردند و این خبر به پادشاه رسیده از فرط تعظیم وعلوشان
آن صدر عالی قدر بر روی او نمي توانستند آورد هر وقتي که درمسند
جاه و جلال مي نشست و امرای عالي شان اهل علم و صلاح را در
دیوان خانهٔ او بطریق شفاعت مي بردند و او از راه شناعت پیش آمده
کم کسي را تعظیم میکرد و بعد ازمبالغه و الحاح وعجز بسیار بمدرس
هدایه و دیگرکتب منتهیانه مثلا نهایتش تا صد بیگه کم و بیش تجویز
مینمود باقي زمین را که ازسالها باز متصرف بودند مي برید اما عامه
مجاهیل ومخاذیل تا هندوان را نیز زمین ابتداء به تفصیل ازخود
میداد باین تقریب قیمت علم و علما روز بروز کساد یافت و درعین
دیوان چون بعد از نیم روز بر کرسي غرور نشسته وضو مي ساخت
قطرات آب مستعمل او همه برسر و روي و جامه امرای کبار و
مقربان بلند مرتبه مي افتاد و هیچ تحاشي ازان نداشت وایشان
از جهة کارسازي فقیران آن معني را برمیداشتند و بتملق و
چاپلوسي و خوشامد و دلجوئی بهر نوعی که مي خواست تنزل
مي نمودند و در وقت کار از و انچه فرو برده بود برآوردند

روستائی اگر شود قاضي * حکمهائی کند که بکشندش

هرگز در زمان هیچ پادشاهي این قدر تسلط و تصرف استقلال هیچ

صدریرا دست نداده بود و دران‌ایام فقیر را امام ساخته حکم کردند
که خدمت داغ بکند و خرجی غیر معتد به داده اول وهله فرمودند
که موافق منصب بیستی اسپان بداغ رساند و شیخ ابو الفضل که
همدران نزدیکی رسیده و هردو چنانچه شبلی در حق جنید قدس
الله روحهما گفته که از یک تنور بر امده ایم از نهایت زیرکی و
زمانه سازي فی الحال اقبال نموده شروع در داغ و محلی کرده در
خدمت بجد شده تا آخر بمنصب دوهزاری و درجه وزارت رسید و
فقیر از بی تجربگی و ساده لوحی بنوکري نتوانستم قرار داد و این
شعر مضحک که یکي از سادات آنجو حسب حال خود گفته به یاد آمد

مرا داخلي سازي و بیستي * مبیناد مادر باین نیستي

و گمان این بود قناعت که انفس بضاعت است بچیزی مدد
معاش که خواهند داد نموده در گوشه سلامت و عافیت بمشغولی
علم و آزادي شیوه نا مرادی خواهم داشت

جاه دنیا مطلب دولت فاني بگذار
جاه دین بس بود و دولت اسلام ترا

و آن خود میسر نشد و در ماه شوال نه صد و هشتاد و سه بعد از
طلب رخصت و عدم اقبال بران و بخشیدن اسپ ورزی مقدار
هزار بیگه زمین که دران زمان کلي می نمود موافق علوفهٔ بیستي
به جهة نا سازگاري صدر و بدمددی ایام مقرر ساختند و در فرمان
بصیغه مدد معاش در میان آوردند و هر چند بعرض رسانیدم که
باین قدر زمین پیوسته در خدمت نمي توانم بود فرمودند که نیز در
لشکرها بمدد و انعام خواهیم کرد و شیخ عبد النبي گفت که از

امثال و اقران شما هیچ کس را این قدر مدد معاش نداديم و آن
امداد ها تا حال که بیست و دو سال باشد در پردهٔ مشیت مانده
و ورق گشته غیر از یک دوبار صورت نیافت و آن وعده سرابي بیش
نبود و خدمتهاي بي نتیجه و قید هاي مهمل که خلاص از
آن موقوف بلطیفهٔ غیبي است بر گردن افتاد

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب
بازئ چرخ ازین یک دو سه کاری بکند

رضینا بقضاء الله وصبرنا علی بلاء الله و شکرنا علي نعماء الله

به همه حال شکر باید کرد * که مبادا ازین بتر گردد

و این قطعهٔ فضولي بغدادی که در حق حیرتي سمرقندي در
زمان التفات شاه طهماسب گفته مناسب فضولیهای بنده است که

من ز خاک عرب و حیرتي از ملک عجم
هر دو گشتیم باظهار سخن کام طلب
یافتم از دو کرم پیشه مراد دل خویش
او ز شاه عجم و من نظر از شاه عرب

چون دنیا و ما فیها معلوم است امید از کار ساز بنده نواز این است
که عاقبت بخیر باشد و ختم کار بر سعادت ایمان شود مَا عِنْدَكُمْ
يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ

امید از کرم کار ساز ما این است * که نا امید نه سازي امید واران را

و اول مسئله که درین ایام پرسیدند این بود که چند زن اصیل را
بنکاح آوردن درست باشد گفتند که بیشتر از چهار حره در عقد واحد
جمع نتوان کرد فرمودند که چون در عنفوان جواني مقید با این

مسئله نبودیم آن‌مقدارکه خواستیم زنان آزاد و بنده جمع کردیم حالا
علاج آن چه توان کرد هرکدام چیزی میگفتند فرمودند روزی از
شیخ عبدالنبي شنیدیم که میگفت یکی از مجتهدان تا نه زن هم
تجویز کرده است معروض داشتند بلي ابن ابی لیلی مجتهد برین
رفته است و بعضی نظر بظاهر عبارت قوله تعالی فَانْكِحُوا مَا طَابَ
لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ تا هژده زن هم روا داشته‌اند
اما این روایتها همه مرجوح است وعمل را نمي شاید و شیخ
عبدالنبی را پرسیده فرستادند او همین طور جواب داده که من بیان
اختلاف میکردم نه انکه فتوی باباحت آن داده باشم و این معنی
بطبع پادشاه گران آمده فرمودند که برین تقدیر شیخ با ما نفاق
ورزیده بودکه آن زمان چیزي دیگرمیگفت وحالا دیگر میگوید و این
تخم در دل جا گرفت و بعد از رد و بدل بسیار و جمع روایات
متنوعه فتوی دادند که بطریق متعه آن قدر زن‌که میسرباشد خواستن
مباح است و این در مذهب امام مالک رحمةالله جایز است و شیعه
خود فرزندی را که از متعه پیدا میشود بیشتر از غیر آن دوست
میدارند بررغم اهل سنت و جماعت و درینجا هم سخنان خیلی
گذشت و مجملی ازان در نجات الرشید مذکور شده و موطای امام
مالک را نقیب خان نمود که درانجا بتصریح حدیثي برمنع
متعه اسناد کرده و شبي قاضي یعقوب و شیخ ابو الفضل و حاجي
ابراهیم و یک‌دوئي دیگرازعلما درحجره انوب تلا و درملازمت نشسته
بودند شیخ ابوالفصل معارض مشایخ شده روایاتي که والد ماجدش
جمع کرده بود درنظرآورد و درین اثنا فقیررا نیز طلب داشته

پرسیدند که شما درین باب چه میگوئید عرض کردم که مآل چندین
روایات مختلفه و مذاهب گوناگون بیک سخن تمام میشود متعه
نزدیک امام مالک رحمة الله وشیعه باتفاق مباح و نزدیک امام‌شافعي
و امام اعظم رحمة الله علیهما حرام مگر انکه قاضي مالکي‌مذهب
حکم با مضاء آن بکند آن زمان بمذهب امام اعظم باتفاق مباح میشود
و غیراین همه قیل و قال و جنگ و جدال است این سخن بسیار
مستحسن افتاد و قاضي یعقوب درین باب چیزي چند درهم‌میگفت
یاد میکنم که امری که مختلف فیه باشد به قضای قاضی مجمع
علیه میگردد و شما درین چه سخن دارید و برین دعوی مسئلۀ قراة
الفاتحه را عقب امام مستشهد ساخته تائیدات دیگر بسیار آوردم
و قصه رفتن شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در بغداد بملازمت
شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردي قدس الله روحهما و اخذ قرات
فاتحه بمذهب شافعیه ازان بزرگ و طعن علمای رسمی درحق
ایشان و امضای روایات جواز بلکه استحسان این فعل از قضات
دهلی به تفصیل باز نمودم معقول شد و قاضی یعقوب بعجز
گفت پس من چه میگویم مبارک باشد مباح است پادشاه فرمود
که قاضی حسین عرب مالکی را درین مسئله قاضی ساختیم وقاضي
یعقوب از امروز معزول باشد و فی الحال قاضی حسین را وکیل
ساختند او موافق مذهب خویش بجواز متعه هم حکم‌کرد و پیرانرا
از صدر تا مخدوم الملک و قاضی و غیر ایشان ازین کاروبار حالتی
عجیب روی داد و ابتدای خزان و عهد خریف ایشان شد و
متعاقب این واقعه بچند روز مولانا جلال الدین ملتانی را که مدرس

متبحر بودند و مدد معاشش تغیر بود از اگره طلبیده بعهده قضای
ممالك منصوب ساختند و قاضی یعقوب را بگور فرستادند تا قضای آن
صوبه کند و ازان روز باز راه خلاف و اختلاف باز شد تا زمانیکه
نوبت باجتهاد رسید و هلمّ جرّاً فصاعدا الی ما شاء الله تعالی و در
همان ایام شیخ عبد النبی و مخدوم الملک را فرمودند تا تحقیق
نموده جزیه بر هندوان مقرر ساختند و فرامین باطراف نوشتند
و آن حکم چون نقش برآب زود برطرف گشت و در همان ایام
پرسیدند که اگر لفظ الله اکبر در مهر اُوزُک و در سکه نقش فرمائیم
چون است اکثری جواب دادند که خوب است بخلاف حاجي
ابراهیم که گفت چون این ترکیب احتمال دیگر هم دارد اگر آیهٔ
وَ لَذِکْرُ اللهِ اَکْبَرُ نقش فرمایند بهتر باشد که قاطع آن احتمال است
از و نه پسندیدند فرمودند که این خود معین است که از بنده با
کمال عجز دعوی خدائي چه طور درست می آید و مقصود
ما مناسبت لفظی است این مدعا را بآن جانب بردن چه
معني داشت *

و درین سال پیش از تحقیق مسئلهٔ متعه سید محمد میر عدل را
که ازو ملاحظهٔ تمام داشتند بجانب بکر نامزد گردانیدند و شمشیر
خاصه و اسپ و سروپا عنایت فرمودند تا بآنجا رفت و بعد از
چند گاه بملک آخرت شتافت رحمة الله علیه بعد ازان میر عدلی
جامهٔ بود که الی یومنا هذا بر قامت هیچکس چست نیامد گویا
مقتضای آن زمانه این بود میگویند روزی حاجی ابراهیم سرهندی
فتوای باباحت لباس سرخ و زعفرانی داد و حدیث دران باب

روانه کرد میر عدل در مجلس پادشاهی اورا بدبخت ملعون گفته
و دشنامها داده عصا براي زدن بر داشت تا بحیله خلاص یافت *

و همدرین سال حکیم ابو الفتح گیلانی و حکیم همایون که تغیر
داده اول همایون قلی بعد ازان حکیم همام نام او ماندند و نور الدین
قراری تخلص هر سه برادر از گیلان بملازمت پیوستند و برادر کلان
بزور ندیمی تصرفي غریب در مزاج نموده خوشامد های صریح
گفته مماشاة در وادی دین و مذهب کرده و پیش پیش رفته
زود بدرجهٔ تقرب اعلی رسید بعد از چند گاه ملا محمد یزدی که
اورا یزیدی میگفتند از ولایت آمده بایشان ملحق شده مطاعن
بیحد در شان صحابه رضی الله عنهم پیدا کرده و نقلهای غریب گفته
پادشاه را خواست که بجانب تشیّع کشد ناگاه بیربر حرام زاده و شیخ
ابو الفضل و حکیم ابو الفتح قدم بالاتر نهاده از دین منحرف ساختند
و انکار مطلق وحی و نبوت و اعجاز و کرامت و شرایع نموده کار را
از پیش بردند و فقیر بدین مرافقت نتوانست نمود و مآل حال
اینها هر کدام بجاي خود مذکور شود انشاء الله تعالی و درین ایام
قاضی جلال و دیگران را از علما فرمودند تا تفسیر قرآن مجید می
گفته باشند و در میان علما بر سر آن غوغای بود و دیب چند
مسخره راجه منجهوله مي گفت که اگر گاو نزد حق تعالی معظم
نبودی در اول سوره قرآنی چرا مذکور شدی و چون تاریخ خوانده
می شد روز بروز اعتقاد از اصحاب فاسد شدن گرفت و گام فراخ تر
نهادند و نماز و روزه و جمیع نبوات را تقلیدیات نام نهادند یعنی غیر
معقول و مدار دین بر عقل گذاشتند نه نقل و آمد و رفت فرنگیان

نیز شد و بعضی اعتقادیات عقلی ایشان را فرا گرفتند

هر خیالی که عقل شان بندد * چرخ بر عقل اهل آن خندد

و درین سال شیخ بدر الدین خلف الصدق شیخ اسلام چشتی را که صاحب سجاده بود و از نوکری تایب و نایب منایب پدر گشته وتوفیق یافته و انزوا گزیده بریاضت ومجاهدت وذکرو فکر و تلاوت مشغولی داشت شبی در عبادت خانه طلبیدند او چون بمراسم اداب که قبل ازین وضع داشت مقید نشد در نشستن وبرخاستن وحرف زدن ایذای لسانی بسیار کرده و دواعي دیگر نیز متتابع شد از نهایت یاس وغیرت تمام بعد از سه چهار سالي خبر نا کرده باجمیر و از انجا بگجرات رفته و جریده در غرابي نشسته بشرف حج مشرف شد و در انجا اکثر اوقات روزهٔ وصال میگرفت و در هواي گرم پای برهنه طواف میکرد تا انکه شرف کعبهٔ وصال و قرب ذو الجلال دریافت اللهم ارزقني منه

کمال از کعبه رفتی بر دریار * هزاران آفرین مردانه رفتی

و درین سال شیخ بهاون که برهمنی بود داناازولایت دکهن بملازمت رسیده طوعا و رغبا شرف اسلام دریافته داخل زمرهٔ خاصه خیلان شد و فرمودند تا بید اتهربن را که کتاب چهارم است از چهار کتب مشهور اهل هند که بعضی احکام آن موافق ملت اسلام است تعبیر نمایند و فقیر آن را از زبان هندی بفارسی ترجمه سازد و بعضی ر عبارت های او چون اغلاق بسیار داشت ومعبر عاجز از تعبیر بود و جقاصد مفهوم نمیشد بعرض رسانیدم اول به شیخ فیضي بعد ازان بحاي ابراهیم سرهندی حکم ترجمه او شد و او همچنان که خاطر

خواه بود نه نوشت و اثر آن بنابر آن باقي نماند و از جمله احکام آن این است که تا عبارت کذائي را که لام بسیار دارد و مثابهٔ کلمه طیبهٔ لا اله الا الله است نخوانند نجات نیابند دیگر انکه گوشت گاو خوردن بشرطی چند مباح است دیگر انکه میت را دفن کنند و نسوزند و شیخ مذکور بر براهمه هند در مباحثه غالب آمده همه را الزام داد و باین تقریب در دین مبین در آمد الحمد لله علی ذلک

ودرماه شعبان این سال گلبدن بیگم بنت بابر پادشاه عمه شاهنشاهی که در سال نه صد و هشتاد و دو از آگره باتفاق سلیمه سلطان بیگم بنت نور الدین محمد میرزا که سابقا در حباله بیرم خان خانخانان بود بعد ازان داخل حرم پادشاهی شد متوجه سفر حجاز گشته و یکسال در گجرات انتظار کشیده بودند بآن سعادت فایز گشتند و چهار حج در یافتند وقت باز گشت سبب تباهی شدن کشتی یکسال دیگر در عدن ماندند و بهندوستان در سال نه صد و نود آمدند و از انگاه باز تا پنج شش سال این شیوه مستمر بود که یکی از اعیان درگاه را میر حاج ساخته و مردم را اذن عام داده باخرجي بسیار و زرنقد وجنس وتحف گرامی بجانب مکه معظمه روانه میگردانیدند بعد ازان برطرف شد و درین سال میرزا سلیمان که از زمان سلطنت بابر پادشاه حکومت مستقل در بدخشان داشته بعد از کشته شدن پسر رشیدش ابراهیم میرزا در بلخ بجنگ پیر محمد خان اوزبک و فوج کوچ او ولي نعمت بیگم و رسیدن وقائع و حادثات صعب وعقوق شاه رخ میرزا ابن ابراهیم میرزا و خروج و بغي او بروجه تصرف تمام در ملک بدخشان اول در کابل بامید استمداد میرزا

محمد حکیم آمد و آن خود صورت نیافت انگاه التماس نمود که
بدرقه بدهد تا از منازل مخوف گذرانیده بآب نیلاب رساند میرزا
بظرافت و نزاکت پیش آمده جمعي را ببدرقگی تعین فرمود که
از منزل اول گریخته بکابل رفتند و بموجب ا که

مبادا که در دهر دیرایستي * که خواری بود پیری ونیستی

و دختر خود را همراه آورده تنها و بی سامان راه هند بقدم توکل
طی کرد و چند جای افغانان سر راه برو گرفته جنگ کردند میرزا
تردد های بسیار مردانه نموده زخم تیر یافت و بصد تشویش خود
را بکنار آب نیلاب کشید و دو سه اسپ خانه زاد مع عریضه بدرگاه
فرستاد و پنجاه هزار روپیه با دیگر اسباب تجمل و چند طویله اسپ
عراقي و رهوار بدست آغاخان خزانچي باستقبال میرزا فرستادند
و قبل ازان راجه بگهوان داس حاکم لاهور بموجب فرمان تا نیلاب
پیشواز رفته هر روزه بلوازم ضیافت می پرداخت و امرا و حکام
سر راه نیز از هر پرگنه و شهر بمقتضای حکم شرایط مهمان داري
بتقدیم میرسانیدند و باین دستور میرزا را می آوردند و در خلال
این احوال اعظم خان را که همان خان اعظم است از گجرات بایلغار
طلبیدند تا درین معرکه حاضر باشد او در چهارم رجب ثلث و
ثمانین و تسعمایة بفتح پور شتافته ملازمت نمود روزي بتقریب
احداث داغ و معامله کروري و داد و ستد سپاهي و خرابي احوال
رعایا و بدعتهای دیگر حرف راستي درمیان آورده انچه دانست
از روی انکار بي تحاشي گفت و بخاطر اشرف گران آمد و زمانه
بموجب عادت قدیم خود این کلمة الحق را بر نتافت و فرمودند تا

چندگاه بکورنش نیاید و حارسان گماشتند تا از اعیان کسی پیش
او نرود و بعد از چند روز در آگره فرستادند تا در باغ خویش در
خروج و دخول بر روی مردم بسته معتکف زاویه تنهائي باشد
و میرزا سلیمان چون بکوچهای متواتر از لاهور بمتهرا رسید ترسون
محمد خان از امرای کبار و قاضي نظام بدخشي که میرزا سلیمان
اورا قاضي خاني داده از درگاه غازیخاني یافته بود باستقبال رفتند
و پانزدهم رجب این سال میرزا سلیمان در حدود فتح پور رسید
و اول اشراف و اکابر صدور و ارکان دولت بعد ازان خود با جمیع
امرا تا پنج کروهی پیشواز بر آمدند ودران روز پنجهزار فیل بعضی
بجلهای مخمل فرنگی و بعضی بزر بفت رومی و زنجیرهای طلا
و نقره آراسته و قطاسهاي سیاه و سفید برسر و گردن آویخته از
هر دو طرف راه برقطار ایستاده و اسپان تازی و عراقي با زینهای
طلا برین قیاس و میان هر دو فیل یک عرابهٔ چیته با قلادهای
زرین و مخمل و قماش و گاران عرابه با سر افسرهای زر دوزی
نگاهداشتند و تمامی روی صحرا برین گونه نمونهٔ بهار شد و دشت
و کوهسار عکس لالهزار و چون نظر میرزا از دور برشاهنشاهی افتاد
بي تکلف از اسپ فرود آمده پیش دو ید تا تسلیم کرده دریابد
شاهنشاهی بزودي از خانهٔ زین خود را بادب برروی زمین گرفته
او را بادای تکلفات اسمی و تواضعات رسمی نگذاشتند و بعد از
آغوش گرفتن سوار شدند و میرزا را هم سواری فرموده به پرسش
احوال و تفقد و تلطف پرداخته دردولتخانه انوب تلاو که در ودیوار
و صحن آنرا بسایبانهای منقش زرکش و فرش لطیف و آوانی

زرین و سایر اقسام اسباب تجمل گرفته بودند پهلوی خود در اورنگ سلطنت جا داده و شاهزاده را نیز حاضرساخته ملاقات دادند و بعد از فراغ از اطعمه و اشربه بوعده امداد از مال و لشکر که وسیله تسخیر بدخشان باشد مستظهر ساختند و خانهٔ در برج هتیا پول که نقاره خانه انجا بود برای میرزا تعین کردند و شبها در عبادت خانه گاهگاهی آمده با مشایخ و علمای صحبت میداشت و حال می ورزید و سخنان بلند ازو شنیده می شد و نماز بجماعت هرگز ازو فوت نمی یافت روزي بعد از امامت نماز دیگر اکتفا بدعا نمودم میرزا اعتراض کرد که فاتحه چون نخواندید گفتم در زمان رسول صلی الله علیه و سلم خواندن فاتحه عقب نماز معمول نبود و در بعضی روایات مکروه هم گفته اند گفت مگر در ولایت علم و علما نبودند که میخواندند گفتم که مارا بکتاب کار است نه بتقلید پادشاه فرمودند که بعدازین باید خواند قبول کردم باوجود آن روایت درباب کراهت هم نمودم و دران ایام احیاي تورهٔ قدیم چغتیه نموده روزی چند برای نمودن میرزا سلیمان شیلان در دیوان‌خانه می‌کشیدند وسپاهیان را تواچیان جمع ساخته تکلیف بران طعام رسمی میکردند چون میرزا رفت آنهم رفت و خانجهان حاکم پنجاب را حکم شد تا پنجهزار سوار جرار نیزه گذار گرفته بخدمت میرزا رفته بدخشان را از میرزا شاه رخ مستخلص ساخته بمیرزا سلیمان بسپارد و بلاهور مراجعت نمایدازقضا آن نقش دیگر گون یافته بودند تا انکه خبر آمد که منعم خان خانخانان بعد از صلح داؤد در عین برشکال از تانده که آب و هوای ان معتدل است برهنموني اجل از گنگ گذشته و مردم را بگور

کوچانیده برده و آن شهررا که سابق دارالملک بنگاله بود و هوای بغایت مضعف و متعفن داشت تعمیر فرمود و هرچند امرا مانع شدند سود نکرد

ای عجب دل تان نبگرفت ونشد جان تان ملول
زین هواهای عفن زین آبهای ناگوار

بیماریهای گوناگون که نام آنها دانستن مشکل است بر امزجه طاری شد و هرروز فوج فوج مردم نقد هستي در باخته یکدیگر را وداع میکردند و از چندین هزار کس که نامزد آن دیار بودندمعلوم نیست که صد کس بسلامت باوطان مراجعت نموده باشند

چه دامن گیر یارب منزلی بود

تا کار بجائی کشید که احیا در دفن عاجز آمده اموات را در آب سر می دادند و هر لحظه و هر ساعت خبر فوت امرا گوش‌زد خانخانان میشد و با وجود آن متعفن نمیگشت و از نازکی مزاجش هیچ کس قدرت آن نداشت که پنبهٔ غفلت ازگوش اوبدرآورد و رخت ازانجا بکشد

دل را اگر پندی دهم در عشق دُشوار آیدش
بگذارم اندر کوي او تا سر بدیوار آیدش

درین اثنا مزاج خانخانان منعم خان از منهاج اعتدال انحراف ورزیده در سن هشتاد و چند سالگی بعد از اتمام عشره کامله در شهر رجب سنه ثلث و ثمانین و تسعمایة (۹۸۳) جواب خود و الله اعلم بخازن یا بمالک داد و آن جاه و جلال و آن عز و کمال خواب بود و خیال

چو عمرت را وفا نبود چه یکسال و چه صد سالش

چو دوران را بقا نبود چه برمان وچه فامالش (؟)

و چون وارثی ازو نماند آن مال و منال اندوختهٔ چندین ساله را متحفظان برای سرکار دیوان اعلی ضبط نمودند بشر مال البخیل بحادث او وارث

چه خوش گفت این نکته‌رانکته‌سنج * که زر زر کشد عاقبت گنج گنج

و بنابر مثل مشهور که درزمینی بی‌درخت بید انجیردرخت است سایه دار بارور شاهم خان جلایر را بآن خرافت امرا سردارخود اعتبار کردند کبّرنی موتُ الکبراء بعد از رصول این اخبار خانجهان را از درگاه قایم مقام خانخانان ساخته و قبای زر دوزی و چار قب طلا و کمر شمشیر مرصع با اسپ و زین مطلا بخشیده بحکومت بنگاله نامزد گردانیدند و مرزا سلیمان را خواه بحسب التماس و خواه بجهت صلاح ملکی قرار دادند که ازراه دریا بسفر حجاز فرستند و مبلغ پنجاه هزار روپیه از خزانه و بیست هزار روپیه دیگر از خالصه گجرات برات کرده اورا رخصت دادند وقلیج خانرا بدرقه ساختند تا از بندر صورت گذرانند و همدرین سال بزیارت حرمین الشریفین مشرف شده و بیمن این توفیق و صدق توجه از راه عراق باز گشته بار دیگر چنانچه بباید به دارائیِ بدخشان رسید

تو راه نرفتهٔ ازان ننمودند * ورنه که زداین درکه برو نکشودند

و در وقت باز گشت یک دختر خود بمظفر حسین میرزا حاکم قندهار که درینولا بلاهور آمده و بدرگاه پیوسته داد دیگری را بدیگری و درین سال حسین خان مرحوم که فقیر را از مردم سپاه معنی باو رابطهٔ عظیم قدیم وصحبت خالصا مخلصا لله بود از ممرعجز ازنمودن

محلی و داغ که هادم اللذات و گردن شکن سپاهی است بعد از لگدکوب آن همه محنت‌که بروگذشته بنابردیوانگیِ ظاهرو فرزانگیِ باطن از کاذت وگوله با جماعهٔ یاران و مخصوصان خویش که درطوفان آتش وسیلاب دریابهیچ گونه روي گریز و گزیرازو نداشتند برآمده و از حدود بداؤن و سنبل گذشته و از آب گنگ عبور نموده میان دو آب در آمد و مواسان و متمردان آن نواحی که هرگز مالگذاری بواجبی نکرده جواب بجایگیردار نمیدادند تا بکروری بیچاره زبون مغلوب معیوب چه رسد تاخته سری بدامن کوه شمالي کشید که در مدت عمر عاشق آن بود و معادن طلا و نقره را نصب العین داشته پیوسته خیالی بتخانهای زرین و سیمین خشت طلا و نقره در کانون سینهٔ بی‌کینه که در و عالمی‌نمي گنجدمی پخت و به بسنت پور که جائی است بلند و در کوهستان مشهور پیچیده بی توزک احاطه کرد و ملک الشرق گجراتی کروریِ تهانیسر دروازهٔ قلعه را بسته و دیگرکروریان برین قیاس از ترس درموشخانها در آمده او را بباغی گري شهرت کاذب داده عرایض بدرگاه فرستادند شاهنشاهی سعید خان مغول را که نسبت خویشی و جهة یگانگی دوستي قدیم با حسین خان داشت و دران ایام از ملتان آمده بوده از احوال حسین خان و بغی‌او پرسیده اند انکار آورده وچون از و خط ضمانت مواشي ومالي‌که ازرعایا تلف شده بود از جانب حسین‌خان‌طلبیده اند هم ابا نموده آن محبت و یگانگی بناشناسي و بیگانگي‌مبدل‌شد

این‌دغل‌دوستان‌که می‌بیني * مگسانند گرد شیریني

پیش‌تو از نور موافق تر اند * درعقب ازسایه‌منافق‌تراند

تا انکه سید هاشم پسر محمود بارهه و پسران میر سید محمد میر عدل امروهه را پیش از انکه رخصت بکردهند با جمعی از امرا بر پسر او نامزد گردانیدند و زمانی که حسین خان درجنگ کوهستان بسنت پور زخم تفنگی کاری زیر شانه خورده و خیلی از مردم کار آمدنی او ضایع گشته و کاری نساخته از کوه مراجعت نموده و بکشتی سوار شده از راه دریای گنگ متوجه پتیالی که اهل و عیال او در انجا توطن داشتند بود در نواحی گده مکتیسر رسیده اورا بآن زخم منکر آورده در اگره حسب الحکم در حویلی صادق محمد خان که از زمان ابتدای فتح هند بلکه از قندهار باز نزاکت مزاج وتعصب دینی درمیان ایشان بود فرود آوردند و شیخ بینای طبیب از فتح پور در اگره بموجب امر برای معالجه او رفت و بعرض رسانید که زخمی مخوف دارد بعد ازان حکیم عین الملک را فرستادند و فقیر نیز درصحبت حکیم بنابر رعایت جهة قدیم بر حسب رخصت عالی بدیدن او رفتم و دریافتم و لحظهٔ از روی حسرت ایام گذشته حرفهای آشنای درد خیزاشک آمیز در پیوست

هر جا من و معشوق بهم باز رسیدیم
از بیم بد اندیش لب خویش گزیدیم
بی واسطهٔ گوش و لب از راه دل و چشم
بسیار سخن بود که گفتیم و شنیدیم

در همین اثنا جراحان پادشاهی برای بستن مرهم آمدند و میلی بمقدار یک وجب دران جراحت فرستاده بزور کافتند و آن مرد مردانه آن نیش را چون نوش فرو برد و ابرو خم

نکرد و روی درهم نساخته بی تکلف تبسمی می نمود

رویم شگفته از سخن تلخ مردم است
زهرست در دهان ولبم در تبسم است

و آن دیدار قیامتی و وداع واپسین بود بعد از انکه بفتح پور رسیدیم بعد از سه چهار روز شنیدیم که آن مرض منجر باسهال شد و چندان در بوتهٔ ریاضت گداخت که ما بقی الایش که بموجب بشریت و حکم نفس داشت بتمام رفت و مس وجودش زر خالص گشته از آتش البلاء للولاء کاللهب للذهب پاک برآمد

رفت ز مسعود یک جمله صفات بشر
انچه ازان ذات بود باز همان ذات شد

و تا او را از سعادت شهادت حقیقی و حکمی نصیبهٔ تام باشد به موجب حدیث صحیح المبطون شهید دران کربت غربت و بلای جلا و محنت افلاس هم بعلت زخم کفار دار الحرب وهم بتشویش اسهال کبدی از عالم فانی رخت به بهشت جاودانی کشید و مرغ روحش از قفس الدنیا سجن المومن بندای اِرْجِعِي اِلٰی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَةً بسوی گلزار مقیم روح وریحان و جنات النعیم پرواز کرد

نیامد کسی در جهان کو بماند * مگر آن کزو نام نیکو بماند

و بانکه عالم عالم زر بمستحقان و محتاجان می بخشید روزی که سفر اخرت گزید وجه کفن و دفن اورا خدمت ملکی ملکات رفیع الدرجات قدسی صفات خواجه محمد یحیی نقشبندی روح الله روحه بهم رسانیده با عجاز(؟) و احترام تمام در اگره بمسکن غریبان بامانت سپردند

در خاک چگونه خفته بتوانم دید

آنرا که سرا زخاک برداشته بود

و ازنجا درگورستان پتیالی که گور خانه او بود برده‌چون گنج مدفون ساختند و*گنج بخش* تاریخ یافته شد و چون خبر وفات آن توانگردل درویش دست را در روز مشایعت سفر بکر بمیر عدل مرحومی مغفوري گفتم زار زار بگریست و بر پاکي و چستي و چالاکی او آفرینهاي کرد و گفت اگر کسي از دنیا مجرد روي اختیار کند باید که این چنین کند و رود که حسین خان کرد ورفت

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اتفاقا فقیر را بمیرنیز همان صحبت یاد گار بود وانچه ازان بزرگوار در آن ساعت فرموده که یاران ما همه رفتند معلوم نیست که دیگر شما را توانیم دید گویا اختر در گذر بود که همچنان شد

تا درین گلّه گوسفندي‌هست * نه نشنید اجل ز قصّابی

مخفي نماند که فقیر مدت قریب نه سال در صحبت‌آن یگانه روزگار بودم و اخلاقی که از و در لباس سپاهي گري و دنیا داری با انکه این نام برو حیف محض است و ستم مطلق مشاهده کردم در اکثری از مقتدایان و مرشدان زمانه که مانده اند عشرعشیر آن نمی یابم در مذهب سني پاک اعتقاد و درپاکیزگي صاحب صلاح و رشاد و درهمت بي عدیل و در شجاعت یگانه در تواضع با خورد و برزگ یکسان و در بي تعیني یگانه زمان و در تجرید بي آلایش و در خدمت بی آسایش و درتوکل بیقرین و در زهد در خود صد آفرین و اگراو درین ایام می بود سخنان مذهب و ملت به

اینجا نمیکشید زماني که حکومت مستقل در لاهور داشت استماع از ثقات دارم که غذاي او از جهت متابعت حضرت ختم النبیین خیر المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین نان جوین بود و چندین هزار مساجد و مقابر کهنه‌را به‌تجدید مرمت فرمود وتعمیر روزی هندوئی بصورت مسلمانان به مجلس او در آمد از تواضع ذاتي که داشت بگمان اسلام قیام براي‌آن هندو نمود بعد ازتحقیق حال انفعال کشید و حکم کرد تا بعد الیوم جمیع هنود پیوندی برنگ مختلف بر جامهاي خود نزدیك به بن آستین بدوزند تا امتیاز بین المسلمین و الکافرین باشد و ازین جهة لقب تکریه در عوام مشهور شد و تکری پیوند را میگویند که بزبان عربی عبارت از غیار بکسر غین معجمه و یای مثناة باشد بروزن دیار و چند گاه دیگر فرمود که کافران موافق‌حکم شرع‌مطهر بر زین سوار نشوند بلکه بر پالان نشینند و درسفر بجهة رعایة خاطر سادات و اهل علم و فضل که ملازم او بودند و همیشه نشست و بر خاست بایشان بود هرگزبر روی‌چهار پای خواب نکرد و نماز تهجد باختیار از وفوت نشد چنانچه جماعت و با وجود جایگیر لکها و کرورها پیشتر از یک اسپ در طویله او نبود و گاه گاهی‌نیز بمصرفي ومستحقی بخشیده خواه درسفر و خواه در حضر پیاده می‌ماند تا خویشان و غلامان با او اسپ دیگر میکشیدند و شاعری در قصیده گفته بود

خان مفلس غلام با سامان

و سوگند خورده بود که هرگز خزینه جمع نسازد هر وقتیکه زر در نظرش می آورند میگفت که گویا تیری و نیزهٔ ایست که در پهلوی

من میخلد و تا آن را نمی بخشید قرارش نمي بود و بارها دیده شده
که پانزده هزار روپیه تا سه چهل هزار روپیه در پرگنه مقطعی کردنده
و اونا دیده برات بر اهل سپاه و سایر مصارف نوشته تا کار بحصه رسد
افتاد و نذر داشت که هر بنده که در ملک او در آید روز اول از او
باشد و بغیر از سه زن نکاح بند ازارش وا نشد و جوز را از مسکرات
می‌دانست یعنی حرام اعتقاد داشت روزی شیخ الهدیه خیرابادی
که از مشایخ مقتدای روزگار برجادهٔ هدایت و ارشاد خلف
بود خان را برعدم خزینه و اصراف و اتلاف اموال و بخششهای
بی هنگام و افراط تفریط در انعام و اتفاق تغیر نموده خواست که
ترغیب بر تغیر آن عادت فرماید این نصیحت موافق طبع او نیامده
و بخشم آمده گفت این جمع اموال که امر بدان میفرمایئد ایا سنت
پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم است پس چاره نیست و اگر نه
از امثال شما راهبران دین چشم داشت این داریم که اگر ماده حرص
و هوس دنیاوی در ما باشد باید که راهنمونی برقلع و قطع آن
ماده بکنید نه انکه اسباب حطام فانی را در نظر ما جلوه دهید و مارا
حریص سازید تا در اسفل سافلین رذیلهٔ بخل و شح فرو رویم

قرار بر کف آزادگان نگیرد مال
نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال

و فقیر اگرچه در جنگ میدان بهیچ معرکه همراه او نبودم اما در
اکثری جنگهای جنگل و مواسات بی مواسا جدائی ازو نداشتم واستواری
و جلادتی ازو دیده ام که مگر آن پهلوانان نامدار که اسامی ایشان
در افسانهای روزگار بیادگار مانده داشته باشند و قطع نظر از قوت

وعظم هیکل صفت شجاعت همین قدر داشته باشند که این شیر مرد
مردانه را بود و در روزجنگ فاتحه که میخواند عبارت همین بود که
یا شهادت یا فتح و هرچند که میگفتند که فتح را مقدم باید داشت
میگفت شوق من بدیدار اعزهٔ گذشته بیشتر است از مخادیم باقی
مانده و جودی آنچنان داشت که اگر بر فرض و تقدیر گنجهاي عالم
و سلطنت روی زمین برو میسرو مسلم میشد روز اول قرضدار میگشت
و ما صدق این قطعه درین روزگار او بود

صواب‌کرد که پیدا نکرد هردوجهان (؟)
یگانه ایزد دادار بی عدیل و همال
و گر نه هردو به بخشیدي او بوقت سخا
امید بنده نماندي بایزد متعال

و گاهی همچنان اتفاق افتاده که چهل و پنجاه اسپ عراقی و
مجنس و ترکی از سوداگر بیک صفقه بیع کرده همین گفته که
تو دانی و خدا

با مشتري‌مبالغهٔ در بها نرفت

و در یک مجلس آن همه را بیاران بخشیده و عذر خواسته و در
اول آشنائی که فقیر را باو در زمان تعین لشکر کرهه کتنکه واقع شده
در آگره اسپی عراقی بپانصد روپیه بیع کرد و بمن گذرانید و علی
هذا القیاس

شاه هرمزم ندید و بی سخن صد لطف کرد
شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد

چه توان کرد * ع * * هرکرا انچه هست میگویند *

و چون از عالم بیوفا رخت بر بست از یک و نیم لک روپیه متجاوز
قرض بر ذمهٔ او ماند و از بس نیک معاملگی که نسبت بقرض
خواهان بجای آورده بود همه طوعا و رغبتا خطها را پاره کرده و ازو
خشنود شده دعاي مغفرت و رضوان و سلام و درود جاودان برو
فرستادند و ابراي ذمه نموده هیچ خصومتي و نزاعی مانند ورثه
دیگر اموات قرضدار بفرزندانش پیش نیاوردند

شتّان بین محمد و محمد * حيّ امات و میّت احیانی

بالجمله مرا باین یکزبان حوصلهٔ ثنای آن چنان احسان از کجا آید
اما چون خلاصهٔ عمر که عنفوان جواني است بخلاف این ارذل العمر
که هنگام رذالت پیري و سر گرداني است در خدمت او گذرانیده
و بتقریب التفات او نشو و نماي مستحسن یافته شهرهٔ زمان و
انگشت نمای جهاني گشتم و توفیق ایصال نعم به بندگان دادار
زمین و آسمان حسب الامکان یافتم اداءً بحق بعض احسانه ونعمه
این جریدهٔ تذکار را بتعریف بعضی از اوصاف او که از هزار یکی و
از بسیار اندکی است آراستم

ما ان مدحت محمدا بمقالتي * لکن مدحت مقالتي بمحمد

و بموجب عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة خیال کرده باین ذکر خیر
امیدوار رحمت عام شامل پروردگارمی باشم

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره * هو المسک ماکررته یتضوع

تا شاید که بمقتضاي آن عهد دیرینه که بسته بودم حشر من نیز
با او چنانچه منوي و منطوي بود شود وَ مَا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیزٍ
و درین سال فقیر را به تقریب خوش آوازی که حکم خوش خوانی

طوطی وگرفتاری آن داشت پیش نمازي روز چهارشنبه حکم فرموده
داخل ایمه سبعه ساختند و اهتمام احضار دران شب و روز بخواجه
دولت ناظر غیف شدیدکه الخصی لاذکر و لاانثی حکم شده محصلي
گماشتند تا پنج وقت نماز حاضر باید بود *

و درین ایام خواجه امین الدین محمود مشهور بخواجه امینا
از عالم در گذشت و زر بسیار که ازو مانده داخل خزانهٔ عامره شد و
در هفدهم ذی قعدهٔ این سال سفر اجمیر واقع شد و از یک منزلی
بدستور معهود پیاده رفته زیارت مزار متبرک نمودند و در نهم این
ماه تحویل حمل واقع شد

عامل مهر چو از نوفگندطرح عمل * داخل روزکندفاضل تحویل حمل

و شروع در سال بیست و دوم از جلوس نمود و خبر رسید که بعد
از فوت منعم خان خانخانان امرا تاب مقاومت داؤد نیاورده از گور
و تانده بحاجي پور و پتنه آمدند و خان جهان بجهت انکه لشکر او
هنوز در لاهور است بتاني میرود بنابران فرمان به مصحوب
ترک سبحان قلی درباب تعجیل به خان جهان نوشته فرستادند تا
درعرض بیست و دو روز قریب هزار کروه را طی نمود و هم در اجمیر
خبر آمد که خانجهان چون بکرهی رسید بافغانان داؤد جنگی عظیم
کرده فتح نمود و قریب هزار و پانصد کس را بقتل رسانیده و اسیر
گردانیده پیشتر گذشت *

و در اوایل محرم المکرم سنه اربع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۴)
مان سنگه ولد بهگوان داس را درون روضه حضرت معینیه علی سکّانها
التحیه برده و خلوت ساخته و استمداد نموده و خلعت و اسپ با

سایر لوازم بخشیدهٔ رخصت بجانب دار الحرب کوکنده وکونبهل میر که تعلق برانا کیکا[۲] داشت فرمودند و پنج هزار سوار رقمي چه خاصه وچه دیگر نابینان امرا بکومك او نامزد گردانیده آصف خان میر بخشی و غازی خان بدخشی و شاه غازي خان تبریزي و مجاهد خان و سید احمد خان و سید هاشم بارهه و مهتر خان خاصهٔ خیل و دیگر امرا را همراه نوشتند و چون فقیر تا سه کروهي اجمیر بجایکه سرا پرده این امرا زده بودند بجهت مشایعت قاضي خان وآصف خان رفتم شوق غزا در دل هیجان نمود و في الحال بازگشته صورت حال بصدر عالیقدر شیخ عبد النبي شیخ الاسلام بازنموده وسیلهٔ تحصیل رخصت پادشاه ساختم اگرچه اقبال کرد و لیکن عرض را بوکیل خود سید عبد الرسول که فضول بود انداخت چون دور و دراز دید توسل به نقیب خان که عقد اخوت باو درمیان بود جستم اول مانع آمد وگفت که اگر هندو سردار این لشکر نمی بود نخست کسیکه رخصت میگرفت من بودم خاطر نشان خان مذکور ساختم که ما سردار خود بندگان حضرت را میدانیم بمان سنگه و غیره چه کار داریم که کار به تصحیح نیت است نقیب خان در زمانیکه شاهنشاهی بر صفه بلندی پایها آویخته متوجه مزار فایض الانوار بودند التماس رخصت فقیر نمود اول فرمودند که او بعهدهٔ امامت متعین است چون میرود نقیب خان عرضداشت کرد که میل غزا دارد طلبیده مرا پرسیدند که بجدي عرض کردم که بلی فرمودند بچه

(۲ ن) کنکا

سبب بعرض رسانیدم که داعیه دارم که این محاسن سیاه را در دولت خواهی سرخ کنم

کار تو مخاطره است خواهم کردن * تا سرخ کنم روي ز تو یا گردن

فرمودند انشاء الله تعالی خبر فتح خواهی آورد و بمراقبه رفته به توجه تمام فاتحه خواندند و چون از مابین صفه دست براي پاي بوس بالا بردم پاي را بالا برکشیدند و همین که از دیوانخانه برآمدم باز خواندند و هر دو دست پر کرده پنجاه و شش اشرفی بخشیده وداع فرمودند و چون به وداع شیخ عبد النبی که دران ایام بر سر التفات آمده رفع کلفت سابق نموده بود رسیدم فرمود که زنهار در وقت التقای صفین که بموجب حدیث صحیح نبوی علیه افضل الصلوات و التسلیمات از مظان استجابت دعا است مرا بدعای خیر یاد آوري و فراموش نکني قبول نموده فاتحه التماس نمودم و اسپ یراق بان لشکر با جمعی از یاران موافق یکجهة رفتم

هر روز بمنزلي و هر شب جائي

و این سفر از اول تا آخر بفرخندگي و خجستگي بر آمد تا عاقبت با فتحنامه وفیل مشهور متنازع فیها ز راناکیکا در فتح پور رسیدم *

و در بیستم محرم این سال سرانجام مهام لشکر کوکنده فرموده بجانب دار السرور فتح پور مراجعت نموده در غرهٔ شهر صفر بمستقر رسیدند و دران ایام منهیان خبر رسانیدند که بعد از گذشتن خانجهان از کرهي داؤد از تانده بر آمده در موضع آک محل که یکطرفش آب گنگ و طرف دیگر بکوه متصل است گرد خود خندق و قلعه ساخته نشسته هر روز جنگ دارد و خواجه عبد الله

نبیرهٔ خواجه احرار قدس الله سره العزیز در جنگ خندق تردد
مردانه کرده ازین جهان در گذشت و ازان طرف خان خانان سردار
افغانان بقتل رسید بنابران فرمان بظفرخان حاکم پتّنه و بهار نوشتند
که جمیع افواج آن‌حدود را همراه گرفته بکومک خان‌جهان برود *

در ماه ربیع الاول این سال میرزا محمد شریف ولد میر
عبد الطیف قزوینی که جوانی بود در غایت صفای ذهن و جودت
قریحت و خوش خلق و خوش آواز و باصناف کمالات متصف در
میدان فتحپور هنگامی که با شاهنشاهی چوگان می باخت از اسپ
افتاد و در ساعت جان بجانان داد و غریوی عظیم در شهر و ولایت
برخاست و این آوازه در اطراف شایع گشت و شاهنشاهی آن
قضیه را دیده بودند و نمیدانستند که چکار کنند درین اثنای
قطب الدین محمد اتکه عنان تکاور را گرفت و گفت که کدخدا درینجا
چه میکنی روان شو تا جلو بجانب دولتخانه تافتند و فرامین
مشتمل برصحت وعافیت در اطراف به امرای سرحدی فرستادند و آن
شورش تسکین یافت ازان جمله فرمانی در کوکنده بنام مان‌سنگه و
آصفخان نیز درین باب رسید و آن ناخوشی بخوش‌حالی مبدل شد *

و در اوایل ماه ربیع الاول سنه اربع و ثمانین وتسعمایة (۹۸۴)
فتح کوکنده واقع شد مجملا آنکه چون مان سنگه و آصفخان بکوچهای
متواتر با فوج اجمیر براه ماندل گره در بلدهٔ نام دره بهفت‌کروهی
کوکنده که جای نشستن راناکیکا بود رسیدند و رانا باستقبال برآمد
و مان‌سنگه فیل سوار با جماعه از یکهای پادشاهی مثل خواجه
محمد رفیع بدخشي و شهاب الدین کروه پاینده قزاق و علی مراد

اوزبک و راجه لون‌کرن حاکم سانبهر و دیگر راجپوتان در قول وجمعی
از جوانان نامی در هراول قرار یافت و ازین جمله هشتاد و چند
نفر چیده و برگزیده بهمراهی سید هاشم بارهه پیشتر از هراول
نامزد شدند که آنرا جوزه هراول می نامیدند و سید احمد خان
بارهه با جمعی دیگر برانغار و قاضی خان با جمعی شیخزاده های
سیکری خویشان شیخ ابراهیم چشتی جرانغار و مهترخان چنداول
بود و رانا کیکا بمقدار سه هزار سوار از عقب دره برآمده دو فوج
شد یک فوج او که حکیم سور افغان سردارش بود و در مقابله هراول
از جانب قبله رویهٔ کوه آمد و بتقریب شکستگی و ناهمواری و
بسیاری زقوم زار و مار پیچانی راه جوزه هراول و هراول یکی
شده با هم مخلوط شدند و جنگ مغلوبه افتاد و راجپوتان این لشکر
که سردار ایشان راجه لون‌کرن سانبهری بود اکثری از جانب چپ
مانند رمه میش رم کرده و از هراول گذشته پناه به برانغار آوردند
و درین هنگام فقیر که با چندی از مخصوصان هراول بودم بآصفخان
گفتم چه سان آشنا و بیگانه راجپوتان را درین زمان از هم جدا میکنم
گفت شیه تیر بگیرند تا هر که باشد باشد

ز هر طرف که شود کشته سود اسلام ست

همچنان تیر اندازی میکردیم و شصت دران انبوه چون کوه اصلا خطا
نمیشد و گواه راستین تر * ع * القلب اصدق شاهد یتشهد *

گواه عاشق صادق در آستین باشد

و یقین گشت که دست به کار رسیده و ثواب غزا حاصل شد و
و سادات بارهه و بعضی جوانان صاحب ناموس درین جنگ

آن چنان کارها کردند که مگر از رستم آید و مردم بسیار از جانبین در میدان افتادند و فوج دیگر که رانا خود دران بود از میان گهاتي بر آمده قاضي خان را که در دهانه گهاتي بود از پیش برداشته و روفته بر قلب زد و شیخزادهاي سیکریوال بیکبار گریختند و تیری در وقت فرار بر سرین شیخ منصور داماد شیخ ابراهیم که سردار جماعه بود رسید و مدتی زحمت کشید و قاضی خان باوجود ملائی بهادرانه ایستاده و شمشیری بر دست راست او رمیده و انگشت ابهامش زخمی شد و چون مجال مقاومت نماند الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین خوانده خود را بقول رسانید و جمعی که در اول وهله ازین فوج روگردان شدند تا پنج شش کروه از دریاچه گذشته عنان باز نکشیدند و درعین گیر و دار مهتر خان از میانه فوج چنداول تاخته و نقاره کوفته آوازه در انداخت که بندگان پادشاهی بایلغار آمدند و این ادا خیلی باعث تقویت گریختگان شد تا قرار گرفتند و راجه رامساه گوالیاري نبیرۀ راجه مان مشهور که پیش پیش رانا می آمد کار پردازی در جان راجپوتان راجه مان‌سنگه کرد که بشرح راست نیاید و این جماعه بودند که از چپ هراول گریخته و باعث گریز آصفخان نیز شده التجا به سادات که در میمنه بودند بردند و اگر سادات پای ثبات نمی افشردند چنانچه براول جلو ویران کرده بود کار به رسوائي میکشید و فیلان را تا مقابل فیلان افواج پادشاهی درآمده ازان جمله دو فیل قوی مست نامی با یکدیگر در افتادند و حسین خان فوجدار فیلان که عقب مانسنگه بر فیل دیگر سوار بود نیز افتاد و مانسنگه بجای

مهاوت بران فیل خود سوار شد و ثبات قدمی ورزید که فوق آن متصور نباشد و یکی ازان دو فیل که یکی خاصه پادشاهی بود با فیل رانا که رام پرشاد نام داشت و بغایت قوی هیکل بود جنگ عظیم کرد و هردو یکدیگر را می راندند از قضا بر مقتل فیلبان فیل رانا تیر رسید و از صدمۀ حملۀ فیلان بر زمین افتاد فیلبان فیل پادشاهی بچستي و چالاکی از فیل خود جسته بر فیل رانا نشست و کاری کرد که هیچکس نکند و از مشاهدۀ این حال رانا تاب نتوانست آورد و جلو مانده روان شد و تذبذب در افواج رانا افتاد و جوانان یکه که مان سنگه را محافظت مینمودند پیش در آمده چپقلشی کردند که کارنامه بود و از سرداری مانسنگه آن روز معلوم شد که این مصرع ملا شیری چه معني داشت

که هندو میزند شمشیر اسلام

و پسر جیمل چیتوري و رام ساه راجۀ گوالیاری با پسر خویش سالباهن که بغایت ترددهای نمایان کرده بود بجهنم رفتند و از نسل راجهای گوالیار دیگرکسی قابل جانشینی نماند خس‌کم وجهان پاک و زخمهای تیر بر رانا که روبروی مادهوسنگه بود رسید و حکیم سور که از پیش سادات فرار یافته بود التجا برانا برد و هردو فوج یکی شد و رانا جلو ویران کرده باز بکوههای بلند که بعد از فتح چیتور دران میگشت رفته تحصن جست و دران چنان هواي گرم چلۀ تابستان که مغز سر میجوشید از اول روز تا نیمرز جنگ میکردند و قریب بپانصد کس کشته در معرکه افتادند ازان جمله صد و بیست کس از اهل اسلام و باقي از هنود و مجروحان غزاة

از میصد کس متجاوز بودند و چون هوا حکم تنور آتش داشته مجال حرکتی در سپاهیان نماند و گمان غالب این بود که رانا در پس کوه بمکر و فریب مختفی مانده باشد بنابران تعاقب نکرده بازگشته در خیمها آمده بمداوات زخمیان پرداختند و این تاریخ یافته شد که

و یبدو من الله فتح قریب

و روز دیگر ازانجا کوچ کرده در میدان کار هرکسي را ملاحظه نموده و از دره گذشته بکوکنده رسیدند و سری چند از فدائیان رانا که محل اورا محافظت میکردند و سری چند دیگر سکنهٔ معابد که مجموع بیست کس باشند بنابررسم قدیم هندوان که وقت خالی ساختن شهر بجهت رعایت ناموس کشته میشوند از اندرون خانها و بتخانها بر آمده حرکت المذبوحی کرده بزخم شمشیر جان‌ستان جان بمالکان دوزخ سپردند و امرا از ملاحظهٔ شبگیر رانا کوچه بندی نموده و خندقی و دیواری با آن مقدار بلندی که سوار نتواند گذشت گرد شهر کوکنده بر آورده فرود آمدند و کشتگان و اسپان سقط گشته را بتفصیل نام نویسی میکردند تا در عریضه درج کنند سید احمد خان بارهه گفت که از ما نه کسی کشته شده و نه اسپي مرده که اسامي آنرا در دیوان اعلي خواهید برد از نوشتن چه سود حالا فکر غلّهٔ بکنید و چون آن کوهستان کم زراعت است و غلّهٔ کمي کرد و بنجاره نمیرسید و عسرتي عجیب بحال سپاهي دران ایام راه یافته بکنکاش نشستند و نوبت بنوبت یکي از امرای سردار اعتبار کرده از برای آوردن غله در سیکرها مي‌فرستادند و هرجا بر قلل وشوامخ

عالي مجمعي بود شکسته اسیر مي‌ساختند و از گوشت مواشي اوقات گذر میشد و انبه چندان فراوان بود که بشرح راست نیاید و اراذل عوام انرا ناهار بجاي طعام بکار مي بردند و از کثرت [illegible]ت اکثري بیمار میشدند و انبه بر کشیده شد دران دیار بوزن یکسیر اکبري‌کم جرم اما شیریني و مزه چندان نداشت و درهمین اثنا محمود خان خواص از درگاه بموجب حکم بایلغار بکوکنده آمده و تحقیق حال معرکه کرده روز دیگر روان شد و کار هرکسي انچه شنیده بود تقریر کرد و آن خدمات مستحسن افتاد اما ازین که رانا را تعاقب نه نمودند و گذاشتند تا زنده بدر رفت پسند خاطر نیامد و امرا خواستند که فیل نامي رام‌پرشاد نام را که بغنیمت بدست آمده بود و چند مرتبه بندگان حضرت آنرا از رانا طلبیده بودند و او از بدبختي نفرستاده مصحوب فتحنامه بدرگاه روانه سازند آصفخان نام فقیر را برده گفت که فلاني محض از جهت حسبت و قربت درین لشکر آمده بود همراه او باید فرستاد مانسنگه جواب داد که هنوز کار خیلي مانده است مي‌باید که پیش صف در آمده در معرکه همه جا امامت میکرده باشد گفتم امامت اینجا را فضائیست (؟) کار من اکنون این است که بروم و در پیش صف بندگان حضرت امام باشم منبسط و مسرور شده فیل مذکور را باسي صد سوار بجهة احتیاط همراه روانه کردند و خود هم بتقریب سیر و شکار و تهانه گذاشتن تا قصبهٔ موهني که بیست کروهي کوکنده است بمشایعت آمدند و سفارشنامهٔ نوشته مرا بدرگاه ازانجا رخصت نمودند تا براه باکهور و ماندل گذه بقصبهٔ انبیر که وطن مانسنگه است رسیدیم

و بهرجا که میگذشتیم کیفیت جنگ و فتح مانسنگه می شنیدند مردم باور نمي داشتند اتفاقا پنج کروهی‌انبیر فیل در خلاب ماند و هرچند پیشتر میرفت درگل فرو مي‌نشست و چون اول‌خدمت بود حالتي‌عجب دست داد آخر رعایاي آن نواحي آمده گفتندکه پار سال در همین زمین فیل پادشاهي مانده بود برین گل ولاي آب بسیار بریزند تا نرم شود وفیل پادشاهي بآساني براید سقّایان همچنین کردند و آب بسیار پاشیدند وفیل بآهستگي ازان ورطه خلاص یافت و بانبیر آمد و سر افتخار آن مردم بآسمان رسید انجا سه چهار روزي‌بوده‌براه‌قصبه‌توده که‌مولد فقیر است‌وبساورکه‌نسبت

و اول ارض مسّ جلدی ترابُها

دارد رسید و در اوایل ماه ربیع الآخر بوسیلهٔ راجه بهگوان داس پدر راجه مان‌سنگه در دیوان خانه فتح پور کورنش کرده عرضداشت امرا با فیل گذرانیدم پرسیدند که نام این چیست عرض‌کردم که رام پرشاد فرمودند که چون این همه بطفیل پیر است نام آن بعدازین پیرپرساد باشد باز پرسیدند که تعریف تو بسیار نوشته اند راست بگو که در کدام فوج بودي و چکار از دست تو برآمده‌گفتم بحضور پادشاهان این کس راست را بصد ترس و لرزه میگوید دروغ چون توان گفت و انچه واقعی بود بتفصیل گفتیم باز پرسیدند که برهنه بودي یا مسلّح‌گفتم جیبه‌وکیجم‌داشتم فرمودند از کجا بهمرسانیدي گفتم از سید عبد الله خان گرفتم بسیار مستحسن افتاد و دست باشرفیهای که دران ایام بطریق توده گنج همیشه پیش نهاده می بود برده مجموع نود و شش اشرفي انعام فرموده پرسیدند که شیخ

عبد النبی را دیدی‌گفتم ازگرد راه بدربار میرسم او را از کجا دیدم دوشالهٔ نخودی اعلی دادند که اینهارا برده شیخ را ببین و بگوکه از کارخانه خاصه ماست که به نیت شما فرمایش کرده بودیم در بر اندازید بردم و پیغام گذاردم شیخ خوش حال شد و پرسید که در وقت وداع‌گفته بودم‌که هنگام التقای‌صفین بدعای ما را یاد آوري گفتم دعا اللهم اغفر للمومنین و المومنات و انصر من نصر دین محمد و اخذل من خذل دین محمد علیه الصلوة والسلام خود خوانده بودم گفت این هم کافی است سبحان الله این شیخ عبد النبی درآخر حال بحالي از عالم رفت که کس مبیناد و مشنواد و همه کس را ازان عبرت شواد

هر کرا پرورد گیتي عاقبت خونش بریخت
حال آن فرزند چون‌باشد که‌خصمش مادراست

و درین سال سید عبد الله خان را پیش خان جهان که با داوٗد قریب کهل‌گانون مقابل نشسته انتظار مظفرخان و لشکر بهار وحاجی پور می برد مصحوب فرمان مشتمل بر اهتمام‌آن‌امرا و مژدهٔ‌رسیدن نفس نفیس خویش بایلغار فرستادند و پنج لك روپیه بد اکچوکي بجهت مدد آن لشکر و کشتيِ بسیار پراز غله از اگره نیز حکم کردند که روانه گردانند و خبر رسید که کجیتي زمیندار نواحي حاجي‌پور و پتنه که ایل شده بود جمعیت نموده بر سر فرحت خان و پسرش میرک رائی که در تهانه آره بودند رفته هردو را بدرجه شهادت رسانید و راهها مسدود است بنابرین بیست و پنجم ربیع الآخر سنه مذکور از فتح پور بعزم شرق رویهٔ هند نهضت نموده درپنج کروهي

فرود آمدند و درین منزل سید عبد الله‌خان سر داؤد آورد و آن بیت
فال جفر که سید میرکی وقت مراجعت از پتنه در جونپور
استخراج نموده بود تحقیق یافت

مژدهٔ فتح به ناگاه رسد * سر داؤد بدرگاه رسد

و قصه جنگ مجمل این ست که روزیکه سید عبد الله خان درلشکر
خان جهان در نواحي کهل‌گانون رفته اهتمام جنگ نموده روز دیگر
که پانزدهم ماه ربیع الآخر باشد خان جهان با جمعیت خویش
دستکها بامرا داده که هرکدام هرکجا بایستند ومظفرخان با پنجهزار
کس تسویهٔ صفوف نمودند و داؤد در عین سکر و غرور باتفاق عم‌خود
جنید کررانی و دیگر سرداران از قلعه بر امده وا رهاني گوشه بجنگ
بایستاد و در اول وهله توپي بزانوي جنید رسیده خرد مي شکند و
چون افواج درهم مي آمیزند شکست بر افغانان می افتد و اسپ
داؤد در خلابی بند میشود و حسن بیگ گرد او را گرفته نزد خان
جهان می آورد او از تشنگی آب می‌طلبد کفش اورا پر آب ساخته
پیش او می آورند و چون نمی خورد خانجهان کروتي خاصهٔ خویش
داده او را سیراب می سازد ونمی خواست که بکشد چه بسیار
صاحب حسن بود آخر امرا میگویند که در زنده داشتن این احتمال
فساد است بنابران فرمود که گردنش بزنند و دو زخم زدند کارگر نیفتاد
و بعقوبت کشتند و سر اورا جدا ساخته و ازکاه پرکرده و عطریات مالیده
بسید عبدالله‌خان می سپارند و روان میسازند و فیل وغنیمت بیشمار
می یابند ودرین سال بجهة تقدیم شکرانهٔ این فتح بتاریخ بیست وسوم
جمادي الثاني متوجه اجمیر شدند وششم ماه رجب که روز عرس حضرت

خواجه قدس الله سره العزیز باشد بآنجا رسیدند و سلطان خواجه خلف
صدق خواجه خاوند محمود را میرحاج ساخته و مقدار شش لک روپیه
از نقد و جنس بجهة مستحقین حرمین شریفین و بنای خانه
در حرم مبارک فرستادند و در وقت رخصت سلطان خواجه بطریق
محرمان سر و پا برهنه احرام بسته و به تشبه حاج همچنان لباس
پوشیده و اندک قصري کرده قدمی چند بمشایعت رفتند و دران
حالت غریو از مردم برخاسته رقتها کردند و قطب الدین محمدخان
و قلیج خان و اصفخان را ببدرقگي سلطان خواجه نامزد گردانیده
حکم کردند که از کوکنده این قافله را گذرانیده ولایت رانا پایمال
سازند و ازو نیز هرجا که خبر یابند دمار برارند و مقارن این حال
خبر رسید که شاه طهماسپ از عالم درگذشت و شاه اسمعیل ثاني
جانشین او شد و این تاریخ یافتند که

اول دولت و فتح و ظفر است

و حکم عام کردند تا هرکسیکه خواهد بحج رود و خرج راه از خزانه
بدهند و خلقي کثیر باین سعادت فایز شدند بخلاف حال که نام
نمیتوان برد و بمجرد طلبیدن رخصت مجرم واجب القتل میشوند
تِلْکَ الْاَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ و دران ایام چون خبر عسرت لشکر
کوکنده میرسد مان سنگه و اصفخان و قاضي خان را ازانجا جریده
مي‌طلبند و روزی چند بجهت بعضی تقصیراتي که می باشد اورا و
اصفخان را که با یکدیگر صحبت بنفاق داشتند از کورنش محروم
ساختند بخلاف غازی‌خان بدخشي و مهتر خان و علی‌مراد اوزبک
و خنجری ترک و یکدوي دیگر که من هم ازان جمله ام ازان مردم

مستثني بوده اند بعنايات و زيادتي منصب سر فراز گشتند و باقي همه از درجهٔ اعتبار سقوط يافته باز معاف شدند و نوزدهم اين ماه بجانب ولايت رانا که در کوهستان اودي پور و خانپور و غيران قزاق ميگشت روانه گشتند و درين ايام خواجه شاه منصور نويسنده شيرازي را که از ابتداي احوال چند گاه مشرف خوشبوی خانه بود و بتقريب عداوت مظفرخان و فتنهای او فرار نموده به جونپور نزد منعم خان رفته اعتبار تمام يافته بمنصب ديواني رسيد و بعد از حادثهٔ منعم خان بموجب فرمان عاليشان طلب بدرگاه آمد از جهة نهايت کار داني وسنجيدگی که داشت اورا ديوان کل ممالک محروسه گردانيده بتدريج در امور ملکي شريک غالب راجه کردند

ناقابل است آنکه بدولت نمی رسد
ورنه زمانه در طلب مرد قابل است

اگر چه کسی دخل کرده و گفته

ناقابلان دهر به دولت رسيده اند
پس چون زمانه در طلب مرد قابل است

و اول حق و ثاني ستم است و از اتفاقات انکه در همان سال ستارهٔ ذونابه از جانب مغرب پيدا شد و چون شاه منصور در گوشه دستار از عقب دنباله دراز ميگذاشت اورا ستاره دنباله دار ناميدند و از بسياری کفايت وقت در حساب سپاهی و گرفت و گير بی محل بمرتبه رسيد که مردم ظلمهای راجه مظفر خان را فراموش کرده برو انبار نفرين ميفرستادند

که بسيار بد باشد از بد بتر

و در همان سال خبر رسيد که شاه اسمعيل ولد شاه طهماسپ پادشاه عراق را همشيره اش پری جان خانم باتفاق امرا بقتل رسانيد و مير حيدر معمائي تاريخ جلوس وی را * شهنشاه روی زمين* وتاريخ وفات* شهنشاه زير زمين* يافت وتاثيرذو ذنابه دران ولايت ظاهر شد و در عراق هرج و مرج عظيم افتاد و تبريز و شروان و مازندران را رومی بزور گرفت و بعد از و سلطان محمد خدابنده ولد شاه طهماسپ که ازمادرديگربود بپادشاهی نشست چنانچه بجای خود مذکور است و مدت طعن و لعن صحابه کبار که از هزار ماه درست مقابل حکومت و ناسزا گفتن بني اميه بود سپري شد اما الحاد ازان بلاد سرايت باين ولايت کرد

نفاق آمده در هند از بلاد عراق * عراق قافيه ميدان برهگذار نفاق

و چون قصبهٔ موهني مخيم گشت فرمانی بقطب الدين محمد خان و راجه بگهوان داس نوشتند که اين دو سرداز در کوکنده توقف کنند و قليج خان با امرای ديگر همراه قافله حاج تا ايدر که بيچهل کروهي احمد آباد است رفته ازانجا جمعي را همراه سازد تا باحمد آباد رسانند و خود قلعه ايدر را محاصره نموده نراين داس راجه انجا را استيصال نمايد قليج خان بموجب حکم قيام نموده تيمور خان بدخشي را با پانصد سوار همراه قافله ساخت تا بمامن رسانيدند و راجهٔ ايدر چون رانا مانند دزدان کوه بکوه و جنگل بجنگل مي پيمود

هاله چه مه کرد که او نه کند

و درين منزل شهاب خان و شاه بداغ خان مع پسرش عبد المطلب

خان و شاه فخر الدین خان و دیگر جایگیرداران مالوه بملازمت
رسیدند و غازیخان بدخشي را منصب هزاري داده با شریف
محمد خان اتکه و مجاهد خان و ترک سبحان قلی مع سه هزار
سوار در تهانه موهني گذاشتند و در کوهستان مداریه عبد الرحمن
بیگ پسر جلال الدین بیگ و عبد الرحمن ولد موید بیگ را با
پانصد کس ماندند وقطب الدین خان و راجه بهگوان داس را از
کوکنده طلبیده و شاه فخر الدین و جگناته را در اودي پور و سید
عبد الله خان و راجه بگهوان داس را در دهنه درهٔ اودي پور تعین
گردانیده بنواحي بانس واله و دونگرپور رسیدند و درانجا راجه
تودرمل از بنگاله آمده پانصد فیل از غنیمت آن ملک با دیگر
تحف گذرانید و درهمین منزل قلیچ خان را که از ایدر طلبیده
آصفخان را بجای او سردار لشکرساخته بودند باتفاق کلیان رای
بقال ساکن کنبایت به بندر سورت فرستادند تا از فرنگیان قول
گرفته جهاز سلطان خواجه را که بجهت بیقولی معطل مانده بود
راهي سازد و در مالوه آمد بلشکر ملحق گردد *

و در ذیحجه این سال تحویل نو روز شد و سال بیست و سوم از
جلوس در آمد و آن جشن را در قصبه دیپالپور از توابع مالوه
ترتیب دادند و جامع منتخب که بتقریب بیماري صعب دربساور
مانده بود خواست که براه بانس واله بارد و رود در هندون میه
عبد الله خان درخورده و آن راه را پر خطر و مسدود نشان داده و
باز گردانیده در بجونه آورد و بعد از چند روزی بموجب اهتمام
امامت پادشاهي بهمراهی رضوی خان براه گوالیار و سارنگپور

و اجین رفته در دوازدهم ذیحجه در حدود دیپالپور(۲) مالوه ملازمت
کرد و مصحف حمایل نفیس و بیاض خطب صنایع و بدایع حافظ
محمد امین خطیب قندهاري را که خوشخواني درین عصر مثل او
در نظر نیامده گذرانید و آن مصحف و بیاض را از منزل محل
کروهه از بساور دزدان برده بودند و سید عبد الله خان پیروي کرده
بفقیر سپرده بود چون بنظر در آورد بسیار خوشحال شدند و حافظ
محمد امین را طلبیده بمطائبه فرمودند که مصحف حمایل از
جائی بما آورده اند آنرا بشما بخشیدم حافظ آنرا شناخته و روحي
در قالبش از سر نو در آمده تسلیمات بجد و نهایت و سجده شکر
گذاري بجا آورده عرض کرد که حضرت همان روز سید عبد الله خان
را فرموده بودند که آنرا انشاء الله تعالی تو پیدا خواهي کرد بجائی
نخواهد رفت چون کیفیت یافتن آن از جامع پرسیدند عرضداشتم
که جماعه بیلداران که در بعضی قریات بساور بکندن حوض و چاه
و غیرآن مشغول می باشند و برین بهانه راه میزنند این اسباب را
دزدیده بودند و یکي ازانها مخالفت نموده سید عبد الله خان
را خبر رسانید تا همه را گرفت و بدزدیها که کرده بودند اقرار
نمودند درین میان بحافظ فرمودند که انشاء الله اسباب دیگر هم پیدا
میشود خاطرجمع دارید او بعرض رسانید که مدعاي من یافتن
این مصحف و این بیاض بود که از آبا و اجداد موروثي داشتم و
در انشاء خطب عاجز مانده بودم باقی مهل است عاقبت الامر

(۲ ن) دیپالپور

بعد از مراجعت ازان سفر چنانچه فرموده بودند آن اسباب هم بجنس از بیلداران پیدا گشت و سید عبد الله خان درفتح پور بنظر درآورد و در همان منزل فقیر را باز مجددا حکم امامت شد و خواجه دولت ناظر محصل بود که بدستور سابق از هفته یک روز و شب خواهي نخواهي بچوکي حاضر می ساخت و همان مثل راست آمد که احمدک بمکتب نمیرود و برندش

گر میروي و گرنه برند اختیار نیست

و بجهت اهتمام مهام آن ملك چند روزی دردیپالپور توقف واقع شد و بعضی امرای کبار مثل شهاب الدین احمد خان را بی جایگیر دران مالوه بر سر راجه علیخان بجانب اسیر برهانپور و تسخیر آن ولایت روانه گردانیده عهده داغ و محلای آن لشکر بشهباز خان بخشي تفویض نمودند ازان منزل راجه تودرمل را باعتماد خان گجراتي براي تحقیق جمع ولایت گجرات و سرانجام آن ملک نامزد ساختند *

و درین اثنا خبر شکست راجه نراین داس و فتح ایدر بر دست آصفخان و دیگر امراي نامزد انجا رسید و شرح این مجمل انکه چون قلیج خان از ایدر باهتمام علي مراد اوزبک که بطلب او آمده بود متوجه درگاه شد و آصفخان بسرداری متعین گشت راجه ایدر که دربدر میگشت بامداد رانا کیکا و سایر زمینداران جمعیتي بهم رسانیده بده کروهی تهانه ایدر آمده داعیهٔ شبخون داشت آصف خان و میرزا محمد مقیم و تیمور بدخشي و میر ابو الغیث بخاري و میر محمد معصوم بکري و غیر ان کنکاش

چنان دیدند که قریب پانصد سوار بمحافظت تهانه گذاشته خود شباشب بر سر آو روند و انچه او اندیشیده بود ایشان اندیشیدند و هنگام طلوع صبح بتاریخ چهارم ذيحجه سنه اربع و ثمانین و تسعمایة (۹۸۴) هفت کروه راه رفته بودند که ازان طرف راجه نراین داس مسلح ومکمل رسیده آتش حرب درگرفت و تیر و شمشیر نیزه در هوا پران شد و میرزا محمد مقیم که در هراول پیش از همه بود در چشیدن شربت شهادت هم پیش دستی نمود شکست بر کفار افتاد و هر کدام گریخته چون روباهی در سوراخي خزیدند چون عرضداشت آصف خان رسید فرمان محتوي بر نوازش سرداران آن لشکر صدور یافت و درین سال میر سید محمد میر عدل که بحکومت بکر نامزد شده بود میر سید ابو الفضل و دیگر پسران خود را بر سر سبوی فرستاد تا در اندک فرصت آن قلعه را فتح کردند و میر سید ابو القاسم ولد میر سید صفائی که اعاظم اکابر بکر است و خود هم بملازمت پادشاه رسید به منصب احدیه سرفراز گشته بود این مصرع تاریخ یافت

فتح سبوي شد باولاد نبي

و در همان ایام میر عدل نیز برحمت حق پیوست و این تاریخ شد

که - سید فاصل - عامله الله بالفضل *

و از جمله سوانح آن ایام آمدن شریف آملی است و دیدن او شاهنشاهی را در منزل دیپال پور مجمل انکه این مردود مطرود

مانند سگی سوخته پای از دیاري بدیاری گشته و از مذهبی بمذهبی انتقال نموده خیلی جدل‌زد تا کارش بر الحاد قرار یافت و چند گاه بروش متصوفه مبطل بیصفا در بلخ بخانقاه مولانا محمد زاهد که نبیره مخدومي اعظم شیخ حسین خوارزمی قدس الله سره است آمده با درویشان بسر می برد و چون مناسبت ذاتی بدرویشی نداشت و هرزه گوئی فراخ و شطّاحی بي مزه بنیاد کرده پریشان میگفت ازانجا اخراج کردند و مولوی بیتی چند در شان او فرموده و ازان جمله است اینکه

هست یک ملحدی شریف بنام * ناتمامی بطور خویش تمام

تا سیرکنان بدکهن رسید وانجا نیز از نامقیدی جوهر خبث خویش را ظاهر ساخت و حکام دکهن میخواستند که لوح هستی اورا از نقش حیات پاک سازند عاقبت برسواری خر قرار یافته برسوائی تشهیرش نمودند و چون هندوستان وسیع است و میدان اباحت دران عرصه فراخ و کسي را با کسی کاری نه تا هر کس بهر طوریکه باشد باشد درینولا خود را افتان و خیزان در مالوه رسانیده و در پنج کروهي اردو منزل گرفته هر مهمل و قلماش که از دهانش برمي آمد بجای آش زهر مار میکرد و مجلس عامیانه میگرفت و عوام کالانعام خصوصا ملحدگان عراقي که از حقیقت ایمان چون موی از خمیر برآمده اند و نبطي عبارت از ایشان است و نخست ازهمه پرستندگان دجال ایشان خواهند بود گرد وي جمع آمده بموجب اشارت او چنان شهرت دادند که مجدد مایة عاشره اوست و غوغای عظیم افتاد و خبر بخلیفه صاحب زمان رسید تا اورا شبي

در مجلس خویش طلبیده در مسجدی طولاني از پارچه که هر پنج وقت نماز بجماعت دران میگذارند با او خلوت ساختند اول با صورتي مضحک و هیأتي نا قبول و گردن کژ کورنش کرده تا دیری دست بسته و چشم ازرق که علامت دشمنئ پیغمبر علیه السلام میگویند پوشیده بطریقي که کذب و ریا و نفاق ازان مي بارید ایستاده ماند و بعد ازمدتي چون حکم نشستن فرمودند سجده بجاي آورده بدو زانو مانند اشتر لوک نشست و دو بدو صحبت خلوت داشتند و پرسشها واقع شد و غیر از حکیم الملک کسي دیگررا مجال ایستادن دران پایه نبود و از دور گاهگاهي که آواز بلند میکرد لفظ علم می شنودم خرافات خیلی می چاوید و آنرا حقیقة الحقایق و اصل الاصول نامید

قومی نه ز ظاهر نه ز باطن آگاه * انگه ز جهالت ببطالت گمراه
مستغرق کفرند وحقیقت گویند * لاحول ولا قوة الّا بالله

وتمام مدار او بروش محمود بسخوانی که درزمان امیر تیمور صاحب قران در بسخوان که نام دیهي است از توابع گیلان ظهور کرده و سیزده رسایل نحس نحس نوشته پراز تزریق که به هیچ مذهب و ملت راست نیاید و غیر از تبذال که آن را علم لفظ و حال نامیده حاصلی ندارد خلاصه تصانیف ان اشقي الاشقیا کتاب بحر و کوزه است و فضلاتی که در انجا خورده گوش از شنیدن آن قی میکند و معلم ملکوت اگر آنرا بشنود چه خندها که برریش او نزند و چه رقصها که نکند و این شریف کثیف نیز جنگ المهملاتی نوشته و انرا ترشح ظهور نام مانده و تقلید جمع میر عبد الاول نموده عنوان هر

فقره نامربوط عام فریب را مصدّر بلفظ میفرمودند ساخته که
کشتگاه عجبی است و منزلی طرفه مضحکی غریب و باوجود این
جهل بموجب ان لله ملکا یسوق الاهل الی الاهل کار از پیش برده
چنان تصرف در مزاج روزگار و اهل ان کرده که حالا داخل امرای
هزاری است واز جملهٔ داعیان مذهب حق در ولایت بنگ است
و صاحب مراتب اخلاص چهارگانه و مریدان معتقدان را به نیابت
بآن مراتب میخواند و بیان مراتب مذکور عنقریب مسطور میشود

از پی رد و قبول عام خود را خرمساز
زانکه کار عام نبود جز خری یاخرخری
گاو را دارند باور در خدائی عامیان
نوح را باور نمیدارند در پیغمبری

والی الله المشتکی من الدهر اذا احسن ندم من ساعته و اذا اساء
اصر علی اسائة و زبان حال او همه این میگوید که

پار بودم قطبکک امسال قطب الدین شدم
گر بمانم سال دیگر قطب دین حیدر شوم

و چون خاطر از مهمات آن ولایت پرداختند ازانجا بکوچهای متواتر
سیر کنان و صید افگنان براه رتنهنبور در صفر بیست سیوم سنه
خمس و ثمانین و تسعمایة (۹۸۵) بفتح پور رسیدند و شیخ فیضی
که حالا بخطاب ملک الشعرائی مخاطب است غزلی گفته که
مطلعش این است

نسیم خوش دلی از فتحپور می آید * که پادشاه من از راه دور می‌آید

بعد از دو سه ماه خبر فترات گجرات رسید و منشاء آن این بود که

چون راجه تودرمل درین مرتبه بگجرات رفت مظفر حسین ابن
ابراهیم حسین میرزا که دختر زادهٔ میرزا کامران باشد از ولایت
دکهن که والده اش گلرخ بیگم در وقت محاصره صورت بآن جانب
بدر برده بود در سن پانزده شانزده سالگی باغوای مهرعلی نام
مفسدی از تربیت کردگان میرزا ابراهیم حسین اوباشی چند جمع
آورده خلل در گجرات انداخت و باز بهادر پسر شریف محمد
خان اتکه و بابا بیگ دیوان گجرات با مظفر حسین میرزا در پرگنه
پتلاد بجنگ پیش آمده شکست یافتند و میرزا به کنبایت رفته
و دو سه هزار سوار داشت و وزیر خان حاکم گجرات با انکه سه هزار
سوار داشت بنابر واقعه طلبی سپاهیان که محل اعتماد نیستند
قرار بر تحصن داده صورت واقعه براجه تودرمل که در پتن بود نوشت
و راجه بجانب احمد اباد رفت و میرزا از کنار احمد آباد برخاسته
بجانب دولقه روان شد وزیرخان و راجه تعاقب او نمودند و دران
نواحی محاربه صعب روی نمود و شکست بر مخالفان واقع شد و
به چوناگده رفتند و درین هنگام راجه بفتح پور شتافت و میرزا
مظفر حسین از چوناگده باز آمده وزیر خان را که بی جنگ بهمان
سبب که مذکور شد باز متحصن گشته بود در احمد آباد قبل کرده
و نردبانها بر دیوار قلعه مانده و قصد بر آمدن نموده نزدیک بود
که بشکند درین وقت بندوقی بر سینهٔ مهرعلی که صندوق راز
میرزا و وکیل مطلق او بود میرسد و او را بصندوق عمل می برد

الموتُ یاتی بغتةً * و القبرُ صندوقُ العمل

و چون نفس ناطقه مرزا را آن حال میرسد بیکبار راه فرار پیش گرفته

بجانب سلطان پور و ندربار میرود و امرای نامدار که بسرداري شهاب الدین احمد خان بر راجه علي خان نامزد شده و اورا در قلعه کشیده کار برو تنگ آمده و مملکت را بتاراج داده بودند نزدیك بود که دستگیر سازند درین اثنا قطب الدین محمد خان دودله شده و از امرا جدا گشته بجانب بهروج و برودهکه جایگیر داشت و از میرزا درانجا هرجي ومرجي تمام راه یافته بود مي‌آید و فتوري و قصوری در تشخیص مهم امیر و برهان پور میرود و امرا بضرورت پیشکش لایق بمقتضای وقت از راجه علیخان گرفته بدرگاه میفرستند و مراجعت بجایگیرهای خویش می نمایند و درهمین ایام حکیم عین الملك شیرازی که در سال نهصد و هشتاد و سه همراه وکیل عادل خان حاکم دکهن برسالت رفته بود باز گشته آمد و فیلان نامی وتحفهای گرامي عادل خان را گذرانید وبعد از تغیر دیب چند راجه منجهوله بفوجداري بانس بریلي در دامن کوه نامزد گشت و ازانجا عریضه نوشت مشتمل بر چند فصل یکی ازان جمله اینکه چون از درگاه جدا شده ام و درین صحرا و بیابان هیچ فردی از یاران اهل همراه ندارم اگر فلانی را و نام مرا برد که از صلاح و فساد این ولایت و روش کار و بار واقفست و مردم باعتماد او رجوع می نمایند و بدربار هم چندانی خدمت مرجوعه ندارد فرستند هم مرحمتي است در حق وی و هم موجب سرفرازی بنده درگاه است و الحکم اعلي خواجه شاه منصور یك یك فصل را خوانده جواب بموجب حکم نوشت و چون باین فصل رسید نه حکم آري شنید و نه حکم نی

مو برآید بکف و موی تو ناید بکفم

این چنین بخت که من دارم واین خوکه تراست

و در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و پنج که ایام عرس حضرت خواجه اجمیری است قدس الله سره العزیز متوجه اجمیر شدند و در منزل توده شاه ابو تراب از اکابر سادات شیراز و مرجع سلاطین گجرات و راجه تودرمل که بعد از فتح میرزا مظفر حسین روانه درگاه شده بودند رسیدند و از نزدیکی میرته شاه ابو تراب را برقافله حاجیان میرحاج ساخته و اعتماد خان گجراتي را نیز زرهای فراوان داده رخصت مکه معظمه فرمودند و حکم عام کردند که هر کس که خواهد برود و چون از شیخ عبد النبي صدر التماس نمودم که براي من هم رخصتی حاصل بکنید پرسید که والده در قید حیات داري گفتم بلی گفت از برادران کسی هست که از تعهد خدمت وی بر آید گفتم نی همین من وسیلهٔ رزق ایشانم فرمود اگر رخصت والده حاصل شود بهتر باشد و آن سعادت میسر نشد و حالا بدندان حسرت پشت دست ندامت میگزد

نکرد لطف تو کاري و وقت کار گذشت
نشد وصال تو روزي و روزگار گذشت

در نواحي قصبه انبیر[۲] در موضع مولتان که شهري است قدیم و ویرانه مطلق بود بنای شهر فرموده قلعهٔ بلند و دروازها و باغ را بامرا تقسیم نموده در اهتمام عمارت سعی بلیغ ارزاني داشتند تا در هشت روز تمام شد و رعایا را دران اطراف آبادان ساختند و بنام

(۲ ن) انبیرسر

رای منوهر ولد رای لونکرن حاکم سانبهر موسوم گردانیده منوهرپور نامیدند و این منوهر که اورا چندگاه میرزا منوهر میگفتند در خدمت شاهزاده بزرگ نشو و نما یافته بمرتبهٔ کمال رسیده امروز شعر میگوید و توسني تخلص دارد و جواني قابل است و ذکر او در ذیل تذکرهٔ شعرا مذکور میشود و ازانجا براه نارنول متوجه دهلي گشته شیخ نظام نارنولي که از کبار مشایخ وقت بود ملاقات کردند و در دهلي بعد از فراغ از زیارت اولیای کبارآن بقعه شریفه درنواحی پالم بشکارمشغول شدند ودر غره [عشره] اخیر ماه مبارک رمضان این سال درنواحي قصبه ریواري خبر از بساور بفقیر رسید که پسري از خدمتگاری بعد از انتظار شدید و در عمر مدید متولد شده و اشرفی نذر برده التماس نام نمودم فاتحه خوانده پرسیدند که نام پدرت و جدت چیست عرض داشتم که ملوک شاه ولد حامد فرمودند نام این پسر عبد الهادي باشد و این اسم‌هادي دران ایام شب و روز ورد زبان شاهنشاهي بود هرچند حافظ محمد امین خطیب از جمله هفت امام بمبالغه تمام میگفت که این فضولي مکن و حفّاظ را در منزل خود جمع ساز تا ختمي برای درازیٔ عمر این نوباوه بکنند بسخن او کار نکردم عاقبت آن مولود شش ماهه شده بعالم بقا خرامید انشاء الله اجري و ذخري شافع و مشفع در یوم الحساب کرده و ازان‌منزل رخصت پنج ماهه گرفته به بساور آمدم بحسب بعضي ضرورات بلکه فضولیها تخلف در وعده نموده یک سال ماندم و این کم خدمتیها و آن مخالفتها عاقبت رفته رفته باعث افتادن ازنظر و بي‌توجهي‌تمام شد و تا حال

که مدت هیزده سال ازان واقعه گذشته و هیزده هزار عالم رفته همان وجر بخدمت نامجرا مبتلا ست که نه روی قرار و نه راي فرار دارد

بختی نه که با دوست در آمیزم من
صبري نه که از عشق به پرهیزم من
دستي نه که با قضا در آمیزم من
پائی نه که از میانه بگریزم من

و در منزل هانسي زماني که متوجه پنجاب بودند عرضداشت شیر بیگ تواچی بدرگاه رسید که مظفر حسین میرزا از گجرات فرار نموده بدکهن میرفت راجه علی خان او را گرفته مقید دارد و در غره ذي حجه سنه خمس وثمانین و تسعمایة (۹۸۵) فرمانی بنام راجه علي خان مصحوب مقصود جوهری فرستادند تا میرزا را روانه درگاه فلک بارگاه گرداند

و در غره محرم الحرام سنه ست و ثمانین و تسعمایة (۹۸۹) تحویل نوروز جلالی شد که سال بیست و چهارم از جلوس باشد

صفر تخت ز سلطان فلک بر دارد * لاجرم بر فلکش تا برآید بحمل

و درپتن بزیارت حضرت گنج شکر قدس الله روحه العزیز مشرف شده درنواحی نندنه شکار قمرغه خیال کرده در عرض چهار روز نخچیر بي حساب افگندند چون نزدیک بآن رسید که هر دو طرف قمرغه بهم رسد ناگاه بیکبار حالتي عجیب وجذبهٔ عظیم برشاهنشاهي وارد گشت و تغیر فاحش در وضع ظاهر شد به مثابهٔ که تعبیر ازان ممکن نبود و هرکدام بر چیزی حمل میکردند الغیب عند الله و در همان وقت حکم فرمودند که شکار برطرف سازند

هش دارکه فیض حق بناگاه رسد * نا گاه رسد بر دل آگاه رسد

و در پای درختی که این حال ثمرهٔ آن بود زر بسیار بفقرا و مساکین داده طرح عمارت عالی و باغی وسیع در انجا انداختند و موی سر را قصر کردند و بیشتری از مقربان موافقت نمودند و این خبر در شرق رویهٔ هند شهرت یافته اراجیف عجیب و اکاذیب غریب در افواه عوام افتاد و خللها درمیان رعایا پدید آمد باز در اندک زمانی فرو نشست و در منزل بیهره بیگم پادشاه از تخت گاه رسید و حکومت پنجاب را بسعید خان مغول تفویض نموده و قاضی علی بغدادی را که نبیره میر قاضی حسین میبذی است برای تداخل زمین مدد معاش ایمه در پنجاب وغیران تعین کردند تا محال قدیم را گذاشته و رقبه پیموده در یک دیهه همه را شریک سازند و تفرقه تمام بحال ایمه ممالک محروسه راه یافت و این همه بررغم شیخ عبد النبی و بی دیانتی وکلای او بود و ازانجا بجانب فتح پور مراجعت واقع شد و قریب بخضر آباد سادهوره بتاریخ سوم جمادی الثانی سنه مذکوره بکشتی در آمدند و امرا و اعیان ملک نیز به مرافقت در کشتی نشستند و اردو از راه خشکی روان گشت وبیست ونهم این ماه در حضرت دهلی رسید و در غره ماه رجب از کشتی بحر بر آمده و بر کشتی بر که عبارت از باد پای هامون نوزد باشد سوار گشته درششم این ماه خود را دراجمیر بمجلس عرس رسانیدند و روزی دیگر بهمان ساعت متوجه دار الخلافت شدند و هر روز پنجاه کروه راه طی میکردند و بتاریخ نهم روز جمعه هنگام تباشیر صباح بمنزل توده رسیدند وجامع اوراق ازبساور باستقبال رفته بود دران وقت ملازمت

نمود وکتاب الاحادیث را که چهل حدیث است درمیان فضیلت غزا و ثواب تیر اندازی و تمام آن مشتمل بر تاریخ است گذرانید و داخل کتاب خانه شد و تقصیر تخلف وعده هیچ مذکور نگشت و آخر آن روز بفتح پور رسیدند و بیشتر اوقات در عبادت خانه بصحبت علما و مشایخ میگذرانیدند خصوصا لیالی جمعه که تمام شب به احیا میگذشت و پیوسته کار تحقیق مسایل دین بود چه اصول و چه فروع و علما با یکدیگر تیغ زبان کشیده درمقام تنافی و تقابل بودند و اختلاف مذاهب بجائی رسید که تکفیر و تضلیل همدیگر می نمودند و کار بحث از سنی و شیعی و حنیفی و شافعی و فقیه و حکیم گذشته در اصل اصول خلل انداختند و مخدوم الملک رساله نوشت که شیخ عبد النبی خضر خان سروانی را که متهم به سبّ نبی علیه السلام بود و میر حبش را که بتهمت رفض گرفته بودند بناحق کشته و نماز گذاردن عقب او روا نیست چراکه پدرش عاق ساخته و خود علت بواسیر خونی دارد و شیخ عبدالنبی نیز تجهیل و تضلیل او می نمود و ملایان دوجماعه دو رویه پارهٔ بآن جانب و پارهٔ باین جانب رفته سبطی و قبطی گشتند و اهل بدع و اهوا بمقتضای آرای فاسده و شبهات باطله ازکمین برآمده باطل را بصورت حق و خطا را بلباس صواب جلوه داده پادشاهی را که جوهری نفیس و طالب حق بود اما عامی محض و مستانف و مستانس بکفره و اراذل در شک انداخته حیرت بر حیرت افزود و مقصود از میان رفت و سد سدید شرع مبین دین متین شکست و بعد از پنج شش سال خود اثری از اسلام نماند و قضیه منعکس شد

قضیّهٔ من و تو اوفتاده است بعکس
تو بیع میکنی آنرا که عیب میدانم

این را بواعث و دواعی بسیار بود وبموجب القلیل یدل علی الکثیر و الخیفة تدل علی الغدیر انموذجی ازان درسلک تقریر وتحریر می آورد و الله المستعان حاصل آنکه اصناف دانایان از هردیار و ارباب ادیان و مذاهب بدربار جمع شده بشرف همزبانی مخصوص بودند بعد از تحقیق و تفتیش که شب و روز شیوه و پیشه غیر ازان نداشتند غوامض علوم و دقایق حکم و عجایب اخبار و غرایب آثار که دفاتر مطول مجمل و مفصل آنرا بر نتابد نشان میدادند وبمقتضای ثلث مهلکات شحٌ مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه هرچه خوش می آمد از هر کس غیر از مسلمانان التقاط و انتخاب نموده از انچه نامرضی طبع و خلاف خواهش بود احتراز و اجتناب لازم میدانستند و از زمان صبی تا عهد عنفوان شباب وازان هنگام تاسن انحطاط چندین حالت متنوعه از کل معاملات متنوعه و مشارب مختلفه بهم رسیده و بخود داشتی خاص و معرفتی جداگانه سوای متعارف ازانچه در کتب دیده و خوانده می شود حاصل گردیده و اعتقادی هیولانی پیکر در مرآة ضمیر وگنجینهٔ خیال ارتسام یافت و از هیأت مجموعی این قدر کالنقش فی الحجر مقرر شد که عقلا در همه ادیان موجود ومهیا اند و ارباب ریاضات و کشف و کرامات در کل طوایف انام پیدا و حق همه جا دایر پس انحصار آن در یک دین و یک ملت که نو پیدا شده و هزار سال برو نگذشته باشد چه لازم و اثبات یکی و نفی دیگری و ترجیح بلا مرجح از کجا و سمنیه و براهمه که بخلوات

و جلوات در ادراک شرف ملازمت و دولت صحبت بر همه سابق و در کتب فضایل و علوم رسمی و حقیقی و حالات و مقامات و کمالات انسانی بجمیع وجوه باعتبار معتبر بر سایر دانایان و مرتاضان فایق اند دلایل عقلیه و شواهد نقلیه بر صدق دین خویش وبطلان غیر گذرانیده و بمثابه ثبات قدم و رسوخ در اعتقاد بخشیده نظریات را حکم بدیهیات میدادند که به تشکیک مشکك زایل نشود

لو بست الجبال او انشقت السماء

و حشر و نشر و دیگر شعبات و نقلیات که ماخذ آن مشکوة نبوی است همه را بگوشه نهادند و آن قوادح و مطاعن در ملت سهلهٔ بیضا و حنیفهٔ غراء که در نبوات کتب کلامیه بعضی ازان مسطور است حریفان پیوسته گوش زد می ساختند و تحریص و ترغیب بر سلوک مسلک خویش بزبان قال و حال می نمودند

میداد رقیب آن سهی قد را پند * کاندر رخ هرکس چوگل ازباد مخند
از حد چوبشد نصیحت آنشوخ گره * برگوشهٔ ابرو زد و سر پیش افگند

پیش ازین گفتگو چند گاهی پرکهوتم نام برهمنی را که معبر نامه خرد وافر بود در خلوت برده اسامی هندوی از برای موجودات اشیا بزبانی خاص پیدا اختراع میخواستند وچند گاهی دیوی برهمن را که از جملهٔ معبران مهابهارت بود بر چارپائی نشانده و بالا کشیده نزدیک بقصری که آن را خواب گاه ساخته بودند معلق داشته و ازوی اسرار و افسانهای هندوی و طریق عبادت اصنام و آتش و آفتاب و تعظیم کواکب و احترام اساطین کفره از برمها و مهادیو و بشن و کشن و رام و مهامائی که بودن ایشان از بنی نوع انسان

موهوم است و نبودن متیقن هرچند در زعم باطل بعضي را اله و
بعضی را ملایکه میدانند و اعتبار رسوم و عادات این دیار شنیده
بآن جانب گرائیدند و در مذهب تناسخیه رسوخ قدم حاصل شد
وقول ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ درست دانستند و
خوش آمدیان کلمه گوي در رسایل اقامت بینات و دلایل بدین
مدعا نمودند و تحقیق مذاهب کفار هند که طوایف نا محصور
نا معدودند و کتب بیشمار دارند و باوجود این اهل کتاب نیستند
فرموده حلاوت آن در مذاق افتاد و روز بروز ثمره آن شجرهٔ خبیثه به
ظهور مي‌آمد و ایامي چند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی
دهلوی را که اکثر از اعیان اورا تاج العارفین میگفتند و از
شاگردان رشید شیخ زمان پانی پتی صاحب شرح لوایح و سایر
مصنفات لایق و فایق درعلم تصوف ودرعلم توحید ثاني شیخ ابن
عربي بود و برکتاب نزهة الارواح شرح مبسوط نوشته شبها برنمطي
که بالا گذشت بالا طلبیده تمام‌شب شطحیات و ترهات اهل‌تصوف
از و می شنیدند و او چون چنداني مقید بشرعیات نبود مقدمات
وحدت وجود که متصوفه مبطله دارند و عاقبت منجر باباحت و
الحاد میشود درمیان آورد و مسئله ایمان فرعون لعنة الله علیه که
در کتاب فصوص الحکم مذکور است و ترجیح رجا بر خوف و امثال
آنرا که مردم بالطبع قطع نظر از زاجر عقلي و مانع شرعي مایل
آنست خاطر نشان ساخته باعث عظیم برفتور و وهن در اعتقاد
باحکام شریعت شد و خلود کفار را درنار محقق اما دوام عذاب را
مشتبه و نا مشخص گردانیده تاویلات بعیده در نصوص قرآني و

اخبار نبوی علیه السلام آوردند و انسان کامل را عبارت از خلیفة
الزمان داشته و تعبیر از ان بذات اقدس نموده اکثر عین واجب نه
لا اقل عکس فهمانیده خرافات درین باب میگفتند و سجده برای او
تجویزکرده آنرا زمین بوس نامیدند و رعایت ادب پادشاه را فرض
عین شمرده روي اورا کعبهٔ مرادات و قبلهٔ حاجات دانانیدند و بعضي
روایات مرجوحه و عمل مریدان بعضي مشایخ هند را درین باب
متمسک آوردند وبعد ازان که فرد مطلق انسان کامل بر پادشاه عادل
ذی شوکت ذي شان قرار یافت و همچنین بعضي ازمشایخ عظام
مثل شیخ یعقوب کشمیري که صاحب تصانیف مشهوره و مرشد و
مقتداي عصر بود بعضی سخنان تمهیدات عین القضات همدانی
را نقل کرد مثل انکه چنانچه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم مظهر اسم الهادی است ابلیس مظهر اسم المضل است و
درین کار خانه هردو اسم در تجلی آمد وهردو مظهر در کار برین
قیاس و ملا محمد یزدي نیز بران صورت که گذشت بالا رفته طعن
صریح و ناسزای قبیح بر خلفاي ثلثه گفته و تکفیر و تفسیق عامهٔ
صحابه کبار و تابعین و تبع تابعین و سلف و خلف صالحین از
متقدمین و متاخرین رضي الله عنهم کرده اهل سنت و جماعت را
محقر و مهان در نظر نمودن گرفت و غیر از مذهب شیعه همه را
ضال و مضل دانانید و اختلاف علما که یکی فعلی را حرام میگفت
ودیگری بحیله همان را حلال می ساخت علاوهٔ انکار گشت و چون
از علمای عهد خویش هر کدام را باعتبار جاه و عظمت بهتر از امام
غزالی و رازي تصور نموده بودند رکاکتهای ایشان را دیده قیاس غایب

بر شاهد کرده سلف را نیز منکر شدند ودانایان مرتاض ملک افرنجه
که ایشان را پادهری و مجتهد کامل ایشان را که تغیر احکام بجهة
رعایة مصلحت وقت تواند کرد و پادشاه هم از حکم او عدول نتواند
و رزید پاپا میگویند انجیل آورده و دلایل برثالث ثلاثه گذرانیده و
حقیت نصرانیت اثبات کرده ملت عیسوي را ترویج دادند و
شاهزاده مراد را فرمودند که تا سبقي چند تیمنًا ازان بخواند و شیخ
ابو الفضل به ترجمهٔ آن مامور گشت و بجاي بسم الله این فقره بود که

ای نامي وی ژژ و کرستو

یعني اي آنکه نام تو مهربان و بسیار بخش است و شیخ فیضی
مصرع دوم چنین گفت

سبحانك لا سواک یا هو

و تعریف دجال ملعون را این ملاعین و اوصاف آن را در باب
حضرت خیر النبیین صلی الله علیه و آله وسلم علی رغم الدجالین
فرود آوردند و بیربر ملعون خاطر نشان ساخت که چون آفتاب مظهر
تام است و پختن غله زراعت و میوه و سبزه از تاثیر او است وروشني
عالم وحیات عالمیان وابسته باو پس لایق عبادت و تعظیم او باشد وروی
بجانب طلوع او باید کرد نه بجانب غروب که روی در غرب دارد
و همچنین آتش و آب و سنگ و درخت و سایر مظاهر تا گاو و
سرگین آن نیز و قشقه و زنار را جلوه داد و حکما و فضلای مقرب
مقهور مقوی آوردند که آفتاب نیر اعظم و عطیه بخش تمام عالم
و مربي پادشاهان و پادشاهان مروج اویند و این معني باعث
تعظیم نو روز جلالی شد که از زمان جلوس هرسال دران روز جشن

میداشتند و لباس را موافق رنگ یکی از سیارات سبعه که هرروزی
بکوکبی منسوب است ساختند و دعاي تسخیر آفتاب که هندوان
تعلیم داده بودند بطریق ورد در نیم شب و وقت طلوع خواندن
گرفتند و کشتن گاو را که هندوان تعظیم عظیم میکنند و سرگین آنرا
پاک میدانند و خوردن گوشت آنرا حرام ساختند و مردم خوب را
عوض آن میکشتند و حکما تائید می آوردند که در طب مقرر
شده که گوشت گاو امراض گوناگون آورد و ردی الهضم است وآتش
پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند دین
زردشت را حق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و
بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند
تا فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابو الفضل بروش ملوک عجم
که آتشکدهٔ ایشان همیشه بر پای بود دایم الاوقات چه در شب چه
در روز در محل نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا
و نوری ست از انوار وي و هوم که عبادت است از آتش پرستي
بموافقت دختران راجه های هند خود از عنفوان شباب درون حرم
معمول بود ودر ایام نوروز سال بیست و پنجم از جلوس سجدهٔ
آفتاب و هم سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت
افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند و در روز عید هشتم سنبله
برسم اهل هند قشقه کشیده بدولت خانه برآمدند و ربهمانی جواهر
دران کشیده از دست براهمه به تبرک بر دست بستند و امرا
فرا خور حالت مروارید و جواهر دران روز پیشکش ساخته موافقت
دران باب نمودند و راکهی که عبارت است از لتهٔ پیچیده بر دست

بستن درگرد شد و برغم اسلام هر حکمی که ارباب ادیان دیگر
بیان کردند آنرا نص قاطع شمردند بخلاف این ملت که همه احکام
آن نامعقول و حادث و واضع آن فقرای عربان جمله مفسد و قطاع
الطریق و اهل اسلام مطعون قرار یافتند و بتمادی در باطن استقرار
گرفت يُرِيْدُوْنَ لِيُطْفِئُوْا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِم وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ وَلَوْكَرِهَ
الْكَافِرُوْنَ و بتدریج کار و بار بجائی کشید که هیچ احتیاج بدلیل
ابطال آنهم نماند یاد دارم که در ابتدای گفت‌وگو شبي در دیوان
خانه خاص فتح پور با شیخ ابو الفضل مرا مجالست روی داد
میگفت که ما را از جمیع مصنفین گله است از دو رهگذر یکی
آنکه چرا احوال پیغمبران سابق را بتفصیل ننوشتند چنانچه احوال
پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله وسلّم درضمن وقایع سنواة
نوشته اند جواب دادم که قصص الانبیا متعدد خود هست گفت
نی آن بسیار مجمل است بتفصیل بایستي نوشت گفتیم بتقریب
تقادم عهد همین قدر نزد مفسرین و ارباب تاریخ و سیر محقق شده
باشد و باقي به ثبوت نرسیده جواب داد که این جواب نمیشود دوم
آنکه هیچ اهل حرفه نماند که درتذکرة الاولیا و نفحات الانس و
غیرآن اسم آن مذکور نشده اهل بیت چه گناه کرده بودند که درانجا
داخل نساختند و این معني بغایة محل تعجب است درانجا هم
آنچه در وقت گنجید گفته شد اما که قبول میکند بعد ازان پرسیدم
که میل شما ازین مذاهب مشهوره بکدام بیشتر باشد گفت
میخواهم که روزی چند در وادیٔ الحاد سیري بکنم بمطایبه گفتم
اگر قید نکاح از میان بر میدارید بدنیست چنانچه گفته اند

بر داشت غلّ شرع بتائید ایزدي
از گردن زمانه علي ذکره السلام

خنده کرد و گذشت و چون باشارت صاحب معامله

که یک عنایت قاضي به از هزار گواه

در اعتقادیات دلیرانه باین پیران خرف که صدر و قاضي و حکیم
الملک و مخدوم الملک باشند در افتاده بحث میکرد و هیچ تامل
در کسر عرض ایشان روا نمیداشت و پادشاه را خوش می‌آمد خفیه
بدست آصفخان میر بخشي پیغام فرستادند که چرا با ما در می
افتي جواب میداد که ما نوکر مردي ایم همان حکایتست که نوکر
بادنجان نیستم و در اندک فرصت یگان یگان را بقوت مصارعه خود
و معاونت پدر و مظاهرت خلیفه زمان و مساعدت بخت بر زمین
ذل و هوان انداخت چنانچه گذشت و هیچ یکی از اهل اسلام جز
حکیم ابو الفتح و ملامحمد یزدي در بعضی مسایل با او مماشاة نمیکرد
چون مقاصد و مطالب دیگر پیش آمد فقیر خود را بگوشه عزلت کشیدم

اذا عظم المطلوب قل المتاعب

و آیة فرار خواندم تا از نظر افتادم و آن همه آشنائی به بیگانگی
کشید و الحمد الله که بدین خوش حالم

دل در تگ وپو نشد نیکو شد که نشد
جز در تو فرو نشد نیکو شد که نشد
گفتي که برنجم از نیکو شد کارت
دیدي که نیکو نشد نیکو شد که نشد

ونخود راقابل رعایت ونه ایشانرالایق خدمت دانستم وسر بسرراضی شدم

بیا تا تکلف بیکسو نهیم * نه از تو قیام و نه از ما سلام

و از دور گاه گاهی در صف نعال کورنش میکردم و نظارگی بودم

که صحبت بر نیاید تا موافق نیست مشربها

تا بعد ازین چه مقدار باشد

دیدم که دیدن رخت از دور خوشتر است

صحبت گذاشتم ز تماشائیان شدم

چون تفصیل آن جزئیات و خصوصیات و انتظام این وقایع بترتیب سنوات در سلک تحریر از قبیل محالات بود باین قدر اکتفا نموده شد و پناه بلطف ایزد تعالی که درهمه حال حافظ و معین بندهٔ اوست بر انجاز وعدهٔ الا ان حزب الله هم الغالبون الیس الله بکاف عبده دلیری بر نوشتن این قضایا که از وادي حزم و احتیاط بغایت دور بود کردم و خدای عز و جل گواه است و کفی با الله شهیدا که مقصود ازین نوشتن غیر از درد دین و دلسوزی بر ملت مرحومه اسلام که عنقا وار روی بقاف غربت کشیده و سایه بال خود از خاک نشینان حضیض گیتی باز گرفته چیزي دیگر نبود و نیست و از تعنت و حقد و حسد و تعصب بخدا پناه میجویم

رضیتُ بما قسّم اللهُ لي * وفوّضتُ امري الي خالقي

لقد احسن الله فیما مضي * کذلك یحسن فیما بقي

و درین سال حکیمي درفتحپور آمده گفت که خانهٔ میتوان ساخت که در هرچهار طرف آن آب باشد و دران غوطه زده بخانه درآیند و آب نفاذ نکند باین تقرب حوضي بیست گز در بیست گز و عمق آن سه گز در صحن دولت خانه ساختند و درون آن حجره سنگین و

بر سقف آن مناره بلند بنا کردند و از هرچهار طرف آن حجره پلها گذاشتند و دعوي حکیم چون قرابادینات دروغ برآمد وگریخته بجاي رفت اما حکیم علي گیلاني بعد از هفده سال در لاهور آن چنان حوضی ساخت ومیر حیدر معمائی *حوض حکیم علی * تاریخ یافت و آن حوض تا تمام را از زر سیاه که به مبلغ بیست کرور رسید پر ساختند و روزی با شیخ بنجهو نام قوالي خوش خواني صوفي وضعی از مریدان شیخ ادهن جونپوری که نامش تاریخ وفات میشود صحبت داشته و خوش وقت شده ومیان تان سین و دیگر مغنیان بیقرینهٔ هند را طلبیده او را بر انها ترجیح داده فرمودند که مجموع زر این حوض را شیخ بنجهو ببرد چون از حمل ان عاجز ماند اندک زری التماس کرد تا قریب هزار روپیه عوض آن باو انعام فرمودند و باقی آنرا درمدت سه سال کم وبیش بمصرف و غیر مصرف رسانیدند و همدرین ایام از شیخ مبارک تعلیم صرف هوائي گرفتند و پیش ازان روزي در وقت نمودن شیخ فیضی گفته بود که شیخ ما تکلف ندارند فرمودند آري ایشان همه تکلفها را بشما گذاشته اند و شیخ بنجهو و میان تانسین و همه ارباب غنا را نزد شیخ فرستادند تا تشخیص نماید او بمیان تانیسن گفت شنیده ایم که تو هم چیزی می تواني گفت تا آخر سرود اورا باصوات حیوانات تشبیه داده بهیچ برآورد و درین سال معصوم خان کوکهٔ میرزا حکیم که جوان مردانه و کارهای عظیم ازو بظهور پیوسته بود از میرزا رنجیده به ملازمت رسید و منصب پانصدی یافته در ولایت بهار نامزد شد و انجا با کالا پهار که سرداری از افغانان بقوت و شوکت ممتاز بود

جنگ کرده غالب آمد و از فتح پور فرمان هزاری و اسپ وخلعت
خاصه براي او فرستادند چنین میگویند که او حضرت مرتضی علی
کرّم الله وجهه را درخواب دید که گویا پنجهٔ مبارک خود بر پشت
او زده اند و از برکت آن در هیچ جنگی پشت نداده و نشان
پنجه بر پشت او هنوز ظاهر است

چه باک ازموج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

و درماه شوال سال مذکور ملا طیب راکه سفله رذل بود ازکیتهل طلبیده
تربیت نموده و اکثر تربیتها ازین قبیل است دیوان صوبهٔ بهار و
حاجی پور و رای پرکهوتم بشرح ایضا بخشی و ملا مجدي سرهندی
راکه سابقا پروانه نویس اسلیم شاهی بود امین و شمشیرخان خواجه
سرا را صاحب اهتمام خالصه ساختند و ایشان بمقتضای تسفل
که لازمهٔ ارذال است آنجا رفته نه خدارا بنده بودند و نه پادشاه را
رعیت و تحکمات و بدعتها پدید آورده و وقتهای نامعقول ناهنگام
را کفایت خیال کرده سپاهي را رنجانیدند و معصوم خانرا بزور
باغي ساختند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و هم
درین ماه مقصود جوهری میرزا مظفر حسین پیشکشهای راجه
علی خان را از خاندیس آورده گذرانید تا بعد از چند گاهي
گناه میرزا را بخشیدند ودرین ایام بشرف دامادی مشرف ساخته
او را رعایت فرمودند ودرین سال شهباز خان بخشی را با غازی
خان بدخشی و شریف خان اتکه و غیر آن بر سر راناکیکا نامزد
گردانیدند و رانا در کونبهل میر که قلعه مستحکم است در آمد واین
انواج فتح نمودند و آن ولایت را بغارت دادند و رانا شبي از قلعه

بدر رفت و بکوهستان دیگر پناه برد و درین سال سلطان خواجه از
مکهٔ معظمه معاودت نموده اسپان عربي نژاد و غلامي حبشي و
هدایای دیگر نفیس آورده بمنصب آرادت و صدارت رسید و میر
حاجي سال نهصد و هشتاد و شش بنام خواجه محمد یحیی از نبایر
حضرت خواجه احرار قدس الله روحه قرار یافته چهار لک روپیه
حواله ایشان نموده بتاریخ ماه شوال این سال از اجمیر روانهٔ مکهٔ
معظمه ساختند و شیخ عبد النبي و مخدوم الملک را که با یکدیگر
در افتاده باعث بي اعتقادی از سلف و خلف و موجب انحراف
از دین قویم شده بودند بحکم اذا تعارضا تساقطا بجانب مکه همراه
این قافله اخراج کردند تا در سال آینده بمقصد رسیده در ختم کار
که اعتبار آنراست از آلایش عارضی پاک گشته ایمان بسلامت
بردند و علم کارخود آخر کرد * هوعزیز قوم ذلّوا * تاریخ یافته شد *

و دراوایل سنه سبع وثمانین و تسعمایة (۹۸۷) خبر رسید که خان
جهان حاکم بنگاله فوت کرد فرماني مشتمل بر نوازش اسمعیل قلیخان
برادرش نوشته مظفر خان را که شرف دیوانی یافته بود حاکم آن
ولایت و رضویخان را بخشی وحکیم ابو الفتح را صدر و رای پتر داس و
میر ادهم را بشرکت او دیوان اعتبار کرده از فتح پور نامزد گردانیدند *

و در نوزدهم صفر این سال فقیر را حق سبحانه تعالی درسن چهل
سالگی فرزندي دلبندی محی الدین نام طوّل الله عمره و رزّقه
علما نافعا و عملا متقبلا کرامت فرمود و مولد او در بساور است *

و در این سال ملا که عشقی که خطاب خانی داشت ودیوانی و
مثنوی دارد مضحک با قاضی صدرالدین لاهوری بجانب کشمیر بوکالت

رفته بود آمد و به مصحوب محمد قاسم نام ایلچی علیخان حاکم کشمیر زعفران بسیار و مشک و قسطاس و شال و دیگر تنسوقات کشمیر و تبت پیشکش آورد و دریتولا حکیم علی خویش حکیم الملک گیلانی را که امروز در حکمت وطب و سایر علوم غریبه عدیم المثل است همراه وکیلان عادل خان دکنی به بیجانگر فرستادند و درین ایام میر نظام یزنهٔ میرزا شاهرخ برسم رسالت از بدخشان آمد و اسپان بدخشی و لعلهای آبدار و قطارهای شتر پیشکش گذرانید و درین ایام از بس که طالب جمع ریاست دینی با ریاست دنیوی بودند و تبعیت دیگری را تکلیف مالایطاق میدانستند شنیدند که حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین و بعضی از سلاطین ذوی الاقتدار مثل امیر تیمور صاحبقران و میرزا الغ بیگ کورکان و غیرهم خود خطبه میخواندند بنابران ظاهرا متابعت اظهار نموده و حقیقت استعلان در اجتهاد منظور داشته درجمعه غره جمادی الاول از سال نهصد و هشتاد و هفت در مسجد جامع فتح پور که نزدیک بمحل پادشاهی ساخته بودند مباشر امر خطیر خطابت گشتند و بیکبارگی حصر شده بلرزه افتادند وبتشویش تمام این سه بیت شیخ فیضی را بمدد دیگران نیم تمام خوانده از منبر فرود آمدند و امامت را بحافظ محمد امین خطیب حکم فرمودند و ابیات این است که

خداوندی که مارا خسروي داد * دل دانا و بازوي قوی داد
بعدل وداد مارا رهنمون کرد * بجز عدل از خیال مابرون کرد
بود وصفش ز حدّ فهم برتر * تعالی شانُه الله اکبر

و درین ایام چون طعن در عقاید اسلامی و مسایل فرعیه شایع بود و بدبختي چند از هندوان و مسلمانان هندومزاج قدح صریح در نبوت میکردند علمای سؤبیدین در تصنیفات از خطبه تبرا می آوردند و اکتفا بتوحید کرده القاب پادشاهی می نوشتند و مجال نداشتند که نام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم علي رغم الکذابین ببرند و این معني باعث بدنامي عام گشت و تخم فساد وفتنه درولایت سر کشیدن گرفت و باوجود این مردم ارذال و سفله از خواص و عوام قلاده ارادت برگردن انداخته خود را مرید می نامیدند و از امید و ترس مرید میشدند و کلمة الحق بر زبان جاري شدن ممکن نبود *

و درین ایام مظفرخان حاکم بنگاله مع پنج لک روپیه نقد و دیگر تحفهای نامی از فیل و پارچه که از حد حصر افزون باشد پیشکش فرستاد و سی و نه فیل از محمد معصوم کابلی نیزبنظر گذشت و در جمعه دیگر این ماه فقرا و مستحقین را در میدان چوگان جمع ساختند و خود بدانجا رفتند و قریب یک لک کس از زن و مرد داخل آن محاوطه گشتند و سلطان خواجه صدر و قلیج خان یکیک را زر انعام میدادند و هشتاد کس از عورات و اطفال دران روز محشر ته دست و پای هلاک شدند و از کمر بعضي عورات که شوهران ایشان در بنگاله مرده بودند همیانهای پر از اشرفی و روپیه برآمد و این معنی باعث بی اعتقادي از جمیع فقرا شد و حکم کردند که من بعد اندک مردم را می آورده باشند و بعد از اندک زمانی آن رسم را هم زود برطرف ساختند و همدرین ایام قطب

الدین محمد خان اتکه را اتالیق شاهزاده بزرگ گردانیده مجلس
عظیم نهادند او فیلان نامدار و دیگر پیشکش لایق منصب خود
گذرانیده چنانچه رسم و قاعده می باشد شاهزاده را بردوش برداشته
طبقهاي زر و جواهر نثار فرمود *

و درین سال ایلچیِٔ عبد الله خان اوزبک بمصحوب مکتوبی
محبت انگیز از ماوراءالنهر آمد و میرزا فولاد برلاس را با خواجه
خطیب که از آدمی زادهاي بخارا بود با تحف و هدایا همراه او
فرستاد و ختم نامه برین بود که

چو ما دوست باشیم با یکدگر * بود بحر و بر ایمن از شور و شر

و درین ایام محضري بخط و مهر مخدوم الملک و شیخ عبد النبي
صدر الصدور و قاضي جلال الدین ملتاني که قاضي القضاة بود
و صدر جهان مفتي کل و شیخ مبارک که اعلم العلمای زمان بود
و غازي خان بدخشی که در علم معقول بی نظیر بود در باب
تفضیل امام عادل مطلقا بر مجتهد و تجویز ترجیح او روایت
مرجوحه را در مسئلۀ مختلف فیها درست کردند تا هیچکس را
از ایشان مجال انکار بر احکام چه شرعی چه ملکي نباشد و بخودي
خود ملزم شوند و سخن دران باب باطناب کشید مبحث این بود
که اطلاق لفظ اجتهاد و مجتهد برکه توان نمود و امام عادل دانای
مصالح ملکي را که بمراتب بهتر از مجتهدین است میرسد که
بحسب مصلحت وقت و اقتضای زمان مسئلۀ مختلف فیها را
امضا فرماید تا بالآخره بعضی بطوع و بعضی بکره بران تذکره مهرها
کردند و صورت آن بجنس نقل نموده میشود *

محضر

مقصود از تشئید این مباني وتمهید این معاني آنکه چون هندوستان
صینت عن الحدثان بمیامن معدلت سلطاني و تربیت جهانبانی
مرکز امن و امان و دایرۀ عدل و احسان شده طوایف انام از خواص و عوام
خصوصا علمای عرفان شعار و فضلای دقایق آثار که هادیان بادیۀ نجات
و سالکان مسالک اوتوا العلم درجات اند از عرب و عجم رو بدین
دیار نهاده توطن اختیار نمودند جمهور علمای فحول که جامع فروع
و اصول و حاوی معقول و منقول اند و بدین و دیانت و صیانت
اتصاف دارند بعد از تدبیر وافی و تامل کافی در غوامض معاني
آیۀ کریمه أَطِيْعُوا اللّٰهَ وَأَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ و احادیث
صحیح ان احبّ الناس الی الله یوم القیمة امام عادل من یطع
الامیر فقد اطاعني و من یعصی الامیر فقد عصانی و غیر ذلک
من الشواهد العقلیة والدلایل النقلیة قرار داده حکم نمودند که مرتبۀ
سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبۀ مجتهد است و حضرت سلطان
الاسلام کهف الانام امیر المومنین ظل الله علی العالمین ابو الفتح
جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله ملکه ابدا اعدل و
اعقل و اعلم بالله اند بنابران اگر در مسائل دین که بین المجتهدین
مختلف فیها است بذهن ثاقب و فکر صایب خود یک جانب را
از اختلاف بجهة تسهیل معیشت بني آدم و مصلحت انتظام عالم
اختیار نموده بآن جانب حکم فرمایند متفق علیه میشود و اتباع
آن بر عموم برایا و کافه رعایا لازم و متحتم است و ایضا اگر بموجب

رای صوابنمای خود حکمي را از احکام قرار دهند که مخالف
نصی نباشد و سبب ترفیه عالمیان بوده باشد عمل بران نمودن بر
همه کس لازم و متحتم است و مخالفت آن موجب سخط اخروي
و خسران دینی و دنیوی است و این مسطور صدق وفور حسبةً لله
واظهارا لاجراء حقوق الاسلام بمحضر علمای دین و فقهای مهتدین
تحریر یافت و کان ذلك في شهر رجب سنه سبع و ثمانین و تسعمایة
(۹۸۷) * و مسودهٔ آن محضر بخط شیخ مبارک بود و دیگران بکره
نوشتند و شیخ مبارک بطوع در ذیل آن نوشت که این امریست
که من بجان و دل خواهان و از سالهاباز منتظر آن بودم و بعدازان
که فتوی بدست آوردند راه اجتهاد مفتوح گشت و اعقلیت امام
متحقق شد و معارضي نماند و تحلیل و تحریم موقوف گشت
واعقلیت امام بر حکم شرع بشد اسلام را تقلید نامیدند و حال شیخ
ابو الفضل بعینه چون حال حیرتي شاعر سمرقندی بود که از بعد ایذا
که از ماوراء النهریان بارد مزاج کشید برغم ایشان بهکهنه مومنان عراق
یار شده راه بیراهه اختیار کرد و اخترت النار علی العار در باب
او درست نشست *

و در شانزدهم ماه رجب این سال بجانب اجمیر روان شدند
و بعد آن تا الیوم چهارده سال باشد که عطفهٔ عناني بآن طرف
واقع نشده و بیست و پنجم شعبان از پنج کروهی اجمیر پیاده شده
شرف زیارت دریافتند و عقلا خنده زنان میگفتند که عجب کل
العجب انکه با خواجه اجمیری این همه اعتقاد و باصل الاصول که
در هر گوشه صد هزاران هزار ولي کامل و مکمل همچون خواجه

قدّس الله سره العزیز از گوشهٔ دامن او بر خاسته اند و آن همه انکار

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است
درین چمن گل بیخار کس نچید آری
چراغ مصطفوی با شرار بولهبي است

و بعد از روان شدن مخدوم الملک و شیخ عبد النبی خلق را بخلق
قران و توغل در استحاله وحی و تشکیك در نبوات و امامات امتحان
کردند و بود جن و ملک و سایر مغیبات و معجزات و کرامات انکار
صریح آوردند و تواتر قران و ثبوت کلامیت آن و بقای روح بعد از
اضمحلال بدن و ثواب و عقاب را بغیر از طریق تناسخ محال شمردند
و امثال این ابیات را متمسک مي آوردند

از حقیقت بدمست کوری چند * مصحفی ماند و کهنه گوربی چند
گور با کس سخن نمی گوید * سرّ قرآن کسي نمی جوید

عید آمد و کارها نکو خواهد کرد * چون روی عروس
ساقی می ناب در سبو خواهد کرد * چون خون خروس
افسار نماز و پوز بند روزه * یک بار دگر
از گردن این خران فرو خواهد کرد * افسوس افسوس

قرار دادند که بکلمهٔ لا اله الا الله اکبر خلیفة الله علانیه تکلیف
نمایند غایتش از ظهور خلل ملاحظه نموده در اندرون حرم بگفتن
چند کسی اکتفا نمودند و * فتنهای امت * تاریخ یافته شد و
در باب ترک تقلید دین مبین قطب الدین محمد خان و شهباز
خان و امثال ایشانرا ترغیب کردند و ایشان امتناع آوردند و

قطب الدین خان گفت پادشاهان ولایت چون خوندکار روم و غیر
ایشان که این سخنان شنوند چه گویند همه همین دین دارند خواه
تقلیدی باشد خواه نه و از روی تعرض فرمودند که تو برای
خاطر خوندکار روم غایبانه از جانب او این درشتي میکني و جای
از برای خود وقتی که ازینجا بروي پیدا کردهٔ تا اعتبار یابی همانجا
برو و شهباز خان نیز تیز و تند درین وادی درآمده بیربر سگ
جهنمی را که طعن صریح در دین میکرد دشنام صریح داده گفت
که اي کافر ملعون حالا تو هم این چندین سخنان میگوئی ما از عهدهٔ
تو میتوانیم برآمد وکار به بیمزگی کشید و بشهباز خان بخصوص و
بدیگران بطریق اجمال فرمودند که میفرمائیم که کفش پر نجاست
بر دهنهای شما بزنند و در همین ایام ترسون محمد خان حاکم پتن
از گجرات رسید و درین سال قاضی علی بغدادي که برای تحقیق
و ضبط اراضی مدد معاش و تداخل بر رسم شیخ عبدالنبی منصوب
گردانیده بودند هزاریان و پانصدیان ایمه را تا صدي از نظر می
گذرانید واکثر زمین آنها را می بردند و ازگاو غدد وي (؟) گفته اندکی
میگذاشتند و باین تقریب اعتبار خاندان اکابر و اعیان و معارف
و مشاهیر از شهرها بر افتاد و فرزندان هیچ طایفه چون آدمی
زادگان هند ناقابل نماندند فخلف من بعدهم خلف اضاعو الصلواة
و اتبعو الشهوات و مدارس و مساجد مدروس و اکثری جلای وطن
شدند و اولاد ناقابل ایشان که ماند بمرور بپاجي گري نام برآوردند

مدارس از علما آن چنان بود خالي
که ماه روزه ز میخواره خانهٔ خمّار

برند تختهٔ لوح ادیب از پی نرد
کنند مصحف قاري گرو بوجه قمار

و درشتی بسیار بحکیم الملك از جهت مخالفت او با شیخ ابو الفضل
که اورا نضله میگفت نموده عاقبة الامر حکم اخراج بجانب مکه
فرمودند و در ماه مبارک رمضان این سال قاضي علي مذکور فقیر
را نیز که از خدمت باز ماندهٔ خود را بزعم خود از جمله منسیان
ساخته بودم در بلدهٔ اجمیر از نظر گذرانید و هزار بیگه مدد معاش
را که ضایع کنندهٔ روزگار است شنوانید

بدرگاه حکام درگاه و بیگه * روي تا کنی بیگهٔ چند حاصل

فرمودند که پندارم در فرمان او قیدی هم شده بود عرض کرد که
بلي بشرط خدمت فرمودند که بپرسید که مگر ضعفي داشت که از
خدمت ماند غازیخان بدخشی دربدیهه گفت که ضعف طالع
داشت و هرکدام از مقربان بجهت حق امامت سابق که دران
ایام با نماز برطرف شده بود سفارش ها نمودند و شهبازخان
بخشی گفت که او همیشه درخدمت می باشد جواب دادند که ما
کسی را خدمت بزور نمیفرمائیم اگر داعیهٔ خدمت ندارد زمین او
مناصفه باشد فی الحال تسلیم کردم و این معني بسیار گران آمد
و روی برتافتند و چون قاضي علی مکرراً بعرض رسانید که درحق
او چه حکم میشود بعد از مبالغه فرمودند که شیخ عبد النبي را که
هنوز در اردو بود بپرسند که او بی شرط خدمت استحقاق چه قدر
زمین داشت شیخ بدست مولانا الهداد امروهه مرحوم پیغام فرستاد
که چون عیالمند است و خرج هم شنیده میشود که دارد ما هم

این قدر که فرموده اند هشت صد یا هفتصد بیگه تجویز میکردیم
و مقربان این عرض را مناسب ندیدند و مرا مبالغه بر التزام خدمت
گردند خواهی نخواهی باز بدام افتادم

مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش

و این همه به تقریب قبول نا نمودن داغ بود که بارها مکرر حکم
بآن فرمودند و بزبان حال و مقال همین میگفتم

شادم که یکسوار ندارم پیاده هم * فارغ ز قید شاهم و از شاهزاده هم

و درین سال هم تمغا و هم جزیه که حاصل آن بچند کرور میرسید
بر طرف ساختند و فرامین در تاکید این امر صادر شد و همدرین
سال محمد معصوم خان پسر معین الدین احمد خان فرنخودی که
حکومت جونپور داشت بدرگاه آمده باز رخصت جونپور یافت وملا
محمد یزدی را بقاضی القضاتی انجا مقرر ساختند و حکومت دهلی
بمحب علی خان پسر میر خلیفه تفویض یافت و ملا محمد یزدی
در صوبه جونپور رفته فتوی بوجوب خروج و بغی بر پادشاه داد تا
محمد معصوم کابلی و محمد معصوم خان فرنخودی و میر معز الملک
و نیابت خان و عرب بهادر و دیگران تیغها کشیده هر جا
چنانکه مذکور شود جنگهای عظیم کردند و ایمه میگفتند که پادشاه
در زمین مدد معاش ما و خدای عزّ و جل در ملک او تداخل
نمود ارحم ترحم عاقبت مهتر سعادت که پیشرو خانی خطاب
دارد وقتی که نزد معصوم خان جونپوری رفته بازگشت حقیقت
فتوی ملا محمد یزدی را بعرض رساند تا میر معز الملک و ملا
محمد یزدی را بتقریبی از جونپور طلبیدند چون بفیروزآباد که

هزده کروهی آگره است رسیدند حکمی فرستادند که سواران را
ازیشان جدا ساخته و هردو را بکشتی نشانده و از آب جون گذرانیده
بجانب گوالیار برند و متعاقب حکمی دیگر میرسد که اینها را ضایع
سازند و موکلان در کشتی دیگر می نشینند و ایشان را در کشتی
دیگر کهنه می نشانند آخر در قعر آب بملاحان میگویند تا کشتی
عمر این هر دو را در گرداب فنا غرق میسازند و بعد از چند روزی
قاضی یعقوب از بنگاله میرسد و اورا هم متعاقب ایشان میفرستند
و یگان یگان را از ملایان که ازو توهم بی اخلاصی داشتند درنهانخانه
عدم میفرستادند و علمای لاهور را جلای وطن ساخته هر کدام را
چون سلک منثور از هم گسستند ازان جمله قاضی صدر الدین لاهوری را
که تحقیق او زیاده از مخدوم الملک بود بقضای بهروچ از گجرات و
ملا عبد الشکور گول دار را بقضای جونپور و ملا محمد معصوم را به
بهار نامزد گردانیدند و شیخ منور را بمالوه جلای وطن کردند وصدارت
آن صوبه بدو تفویض یافت برین قیاس هر کدام در غربت مقضی
المرام شدند اما شیخ معین نبیره مولانای معین واعظ مشهور را بجهة
کبرسن و اطلاق اسم شیخی برو از ملایان که مقلد محض و دشمن
دین و نا دولت خواه و فقیر کهنه فلاکتی قرار یافته اند مستثنی
ساخته و متعرض نشده در لاهور ماندند تا انکه در سنه نهصد و نود
و پنج درگذشت و حاجی ابراهیم سرهندی را صدر گجرات ساخته
فرستادند و او ذخیره و زر بسیار برشوت از ایمه گرفت و زر فراوان
جمع کرد و اگر نمیدادند مدد معاش را باز یافت می نمود و این
معنی بعرض رسید که داعیهٔ رفتن بدکهن هم داشت تا بتهمت

بغی ازانجا طلبیده بحکیم عین الملک سپردند و در مجالس شبها
می طلبیدند او رسالهٔ مشتمل برنقل دروغ ازبزرگان دین خوش‌آمد
خیال کرده گذرانید وآن جعل و لباس ظاهر شد حاصل انکه
عبارتی جعلي از شیخ ابن عربی قدس الله سره در کتابی کهنه
کرم خورده بخط مجهول نوشت که صاحب زمان زنان بسیار خواهد
داشت و ریش تراش خواهد بود و صفتي‌چند که در خلیفة‌الزمان
بود درج کرد و باوی بسرعنایت آمده در سلک بار یافتگان پایه
قرب درآوردند و موافق نقل حاجی ابراهیم در رساله کهنه ازکتب
ملا ابو سعید برادر زاده میان‌مان پانی پتی حدیثی موضوع گذرانیده
بودند که پسرصحابي متّرش در نظرآن حضرت صلي الله علیه و
آله و سلم آمد فرمودند که اهل بهشت باین هیات خواهند بود
چون بشاه فتح الله و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح بحثهای
دلیرانه میکرد و مذمتها می نمود بقلعه رنتهنبور فرستادند تا بمرد
و جثهٔ او را بعد از انداختن پایان قلعه یافتند که باپارچهای
طولانی بسته بود و شهرت چنان یافت که خود را از بالای قلعه
مي انداخت و این واقعه در سنه نهصد و نود و چهار روي نمود

فاصبحنا من الدنیا بجنات کفردوس
و اصبحنا بلا دار کان لم تغن بالامس

و علمی که مردم خوانده بودند و بال و سبب زوال ایشان شد و علما
و مشایخ مقتدای اطراف را فرامین فرستاده بدرگاه می طلبیدند
و مدد معاش و اوقات را خود تحقیق می نمودند و همه را موافق
توره تسلیم و تعظیم فرموده و صحبت باو در خلوت یا جلوت داشته

بمقتضای رای خویش قدري زمین مقرر میداشتند و هرکسي
را که میدانستند که مرید میگیرد یا مجلس سماع یا نوع قلابي دارد
آن را دکان نامیده یا درقلاع می کشیدند یا اخراج بجانب بنگاله
و بکر می‌نمودند و این معرکه پیوسته درگرد بود پیران معمر و
شیخان فانی مرحوم تر از دیگران بودند وتفصیل این تطویل دارد
بنابران فرامین صوفیه صاحب سماع و اهل ذوق مقید بامضای
مستوفیان هندو شد و از بد حالی حال فراموش کردند و جلای
وطن یافته در موشخانها خزیدند و وضع منقلب گشت

چنان‌قحط سالی شد اندر دمشق * که یاران‌فراموش کردند عشق
چنان آسمان برزمین شد بخیل * که لب تر نکردند زرع‌ونخیل

و الحق آن مجالس خنک وآن حالتهای افسرده و آن حرکات زشت
وآن تکلفات بیراه وان صوفیان مرائی‌نابرخوردار اکثری قابل‌همین
بودند که بر افتند

آن نه صوفي گری و آزادیست * بلکه کیدی گری و قوّادیست
دزدی و راهزني بهتر ازین * کفن از مرده کني بهتر ازین

هرچند مي خواهم که این عجاله پاره معنی تاریخي هم داشته
باشد قلم از دست بي‌اختیار بجانب دیگرو طرح و وضع جدید زمانه
و سخنان مذهب و ملت نوکه سوختهٔ آنم میرود

و اخلاق کافور اذا شئت مدحه * و ان لم اشأ تملي علي و اکتب
کش میکني بخانه خاوند میرود

کاشکي ازین خلاص مي یافتم اما چکنم که
ذهب الذین یُعاش فی اکنافهم * و بقیت فی خلف کجلد الاجرب

خطابي با فلک کردم که از تیغ جفا کشتي
شهان مجلس آرای و جوان مردان برمك را
زمام حلّ و عقد خود نهادی درکف قومي
که از روي کرم باشد بر ایشانان شرف سگ‌را (؟)
همان‌درگوش‌جانم‌گفت‌فارغ‌باش‌خوش‌میزی
که سبلت برکند ایام هزده روز یکیک را

و درین سال مظفرخان به بنگاله رفته در معاملات سخت گیری بنیاد کرده و امراي آن حدود را متاذي و متضرر ساختن گرفت و جایگیر اکثری را باز یافت نموده و رسم داغ و محلي بطرز دربار و محاسبات برسم کهنه در میان آورد

مشودر حساب‌جهان سخت‌گیر * که‌هرسختگیری شود سخت‌میر
بآسان گذاري دمی میگذار * که آسان زید مرد آسان گذار

و باباخان قاقشال و خالدی‌خان‌که از اعیان و اساطین بودند هرچند استعفای داغ والتماس مقرر داشتن جایگیر نمودند طرفی نه بست و بجهة باز یافت زرجایگیری که بی داغ ومحلی‌گرفته بود خالدي خان را مقید ساخت وکف پائي فرمود اتفاقا در همان ایام‌فرمانی بنام او رفت باین مضمون‌که روشن بیگ نامی نوکرمیرزا محمد حکیم را که از کابل به بنگاله رفت بسیاست برساند مظفرخان اورا از میان قاقشالان برآورده و بابا خان را سخنان درشت گفته و فرمان نموده برسردیوان گردن روشن بیگ زدن فرمود وهمه سپاهیان انجا از معاینهٔ این حال برخود لرزیده باتفاق سرها تراشیده و طاقیهای مغولی پوشیده اظهار کلمه عصیان نمودند و در شهر گور که برزبان

قدیم آنرا لکهنوتي میگفتند جمع شده اموال مظفرخان را هرجا که یافتند بغارت بردند ومظفرخان کشتیهای بسیارجمع کرده حکیم ابو الفتح و تپرداس را فرمود تا بافواج خویش در برابر قاقشالان رفتند و معلوم است که از حکیم ابوالفتح که یار بزم بود نه رزم و از تپرداس هندوی نویسنده برین قیاس چه آثار جلادت بظهور رسیده باشد و بمظفرخان فرمان استمالت ا شتمال جماعه قاقشالان و تقرر جایگیر ایشان که دران ایام رفته‌بود بقاقشالان فرستاده پیغام دادند که رضوی خان و تپرداس را فرستند تا خاطر جمعدارند و نام بردهارا با میر ابو اسحاق پسر میر سید رفیع الدین محدث روانه گردانید ایشان همه را در بند کشیده بازارمحاربه گرمترساختند در همین اثنا ملا طیب ورای پرکهوتم‌بخشی که جایگیر معصوم خان کابلی و عرب بهادر وسایر امرای بهار را بیک قلم تغیرداده و بنیاد بد سلوکی کرده و تجبر و تکبر بیش از اندازه پیش آورده ایشان را بزور باغی ساخته بودند با جمعیت خویش از آب جوسا گذشته بجنگ معصوم خان رفتند و عرب بهادر غافل برسر رسیده رای پرکهوتم رابقتل رسانیده وغنیمت بسیار یافته بعد از ارسال رسل و رسایل بعزم اتفاق باباخان قاقشال بگرهی شتافتند و از جانب مظفرخان خواجه شمس الدین محمد خوافی که حالا دیوان کل است درگرهی سر راه برایشان گرفت و معصوم خان بجنگ غالب آمده و بقاقشالان یکي شده و از آب گنگ گذشته بر سر مظفر خان آمد مظفرخان در قلعه ټانډه که چار دیواري کهنه بیش نمانده بودمتحصن شد و وزیرخان جمیل بیک که از امرای قدیم الخدمت

بود باتفاق جان محمد خان بهبودی و دیگر سپاهیان بمخالفان در
آمدند و حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین و اکثر اعیان را دستگیر
ساختند و این هردو سردار با رای تپرداس بنوعي از حبس
خلاص یافته بمدد زمین داران خود را بحاجی پور رسانیدند و حکیم
نور الدین قراری دران فترات از عالم درگذشت و قاقشالان و معصوم
خان مظفر خان را بقول و عهد از قلعه تانده برآورده بعد از انواع
عقوبت بآن عالم فرستادند و اموال و اشیای اورا سرمایهٔ استظهار
ساخته جمعیت گرفتند و تمام ولایت بنگاله و بهار را متصرف شده
جمعیت سوار و پیادهٔ بسیار بهم رسانیدند و میرزا شرف الدین حسین
را که از بند قاسم علي‌خان بقال حاکم کالپي به بنگاله فرستاده بودند
از قید بر آورده بسرداری بر داشتند و فتنه عظیم قایم شد و راجه
تودرمل با صادق محمد خان و ترسون محمد خان و سایر امرای
عظام برای قلع مادهٔ این فساد از فتح پور نامزد گشتند و محب
علي خان حاکم رهتاس و محمد معصوم خان فرنخودي حاکم جونپور
و دیگر جایگیرداران نواحی بکومک راجه تعین یافته و هنوز در راه
بودند که شاهم خان جلایر با سعید خان بدخشي جنگ کرده اورا
بقتل رسانید محمد معصوم جونپوری سه هزار سوار کار آزموده مسلح
و مکمل بنظر راجه در آورد اما آثار خروج از حرکات و سکنات اوظاهر
بود و راجه اینمعنی را فهمیده اورا بانواع تسلی میداد و حقیقت حال
نوشته بدرگاه فرستاد و محمد معصوم خان کابلی و قاقشالان و میرزا
شرف الدین حسین باسی هزار سوار جرار و پانصد فیل و کشتی فراوان
و توپخانه آراسته در نواحی قصبهٔ منگیر قصد محاربه و مقابله نمودند

و راجه از ممر نااعتمادي لشکر که همه واقعه طلب بودند مصلحت
جنگ میدان ندیده در قلعه منگیر تحصن جسته هر روز جدل داشت
و درین لشکر عسرت بسیار روی نمود درین حین زین الدین کنبو
خویش شهباز خان یك لک روپیه بداکچوکي از راه آب برده براجه
رسانید تا مدد خرجی چند روز شد و همین طور یک لک روپیه
در سر هرچند روزی گاهی بدست دریا خان آبدار و گاهی
سرمدی و گاهی پسر سیته بهگوان داس خزانچی میفرستادند و
خبر بتوالی میرسید و از جمله ڈاکچوکیان قاضي زاده صاحب حسن
ناقص عقل عبد الحي خواص پسر قاضي صدر الدین سنبلي که
او نیز از خبط سخنان در مذهب و ملت میگفت جوان مرگ شده
کشتی عمر او بغرقاب بلا رفت درین هنگام همایون فرملی پسر شاه
فرملی مشهور که او را همایون قلي خان خطاب داده بودند و در
وقت گفت و گوی مسلمانیهاي جدید و تکلیف و امتحان مردم
در اجمیر آن معاملات هول انگیز را دیده بود باتفاق ترخان دیوانه
از لشکر راجه گریخته بمخالفان پیوست اتفاقا در امتداد ایام
محاصرهٔ بابا خان قاقشال از بیماري صعب مشرف بر موت گشت
و جباري پسر مجنون خان قاقشال که رکن رکین آن جماعه بود
و الحال در خدمت است و رعایت یافته بتقریب ضعف باباخان
ارادهٔ رفتن نمود و جمعیت آن جماعت از هم گسست و معصوم
خان کابلي بضرورت بجانب بهار شتافت و عرب بهادر ازان جا
بایلغار رفت تا پتنه را متصرف شود و خزانهٔ پادشاهی را بدست
آورد بهار خان خاص خیل که بسید عارف مشهور بود در قلعه پتنه

متحصن شد و راجه تودرمل معصوم خان فرنخودی را با جمعي بکومک بهار خان فرستاد عرب چون تاب مقاومت آن جماعه نه داشت خود را بجانب کچیتی[۲] که زمین دار مشهور است کشید و راجه و صادق خان با بقیهٔ امرا بقصد استیصال معصوم خان کابلي متوجه بهار شدند او شبخون آورد اتفاقا بر سر منزل صادق خان ریخت و دران شب تارماه بیك نام سرداري بزرگ که با آلغ خان حبشي ترکیب یافته بقرا ولی تعین شده بود کشته شد والغ خان بدر رفت و صادق خان ثبات قدم ورزید و معصوم خان حسب الامکان جنگ مردانه کرد و چون دید که کاری نکشوده مانده و روان شد و دران اولکاء وسیع قزاق میگشت تا آخر پناه بعیسي خان زمین دار اڈیسه برد که درنیولا دوصد و پنجاه فیل و سایر تحف نفیس به مقدار چهار لك روپیه و طلا آلات و اگر و قماش و پارچه غیر مکرر بدست سعید خان مغول بدرگاه فرستاد و تا الحال همانجاست و آن صوبه تا کرهی بتصرف افواج پادشاهي در آمد و درین ایام شجاعت خان و پسرش قایم خان را که از اهل نغمهٔ مقرری بود و جوان ظریف و نازک و پدر و پسر هردو بحسب طلب از سارنگپور متوجه فتح پور شده بودند نوکران ایشان بجهت بد سلوکی و بد معاملگي و بد عهدي و رذالت که لازمهٔ سردار عهدشده بقتل رسانیده متفرق شدند میگویند که روزی سایلي از شجاعت خان و دیگر خوانین که بدربار نشسته بودند چیزي طلبید او بعد از الحاح بسیار جواب

(۲ ن) کچپتي

داد که بابا پل خیرات ترا داخل بر آورد ما نساخته‌اند بعد ازین واقعه شریف خان اتکه را بمالوه بجاي او نامزد کرده و بمنزل او رفته و مهمانی عظیم گرفته بدان صوب روانه ساختند *

و درین سال خان اعظم را که از مدتي باز نظر بند بود از اگره طلبیده و نوازش نموده باپنج هزار سوار بحکومت بنگاله نامزد گردانیدند و شهباز خان را از ولایت رانا طلبیده بافواج آراسته بکومک خان اعظم تعین کردند تا بسرحد حاجي پور رسیده و جنگل کچیتي را بریده عرب بهادر را ازان جا براورد *

درین سال حکیم الملک گیلانی را از جمله ناموافقان در مذهب و مشرب شمرده با مبلغ پنج لک روپیه دروجه انعام مستحقان از شرفا و ضعفا بجانب مکه معظمه چنانچه گذشت روانه گردانیدند و تا آخر عمر همانجا ماند

از سر کوي تو نمي جنبم * آسمان نیستم زمینم من

و هر چند فرمان طلب رفت نیامد و خود را بحق سپرد و درین سال مشایخ نامدار را از اطراف و اکناف طلبیده با هرکدام صحبت خاص داشته تحقیق چیزها می نمودند و اکثری خوش آمدي و طالب بیگه چند که خاک بر سر آن باد و چاپلوسي و متملق و لعنهٔ ظاهر شدند و مقصود اصلي اظهار خارق بود آن خود نصیب اعداست ماند اخلاق از ترک و تجرید و توکل واستغنا و علوهمت و آن هم بر وجه کمال از همه مسلوب دیدند ازین ممر بدگماني بجاهاي دیگر سرایت کرد

پوشیده مرقعند این خامي چند * بگرفته بطامات الف لامي چند

تا رفته‌رہ صدق و صفا گامی چند * بد نام کنندۂ نکو نامی چند
ازان جمله شیخ چانیلده[2] خلیفۂ اعظم شیخ عبد العزیز ساکن قصبه میوهنه بحسب حکم در عبادت خانه فرود آمد و نماز معکوس نمودن و فروختن گرفت و حکم کرد که فلان حرم پسر خواهدزائید اتفاقا دختر زاد و حرکات بارد ظاهر ساخت و همچنین سید هاشم فیروزآبادی بصد طرفگی آن دوکانی وا کرد و باعث بی اعتقادی از مشایخ سلف شدند اما چون شیخ متّهی افغان کاسی[3] را از پنجاب طلبیدند بمقتضای امتثال پیاده همراه قاصدان از خانقاه روان شد تا محفۂ او را از دنبال آوردند و در فتح پور بخانه شیخ جمال بختیار فرود آمده پیغام داد که دیدن من بر هیچ پادشاهی مبارک نیامده و او را نادیده زود رخصت دادند و همچنین شیخ الهدیه خیرآبادی که بادیۂ فقر بقدم توکل و تجرید پیموده از پادشاه هیچ زمین قبول نکرده بود و سلسله عظیم داشت با پسر خویش شیخ ابوالفتح که فقیر در آخر عهد اسلیم شاه در سنبل بر حسب فرموده مولوی علامی اوستادی میان حاتم سنبلی رحمه الله پیش ایشان ارشاد قاضی و حاشیه میخواند و حالا قایم مقام پدر است و هم در علم و هم در معامله و هم در حال مشارٌالیه است بدرگاه بر حسب طلب آمد و اورا ایستاده با عزاز دیدند و چون پرسشی رفت اشاره بسامعه خود کرد که سخن بلند می شنوم و معذور داشته در فور وداع نمودند و درین سال اسافل و اراذل عالم نمای جاهل تعاضد دلایل

(۲ ن) جانیلده (۳ ن) کایسی

باطل نموده برین آوردند که حالا صاحب زمانی که رافع خلاف و اختلاف هفتاد و دو ملت از مسلم و هندو باشد حضرت اند و شریف از رسایل محمود بسخوانی مستشهد آورد که او تصریح نموده باین که در سال نهصد و نود بر دارنده باطل شخصی خواهد بود و همه تعبیر از صاحب دین حق تشخیص کرده که بحساب جمل نهصد و نود است و خواجه مولانای شیرازی ملحد جفردان که از مکه‌معظمه رساله بعضی از شرفا آورد درین باب که بموجب احادیث صحیح هفت هزار سال که مدت ایام دنیا است سپری شد و حالا وقت ظهور مهدی موعود است و خود هم رساله ترتیب داده گذرانید و امثال این خرافات شیعه نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کره بعضی این رباعی می خواندند که به حکیم ناصر خسرو و غیره منسوب است

درنهصد و هشتاد و نه از حکم قضا * آیند کواکب از جوانب یکجا
درسال اسد ماه اسد روز اسد * از پرده برون خرامد آن شیر خدا

و این همه باعث دعوی نبوت شد اما نه بلفظ نبوت بلکه بعبارت آخر

و درینولا عرض داشت راجه تودرمل رسید که تا این زمان بانواع مدارا و دلاسا معصوم خان فرنخودی را همراه دارد اما خواجه شاه منصور دیوان زر باقی بسیار ازو و از ترسون محمد خان طلب داشته و بتهدید و وعید فوق الحد نوشته فرستاده اینها را بی پا گردانیده درین وقت نازک این اداها باعث تفرقه لشکر میشود چون سخت گیری شاه منصور بارها بعرض رسیده بود او را بیدخل ساخته چند روزی از برای مصلحت بشاه قلی خان محرم سپردند و بجای او

وزیر خان برادر آصف خان هروی را دیوان کل ساختند و قاضی علی بغدادی دلازار منحوس منکوس بومشکل مردود الرب و الخلق را معین او اعتبار کردند تا باتفاق مهمات را فیصل دهند سبحان الله این چه ترکیب مناسب است *

و درین ایام آدمی بیگوش بدرگاه آوردند که سوراخ گوش اصلا نداشت و باوجود آن هرچه میگفتند می شنید و جای گوشهای او قاع صف صف بود و درین سال درپی تحقیق این امر شدند که طفلی شیر خواره چند را در گوشه دور از آبادانی در محلی نگاهداشته چنانچه هیچ آوازی نشنوند دایهای مودب باید بر ایشان گماشت و هیچ تعلیم سخن نباید داد تا به بینم که بمقتضای این حدیث مشهور که کل مولود یولد علی الفطرة اینها بکدام دین و مذهب ملقن میشوند ونخست از همه چه کلمه میگویند بنابران تخمینا بیست طفلی رضیع را از والدین جدا کرده و بزر تسلی داده و در محلی خالی داشته آنرا گنگ محل نامیدند و بعد از سه چار سال همه گنگ برآمدند و وجه تسمیه راست آمد و اکثری در انجا رضیع مادر خاک شدند مادرم خاکست و من طفل رضیع * میل طفلان نیست بر مادر بدیع زود باشد کارمیده ز اضطراب * در کنار مادر افتم مست خواب و درین سال شاهزاده دانیال را با شیخ فیضی که نسبت آخوندی داشت و شیخ جمال بختیار و جمعی از نزدیکان باجمیر فرستادند و مبلغ بیست وپنجهزار روپیه بجهت فقرای آن دیار دادند و درین سال راجه تودرمل و سایر امرای پادشاهی پشکال در حاجی‌پور

گذرانیدند و معصوم خان فرنخودی که دلي پرداشت بی رخصت امرا در جونپور آمده بغی ورزید و پیشروخان عرف مهتر سعادت که داروغه فراشخانه باشد فرمانی مشتمل بر دلاسای او برد و جونپور بترسون محمد خان و اوده بمعصوم خان فرنخودي مقرر شد و او سخنان پریشان مخبطانه گفته و اوده را کنارهٔ ولایت دانسته بانجا رفت و در پي استعداد جنگ بود و دران ولا که مهتر سعادت بدربار آمد و احوال خواندین آن صوبه را گفت قصهٔ فتوي دادن ملا محمد یزدي برخروج و بغی نیز عرض کرد آن بود باعث طلب ملا محمد یزدي و میر معز الملک چنانچه گذشت و همدرین ایام نیابت خان پسر هاشم خان نیشاپوري که وقت توجه پتنه رعایت یافته درجوسی و پیاک که جایگیر او بود خروج کرد و برسر کرّه که از جانب اسمعیل قلیخان الیاس خان نام افغانی که درآنجا حاکم بود رفته الیاس خان را درجنگ کشت و قلعه را محصر داشته شروع در نهیب و تاراج ولایت نمود و اسمعیل قلیخان وزیر خان و مطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر امرا را برسر نیابت خان نامزد کرده و شاه قلي خان محرم و بیربر باد فروش را براي دلاسای معصوم خان فرنخودي روانه اوده گردانیدند و بعد ازرخصت وزیر خان خواجه شاه منصور را از قید بر آورده باز بدیوانی منصوب ساختند و نیابت خان از استماع خبر این لشکر از کرّه بجانب قصبه گشت از توابع ولایت پتنه روانه گردید و امرا از آب گذشته خود را بسرعت باو رسانیدند و او باز گشته بحرب پیش آمد و تنها با چندین امرا انچنان جنگ و تردد کرد که فوق آن متصور نباشد

و افواج را زیر و زبر ساخته شیخ جمال را در میدان از اسپ بزمین
آورد و باز خلاص بخشید و بالآخره هزیمت یافته در اوده پیش
معصوم خان رفت و عرب بهادر نیز درین وقت از شهباز خان
شکست یافته پناه باز آورد و شهباز خان بتعاقب عرب اولا بجونپور و
ازانجا باوده آمد و معصوم خان که سامان جنگ بمثابهٔ داشت که
که بطریق مبالغه یك مرتبه بپادشاه ایران و توران هم مقابله مي
توانست نمود و سی چهل علم و طوغ و نقاره در لشکر او بود و
یراق دیگر برین قیاس بمحاربهٔ شهباز خان شتافته در طرفة العین
برو غالب آمد و شهباز خان یک روز چهل کروه راه فرار طی کرده
بجونپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان که بر برانغار لشکر
شهباز خان بود در جنگلي مخفي مانده وقتي که افواج معصوم خان
در پي غارت پریشان شده بودند اورا با کم کس دیده و قابو یافته
حمله برو آورده شکست داد چون این خبر بشهباز خان رسید بهمان
پاي که رفته بود بسرعت تمام روز دیگر خود را بفوج ترسون محمد
خان رسانید و جمعیت کرده باز برسر معصوم خان رفت و در
سواد شهر اوده جنگی عظیم روي نمود و معصوم خان درین مرتبه
هزیمت یافته معدوم گشت و مادر و خواهر و کوچ و پسر و مال
و اسباب شوکت و مکنت او همه غنیمت شد و خود فرار نمود و
پادرم از لجام نشناخته بجانب کوه سوالک بدر رفت و این واقعه در
ذی حجه سنه ثمان و ثمانین وتسعمایة (۹۸۸) دست داد *

و درین ایام ساز ارغنون راکه از عجائب مخلوقات است وحاجي
حبیب الله از فرنگستان آورده بود بمردم نمودند و آن مانند صندوقي

بزرگ بقد آدمی بود وفرنگی اندرون نشسته تارهاي آن رامي نواخت
و دوي دیگر از بیرون پنج پر طاؤس و غیر انر انگشت میزدند و
شعبهاي مختلف ازان برمی خاست و ازبسکه محظوظ بودند فرنگیان
هردم برنگ سرخ وزرد برمی آمدند و از حالي بحالی میرفتند
و اهل مجلس ازان عجوبه حیران ماندند و تعریفش بوصف راست
نمی اید و درین مجلس فرمودند که هر کس بگوید که درین جزو
زمان اعقل ناس بزعم او کیست و نام پادشاهان نبرند که پادشاهان
مستثني اند هر کدام معتقد خویش رامي گفتند حکیم همام گفت
اعقل ناس خود را میدانم وشیخ ابوالفضل پدرخود راگفت برین قیاس *

و درین ایام اخلاص با صاحب برچهار مرتبه قرار یافته که
ترک مال و جان و ناموس و دین باشد هرکس که هرچهار دارد هر
چهار دارد وهرکس که یکي دارد یکی دارد و همه خودرا مرید مخلص
درگاه گرفتند *

و در محرم سنه تسع و ثمانین وتسعمایة خبر رسید که میرزا
محمد حکیم از روی طلب معصومین باغوای فریدون خان که خال
وی بود اما خال سفید متوجه تسخیر هندوستان گردیده شادمان
نام نوکریرا از آب نیلاب گذرانیده مان سنگه ولد بهگوان داس برسر
شادمان رفته او را بقتل رسانید و از استماع این خبر میرزا از آب
گذشته در سواد سید پورآمد بنابران هشت ماه بسپاهي زر نقد از
خزانه داده و شاهزاده دانیال را با سلطان خواجه صدر و شیخ ابراهیم
چشتی به نیابت گذاشته از فتح پور متوجه پنجاب شدند و در
سرای باد که پانزده کروهی فتح پور است خبر فتح شهباز خان رسید

و مان سنگه سه فرمان میرزا محمد حکیم را از جزو دان شادمان که
بنام حکیم الملک گیلانی و شاه منصور دیوان و محمد قاسم خان
میر بحر نوشته بودند یافت و بجنس فرستاد آن فرامین را خوانده
مخفي داشتند و در دهلي خبر یافتند که میرزا در لاهور آمده بباغ
مهدی قاسم خان نزول نموده و راجه بهگوان داس و مان سنگه و
سعید خان در قلعه متحصن اند و در پاني پت ملک ثاني کابلي
وزیر میرزا محمد حکیم که وزیر خان خطاب داشت ازو رنجیده در
منزل شاه منصور فرود آمده اورا وسیلهٔ ملازمت ساخت و چون
درمیان این دو کس ارتباطی ظاهر و مناسبتي چندان نبود درین
وقت جدائي ثانی خان را از میرزا محمول بر تدبیر میرزائي کرده
خالي از مصلحتی ندانستند و مقوی بدگماني سابق بر شاه منصور
هم شد و او را مقید ساخته فرامین نمودند و هر چند سوگند خورد
سودمند نیامد چه مقرر شد که برهان قسمي حجت نمي تواند
بود و در نواحي شاه آباد ملك علي برادر قاضي علی که حالا کوتوال
لاهور است دو خطي مجهول یکی بنام شاه منصور از زبان مشرف
بیگ نام شخصی که نوکر شاه منصور بود و دیگري از موهومي
مشتمل بر کیفیت دیدن او فریدون خان را اولا و میرزا را ثانیا و
مقرر داشتن میرزا پرگنه را که آن هم موهوم یا معلوم بود در یک
خریطه از نظر گذرانید و چنان بقیاس و قرینه معلوم شد که شرف
بیگ نوکر شاه منصور که از جانب وی شقدار پرگنه فیروز پور بود
در سی کروهي لاهور بآقاي خود نوشته که من بوسیله فریدونخان
میرزا را دیدم و همه جا عمال خود فرستادند اما پرگنه مارا معاف

داشتند و آن گمان یقین شد و اکثري بلکه تمامی امرا که از شاه
منصور آزار بسیار یافته زوال وی می خواستند باتفاق سعي در
قتل او کردند و صباح دیگر بخدمت راي فرمودند که او را در منزل
کجه کوت از حلق آویخته بردار کشند و مظامه چندین خلایق قلاده
گردن او شد و تا روز قیامت معلق ماند ایاک و خدمة الملوک
فانهم یستعظمون عند السلام رد الجواب و یستحقرون عند العقاب
ضرب الرقاب

خوش باش که ظالم نبرد ره بسلامت

و از راه سرهند بکلانور و رهتاس رسیده به نیلاب رفتند و میرزا
این اخبار شنیده و از آب لاهور گذشته تا کابل عنان باز نکشید و سر
یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیْهِ ظاهر شد و در ماه ربیع الثاني این سال بر
گذار نیلاب که بسندساگر مشهور است قلعه اتک بنارس در مقابله
کتک بنارس تعمیر فرمودند و ازانجا شاه زاده سلطان مراد را باقلیج
خان و دیگر امرا روانهٔ کابل گردانیده و مان سنگه را پیشتر ازان با
جمعی از خوانین بجانب پشاور فرستادند درین هنگام خواجه
ابو الفضل نقشبندی و محمد علی دیوانه را میرزا بایلچی گری
فرستاده استعفای تقصیرات خود نمود و حاجي حبیب الله را ازدرگاه
همراه ایشان فرستاده پیغام فرمودند که عفو مشروط ست بندامت
بر گذشته و سوگند بر آینده و فرستادن همشیره خود که در نکاح خواجه
حسن است بدرگاه میرزا بحاجي گفت که بفرستادن همشیره خواجه
حسن راضی نیست که او را به بدخشان برده و من از کرده بسیار پشیمانم
کرده ام توبه و از کرده پشیمان شده ام

کافرم باز نگوئي که مسلمان شده ام

و در پانزدهم جمادي الثاني از آب نيلاب گذشته خواجه نظام‌الدين احمد را در جلال آباد بايلغار نزد شاهزاده شاه مراد و امرا فرستادند و فرمودند که کنکاش را بما گفته فرستد عرض کردند که آمدن بايلغار عين مصلحتي است و ازانجا هم نظام الدين احمد و هم حاجي حبيب الله باتفاق آمده در پشاور پيغامهاي خويش آوردند نظام الدين احمد گفت اگرچه امرا بزبان قال ميگويند که ما کافي ايم اما به زمان حال همه اين مي گويند که فتح در قدم حضرت است و شاه زاده سلطان سليم را باراجه بهگونتهه داس وقاضي علي مير بخشي در اردو گذشته وهر روز بايست بيست کروه راه طي کرده جريده در موضع سرخاب بپانزده کروهي اردوي شاهزاده مراد رسيده بود که ميرزا محمد حکيم در هفت کروهي کابل بموضع خرد کابل نام با برادر زاده که حکم شاه بچه شطرنج کبير داشت جنگ مردانه کرده آخر راه فرار پيش گرفته داعيه داشت که پناه بعبد الله خان او زبک برد شاهزاده بکابل در آمد و پيش از جنگ بيک روز فريدون خان بر چنداول لشکر شاهزاده ريخته و مردم بسيار بقتل رسانيده خزينه قليج خان و ديگر امرا غارت کرده غنيمت وافر برده بود و حاجي محمد نام احدي که از ملازمت بداکچوکي رفته بود در وقت تاراج بدان جا ميرسد و اين حال را مي بيند و باز گشته در سرخاب اين قضيه را نا مشخص بعرض ميرساند و باعث پريشاني خاطر ميگردد و روزديگر که ازانجا کوچ مي کنند خبر فتح مي آيد و دهم ماه رجب بقلعهٔ کابل در مي آيند و هفتهٔ بسير باغهاي آن

شهر مي گذرانند و چون از مردم معتبر ميرزا محمد حکيم قضيه فرمان شاه منصور را پرسيده تفحص بسيار مي نمايند چنان معلوم مي شود که آن جعل و لباس را کرم الله برادر شهباز خان به‌اتفاق بعض امرا کرده و آن خط اخير نيز که سبب قتل او شده ساختگي امرا بوده و ندامت و تاسف بسيار بر قتل شاه منصور ميخوردند

قتل شريفت که مدعا بود * شد باعث آن امداد مردم

و آن پشيماني حکم نوش داروي سهراب داشت و لطيف خواجه مير شکار را نزد ميرزا فرستاده و مژدهٔ عفو تقصيرات داده از رفتن او در اولکه اوزبکيه مانع مي آيند و ميرزا محمد حکيم عهد وقول دولتخواهي بحضور او مي کند و علي محمد اسپ را همراه ساخته بدرگاه مي فرستد و کابل را بميرزا بخشيده و اردو را گذاشته بايلغار بجلال آباد که اردوي بزرگ در انجا بود معاودت مي نمايند درين وقت خواجگي محمد حسين برادر محمد قاسم خان ميربحر که از امراي معتبر ميرزا بود بملازمت مي پيوندد و از جلال آباد فوجي براي تاخت و باخت دامن کوه کتور مشهور ملک کفار نامزد گردانيده منزل بمنزل در دوازدهم شعبان بکنار سندساگر ميرسند و در انجا از پل بيکروز گذشته و تمام اردو را گذرانيده بکوچهاي پياپي در سلخ رمضان بلاهور شتافتند و حکومت پنجاب را باز بسعيد خان و راجه بهگوان داس و مان سنگه گذاشتند و در ميان هردو آب در پنجاب براي تحقيق معاملات ايمه آن صوبه صدري معين ساختند که ملا الهداد امروهه و ملا الهداد نبوي سلطان پوري و ملا شاه محمد شاه بادي و ملا شيري

شاعر باشند و اول و رابع به نیک نفسی و ثانی و ثالث بید نفسی
شهرت یافتند و ملا شاه‌محمد به‌شیخ اسحاق کاکوی عالم متورع متقی
بآن عظمت پروانه نوشته که یا قومنا اجیبوا داعی الله و در میان
دو اب شیخ فیضی را صدر ساختند و آن طرف گنگ حکیم همام و صدر
پای تخت حکیم ابوالفتح را گردانیدند و چون به پانی پت رسیدند
درین منزل شهباز خان‌که درمدت غیبت از کرهی راست تا پنجاب
ممالک محروسه را بطور خود جایگیر مردم ساخته و هر کرا هر منصبی
که خواسته داده بود با طمطراق و کرّ و فر آمده ملازمت کرد و چون
از وی سبب این جرأت پرسیده اند جواب داده که اگر این چنین
دلاسای سپاهی نمیکردم همه بیک قلم برگشته بودند حالا ملک از
شما و سپاهی از شما بهر که هرچه دانید بدهید و از هرکه خواهید
منصب و جایگیر باز گیرید

ز هرکه خواهی بستان بهرکه خواهی ده

و در بیست و پنجم شوال بدهلی تشریف آوردند و شاهزاده خورد
و بیگمان به استقبال آمدند و در پنجم ذی قعده بمستقر خلافت
رسیدند و درین سفر چون از من بتقریب تعلق خاطری عظیم
بمظهری نام از مظاهر الهی و آزادی و وارستگی که تا بیک سال
درست در بساور ماند و احوال غریب و صعب دران وادی گذرانیده
تخلف واقع شده بود بفتح پور رفته در تاریخ ششم این ماه ملازمت
کردم از شیخ ابوالفضل پرسیدند که ازین سفر چون مانده بود بعرض
رسانید که از جملهٔ مدد معاشیان است وگذشت و پس ازان قریب
کابل نیز روزی بصدر جهان فرموده بودند که از اهل سعادت هرکه

درین لشکر همرکاب است و آنانکه حاضر نیستند همه را نوشته بیار
چون نوبت بفقیر رسید خواجه نظام الدین احمد مرحوم مغفور
صاحب تاریخ نظامی که‌پیش ازان بیک سال باو آشنا شده رابطه قوی
که‌گویا صد ساله است پیدا کرده بودم از نهایت دل‌سوزی و مهربانی
جبلی که بر همه احباب عموما و بر فقیر خصوصا داشت مریض
نویسانید و گذرانید و الحق ملازمت مخلوق و طمع ازوی و خوف
از مرض شدیدتر است و درین مدت مفارقت پیوسته خط بالای
خط میفرستاد که چون در آمدن مساهله واقع شده در استقبال خود
لا اقل تا لاهور و دهلی و متهره بدانچه مقدور باشد سعی باید نمود
که کار عالم است و احتیاط شرط مرا که یک ساعت ازان حالت
بهتر از عمر جاودانی می نمود فرصت پرداختن بعاقبت اندیشی
و نفع و ضرر دیگر کجا بود وَ اُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰه عاقبت کارخود کرد

تو با خدای خود انداز کار و خوشدل باش
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

و دران عالم‌گاه گاهی در خواب از من ابیات سر برمیزد و ازان جمله
شبی این بیت در منام گفته و بعد از بیداری تا مدتی بریاد آن
زاری و بیقراری داشته ام که

آئینهٔ ما روی ترا عکس پذیر است
گر تو نه‌نمائی گنه از جانب ما نیست

بعزت الله و جلاله که ازان مدت تا حالت تحریر هفده سال رفته
باشد و هنوز لذت آن ذوق از دل نمیرود و هرگاه که آن را یاد می
کنم زار میگریم که کاشکی همدران هنگام سر و پا برهنگی از عالم می

رفتم و خلاص از تفرقه مي یافتم

خوش آنکه دید روی ترا و سپرد جان
آگه نشد که هجر کدام و وصال چیست

و چیزی معلوم شد و فیضی بدل رسید که اگر عمرها بتقریر آن پردازم و شکر آن گذارم از عهدهٔ عشر عشیر آن نتوان بر آمد

در گوش دلم بخواند یک زمزمهٔ عشق
زان زمزمه ام ز پای تا سر همهٔ عشق
حقّا که به عهد ها نیایم بیرون
از عهدهٔ حق گذاری یک دمهٔ عشق

و دران ایام توجه بکابل بهادر ولد سعید بدخشی در ولایت ترهت خطبه و سکه بنام خود ساخته خطاب بهادر شاهي یافت و میگویند که این سجع برای مهر خود یافته بود و الله عالم

بهادر الدین سلطان اسفید شه سلطان (؟)
پدر سلطان وخود سلطان زهي سلطان بن سلطان

و عاقبت بدست نوکران اعظم خان بقتل رسید

سفله چو جاه آمد و سیم و زرش * سیلی خواهد به ضرورت سرش
آن نشنیدی که فلاطون چه گفت * مور همان به که نه روید پرش

و چون معصوم خان فرنخودی در کوه سوالک حیران و سر گردان می گشت بوسیله اعظم خان گناهان خود را در خواست و فرمان استمالت بنام او رفت و درفتحپور آمده کورنش کرد و بعد از ایامي چند نیم شبي از دربار بسنگهاسن سوار مراجعت بمنزل نموده بود که جمعی مسلح بیرون دروازه شهر برو میریزند و پاره پاره می سازند

و نیابت نیز بوسیلهٔ بیگم پادشاه روزی که معصوم ملازمت کرده بود بخدمت رسید و او را برای خاطر عمش شهاب الدین احمد خان حاکم مالوه چندروزی جان بخشي کرده بقلعه رنتهنبور فرستادند و آنجا محبوس بود و کار ها کرد که نتوان گفت و باتفاق محبوسان آنجا داعیه فتنه عظیم داشت تا در سنه نهصد و نود وهفت فرمان فرستاده کارش تمام ساختند و درین ایام حاجی بیگم که والده دیگر پادشاهی است و در دهلی مجاورت روضه جنت آشیاني داشت مخدره بصلاح و عفت و همت وخیر و برکت بود بعالم آخرت شتافت و تفرقهٔ عظیم بحال مجاوران روضه و سکنهٔ آن مقام راه یافت و دران ایام شیخ قطب جلیسري را که مجذوبی خرابی بود از دست شیخ جمال بختیار طلبیده با احبار فرنگیان در بحث انداختند و از باب عقل و اجتهاد زمان را حاضر ساختند شیخ گفت آتشی بلند افروزند تا من بمعارض خود در آیم وهرکه سلامت برآید محق است همچنان کردند و او دست در کمر فرنگی زده گفت هان بسم الله و هیچ کدام از فرنگیان جرأت نکردند و او را از غیرت همراه فقیري چند دیگر در بکر فرستاده تا همانجا در گذشتند و همچنین خیلی از مشایخ فقرا را بجاها فرستادند و اکثري را بقندهار فرستاده اسپان طلبیدند و درین ایام جماعهٔ را که مرید میگرفتند و الهیان مشهور بودند و تزریقات و حشویات می گفتند گرفته آوردند چون پرسیدند که ازین خرافات توبه کنید می گفتند توبه داه ماست و همچنین شریعت و دین اسلام و روزه را جدا جدا باختراع نام مانده بودند فرمودند تا به بکر و قندهار برده سوداگران کرهای ترکی نژاد عوض آنها

آوردند و نبیرهای شیخ ادهن را از کبار مشایخ جونپور باهل‌وعیال طلبیده باجمیر فرستاده وظیفه مقرر ساختند و یک دوسه از انها درگذشتند و بعضی تا الحال بعسرت می گذرانند و همچنین شیخ حسین نبیره حضرت خواجه معین الدین قدس الله سره را که تسلیم‌خاطرخواه نمی‌کرد و بعد از اخراج بمکه معظمه و امدن او ازانجا در فتح پور و بهمان دستور سابق کورنش باستغنا نمودن و ادای‌بی اخلاصی از و فهمیدن در بکر فرستادند تا در سال هزار و دو نظام الدین احمد بتقریب طلب التماس قاضی فتح پوری از بکر و شیخ کمال بیابانی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده ازان روی که زمین بوس بجا آوردند حاضر ضمان طلب داشته حکم خلاص فرمودند اما کمال بیابانی که قلابهای او را در حبس خانهٔ بکر نسبت با خانخانان برآوردند ودر رنتهنبور فرستادند و شیخ حسین را باز حکم مدد معاش در بکر فرموده نامزد همانجا ساختند چنانچه ازین پیشتر مذکور شود انشاء الله تعالی *

و درنهم محرم سنه تسعین و تسعماية (۹۹۰) اعظم‌خان از بنگاله آمد وشبی در اثنای محاوره باوگفتندکه ما دلایل قطعی برحقیت تناسخ یافته ایم شیخ ابوالفضل خاطرنشان شما خواهدکرد او هم‌قبول نمود و چندی از امرای نامدارراکه در لشکر کابل نبودند همراه ساخته برای دفع معصوم کابلی نامزد گردانیدند *

و پانزدهم شهر صفر این سال تحویل نو روز وشروع در سال بیست و هشتم از جلوس روی داد

قلم عامل نیسان‌چو درآیدبعمل * در تحویل صدف‌کردزتاریخ‌حمل

و آئین بندی هردو دیوان خانه خاص وعام بانواع قماشهای‌لطیف فرموده آشیای قیمتی گونا گون ترتیب نموده و پردهای فرنگی و تصویرهای بی نظیر گرفتند و سرا پردهای عالی افراشتند و بازار اگره و فتح پور را نیز باین دستور آراسته تا هزده روز درست جشن عالی داشتند و اقسام طوایف اهل نغمه و ساز هندی و فارسی و ارباب طرب از مرد و زن هزاران هزار طلبیده هرروزدر ایوان یکی از امرای نامدار آمده‌وصحبت داشته پیشکش معتبر و اسباب‌مهمانی از و میگرفتند و چون در زعم خویش مقرر ساختند که هزار سال از زمان بعثت پیغمبر علیه السلام که مدت بقای این دین بود تمام شد و هیچ مانعی برای اظهار دواعی خفیه که دردل داشتند نماند و بساط از مشایخ و علما که صلابت ومهابت داشتند وملاحظه تمام از انها بایستی نمود خالی ماند بفراغ بال‌در صدد ابطال‌احکام و ارکان اسلام و بربست ضوابط و قواعد نو مهمل و مختل و ترویج بازار افساد اعتقاد در آمده اول حکمی که فرمودند این بود که در سکه تاریخ الف نویسند و تاریخ الفی ازرحلت نویسانند واختراعات دیگرعجیب و غریب بجهة مصالح و حکم بروی کار آمد و حکمهای ابداعی کردند که عقل دران حیران بود ازان جمله اینکه سجده به عبارت زمین بوس برای پادشاهان لازم است دیگر شراب اگر بجهة رفاهیت بدنی بطریق اهل حکمت بخورند و فتنه و فسادی ازان نزاید مباح باشد بخلاف مستی مفرط و اجتماع و غوغا که اگر این چنین می یافتندسیاست بلیغ میفرمودند واز برای رعایت‌عدالت دوکان شراب فروشی بر دربار باهتمام خاتون دربان که در اصل ازنسل

خمّار امت بر پا کرده نرخي معين نهادند تا هرکسي که براى
علاج بيمارى ابتداع خمر نمايد نام خود را از پدر و جد از مشرف
بنويساند انگاه ببرد و مردم باين‌حيله‌بلباس اسامي مي‌نويسايندند
و مي بردند که تحقيق ميکرد ودوکاني براى مستان واشد مى
گفتند که لحم خنزير نيز از اجزاى ترکيب ان خمر بود و الله اعلم و
با وجود آن احتياط فتنها و فسادها سر بر ميزد و هر چند جمعى را
هر روز عقوبت و ايذا مى کردند نتيجه بران مترتب نمي شد و از
قديل کجدار و مريز بود ديگر فواحش ممالك محروسه که در پاى
تخت جمع شده از حد حصر وعدا فزون بودند از شهر بيرون آبادان
ساختند و آن را شيطان پوره ناميدند و انجا نيز محافظي و داروغهٔ
و مشرفي نصب کردند تا هرکه بآن جماعه صحبت دارد يا بخانه به
برد اول نام و نسب خود بنويساند انگاه باتفاق تمغاچيان جماع
هرچه خواهد کند و بى اين صورت نگذارند که اهل طرب را مردم
شب بخانهٔ خود برند تا تصرفى تمام‌کنند و اگرکسى خواهد که‌بکارت
آنها ببرد اگر خواستگار از مقربان نامى است داروغه بعرض رسانيده
رخصت از درگاه بگيرد و الا نه درين صورت هم لوندان کارها بلباس
ميکردند و از سر مستي و سفاهت خونريزيها مى شد و هرچند
بقصاص مى رسيدند طائفهٔ ديگر بفخر و مباهات مباشر آن
امر مى گشتند

حسن بى پايان او چندان که عاشق ميکشد
زمرهٔ ديگر به عشق از غيب سر بر ميکنند

و از فواحش چندى را که مشهور بودند پنهاني طلبيده تحقيق مى

نمودند که بکارت آنها را که برده باشد و بعد از نام گرفتن امراي
نامدار معتبر را تعذيب و تنبيه بليغ نموده روزگاري دراز محبوس
ميداشتند و ازين جماعه يکي نام‌راجه بيربرکه خود را مريد باخلاص
ميگرفت و در مراتب چهار گانه پيش پيش رفته با مهمات فضايل
اربعه متصف ظاهر مى ساخت واز بنات خود هم‌نميگذشت برد و
او آن زمان در پرگنه کوره بجايگير خود بود چون اين خبر پرده
دري بوي رسيده خواست که جوگي شود فرمان طلب مشتمل
بر استمالت او رفت بدرگاه آمد ديگر تحريم گوشت گاو و تغليظ
دران باب و منشاي آن اين بود که چون از خورد سالى باز
صحبت با هنود رنود داشته تعظيم گاو که باعث قوام عالم است
بزعم ايشان در خاطر مرکوز بود و دختران راجهاي عظيم هند که
خيلى بتصرف درآورده بودند تصرف در مزاج کرده از خوردن
گوشت گاو و سير و پياز و صحبت باريش‌دار و امثال آن کمال
احتراز داشتند و دارند و رسم و بدعت اهل هند را در مجلس
بطور خود ميکردند و مى‌کنند بنابر دلجوئى و بى‌روي خاطر ايشان
و قبايل ايشان ازانچه مکاره طبيعى آنجماعه بود بالکل باز ماندند و
نهايت مرافقت و موافقت مردم در تراشيدن ريش دانستند و اين
فعل شايع شد و مفاعيل و تفاعيل ريش تراش دلايل گذرانيدند
که ريش از خصيتين آب ميخورد و لهذا هيچ خواجه سراي را چون
ريش نه بينند در نگاهداشتن آن چه ثواب و چه خطر باشد و نيز
پيشينيان مرتاض نگاهداشتن ريش را نوعى از رياضت دانسته
ملامتى بودند و حالا ملامت و رياضت در تراشيدن ريش است

نه در گذاشتن آن چه اکنون ریش تراشی را فقهاي نادان عیب
مي کنند و اگر بنظر انصاف بنگرند این معني خلاف مدعاست و
مفتیان مداجن محتال نیز روایتی مجهول آوردند که کمایفعله
بعض القضات و لفظ عصات را تحریف گفتند که عمل بعضی
قاضیان عراق حلق لحیه بود روزي حکیم ابوالفتح در ابتداي ملازمت
محاسن فقیر را از مقدار معهود اند کی کم دید بحضور میر ابوالغیث
بخاري مغفوري مبروري رحمة الله علیه گفت که از شما قصور
خوب نبود گفتم تقصیر از حجام است نه از فقیر گفت بعد ازان
همچنین نکنید که بد نما و نازیبا است بعد از چند گاهی خود از
حیدریان و جولقیان بلکه از هندوان گذرانیده دق لق زده پاک و
صاف شد چنانچه محسود امارد لاح گشته در موي تراشي موی
شگافی میکرد

من عیر اخاه بذنب لم یمت حتی ابتلاه الله به

و نواختن ناقوس نصاری و تماشاي صورت ثالث ثلاثه و بلبلان که
خوش گاه ایشان است و سایر لهو و لعب و ظیفه شد و * کفر شایع شد *
تاریخ یافتند تا کار بعد از ده دوازده سال بجائي رسید که اکثر
مخاذیل چون میرزا جانی حاکم تته و دیگر اهل ارتداد خط خود
نوشته دادند باین مضمون * هذه صورته * منکه فلان بن فلان
باشم بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی و تقلیدی
که از پدران دیده و شنیده بودم ابرا و تبرّا نمودم و در دین الهی
اکبرشاهی در آمدم و مراتب چار گانه اخلاص که ترک مال و جان
و ناموس و دین باشد قبول کردم * و این خطوط که لعنت نامهٔ بیش

نبود بمجتهد شرع جدید سپرده باعث اعتماد و تربیت ایشان میشد
یکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و یخر الجبال هذا و
برغم اسلام خنزیر و کلب از نجس بودن باز مانده درون حرم
و زیر قصر نگاهداشته هر صباح نظر بران عبادت می شمردند و هندوان
که حلولی اند خاطر نشان ساختند که خوک ازان ده مظهر است که
حق سبحانه عز شانه در انجا حلول کرده

تعالی شانهٗ عمّا یقولون

و انچه از بعضی عرفا منقول است که در سگ ده صفت حمیده
است که اگر یکی ازان در آدمی باشد ولی میگردد متمسک ساختند
و بعضي مقربان که بخوش طبعي در همه وادي و بملک الشعرائي
ضرب المثل اند چند سگ را در سفره همراه گرفته طعام بآنها میخوردند
و جمعي از مردودان شاعران عراقي و هندی تبعیت نموده وابای
ازان نداشته بفخر و مباهات زبان آنها در دهان میگرفتند

بگو با میر کاندر پوست سگ داری و جیفه هم
سگ از بیرون در گردد تو هم کاسه مگر دانش

دیگر فرضیت غسل جنابت مطلقا ساقط شد و دلیل مي آوردند که
خلاصهٔ انسان نطفه مني است که تخم آفرینش نیکان و پاکان است
و این چه معني دارد که بخروج بول و غایط غسل واجب نشود و
خروج این طور شیئ لطیف مستوجب غسل گردد بلکه مناسب
آنست که اول غسل کنند بعد ازان جماع و همچنین طعام روح میت
که از جماد است پختن چه یعني که هیچ حظي ندارد بلکه روزی
که این کس متولد شده باشد دران روز جشن عالي بسازند و ان را

آش حیات نامیدند و همچنین مي باید که گوشت گراز و شیر
مباح باشد که صفت شجاعت درین کس سرایت کند و همچنین
دختر عم و خال و قرابت قریبه را نکاح نکنند که میل کم میشود و
همچنین پسر را پیشتر از شانزده سالگي و دختر را پیش از چهارده
سالگي نکاح روا نباشد که فرزند ضعیف میشود و طلا و ابریشم پوشي
خود عین فریضه گشت روزی مفتي ممالک محروسه را دیدم که
جامه حریر خالص پوشیده بود پرسیدم که مگر روایتي درین باب
بنظر آمده گفت بلي در هرشهری که لباس ابریشمي شایع باشد
پوشیدن حریرنیز مباح است گفتم ظاهرا نظربآن روایت باشد که مجرد
حکم سلطان کرد است گفت نيغیر این هم و الله اعلم نماز و روزه
و حج خود پیش ازان ساقط شده بود و بعضی اولاد الزنا چون پسر
ملّا مبارک شاگرد رشیدشیخ ابو الفضل رسایل در باب قدح وتمسخر
این عبادات بدلایل نوشته و مقبول افتاده باعث تربیت گشت و
تاریخ هجری عربی را تغیر داده ابتدای آن از سال جلوس
گرفتند که نهصد و شصت و سه بود و ماهها را برسم ملوک عجم که
در کتاب نصاب مذکور است اعتبار کردند وعید ها نیز موافق اعیاد
زردشتیان در سالي چهارده قرار داده شد و عیدهای مسلمانان و
رونق آن شکست مگر براي خاطر خطبهٔ جمعه که پیران مفلوک
ناشناس میرفته باشند و آن را سال و ماه الهی نامیدند و در تنکها
و مهر ها تاریخ الف نوشتند باین اعتبار که مشعر باشد از انقراض
دین مبین محمدي صلی الله علیه و سلم که بیش از هزار سال
نخواهد بود و عربي خواندن و دانستن آن عیب شد و فقه و تفسیر

وحدیث و خوانندهٔ آن مطعون و مردود و نجوم وحکمت و طب
و حساب و شعر و تاریخ و افسانه رایج و مفروض و حروف خاصه
زبان عرب مثل ثا و حا و عین و صاد و ضاد و ظا از تلفظ برطرف
ساختند و عبد الله را ابد الله و احدي را اهدي و امثال آن اگر می
گفتند خوش میداشتند و آن دو بیت شاهنامه را که فردوسي طوسي
بطریق نقل آورده متمسک مي ساختند که

ز شیر شتر خوردن و سوسمار * عرب را بجائي رسیده است کار
که ملک عجم را کنند آرزو * تفو باد بر چرخ گردان تفو

و هرجا بیتی شبهه آمیزی که موافق مشرب خویش از اساتذه می
شنیدند انرا مقوی میدانستند مثل ابیات شیخ راک (؟) که در
باب شهید شدن دندان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
واقع شده برین قیاس در هر رکني از ارکان دین و در هر عقیدهٔ از
عقاید اسلامیه چه اصول چه فروع مثل نبوت و کلام و رویت وتکلیف
و تکوین و حشر و نشر شبهات گوناگون بتمسخر و استهزا آورده اگر
کسي در معرض جواب میشد جواب همه منع بود و معلوم است که
مستدل با مانع چگونه بحث می تواند آمد خصوصا وقتی که توجه نافذ
الامری قاهری بجانب مقابل باشد چه در مباحثه مساوات شرط است

آن کس که بقرآن و خبر زو نرهي
آنست جوابش که جوابش ندهي

وخانمانها برسر این مباحثه رفت و حاشا که این مباحثه باشد
بلکه مکابره و مشاغبه بود و دین فروشان برای خوش آمد شکوک
متروک را از هرجا پیدا کرده بتحفه می آوردند مثل انکه لطیف

خواجه که از بزرگان و بزرگ زادگان ماور النهر بود در شمایل ترمذی
دران حدیث که کانه جید دمیة شبهۀ آورد که گردن پیغمبر علیه
السلام را بگردن بتی تشبیه دادن چون باشد و همچنین حدیث
ناقۀ قصوی را که در سیر مشهور است و زدن قافلۀ قریش در
اوایل هجرت و همچنین چهار ده زن خواستن و تحریم نسا بر ازواج
در وقت خوش کردن رسول علیه السلام و امثال آن و تفاصیل آن
را روزگاری دراز می باید

غم زلف و رخت را شرح دادن * شبی باید دراز و ماهتابی

و شبها در مجالس انس حکم میکردند که از مقربان چهل کس
بعدد چهل تن بنشینند و هر کس هرچه داند بگوید و هرچه خواهد
پرسد و اگر کسي از مسئلۀ علمي می پرسید می گفتند که این را
از ملایان باید پرسید و چیزی که تعلق بعقل و حکمت دارد از ما
و انچه در حق صحابه رضی الله عنهم در وقت خواندن کتب سیر
مذکور می ساختند خصوصا در خلافت خلفهاي ثلثه و قضیه فدک
و جنگ صفین و غیر آن که گوش از استماع آن کر باد خود بزبان
نتوان آورد و شیعیان غالب و سنیان مغلوب و اخیار همۀ جا
خایف و اشرار ایمن بودند هر روز حکمي تازه و قدحي جدید و
شبهۀ نو بروی کار می آمد و اثبات خود در نفي دیگران دیدند
و ازین نکته که هرنافي منفي می باشد ذاهل بنابران مقبولان
مردود و مردودان مقبول و نزدیکان دور و دوران نزدیک بودند سبحان
من تصرف في ملکه کیف یشاء و بر زبان عام کالانعام جز ورد الله
اکبر چیزي دیگر نبود و غوغای عظیم برخاست و ملا شیری

دران وقت قطعه گفته مشتمل برده بیت و این ازان جمله است

تا بزاید هر زمان کشور بر انداز آفتي
فتنه در کوی حوادث کد خدا خواهد شدن

با عقاب قرض خواه تیغ در ارباب شرک
بار سر از ذمّۀ گردن ادا خواهد شدن

فیلسوف کذب را خواهد گریبان پاره شد
خرقه پوش زهد را تقوی روا خواهد شدن

شورش مغز است اگر در خاطر آرد جاهلي
کز خلایق مهر پیغمبر جدا خواهد شدن

خنده می آید مرا زین بیت بس کز طرفگی
نقل بزم منعم و ورد گدا خواهد شدن

پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است
گر خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

و در مجالس نو روزی اکثري از علما و صلحا بلکه قاضي و مفتي
را نیز در وادی قدح نوشي آوردند

عشقت خبر ز عالم بیهوشی آورد
اهل صلاح را بقدح نوشی آورد

یاد تو ای نگار چه معجون حکمت است
کز هرچه خوانده ایم فراموشی آورد

و آخر مجتهدان خصوصا ملک الشعرا می گفتند که این پیاله را
بکوری فقها می خوریم و نوزدهم درجه حمل را که شرف الشرف و
روز آخرین جشن نو روز است بیشتر از ایام دیگر تعظیم داشته امرا

را بزيادتي منصب و جايگير و اسپ و خلعت فراخور مهماني و پيشكش ممتاز گردانيدند *

و درين محل شاهمخان جلاير از بنگاله و راجه بهگوانداس از لاهور آمدند و در مدت غيبت اعظم خان و ساير امرا كه از حاجي پور بپاي تخت آمده بودند خبيثه بهادر نام نوكري از معصوم خان كابلي با ترخان ديوانه و سرخ بدخشي در بهار خلل انداخت و محمد صادق خان باتفاق محب علي خان در جنگ بر ايشان غالب شد و خبيثه بقتل رسيد *

و درين سال شاهزاده سلطان سليم باستقبال گلبدن بيگم و سليمه سلطان بيگم كه از حج مراجعت نموده بودند باجمير رفت ودرين ضمن تطفلا زيارت روضه مطهره نيز واقع شد و نذرها موقوف ماند و درهمين ايام محمد صادق خان از بهار آمد و بزودي باتفاق اعظم خان بدفع معصوم كابلي مامور شد و رفتند و شاه قلي خان محرم و شيخ ابراهيم چشتي و ديگر امرا كه در لشكر كابل نرفته بودند بكومك صادق خان نامزد گشتند و درين هنگام شاه ابو تراب و اعتماد خان گجراتي كه باهم بسفر حجاز رفته بودند رسيدند و سنگي گران وزني كه فيلي قوي هيكلي مي بايست تا آن را بردارد و نقش پاي بران ظاهر بود همراه آوردند و شاه ابو تراب ميگفت كه اين نقش قدم حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم است

بر لوح سر تربت خود نقش تو كنديم
تا روز قيامت سر ما و قدم تست

و تا چهار كروه راه باستقبال رفتند و امرا را بنوبت فرمودند تا

بر داشته چند قدم راه ببرند و باين دستور بشهر رسانيدند *

و در نوزدهم ماه شعبان وزن شاهزاده بزرگ شد و درين سال يا در سال آينده شيخ عبد النبي و مخدوم الملك كه اخراج موبد يافته بودند اخبار ميرزا محمد حكيم و باغي گريهاي امرا شنيده از مكه به گجرات آمدند و طمع در رياست سابق بسته از سر الزايل لايعود غافل بودند

دنيا فراخست اي پسر تو گوشهٔ ما گوشهٔ
همچون ملخ از كشت شه تو خوشهٔ ما خوشهٔ

و مخدوم الملك در احمد آباد در گذشت در سنه نهصد و نود و قاضي علي از فتحپور بجهت تحقيق اموال او نامزد شده بلاهور آمد و چندان خزاين و دفاين او پديد گشت كه قفل آنرا بكليد وهم نتوان كشاد از ان جمله چند صندوق خشت طلا از گور خانهٔ مخدوم الملك كه به بهانهٔ اموات دفن كرده بود ظاهر شد و آنچه پيش مردم ماند عدد آن را جز آمريدگار عز شانه ديگر كس نداند و ان همه خشتها با كتب وي كه نيز حكم خشت داشت داخل خزانه عامره گرديد و پسران او چندگاه در شكنجه رنجه بوده بنان گربه محتاج شدند و شيخ عبد النبي در فتحپور رسيد و سخني چند درشت گفت و مشتي مضبوط بنفس خود بر روي او زدند گفت بكارد چرا نميزني و براي حساب و كتاب هفتاد هزار روپيه كه در وقت رخصت مكه معظمه باو داده بودند حواله راجه تودرمل نموده و مدتي چون كروريان در كچهري دفتر خانه محبوس ساختند و شبي جماعه اورا خفه كردند و بحق واصل شد و روز ديگر در ميدان منارها تا نماز ديگر افتاده بود انّ في ذالك لعبرة

لاولي الابصار و این قضیه در سال نهصد و نود و دو روی نمود * شیخ کذبی * تاریخ یافتند و بموجب آنکه

گرچه الشیخ کالنبی گفتند * کالنبي نیست شیخ ماکذبي است
فلک را سر انداختن شد سرشت * نشاید کشیدن سر از سر نوشت
نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در مهر نرم است و در کین درشت

و درین سال بوته ریاضت و عبادت و صورت طاعت و مجاهدت و پیکر روحانی و مظهر لطف رباني قدوهٔ اهل کشف و حال شیخ جلال تهانیسری روح الله روحه مقیم روضهٔ رضوان گشت و * شیخ الاولیا * تاریخ وی یافتند و همدرین سال آصف خان میر بخشي ثانی که میرزا غیاث الدین علی نام داشت جای خود را بمیرزا جعفر برادر زاده خویش که بعد ازان آصفخان خطاب یافته گذاشته سفر آخرین گزید و * خدا یاورش باد * تاریخ یافتند همدرین ایام حاجي ابراهیم سرهندی را چنانچه گذشت از صدارت گجرات معزول ساخته چون شنیدند که او رشوت بسیار گرفته و زنان بسیار نگاهداشته و میخواست که بدکهن رود گرفته آوردند و چندگاهي بحکیم عین الملک سپردند و بعد از مدتي بقلعه رنتهنبور فرستادند تا از اوج رفعت بحضیض مذلت انداخته کام خویش از وهم حاصل کردند و درین سال شیخ مبارک در خلوت بحضور پادشاه با بیر برگفت و قرار داد که چنانچه در کتب شما تحریفات است دردین ما نیز تحریفات بسیار رفته و اعتمادی نماند درین سال مخذولان بي عفت و بي عاقبت گفتند که مدت هزار سال از هجرت تمام شد چرا چون شاه اسمعیل اول برهان قاطع درمیان نمی آرید آخر قرار بران یافت که مي

باید که اراده خاطر بمرور زمان و تدبیر بی شمشیر بظهور آید فی الواقع باین دعاوی و دواعي اگر اندک بذلي می بود اکثری از خواص را تا بعوام چه رسد بدام شیطاني میگرفتند و از حکیم ناصر خسرو این رباعي میخواندند

در نهصد و تسعین دو قران مي بینم
و ز مهدی و دجّال نشان مي بینم
یا ملک بدل گردد یا گردد دین
سرّی که نهان است عیان مي بینم

و چون کنکاش احداث دین کرده اند راجه بهگونته داس گفته که خوش قبول کردیم که هم هندوان بدند و هم مسلمانان اما طایفهٔ دیگر و رای ایشان کیست بفرمائید تا آن را قبول نمائیم اندکي معقول شده از شدت گذشتند اما تغیر احکام ملت زهرا وقوع و شیوع یافت و * احداث بدعت * تاریخ یافتند و درین ایام قاضي جلال ملتاني را بتقریب لباس در فرمان پنج لک تنکه برات که براي خود از خزانه گرفته بود همراه خواجگي فتح الله بخشي که شیعي بد مذهب متعصب است بدکهن فرستادند باین گمان که چون حکام انجا غایت تعصب در رفض دارند قاضي را بانواع عقوبت و رسوائي هلاک خواهند ساخت ایشان خود اخبار رسوخ قدم او را در دین اسلام و اظهار کلمة الحق با کذابان شنیده غایبانه معتقد شده و مقدم او را غنیمت دانسته سواي مواضع مدد معاش خدمات دیگر نموده خاکپاي او را بجاي توتیا مي شمردند و از سعادت فطري آخر عمر باعزاز و احترام بوده هرچند رخصت حج مي طلبید دل ازو نمي

توانستندکند تا آخر بآن سعادت فایز شد و در بطحا و یثرب زادهما
الله شرفا و تعظیما رفته و عز قبول ابدي یافته ازین خاکدان کهنه
همانجا در گذشت

عیشي که ز پیش گشتي آگاه * زو خرمي که پایدار است مخواه
عمري که درو مرگ همي‌پابدراه * گو خواه دراز باش خواهي کوتاه

و بجاي او قاضي‌عبدالسمیع ماوراء النهري میان‌کالي را که قاسم‌خان
موجي شاعر این بیت که

پیري ز قبیلهٔ معزّز * ریشي چو گل سفید یک گز

مگر در حق وي گفته باشد و شطرنج بگرو مي‌بازد و اکثري میدهد
و پیاله کشي خود علانیه آفریدهٔ اوست و رشوت نظر بمذهب او
فرض وقت است و سود را در قبالات قرض و سجلات بموجب حکم
وضع نموده مي نویسد قاضي‌القضاة ساختند و الحق چون رجوع
بشرع و دین نمانده از براي رفع بدنامي این قدر هم بس بود و
درین ایام نماز بجماعت و آذان که هر پنج وقت براي خاطر جماعت
در دربار می گفتند برطرف شد و نام احمد و محمد و مصطفی و
امثال آن بجهت رعایت خاطر کافران بیرونی و دختران اهل حرم
اندروني گران می آمد تا بمرور ایام اسامی چندي را از مقربان
که باین نام مسمي بودند تغیر داده مثلا یار محمد را و محمد خان
را رحمت میخواندند و می نوشتند برین قیاس اگرچه بر اکثری
ازین مخاذیل اشقیا اطلاق این نام شریف حیف هم بود و تغیر
گنجایش داشت بلکه واجب بود ازانکه بستن جوهر نفیس بر
گردن خوک خسیس ستم است و این همه آتش از آگره برخاسته

که خان و مان اکابر و اصاغر ازان سوخت و اخرکار آتش درگور
آتش زنان نیز افتاد خذلهم الله

تو ای مرد سخن پیشه که بهر چند مشتی دون
زدین حق بماندستی به نیروي سخن دانی
چه سستی دیدي از سنت که رفتي سوی بی دینان
چه تقصیر آمد از قرآن که گردي گرد آلانی

و در ربیع الثاني سال نهصد و نود سیادت پناه میر فتح الله
شیرازي که در وادي الٰهیات و ریاضیات و طبعیات و سایر اقسام
علوم عقلي و نقلي و طلسمات و نیرنجات و جر اثقال نظیر خود
در عصر نداشت برحسب فرمان طلب از پیش عادل خان دکهنی
بفتح پور رسید و حسب الحکم خان‌خانان و حکیم ابو الفتح
باستقبال رفته بملازمت آوردند و به منصب صدارت که سیاه نویسی
بیش نبود امتیاز یافت تا زمین فقرا ببرد نه انکه بدهد و پرگنهٔ
بساور بیداغ و محلی بجایگیر او مقرر شد و چون شنیده بودند که
او شاگرد بیواسطه میر غیاث الدین منصور شیرازی است که بنماز
و عبادات دیگر چندانی مقید نبود گمان داشتند که مگر در سخنان
مذهب و دین با ایشان مماشاة خواهد کرد او در وادي مذهب
خرد استقامت تمام ورزیده باکمال حب جاه و دنیاداري و امرا پرستی
دقیقهٔ از دقایق تعصب در دین فرو نگذاشت و درعین دیوان خانه
خاص که هیچکس یارای آن نداشت که علانیه ادای صلوة کند
نماز بفراغ بال و جمعیت خاطر بمذهب امامیه میگذارد و برین
معنی مطلع‌شده اورا از زمرهٔ ارباب تقلید شمرده ازان وادي اغماض

فرموده بجهت رعايت علم و حكمت و تدبير و مصلحت در
تربيت او دقيقهٔ فرو گذاشت نرفت و دختر خورد مظفرخان را
درحباله او درآورده و باجه خود گردانيده در منصب وزارت باراجه
تودرمل شريک ساختند اما او دليرانه درکار و بار با راجه
درآمده دار و مداري می نمود و به تعليم اطفال امرا مقيد بوده
وهر روز بمنازل مقربان رفته نخست از همه غلام حكيم ابوالفتح را
و وقتی پسر شيخ ابوالفضل و امرا زادهای ديگر هفت هشت
ساله بلكه خورد قرآن را معلم صبيانی ميكرد و تعليم نقط و خط
و دايره بلكه ابجدهم ميداد

مشت اطفال نو تعلّم را * لوح ادبار در بغل منهيد
مركبی را كه زادهٔ عربست * داغ يونانش بركفل منهيد

و تفنگ بر دوش وكيسهٔ دارو برميان بسته چون قاصدان بصحرا
در ركاب می دويد و شان علمي كه نمانده بود او بالكل برخاک
زد و باوجود اين همه بي شاني ورذالي و خسيسي در رسوخ
اعتقاد پهلواني كرد كه هيچ رستم نكند و تاريخ قدوم او اين مصرع
يافته شد كه

شاه فتح الله امام اوليا

شبي بحضور وی با بيربر خطاب كرده مي گفتند كه اين معنی را
عقل چگونه قبول كند كه شخصي در يک لحظه بان گراني جسم
از خواب گاه بآسمان رود و نود هزار سخن گوی و مگوي با خداي
تعالی بكند و بسترش هنوز گرم باشد تا باز بيايد و مردم بآن دعوی
بگروند همچنين شقّ قمر و امثال آن و يک پای را برداشته به

همه می نمودند و می گفتند كه ممكن نيست كه تا پای ديگر
برجا نماند استاده توانيم بود اينها چه حكايت است و آن بدبخت
و بد بختان ديگرگم نام امنّا و صدّقنا ميزدند و مقوي می چاويدند
اما شاه فتح الله بانكه لحظه لحظه بجانب او می نگريستند و مقصود
از خطاب او را داشتند كه نو آمده بود و جذب او بجانب خود می
خواستند سر بپائين انداخته حرفی نمي زد و سراسر گوش بود و در
همين ايام ملا احمد تهته رافضی متعصب كه خود را بزور بي
حيائي حكيم هم گرفته بود از دكهن آمده بملازمت پيوست و پدران
او در سند فاروقي حنيفی المذهب بودند آن ناپاک بران نا
مرادان لعنت می فرستاد بموجب قول نبي عليه السلام كه لعن
الله من لعن والده لعن او جز برو عايد نمی شد و چون درعهد شاه
طهماسپ بولايت عراق در صحبت تبرائيان كهنه مومن افتاده بود
از ايشان هم گذرانيد و چون شاه اسماعيل ثانی در وادی تسنن بر
عكس پدر غلو نموده در مقام قتل و ايذاي رافضيان شد او به
صحبت ميرزا مخدوم كه شريفي سني متعصب بود وكتاب النواقض
في ذم الروافض كه مشتمل بر تاريخ تصنيف است بمكه رفت و
از انجا بدكهن و از انجا بهندوستان رسيده و ميدان خالي يافته
شروع در مهمل گفتن و مردم را بجانب آن مذهب كشيدن نمود
و در اندک فرصت بجزاي اعمال شنيعهٔ خود رسيد و هنوز كه در
صحبت شيخ فيضي نه پيوسته و دلير نشده بود روزي در بازار او
را ديدم و بعضي عراقيان نام فقير را گرفته تعريفی كردند در اول
ملاقات ميگويد كه نور ترفض در جبين ايشان عيان می نمايد

در بدیهه گفتم چنانچه نور تسنن در چهره شما یاران حاضر خندیدند و خوش وقت شدند وتتمه احوال او بجای خود می آید انشاء الله تعالی *

و درین سال حکم فرمودند که چون هزار سال از هجرت تمام شد و همه جا تاریخ هجری می نویسند حالا می باید که تاریخی تالیف یابد که جامع جمیع احوال پادشاهان اسلام تا امروز که در معنی ناسخ تاریخ هاي دیگر باشد و نام ان را الفی نهند و در ذکر سنوات بجای هجرت لفظ رحلت نویسند و از روز وفات حضرت ختمي پناه صلوات الله علیه و سلم نوشتن وقایع عالم را تا الیوم به هفت کس امر کردند چنانچه سال اول را نقیب خان نویسد ودوم را شاه فتح الله علی هذه القیاس حکیم همام و حکیم علی و حاجی ابراهیم سرهندی که دران ایام ازگجرات آمده بود و میرزا نظام الدین احمد و فقیر باز هفته دیگر همچنین ترتیب سی و پنج سال مرتب شد شبی بر سال هفتم که فقیر در احوال خلیفه حقانی ثانی رضی الله عنه نوشته بودم چون بقصهٔ تعمیر کوفه و بنا و هدم قصر الامارة که بواقعي مذکور بود و سبب تخریب آن و قضیه نکاح ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و تعین اوقات صلوات خمس و فتح شهر نصیبین و بر آمدن عقارب از انجا مثل خروسان بزرگ رسیدند مناقشه و مواخذه بحد آورده پیچیدند و آصف خان ثالث که میرزا جعفر باشد بد مددیها کرد بخلاف شیخ ابو الفضل و غازي خان بدخشی که هرکدام توجیهات صحیح میکردند و چون از فقیر پرسیدند که اینها را چون نوشتی گفتم هرچه در کتب دیده

ام ایراد کرده ام و مخترع نیستم همان وقت کتاب روضه الاحباب و دیگر کتب سیر از خزانه طلبیده به نقیب خان فرمودند که تحقیق نماید او مطابق نفس الامر تصحیح نقل نموده ازان گرفت وگیرهاي بیمحل بعنایت الهی عز و جل رهائي یافتم و از سال سی و ششم حکم شد که من بعد ملا احمد تهته بکتابت تاریخ الفی منفرد و مخصوص بوده مینوشته باشد و اینمعني بسفارش حکیم ابو الفتح بود او از نهایت تعصب که داشت موافق اعتقاد خویش هرچه خواست نوشت چنانچه عیان ست و تازمان چنگیز خان آن وقایع را در دو جلد تمام کرد تا انکه میرزا فولاد برلاس شبي اورا ببهانهٔ طلب پادشاهي از خانه بر آورده در کوچهٔ لاهور بتقریب غلوئی که در مذهب داشت و ازاری که از و یافته بود بقتل رسانید و بقصاص رسید و بقیه احوال را حسب الامر آصف خان تا سال نهصد و نود و هفت نوشت و در سنه الف فقیر را در لاهور حکم فرمودند که آن تاریخ را از سر مقابله و تصحیح نماید و سنوات را که بتقدیم وتاخیر نوشته شده است ترتیب دهد و تا یکسال باین خدمات اشتغال داشته دو جلد اول را مقابله نمودم و جلد سوم را بآصفخان گذاشتم و از جمله وقایع این سال ترجمهٔ مهابهارت که معظم کتب هند است و مشتمل بر انواع قصص و مواعظ و مصالح و اخلاق و اداب و معارف و اعتقادیات و بیان مذاهب و طریق عبادات ایشان درضمن جنگ طایفه کوران و پندوان که فرمان روایان هند بودند و بعضی میگویند که چهار هزار سال وکسري و بقول جمعی هشتاد و چند هزار سال گذشته و ظاهرا از زمان آدم

علیه السلام پیش‌اند و کفرۀهند خواندن و نوشتن آنرا عبادت عظیم میدانند و ازمسلمانان پنهان میدارند و باعث برآن این بود که‌چون شاه نامه و قصۀ امیر حمزه را بهفده جلد درمدت پانزده سال نویسانیدند و زر بسیار درتصویرآن خرج شده همچنین قصه ابو مسلم و جامع الحکایات و غیران را مکرر شنیدند بخاطر رسانیدند که اکثر اینها شاعری و ساختگی است اما چون درساعت خوب گفته شده و اختر درگذر بوده شهرت تمام گرفته اکنون کتاب هاي هندي را که دانایان مرتاض عابد نوشته اند و همه صحیح و نص قاطع است و مدار دین و اعتقادیات‌و عبادات این طایفه‌برانست ترجمه از هندي بزبان فارسي فرموده چرا بنام خود نسازیم که غیر مکرر و تازه است و همه مثمر سعادات دنیوی و دینی و منتج حشمت و شوکت بی زوال و مستوجب کثرت اولاد و اموال‌چنانچه در خطب آن کتب نوشته اند بنابرین خود مقید شده و دانایان هند را جمع کرده حکم‌فرمودند که کتاب مهابهارت را تعبیر میکرده باشند و چند شب بنفس نفیس معانی آنرا به نقیب خان‌خاطر نشان ساختند تا ماحصل را بفارسی املا میکرد و شب سوم‌فقیر را طلب فرموده حکم کردند که باتفاق نقیب خان ترجمه میکرده باشم و در مدت سه چار ماه از هزده فن ان مزخرفات لاطایل که هزده هزار عالم دران متحیر است دو فن نوشته شد و چه اعتراضات که نشنید و حرام خورم و شلغم خورم این‌معنی داشت گویا نصیبۀفقیر ازین کتابها همین بود النصیب یصیب بعد ازان پارۀ را ملا شیری و نقیب‌خان تمام ساختند و پارۀ را سلطان‌حاجی تهانیسری‌منفرد

باتمام رسانید بعد ازان شیخ فیضي مامور شد که‌نظم و نثری‌بنویسد و آن هم بیشتر از دو فن صورت نیافت باز حاجی مذکور دو پاره نوشت و فرو گذاشتی که بار اول واقع شده بود قصور آن را راست کرده حذو النعل بالنعل مرتب ساخته صد جز مقرمط شد و سخن در نقطۀ مگس بود که از اصل‌متروک نماند عاقبت بتقریبي حکم باخراج وي کرده در بکر فرستادند وحالا در شهر خود است و اکثري ازان معبران و مترجمان درین ایام با کوران و پندوان محشورند و باقی ماندگان را خدایتعالی نجات بخشد و توبه کرامت فرماید و عذر من اکره و قلبه مطمئن بالایمان مسموع دارد انه هو التواب الرحیم و آنرا رزم نامه نامیده مصور و مکرر نویسانیده بامرا حکم انتساخ تیمناً و تبرکاً صادر شد و شیخ ابو الفضل بر عکس تفسیر آیة الکرسي که تالیف داده بود خطبه نیز بمقدار دو جزو بران‌نوشت نعوذ باالله من الکفریات و الحشویات جامع اوراق عفی الله عنه معروض میدارد که در وقایع این سال که بنابر غرضی بطریق استطراد و اجمال رقم زده کلک سریع السیر شده اگر ضبط تاریخ و ملاحظه تقدیم و تاخیر ننموده باشد مواخذه نفرمایند *

چون سال بیست وهشتم‌جلوس سرآمد نو روز بیست ونهم‌موافق بیست وپنجم ماه صفر سنه احدی وتسعین و تسعمایة (۹۹۱) بنیاد شد و بدستور سابق دوکانها را بر امرا تقسیم‌نموده و آئین بسته انواع جشن و سرور و عیش بظهور آمد و شاه فتح الله دردوکان خود انواع هنرمندی نمود ازان جمله جراثقال و غرایب دیگر بود و بعضی از احکام اختراعی درین ایام نیز فرمودند ازان جمله ذبح جانور مطلقا

در روز یکشنبه بجهت آنروز بآفتاب خصوصا درین هزده روز در
تمامي ماه آبان که ماه میلاد است و بعضی ایام معهود بجهت
رعایت خاطر هنود درجمیع ممالک محروسه منع کردند و هرکسی
که درین ایام مباشر این جریمه میشد بسیاست میرسید و خان
مان او بتاراج میرفت و خود مدت پرهیز را از مطلق گوشت در
تمام سال بتقریب ریاضت و ایام متفرقه بشش ماه بلکه زیاده
رسانیدند و داعیه چنان است که بتدریج بالکل ترک کنند و عبادت
آفتاب را روزی چهار وقت که سحر و شام و نیم روز و نیم شب باشد
لازم گرفتند و هزار و یک نام هندی آفتاب را وظیفه ساخته نیم روز
متوجه آن‌شده بحضور دل میخواندند و هر دو گوش‌گرفته و چرخي
زده مشتهابر بناگوش کوفته حرکاتی دیگر نیز ازین قبیل بسیار بود
و قشقه کشیدند ونوبت نقاره یکی در نیم شب و یکی دروقت طلوع
قرار یافت‌و مساجد وصوامع فراش خانه و چوکي‌خانه هندوان شد
وبجای جماعت جماع وبجای حیّ علی یللا تللا بود وگورستان درون
شهربویرانی حکم‌فرمودند مبلغ یک لک روپیه نقد و چند فیل و اقمشه
و طلا آلات و مرصع آلات بوالدهٔ بزرگوار و بهمین دستور بعمهٔ خود
گلبدن بیگم و سایر بیگمان انعام دادند و حکم عام کردند و هرکس
از اعالی تا ادانی پیشکش گذراند و درین سال اعظم خان و سایر
امرای کبار نامزد تانده را متصرف شدند و خالدیخان جباري و
میرزا بیگ قاقشال از معصوم خان کابلي جدا شده اعظم خان را
دیدند ومعصوم‌خان‌پناه به‌بعضي زمین داران برد و ولایت بنگاله‌تمام
یکرویه گشت ودرین سال حکومت ولایت گجرات را بتقریب تالیف

قلوب حکام دکن باعتماد خان تفویض نموده و شاه ابو تراب را
امین و خواجه نظام الدین احمد را میربخشي و ابو القاسم تبریزي
برادر مولانا عبد القادر آخوند پادشاهي را دیوان ساخته جمعي کثیر
چون محمد حسین و میر ابو المظفر ولد اشرف خان و میر هاشم
و میر صالح داعي و سید ابو اسحاق و دیگران را بجایگیر داري آن
ولایت حکم فرمودند و درین سال از شهباز خان که بتقریب دلیریها
او را چند گاهي محبوس گردانیده بودند حساب و کتاب داد و ستد
بی موقع و بی مصرف گرفته ازو در گذشته و از چنگ راجه خلاص
بخشیده بوسیله شیخ ابو الفضل و حمایت او از بند برآوردند و در
هفدهم ربیع الثاني[2] رخصت بنگ ارزاني داشتند تا تمامي آن
سرکار را بجایگیر داران تن داده معصوم کابلی را که پیغام ره در
آمده بود از صوبه عیسی آواره سازد که اذا جاء نهر الله بطل نهر
عیسی و بقرینه مقام اگر بجاي نهر الله شهر الله بخوانند خالي از
تملیحي وتلمیحي‌نیست درین اثنا خبر رسید که خان‌اعظم شیخ فرید
بخاري‌را بجهت‌مصالحه نزدقتلوي‌افغان نوحاني حاکم‌اڈیسه‌فرستاده
بود و قتلو بجهت‌اعتماد پیرزادگي‌باستقبال شیخ فرید بر آمده در
مقام خدمت‌گاري بود و بعد از انعقاد صحبت بهادر کور[3] فره از
زمین داران بنگاله که عمده لشکر قتلو بود ملاقات بي‌ادبانه نموده
خواست که باشیخ مصاحبانه سلوک نماید و شیخ او را بنظر زمینداري
مي‌دید درین اثنا شاهو ولد شیخ راجو بخاري سرهندي که خالي

(۲ ن) جمادی الثاني — (۳ ن) کورده

از بی اعتدالی نبود و دیگر بخاریان درشتی هم کرده باشند بهادر از روی ستیزه وقت مراجعت زمانی که قتلو در جلو شیخ روان بود سر راه گرفت و بجنگ پیش آمد و شاهو با جمعی کثیر کشته شد و شیخ فرید بسلامت بدر آمد

و درین سال برهان الملک برادر مرتضی نظام الملک حاکم دکهن از پیش برادر گریخته بود اول در مالوه نزد قطب الدین خان آمده ازانجا حسب الحکم درماه رجب این سال بملازمت پیوست و قبل ازان مجهولی کوچه گردی که خود را بدروغ برهان الملک نام کرده بدرگاه آمده و دراوده جایگیر یافته بود بموجب لابرهان له گریخته در میان جوگیان مخفی گشت و بعد از هفتهٔ او را ازان جماعه پیدا ساخته محبوس گردانیدند و بعد ازان احوال آن مجهول نسب معلوم نشد که خری زیست و خری بود و خری مرد و درین ایام بیرون شهر دو محل از برای اطعام فقرای مسلمان و هند بنا فرموده یکی را خیر پوره و دیگری را دهرم پوره نامیدند و چندی از کسان شیخ ابو الفضل موکل بوده از زر پادشاهی بفقرا طعام میدادند وچون جوگیان خیل خیل می آمدند برای ایشان سرای دیگر آبادان ساخته جوگی پوره نام نهادند و شبها با چندی معدود بخلوت رفته بآنجماعه صحبت می داشتند و مجهولات حقایق مختلفه و اعتقادات و اشتغال و مراقبه و سلوک اطوار و جلسات و حرکات و سکنات و خلع بدن و کیمیا و سیمیا و ریمیا از ایشان معلوم شد و کیمیاگری خود آموختند و آن طلا بمردم نمودند و شبی معهود که بسالی یکبار می آید و مجمع عظیم از جوگیان اطراف و

اکناف دران شب میشود و آنرا سیورات میگویند با بزرگتران ایشان هم نواله و هم پیاله شده بشارت عمر دراز که سه چهار بار از عمر طبیعی زیاده باشد شنیده متیقن شدند و آن مقدمات را با سایر قراین منتظم گردانیده کالنقش فی الحجر ساختند و حکمای نازنین پیش بین تائید می آوردند که چون نقصان اعمار بتقریب دور قمری بود و آن خود منقرض شد حالا نوبت دور زحل رسیده که مجدد اطوار ادوار و مورث طول اعمار است چنانچه در کتب سماوی هم مذکور شده که بعضی تا هزار سال زندگانی کرده اند و در کتب هندی خود عمر آدمیان ده هزار سال نوشته اند و بالفعل در کوه تبّت طایفهٔ لامه که از نسّاک خطائیان و زهّاد و عبّاد ایشانند در صد ساله و زیاده هم دیده شده اند بنا برین بجهة موافقت آن طایفه تقلید در مباشرت و اکل و شرب خصوصا لحم نمودند و موی تارک سر را حلق کرده اطراف را نگاه داشتند بگمان اینکه روح کاملان مکمل از راه هامه که منفذ دهم است خروج میکند و دران وقت آوازی چون رعد صاعقه میکند و آن دلیل سعادت و نجات میت است از گناهان و علامت حلول روح است بمذهب تناسخ در بدن پادشاهی ذی شوکتی صاحب اقتداری نافذ الامری و روش خود را بتوحید الهی موسوم ساختند

دنیا بمراد خواهی و دین درست
این هر دو نباشد نه فلک بندهٔ تست

و جماعه خاص خیلان مرید را موافق اصطلاح جوگیان چیله نامیدند و طایفه دیگر ارذال شیاد صیاد زبون که راه اندرون دولتخانه نداشتند

هر صباح در وقت عبادت شمس بجهروکه تا طلعت مبارک نمی
دیدند مسواک و طعام و آب برایشان حرام بود و در هر شبی
صاحب حاجتی و نیاز مندی از هندو و مسلم و انواع طوایف مرد
و زن صحیح و سقیم را انجا بار عام بود و کار و باری طرفه و هنگامهٔ
گرمی و ازدحامی عظیمی و همین که از تسبیح هزار و یک نام
نیر اعظم فارغ شده از حجاب برمی آمدند این جماعه در سجود
می افتادند برهمنان مکار طرار هزار و یک نام دیگر را برای حضرت
نیز ترتیب دادند و ایشان را بطریق حلول چون رام و کرشن و سایر
سلاطین کفره عقیده داشته میگفتند که خود صاحب عالم باین
صورت بر آمده بازی میکند و از برای خوش آمد شعرهای هندی
را از زبان دانایان سابق نقل کرده میگذرانیدند باین مضمون که
پادشاه عالمگیری در هند پیدا شود که برهمنان را احترام کند و
محافظت گاو نماید و گیتی را بعدل نگاهبانی کند و در کاغذهای
کهنه آن خرافات را نوشته می نمودند و همه باور می افتاد

خوش آمد هرکرا گفتی خوش آمد

و یکبارا از طوایف مختلف هرکه باشد احدی خواندند که در عالم
توحید اخلاص درست دارند و لشکری که در طوفان آب و آتش خود
را بزند ایشان خواهند بود

دلا جان باختن دعوی مکن چند انکه یار آید
شود معلوم کار هر کسی چون وقت کار آید

و درین سال درون دیوان خانه خاص فتحپور ده اندر ده حنفی و
قلتبین شافعی و شیعی پرساخته آب آنرا برکشیدند و آب حوض

بیشتر ازان دو بر آمد و چون گفتند که سنّیان و شیعیان از هم جدا
شوند هندوستانیان بیک قلم بسنّی گری و عراقیان به تشیع قایل
شدند و بارها گفته شده که جزئیات و خصوصیات این وادی را
نطاق نطق نمیتواند به بیان آورد بنابران تقاعد ازان نموده در پی
مقصود میرود چون اعتماد خان به تفویض حکومت ولایت گجرات
که معراج مدعای وی بود نامزد شده بسروهی رسید انجارا از سرنال
انتزاع نموده و حواله جکمال برادر رانا کرده باتفاق امرای نامزد
در دوازهم شهر شعبان این سال باحمد آباد رسید و شهاب الدین
احمد خان که حاکم مستقل انجا و دافع آفات و فتن بود بعزیمت
در خانه بیرون برآمده در محله عثمانپور فرود آمد و اعیان نوکران
او که از این تغیر و تبدیل کاره بودند جدا شده باتفاق دیگر واقعه
طلبان در کاتهی وار بطلب مظفر ابن سلطان محمود گجراتی که از
درگاه فرار نموده و دران پشته الّتجا بخویشان مادری برده روزی به
شبی می آورد رفته بسلطنت برداشتند و اعتماد خان هرچند شهاب الدین
احمدخان را باعث بر تسلی آن جماعه شد قبول نکرد و گفت اینها
از خدا این طور روزی میخواستند و قصد هلاک من داشتند حالا
کار از صلاح من گذشته است شما دانید و این ملک و بقصبهٔ کری
که بیست کروهی احمداباد است رفت و یک دوکسی از جانب
اعتماد خان و نظام الدین احمد رفته آن برگشتگان را تسکین دادند
هم صورت نبست و بیست و هفتم شعبان مظفر باکاتهیان و مغولان
مفتن بدولقه که دوازده کروهی احمداباد است رسید و در همین
حین اعتماد خان و نظام الدین احمد شهر را خالی ساخته باتفاق

برای بازگردانیدن شهاب الدین احمد خان بکری رفتند و اورا باین نوع تسلی دادند که پرگنات سابق بدستور قدیم بجایگیر وی بازگذارند ودولک روپیه نقد نیز بمساعدت بدهند و محافظت شهررا بعهدهٔ شیر خان ولد اعتماد خان و میر محمد معصوم بکری و جماعه گذاشتند تا آنکه ازانجا بیایند و لشکر پریشان را سامان دهند مظفر روز دیگر ازانجا روان شد و بعضی مجاوران سرکیج که سه کروهی احمداباد امت از مزارات سلاطین ماضیهٔ چتری طیار گرفته بطریق تفاول برسر او نهاده تهنیت بسلطنت دادند مژده از غیب شنیده بشهر درآمد چون دو امرای کهنه فعله که این بیت حسب حال ایشان بود

من و مربی من آن دوپیر مغلوکیم * که هردو را دومربی خوب می باید لجام گسسته و پاردم شکسته

نه تن توانا نه دل شکیبا نه بخت یاور نه عقل رهبر

شباشب روان شده باجمعی معدود از کری محمدی بعثمان پور رسیدند مظفر بی دهشت و بی محابا با صفهای آراسته باستقبال برآمد و دریک زار دریای احمد اباد ایستاده و درین وقت این دو پیر بتدبیر تفرقه انداختن باغیان و بجههٔ دلاسای نوکران گریخته در پی قرض گرفتن و برات نوشتن و نامه فرستادن شدند و چون آب از سرگذشت از ممرنا اعتمادی نوکر فرصت صف آرائی نیافته حرکة المذبوحی کرده و راه فرار پیموده ببلده پتن که نهرواله باشد و چهل وپنج کروه از احمداباداست بیک روز رسیدند و اسباب و اشیای اردو همگی بغارت رفت و اهل و عیال سپاهیان اسیر شدند و

محمد شریف پسر نظام الدین احمد مع سپاهیان محافظ خان ومان را تمام بباد داد اما کاری کرد که بپدر ملحق گردید و گریختگان با جماعهٔ دیگر امرا که از فتحپور کومک رسیدند و بیک هزار سوار می کشید قلعهٔ پتن مرمت کرده استقامت نمودند و مظفر ادنی سپاهی خود را خطابهای عالی داده و امیدوار ولایت ساخته منصب افزود بنازم بقدرت خدا که او روزی درملازمت بادشاهی سی روپیه ماهیانه داشت و حالا صاحب سی هزارکس شد وشیرخان فولادی که سابق حکومت پتن داشت از ولایت سورته طلبیده و از فلاکت برآورده باچهار هزار سوار برسرپتن فرستاد و سرداران پتن زین الدین کنبو برادر شهباز خان را نزد قطب الدین محمدخان فرستادند تا ازان جانب او و ازاین جانب ایشان متوجه احمد آباد شده مظفر را درمیان بگیرند مظفر پیش دستی نموده و با لشکر جرار پیشواز رفته دربروده با قطب الدین محمد خان جنگ کرد وآن گران سنگ آمال و سبکبار تدبیر که در نظر همت آن دو پیر یگانه روزگار بود

دو اختر سعدند یکی مهر و دگر ماه

ایام رخ خوب ترا یافته ثالث

اندک ترددی کرده و شکست یافته در قلعهٔ بروده تحصن جست و اعیان لشکر و نوکرانش بیک قلم بمظفر در آمدند پیش ازین قضیه شیرخان بپنجهزار سوار درنواحی قصبهٔ میانه پانزده کروهی پتن رسید وشهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بعد از تذبذب و شتر دلی قرار برفرار بجانب جالور دادند و بسعی نظام الدین احمد در پتن ماندند و دیگر سرداران را مع سپاهیان کار آزموده که جمعیت ایشان از دوهزار

سوار بیش نبود همراه نظام الدین احمد دادند و جنگی عظیم
میان فریقین روی داده نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایت نظام الدین
احمد وزید و شیرخان هزیمت یافته بجانب احمدآباد شتافت و هرچند
نظام الدین احمد بجد شد که بهمین فتح تعاقب نموده برسر احمدآباد
باید رفت اُمرا قبول نکردند و این خود عین صلاح وقت بود چه
هنوز آگاهي از معامله قطب الدین محمد خان نداشتند و درین
جنگ غنیمت بسیار بدست این امرا افتاد تا کري رسیده مدت
دوازده روز انتظار سپاهیان که با غنائم اموال به پتن رفته بودند مي
بردند درین حال خبر رسید که مظفر قلعه بروده را که دیوار کهنه‌چون
بنای عهد او ورای قطب الدین محمد خان داشت بضرب
توپ انداخت و قطب الدین محمد خان که اساس عمر او از ان هم
سست تر بود زین الدین را برای گرفتن قول و قرار نزد مظفر
فرستاد مظفر در ساعت زین الدین را با هزار سالها برابر ساخت
و خواجگي محمد صالح صدر ماضي را که همراه اعتماد خان نامزد
بود بملاحظهٔ بزرگ زادگي جان بخشي نموده رخصت حج داد و
قطب الدین محمد خان را که دیدهٔ بصیرتش از آسیب اجل کور
و کشتی او از مظالم پرشده بود امان داده از قلعه برآورده و او از عذر
مظفر متفطن نشده بعجز تمام آمده اورا دیده و تسلیمات بجا نمود

قضا شخصی است پنج انگشت دارد
چو خواهد کز یکي کامی برآرد
دو برچشمش نهد دیگر دو برگوش
یکی برلب نهد گوید که خاموش

مظفر در وقت دیدن بتعظیم تمام استقبال نموده اورا بر نمد تکیهٔ
خاصه جای داده و باستمالت پیش آمده نمیخواست که متعرض
قتل او شود آخر باغوای نواری نام زمیندار راج پیپله و دیگر
سپاهیان او را چون اموال قارون مدفونش بزمین هموار ساخت و
از پروار به بهروچ رفته آن قلعه را از زن و متعلقان قطب الدین خان
بصلح گرفت و درانجا چهارده لک روپیه از خزینهٔ کنبایت که عماد
الدین کروری برده بود با تمام اموال صامت و ناطق و خزاین موفورهٔ
خاصهٔ قطب الدین خان که متجاوز از ده کرور بود یافته جمعیت
بهمرسانیده و اسباب و آشیای دیگر را چه توان گفت و عجب که نورنگ
خان پسر رشید قطب الدین خان همراهی قلیج خان و شریف خان
و تولك خان و سایر امرای مالوه دران قلعهٔ جانکاه از ندربار و سلطان
پور که بغایت نزدیک بود قدم پیش نه نهاده خبر از والدین نتوانست
گرفت

تا بداني که وقت پیچاپیچ * هیچکس مر ترا نباشد هیچ

و لشکري که عددش مذکور شد از مغول و افغان و گجراتي برمظفر
جمع آمد و از استماع این خبر نظام الدین احمد و دیگر سرداران
در پتن رفته بآن دو امرای نامدار پیوستند و انتظار آمدن مرزا خان
ولد بیرم خان خانخانان و سایر امرا که نامزد از درگاه شده از راه
جالور به پتن متوجهٔ احمدآباد بودند می بردند و میرزا خان یکروز
در پتن قرار گرفته و پیشتر متوجه شده در سرگنج[۲] نزول نموده و

(۲ ن) سرکیج

مظفر از برودہ باز گشتۂ و قلعۂ بهروج را بخسرپورۂ خود نصیر نامی
و جرکس رومی که نوکري بود از درگاہ بادشاهي گریخته سپردہ در
نواحی مزار شاہ بهیکن قدس الله سرہ العزیز بمفاصلۂ دو کروہ چادر
زدہ لشکرگاہ ساخت روز دیگر محاربۂ صعب روی نمود و مظفر
شکست یافته بمعمور آباد رفت و سید هاشم بارهه و خضراقا وکیل
مرزا خان کل فتح شدند و مردم بسیار زخمي شدند و از جانب غنیم
مقتولان راکه میشمارد و این واقعه در سیزدهم‌شهر محرم الحرام سنه
احدی وتسعین وتسعمایة (۹۹۱) بود و چون میرزا خان پیش از فتح
نذرکردہ بودکه بعدازانکه عروس ظفرازپردۂ غیب روی‌نماید هرمتاع
و رخت که دربنه و بار داشته باشد بشکرانۂ آن رو نما بفقرا و غربا
ببخشد بنابر ایفاء وعدہ چندی را از نوکران خویش فرمود که همه
اقمشه و اسپ وفیل و امتعۂ اورا قیمت نهند تا زر آن را بمصارف
صرف کند این مقومین نا امین حیله‌گر بی دین هرشيء را چنان
قیمت نهادند که ربع و خمس و عشر نرخ هم بمحتاجان نرسید و
یکان چیزی بجهت ادخال سرور درصدور و تسلي دل خود دادند و
گذشت و قلقچیانی که نوکران میرزا خان بودند چون دولت خان
افغان لودي و ملا محمودي و دیگران عرض‌کردند که ازین‌که ما ملازم
شما شدیم گناهي نکردیم چه لازم که چندین مغلوب ومنکوب نوکران
بادشاهي باشیم و ایشان همه تقدم و تفوق در مجالس برما نمایند
چرا درتسلیم و توره وتوزک با ما مساوی نباشند میرزا خان را این
مقدمات واهي دلفریب مقبول و معقول افتادہ سر و پا و اسپ بسیار
ازبرای هر فردی از اعیان امرا طیار ساخته و نام نویس گردانیدہ

مجلسی عالی ترتیب داد و خود در جامه خانه رفته مقید بامر
اجلاس و البلاس‌گردید و نظام الدین احمد را که وقتی از اوقات بیرام
خان خانخانان همشیرہ او را درحبالۂ خویش داشت طلبیدہ این
مصلحت با وی درمیان نهاد او بنصیحت گفت که این نابینان
شما را بد نفسي براین دارد اگر بادشاہ اینمعني‌را شنوند چه فرمایند
و برتقدیر تسلیم ازشما چه مناسب که شهاب الدین خان را که هم
باعتبار منصب پنجهزاري و هم بسال‌کلان تر باشد تسلیم فرمایند و
برین قیاس از اعتماد خان گجراتي که وقتی از اوقات بیست هزار
سوار داشت تسلیم برای شما چه لطافت دارد و پایندہ محمدخان
مغول خود برسر این معني انکار صریح آوردہ شاید جهل ورزد و
دیگران خود درچه حساب اند میرزا خان این راي را پسندیدہ
ازان داعیه درگذشت و بعد از سه روز ازین فتح‌قلیج خان و امراي‌دیگر
مالوہ باحمدآباد رسیدند و چون شنیدند که مظفر از معمورآباد که
برکنار دریای مهندري است بکنبایت رفته و مقدار دو هزار سوار از
گریختگان باو جمع آمدند میرزا خان با امرا بآنجانب برسم تعاقب
رفت و مظفر خود را به برودہ و ازانجا بسمت راج پیپله و نادوت
کشید و میرزا خان ببرودہ آمدہ لشکري برسر دولت نام نوکري از
مظفر بردرکنبایت فرستادہ آنرا مستخلص گردانیدہ بنادوت شتافت
و قلیج خان و سایر امراي کبار را بکوهستان قلب که مظفر پناہ بآن
بردہ بود نامزد گردانید و همه جا نظام الدین احمد باعث حرکت
قسري این جماعت شدہ که باعث احمال و اثقال محتاج بجرثقیل
بسیار بودند ترددهای مردانه خارج از اندازۂ منصب محقر خود

بلکه از طوق بشري نمود تا بسعي او جنگ عظیم مانند جنگ اول سرگنج[۲] بامظفر کرده غالب آمدند و مظفر آواره بهر جانب میگشت و میرزا خان باحمد آباد آمده و امرای مالوه و غیر آنرا بمحاصره قلعه بهروچ تعین گردانید تا بعد از هفت ماه جرکس رومي که از جانب مظفرحکومت آن قلعه داشت بقتل رسید و نصیرا خسرپورهٔ مظفر بدر رفت *

و دربن سال بعد ازتعین میرزا خان و لشکر مالوه جانب گجرات از اگره درکشتی نشسته بسیر اله آباد که معمورهٔ جدید بجای شهر پیاک و معبده قدیم هندوان است و درانجا قلعه چند طرح انداخته اند متوجه شدند و درروز توجه خبر وفات شیخ بدر الدین ولد شیخ اسلام چشتي ازمکهٔ معظمه آوردندکه روزه طي هفت روزه داشته درهوای گرم برهنه پاي بطواف مشغول بود تا پایش آبله کرد و تپ محرق عارض شد و در عید قربان سال نهصد و نود شربت شهادت قتل في سبیل الله از دست ساقي لطف ازلي نوشید

دي شب ز سر صدق و صفای دل من
در میکده آن روح فزای دل من
جامی بمن آورد که بستان و بنوش
گفتم نخورم گفت برای دل من

و این خبر را بحاجي حسین خادم خانقاه شیخ گفته فرستادند وحشتي و مصیبتي عظیم بآن خاندان راه یافت و سلسلهٔ هدایت

(۲ ن) سرکیج

و ارشاد که مانده بود منقطع گشت و بعد از رسیدن به الهآباد مدت چهار ماه درانجا توقف شد و زین خان کوکه و بیربر را که اول نوکر راجه رامچند بهته بود بطریق ایلچي گري در چورا گده فرستادند و رام چند اطاعت قبول نموده زینخان را بعد از گذرانیدن اسباب مهماني نگاهداشت تا به همراهي او در فتحپور آمده ملازمت نمود صد بیست لعل و جواهر دیگر به همین قیاس پیشکش لایق گرامي گذرانید ازان جمله لعلی بود که قیمت آن پنجاه هزار روپیه بر آمد پسر خود بابونامي را در خدمت گذاشته پس از چند گاهي رخصت وطن حاصل کرد و عنقریب بمستقر اصلي که جحیم پر حمیم باشد رفت و این رامچند در اخلاق خاصه درهمت چنان بود که عدیل وی حالا نیست و از جمله بخششهاي او اینکه یک کرور زر بمیان تانسین کلاونت در یک روز بخشیده بالا گذشت که ابراهیم سور را چه سان اسباب سلطنت داده بود و میان تانسین نمیخواست که ازو جدا شود آخر جلال خان قورچي رفته بمیعاد آورد و درین ایام اعظم خان از حاجي پور بایلغار در الهآباد آمده ملازمت نمود و مرخص شده زود باز گشت تا لشکر خود را بیارد و امرا دران شهر طرح عمارات عالي انداختند و قرار یافت که پاي تخت بعد الیوم همان باشد و سکهٔ نو زدند و شریف سرمدي چوکي نویس که کسی در حق او گفته که

دو چوکي نویسند هردو کثیف * یکی نانفیس و دگر نا شریف

سجع سکه این بیت یافت

همیشه چون زر خورشید و ماه رایج باد

بشرق و غرب جهان سكۀ الهآباد

و درین ایام ملا الهداد امروهه و ملا شیري بجهت خوش آمد که بصدارت میان دو آب پنجاب متعین بودند آمده ملازمت کردند و ملا شیري بجهته خوش آمد منظومي هزار شعاع نام در تعریف آفتاب مشتمل بر هزار قطعهگذرانید و بسیارمستحسن افتاد *

و درماه ذي حجه این سال ازانجا مراجعت نموده بقصد اصلاح خلل گجرات عازم فتحپور شدند و در نواحي اتاوه خبر فتح میرزا خان رسید *

و درشهرصفرسنه اثنی وتسعین و تسعماية (٩٩٢) چون بپاي تخت آمدند فرامین عنایت آمیز بنام امراي گجرات صادرشده میرزا خان راخطاب خانخاناني و اسپ و خلعت وکمرخنجر مرصع و تمن طوغ ومنصب پنجهزاري که نهایت معراج امراست بخشیدند و نظامالدین احمد را نیز که باعث تردد فتح آن ولایت او بود باسپ و خلعت و زیادتي منصب سر افراز ساختند و مناصب دیگران نیز ده بیست و ده سي فراخور احوال هریك افزودند *

و درین ایام فقیر را ترجمۀ کتاب راماین فرمودند که در تصنیف بر مهابهارت سبقت دارد و بیست و پنجهزار شلوک است و هرشلوک فقره ایست شصت وپنج حرفي وآن افسانه ایست در ذکررامچند راجۀ شهراوده که اورا رام هم میگویند وهندوآن بطریق حلول بخدائي مي پرستند ومجمل آن اینست که سیتا زن او را دیوي ده سرراون نام حاکم جزیرۀ لنکا فریفته برد و رامچند با لچهمن برادر خویش بآن جزیره رفته ولشکري بیشمار از میمونان و خرسان عدد

آن را محاسب وهم نداند جمع کرده پلي بعرض چهار صدکروه برروي دریاي شور بسته و بعضی میمونان را میگویند که همان طور جسته اند وبعضی دیگر بپاي خویش گذشته و مثل این خرافات متناقضه بسیار استکه عقل در رد وقبول آن متوقفاست و بهرتقدیر رامچند میمون سوار از پلگذشته و تا هفتۀ جنگ عظیمکرده راون را با تمام اولاد و احفادش کشته و خاندان هزار سالۀ او را بباد داده و لنکارا به برادر راون سپرده بشهر خویش آمد و بزعم هندوان ده هزار سال حکومت جمیع هندوستان رانده بمستقراصلی خویش رسید وزعم این طایفه آنست که عالم قدیم است و هیچگاه از نوع بشرخالی نیست و ازین واقعه صد هزاران هزار سال گذشته و بوجود این آدم ابوالبشرکه از خلقت او هفت هزار سال گذشته قائل نیستند و ظاهر این است که این واقعات یا راست نیست و افسانۀ مجرد است و خیال محض چون شاهنامه و قصۀ امیر حمزه یا در زمان تسلط بهائم و جنیان بوده والله اعلم بحقیقة الحال *

و از جملۀ غرایبی که درین ایام روي داد آن بود که در دیوان خانۀ فتحپور زن حلال خوري را آورده میگفته اند که مرد گشته و یکي از معبران راماین هم از مجلس کتابت رفته او را دیده آمده چنان تقریر کرد که زني بود که از شرمندگی پرده برروی کشیده حرفی نمي زد و حکما مؤید این معنی دلایل میگذرانیدند و میگفتند که مثل این واقعهبسیار بظهور آمده سبحان من یتصرف فی ملکه کما یشاء *

و درین سال ملا عالم کابلي که بسیار عالم شیرین ادا و خوش

تکلم و مجموعهٔ انبساط بود وفات یافت و * اشعث طماع * تاریخ
شد و فواتح الولایة تصنیف اوست *

درین وقت سال سی‌ام از جلوس و نوروز سلطانی که در برابر
نو روز جلالی است رسید و در هشتم ماه ربیع الاول سنه نهصد و
نود و دو تحویل حمل واقع شد و دوکان آئین بندي و جشن
انعقاد یافت و صحبت گرم و طرح و طرز جدید درگرد آمد و
ریشها پران شد و ناقوس گاو روئین چون گوسالهٔ سامري نوازش
یافته بفریاد آمد و بیلان که چادریست بصورت گنبذ و اختراع
فرنگیان است برپا گشت و مال و جان وناموس و دین را فدای
اخلاص ساختند و چندان ارواح مقدس در سر این امتحان شد که
درحصر نیاید و هر دوازده نفر نوبت بنوبت و مثل بمثل مرید شده
موافقت درمشرب و مذهب مي‌نمودند و بجای شجرهٔ شبیهي داده
آنرا علامت اخلاص و مقدمهٔ رشد و دولت میدانستند و در غلافی
مرصع بجواهر پیچیده بالای دستار میگذاشتند و الله اکبر در عنوان
نامها قرار یافت و قمار و ربا حلال شد و دیگر محرمات برین قیاس
و قمار خانه در دربار بنا کرده زری بسود بمقامران از خزانه میدادند
و سود و شتل داخل کفایت میشد و دختر پیش از چهارده سالگی
و پسر را بشانزده سالگي نکاح بستن منع فرمودند و قصهٔ زفاف
حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و سلم با صدیقه رضي الله
عنها را مطلقا منکر بودند و مطاعن دیگر را چه گوید که این اسماع
پر از زیبق باد تا چها که نشود و زلات جمیع رسل را صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین مطلقا وسیله انکار ساختند خصوصا قصهٔ داؤد

علیه السلام و اوریا و امثال این و هر کرا نه بر وفق اعتقاد خویش
مي یافتند کشتنی و مردود و مطرود ابدی میدانستند و نام وي
فقیه ماندند و عدو دولت و بر حکم

آنچه بکارند همان بدروند

خود هم در آفاق بضلال دین اکفر مشهور شدند و مجتهد مرشد
بابوجهل شهرت یافت آری جار الامیر و خان الوزیر و ریاست دنیوی
تبع ریاست دیني آمد و از همه مهمات اینها را اهم دانستند و باقی
طفیلي و از برای شکستن دوکان ناموس دین حکم فرمودند که
دکانهای نوروزی را گاه گاهی برای تماشای بیگمان و اهل حرم
و عفایف مخدرات خاص و عام خالی سازند و انجا زر می بخشیدند
و مهم سازی بیرونیان و نسبت مناکحت و مواصلت ابنا و بنات
دران مجلس قرار یافت و غیر از منصب وجهة اخلاص کفایت
دیگر منظور نبود و هرچند بروفع این قید مقید شدند با کفار هند
که نا گزیرند و نصف لشکر و ولایت از ایشان خواهد بود و الوس
صاحب شوکت دیگر نه در مغل نه در هندوستاني مثل ایشان است
بس نتوانستند آمد و اقوام دیگر را هر نوع که خواستند مالش و
کوبش دادند و ناموس و غیرت و اتفاق از ایشان بالکل مسلوب بود
درین ایام اعظم خان از حاجی پور پتنه بموجب وعده بایلغار آمد
و عرایض میرزا محمد حکیم رسید که بدخشان بتمام بتصرف عبدالله
خان اوزبک درآمد و میرزا سلیمان که از مکهٔ معظمه آمده بر
بدخشان استیلا یافته بود و میرزا شاه رخ جنگ با اوزبک کرده
شکست یافته هر دو بطریق التجا بهند مي آیند *

و در اوایل ذی قعده این سال عریضهٔ مانسنگه از اطراف نیلاب رسید که میرزا شاه رخ به نیلاب آمد و او پیشواز رفته شش هزار روپیه نقد و اقمشه بسیار و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید و از آب سند عبور واقع شد این خدمت او بسیار مستحسن افتاد *

درین سال چندی از اعیان امرا بمستقر اصلی شتافتند ازان جمله محمد باقي خان برادر ادهم خان در ولایت کرّهه کتنکه که جایگیر او بود و غازی خان بدخشی که از اله آباد بجانب اوده مرخص شده بود و همان جا داعي حق را لبیك اجابت فرمود او در آخر عمر چنان ضعیف شده بود که بر قالیچه برداشته بدولت خانه مي آوردند چون کسی پرسید که چه حال دارید گفت الحمد لله که بقوت حرص بر پایم و بر هر کس از نوکران میرم خود که دعا میکرد میگفت الهي تو هم هزاری شوی که تو قدر مرا بدانی شبی درپیش خانهٔ قلیج خان که جمعي عظیم بجهة افطار رفته بودند تفسیر سورهٔ اِنّا فَتَحْنَا میگفت دخلي کردم او توجیه نموده درین اثنا درشتي کرد گفتم سبحان الله اخلاق بزرگان ولایت هم معلوم شد گفت بخاطرت می رسیده باشد که این شدت از جهة منصب هزاری است گفتم ظاهر همین است خیلی درهم شد آخر بوساطت آصف خان بخشي آیة الصلح خیر خواندیم وآن تکلف برطرف گشت و روزي‌که از اله آباد کوچ شد فقیر را با غازی خان تا خیلي راه مذاکرهٔ علمی و نقل سخنان مشایخ کبار بود و یکدیگر را وداع کردیم و آن آخرین ملاقات بود دیگر سلطان خواجه که او نیز از جملهٔ مریدان خاص الخاص بود و بعد از دفن درقبر

او که باختراع خاص بود شبکه مقابل نیر اعظم گذاشتند تا فروغ آن‌که پاک کنندهٔ گناهان است هرصباح بر رویش افتد و میگفتند که بر دهانش زبانهٔ آتش نیز رسانیده بودند و الله اعلم بحقیقة الحال و ملا احمد تته * سلطان الخوارج * بکمي یکعدد تاریخ یافت *

و در مفتتح سنه ثلث وتسعین و تسعمایة (۹۹۳) که اواخر سال می ام امت میرزا شاه رخ وراجه بهگوان داس قریب فتحپور رسیدند و شاهزاده دانیال‌را با شیخ ابراهیم چشتی وچندي از امرا باستقبال او فرستاده بدرگاه آوردند ویک لک روپیه نقد و اسباب فراش خانه و سه اسپ عراقي و پنج فیل وچند قطار اشتر واستر و خدمت گاران بخشیدند *

و درین اثنا شاهزاده سلطان سلیم را در سنه شانزده سالگي موافق ضابطهٔ مقرری با صبیهٔ راجه بهگونته داس درسلک ازدواج آوردند و خود بمنزل او رفته مجلس عقد بحضور قضات و اشراف منعقد ساختند مبلغ دو کرور تنکه کابین مقرر شد و جمیع رسومی که‌در هنود معهود است از افروختن آتش و غیرآن بجای آورده ازان خانه تا بدولت خانه زر بر محفهٔ دختر نثار فرمودند

زبس گوهر و زر که افشانده شد * ز بر چیدنش دستها مانده شد

و راجه بهگونته داس چند طویله اسپ و یکصد فیل و غلامان و کنیزان حبشی وهندي و چرکسي و اقسام طلا آلات مرصع و جواهر و اوانیء زر و ظروف نقره وانواع اقمشه که عددآن خارج از حد احصا باشد جهاز گذرانید و بهر کدام از امراي حضار فراخورحالت و مقدار اسپان عراقي و ترکي و تازي با زین طلا و غیرآن داد *

روز پنجشنبه نوزدهم ماه ربیع الاول سال نهصد و نود وسه طلیعه لشکر بهار و مقدمهٔ نوروز سلطاني رسید و بموجب نوشته میرزا نظام الدین احمد که ضبط سنوات در تاریخ خود نموده سال سیءام از جلوس ابتدا یافت و حال آنکه ابتدای قرن ثاني از جلوس از تاریخ بیست وپنجم ربیع الاول سنه نهصد و نود وچهار در اتک بنارس واقع شده چنانچه بعد ازین مذکور شود انشاءالله تعالی و همانجا منشاء این وهم ذهول میرزاست ازینمعنی که بتقریب ایام کبیسه که درهر سه سال تفاوت یکماه قمریست در هر قرني یکسال تفاوت درمیان سالهای شمسی و قمري مي باشد و فقیر چون هیچ تقویم با خود نداشتم بضرورت خود را بمتابعت میرزا گذاشتم و عهده براویست والله اعلم با علاوهٔ انکه میرزا درین سنوات در گجرات بود نه در اردو القصه آئین بندي بدستور سابق بسته و جشن عالي داده هر روز مهماني هردوکان داری از امرا و پیشکش لایق میگرفتند تا طعام و عطریات و انعام اهل طرب نیز داخل خزانه میشد و از پنجهزاري تا احدی بموجب حکم همه پیشکش و نذر و نیاز میگذرانید تا انکه این ذرهٔ بمقدار نیز که در هیچ شمار داخل نبود مگر آنکه باعتبار هزار بیگهه زمین هزاری نام داشتم قصهٔ پیرزال یوسف علیه السلام را ضرب المثل ساخته چهل روپیه پیش کشیدم و بدرجهٔ قبول افتاد

خدمت پسند نیست دگر خدمتی بیار

و درین جشن شاهزاده بزرگ را منصب دوازده هزاري داده و دیگري را نههزاري و سیوم را هفتهزاری داده فراش خانه و اسباب سلطنت و تمن طوغ و نقاره جدا ساختند و در افتتاح این سال میر

مرتضی و خداوند خان امراء دکهن که از ولایت برار برسر احمد نگر که پای تخت نظام الملک است رفته درجنگ صلابت خان وزیر نظام الملک شکست یافته نزد راجه علی خان به برهان پور آمده و راجه علي خان فیلان ایشان را بتمام بغارت گرفته ازان جمله صد و پنجاه فیل بدست پسر خود ابراهیم خان بدرگاه فرستاده بود در مجلس نوروزي آمده بعد از ملازمت بقیه اسپانی که مانده بود پیشکش کردند و ترغیب بر تسخیر دکهن نمودند بنابران شاه فتح الله را که بعد ازان اورا میر فتح الله می نامیدند بخطاب عضد الدوله مخاطب گردانیده پنجهزار روپیه و اسپ وخلعت بخشیده و صدر کل بلاد هندوستان ساخته بجانب دکهن مقرر ساختند تاخان اعظم و شهاب الدین احمد خان و دیگر امرا را اهتمام نموده لشکر بدانجا برده واسطة العقد امرا گردد و کمالای شیرازی نوکر اورا براي گذرانیدن ایمه مقطوع الاراضی که خال خال مانده بودند در خانه به نیابت نگاه داشتند و صدارت بکمال رسید و آخر رفته رفته کار بجائی کشید که شاه فتح الله بآن عزت و جاه قدرت دادن پنج بیگهه زمین نداشت اما اراضی کلي کلي بازیافت نموده کفایت خیال میکرد و آن زمین همان طور مسکن وحوش و هوام و سوام شد نه از ایمه نه از رعیت و الحال آن مظالم در نامهٔ اعمال صدور که نامي از ایشان باقي نمانده باقي ماند

از صدور عظام باقی نیست * در دل خاک جز عظام صدور

و در ماه رجب این سال خبر از کابل رسید که میرزا سلیمان که بعد از شکست از بدخشان نزد میرزا محمد حکیم آمده قناعت

بیک موضع اسالو[2] نام نموده بود باتفاق ایماقات[3] با اوزبکان در سرحد
بدخشان جنگ کرده غالب آمد و بسیاري را ازان طایفه از تیغ
گذرانیده بقیة السیف راخلعت بخشیده رخصت داد و آن ولایت را
چون عمر دوباره یافته هُوَالَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا و در
ماه شعبان این سال خان خانان حسب الحکم از گجرات در فتحپور
بایلغار آمده و مظفر در گجرات بار دیگر سري بفتنه کشید و از
نهایت آزردگي که از جام و امین خان غوري حاکم جوناگرهه داشت
و از ایشان بازی خورده بود رفته قلعه جوناگرهه را محاصره کرد و قلیج
خان در احمدآباد ماند و نظام الدین احمد امراي آن حدود را
برسر مظفر برد و او تاب نیاورده و از آب زن که از دریاي شور بعرض
ده کروه تا سي کروه راه جدا شده بریگستان جیسل میر درآمده غایب
گشته گذشته بولایت کچهه رفت و درین ایام نظام الدین احمد خطی
از گجرات بفقیر نوشت که چون خان خانان در وقت روانه شدن وعده
کرده که درین مرتبه ملا الهداد امروهه و فلاني را التماس نموده از
درگاه همراه می آرم مناسب چنانست که ایشان را بمراسم آدابي
که مقرر است دیده و رخصت از درگاه گرفته یکجا سیر این ولایت
نمایند که عالمي دارد

بعد ازان هرچه مصلحت باشد

و خان خانان را در وقت رسیدن بمکتب خانه که دیوان خانهٔ
فتحپور برای ترجمه گري معین بود یکباري دید و او بزودی بجانب

(ن ۲) اسانام (۳ ن) ایمات

گجرات مرخص گشت و روا رو کابل نیز درمیان درآمد و آن داعیه
که مفتاح نجات و سرمایهٔ فتوحات خیال کرده بودم در پردهٔ خفا
ماند و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و خانخانان بده کروهی سروهي
رسیده قصد گرفتن سروهی و جالور نمود و نظام الدین احمد و سید
قاسم بارهه انجا باستقبال شتافته با جمیعت تمام رسیدند و راجه
سروهي پیشکش بسیار آورده ملازمت نمود غزنین خان جالوری
اگرچه درین مرتبه آمده دید اما چون وقت رفتن خان خانان
بدربار حرکت ناملایم ازو بظهور رسیده آثار بغی ظاهر شده بود مقید
ساخته او را با حمدآباد برد و جالور را ازو انتزاع نموده فوج
خود دران جا گذاشت و بعد از چند گاهي غزنین خان و سید
جمال الدین نبیرهٔ سید محمود بارهه را که از مدت چند سال باز
تقریب عشقبازی با یکی از اهل طرب خانه سیاه یمین نامی که
حالا اورا اهرمني توان گفت از درگاه گریخته در دامن کوه رفته
و جمعیت بهمرسانیده پرگنات نواحي را می تاخت و راهها میزد
عاقبت از دامن کوه درپتن گجرات پناه بعموي خویش سید قاسم
برد حسب فرمان از پتن که جایگیر سید قاسم است طلبیده مقید
بلاهور فرستاد آخر غزنین خان را بصبیه میان محمد وفا خزانچی
مرحوم کدخدا ساخته براي خاطر میان فتح الله شربتي خسرپورهٔ
او رعایت و تربیت نموده در ملازمت نگاهداشته و سید جمال الدین
را در نخاس برسردار کشیده تیر باران کردند سرعاقبت بلندي او
از عشق این بود *

و درین ایام عرضداشت مانسنگه و خواجه شمس الدین از اتک

بنارس رسید باین مضمون که میرزا محمد حکیم بر بستر ناتوانی افتاده
و فریدون از پشاور کاروانی را همراه گرفته متوجه کابل شده در کوتل
خیبر به پسر روشنی ملحد که هندوستانی بود با اندک دانشی وحالا
به پیر تاریکی اشتهار یافته جنگ واقع شد و منهزم به پشاور رسید
اتفاقا آتشی درقلعه افتاد و هزار شتربار سوداگران سوخت و فریدون
ازان آتش چون دود گریخته از راه دیگر بکابل متوجه شد و هفتاد
کس از سمر تشنگی و بی آبی در راه هلاک شدند ودر خلال این احوال
خبر رسید که عبد الله خان بر سر میرزا سلیمان از شمار بیشتر لشکر
نامزد گردانیده او را بعد از استیلا که حکم خانه روشن کردن چراغ
داشت از بدخشان بدر آورده تمام آنرا متصرف گشت و میرزا
تاب مقاومت بآن لشکر نیاورده متوجه کابل گردیده و هم درین
آیام خبر از کابل رسید که میرزا محمد حکیم بجهت ادمان شراب
امراض متضاده بهمرسانیده بر بستر ناتوانی افتاده رعشه پیدا
کرد و در دوازدهم شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمایة (۹۹۳)
از سرای وحشت و غرور بعالم بهجت و سرور رحلت نمود

نگر تا چند گردد دور افلاک * که یک نوباوه بیرون آرد از خاک
چوگشت آن سروبن درزیور وزیب * بخاک اندازدش باد از یک آسیب

و در سوم ماه رمضان مبارک این خبر وحشت اثررا منهیان بعرض
رسانیدند و فکر محافظت کابل و غزنین نمودند اول میخواستند که
آن ولایت را بفرزندان میرزا محمد حکیم مقرر دارند و چون امرا
بعرض رسانیدند که پسران میرزا هنوز خرد اند از عهدهٔ ملک
نمیتوانند بدر آمد

بخوردان مفرمای کار درشت * که سندان نشاید شکستن بمشت
رعیت نوازی و سر لشکری * نه کاریست بازیچهٔ و سرسری

بنابران خانخانان را بسرعت بجانب گجرات فرمان نوشته نامزد
گردانیده و عضد الدوله را بجهت اهتمام مهم دکهن از درگاه نزد خان
اعظم و شهاب الدین احمد خان که مامور بتسخیر دکهن بودند در
مالوه و رایسین فرستادند و خود دهم این ماه عازم پنجاب گشته
هلال شوال در دهلی دیدند و از منزل پانی پت میر ابو الغیث
بخاری را درنواحی لکهنو جایگیر داده رخصت فرمودند و در نوزدهم
این ماه بآب ستلج رسیدند و درین ایام بقرب یکهفته کم و بیش
شیخ جمال بختیار و خواجه اسمعیل نبیرهٔ شیخ اسلام که حسن وجمال
تمام داشت درین ماه بجهت شرب مدام و مباشرت بر دوام از عالم
فانی بسرای جاودانی رخت کشیدند یکی در لودهیانه دیگری در
تهانیسر و این تاریخ بتعمیه یافته شد * ع *

رفت زیبا گلی ز باغ جهان

و در سه کروهی سیالکوت ملا الهداد امروهه که داغی بر سینه مانده
و حرارتش بدل رسیده بود مسهلی از حکیم حسن خورد و در روز
بحق واصل شد مرگ هوش است شربت به او نیکو یاری بود رحمه الله

ای دل ترا که گفت بدنیا قرار گیر
این جان نازنین را اندر حصار گیر
بنگر که تا تو آمدهٔ چند کس برفت
آخر یکی ز رفتن شان اعتبار گیر

و صادق خان را از نواحی لاهور بحکومت بکر نامزد گردانیدند و در

سیزدهم ذي قعده بکنار آب چناب منزل ساختند و درین منزل
شیخ عبد الرحیم لکهنوي مصاحب میرابو الغیث و شیخ محمد
بخاري که از پیش خان زمان آمده بدرجهٔ امرائي رسیده پرگنه
پتهان در دامن کوه جایگیر داشت و درین آیام سودای گذرا پیدا
کرده بود درخیمهٔ حکیم ابو الفتح خود را بخنجر زد و بدست خود
زخم اورا بسته حکم نگاهداشتن در سیالکوت فرمودند و بعد از چند
گاه صحت یافت اما از جهة خبط احوال وی از ضبط بدر رفته
بود الان کما کان

خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود تا بوقت مرگ از دست

و در بیست و هفتم این ماه از آب بهت عبور واقع شد و درین
منزل محمد علي خزانچی که بکابل تعین بود آمده معروض داشت
که بعد از واقعهٔ میرزا محمد حکیم فریدون خان و کیقباد و افراسیاب پسران
میرزا را که بجهة صغرسن دخلی در مهمات ملکی نداشتند باهتمام
امرا بدیدن مانسنگه آمدند و مانسنگه پسر خود را با خواجه
شمس الدین خوافي در کابل گذاشته و جمیع آن مردم را دلاسا داده
بملازمت می آید *

و پنجم ماه ذي حجه راول پنڈي که قصبه ایست مابین اتک
بنارس و رهتاس منزل شد و مانسنگه پسران و نوکران میرزا
محمد حکیم را همراه آورد و بهر کدام ایشان عنایات و امدادات
خرچی و علوفهٔ لایق فرمودند و از نواحي اتک بنارس میرزا شاهرخ
و راجه بهگونت داس و شاه قلي خان محرم را با پنج هزار سوار
بتسخیر ولایت کشمیر رخصت فرمودند و همدرین روز اسمعیل قلی

خان و راي سنگه درباري را بر سر بلوچان و زین خان کوکه را با
فوجي آراسته بر سر افغانان سواد و بجور روان ساختند *

و دوازدهم محرم مکرم سنه اربع و تسعین و تسعمایة (۹۹۴) اتک
بنارس مخیم شد وچون پیش ازین به بیست و پنج سال هندوستاني
سپاهی خود را پیر روشنائی نام کرده چنانچه گذشت درطایفه افغانان
درآمده و اکثر احمقان را مرید ساخته مذهب الحاد و زندقه را رواج
ورونق داده وتصنیفی را خیرالبیان نام نهاده دران بیان عقاید فاسدهٔ
خود نموده و بمقر اصلي سر نگون رفته پسر او جلاله نام که در سن
چهارده سالگي در سنه تسع و ثمانین و تسعمایة (۹۸۹) در وقت
مراجعت رایات عالیات از کابل بملازمت رسیده و مورد مراحم
شاهنشاهي گشته و از شقاوت جبلی موروثي و مکتسبی فرار نموده
و باز درمیان افغانان رفته وقطع طریق بنیاد کرده وخلقی کثیر را
بخود متفق گردانیده راه هندوستان و کابل را مسدود ساخته بود

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت * نهی زیر طاؤس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش * ز انجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش ازچشمهٔ سلسبیل * دران بیضه گردم دمد جبرئیل
شود عاقبت بچهٔ زاغ زاغ * کشد رنج بیهوده طاؤس باغ

بنابران بجهت دفع و رفع طایفه روشنائی روستائی که در حقیقت
عین تاریکی است و بعد ازین بتاریکی تعبیر خواهد یافت کابل را
بجایگیر مانسنگه تعین کردند تا استیصال آن متمردان نماید *

و درماه صفر این سال سعید خان کهکر و بیربر ملعون و شیخ
فیضی و فتح الله شربتی ودیگر انرا بکومک زین خان رخصت کردند

و بعد از چند روز حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر را نیز از پی این جماعة روان ساختند و این عساکر به زین خان ملحق شده افاغنه را بتاراج داده در اسیر ساختن زن و فرزند ایشان تقصیری ننمودند و چون بکوتل کراکر نام فرود آمدند شخصی خبر نزد بیربر آورد که افغانان امشب داعیهٔ شب خون دارند اگر ازین درهٔ تنگ که فرود آمده اید و عرض آن زیاده از سه چهار کروه راه نیست عبور شود خاطر از دغدغه جمع گردد روز نزدیک زوال بود که بیربر از خود سری و خیره گردی و خود نمائی بی انکه با زین خان مشورت نماید کوچ بیمحل کرد و ارادهٔ گذشتن از دره نموده و تمامی لشکر بی سر از عقب وی روان گشت و چون وقت شام متوجه تنگی شدند افغانان از اطراف کوه چون مور و ملخ در شور شده از بالا تیر و سنگ را چون باران میریختند و دران کریوه بلا مغاره اجل از تنگی راه و تاریکی شب خلایق راه گم کرده در مغاکها وادی هلاک پیش گرفتند و سر و پا گم یکی بدیگری نه پیوست و شکست عظیم افتاد و قریب بهشت هزار کس و زیاده بفنا رفت و بیربر که از ترس جان راه فرار پیش گرفته بود بقتل رسیده در سلک سگان جهنم داخل شد و پارهٔ از جزای اعمال شنیعهٔ خود یافت و خیلی از امرا و اعیان چون حسن خان پنی و خواجه عرب بخشی خانجهانی و ملا شیری شاعر و جماعهٔ کثیر دران شب هلاک شدند و اسیران را که میتوانند در قید شمار آورد و تاریخ این شد که * از خواجه عرب حیف * یکمی یکعدد و حکیم ابو الفتح و زین خان در پنجم ربیع الاول این سال شکست یافته بمحنت بسیار خود را بقلعهٔ اتک رسانیدند و چون

همچون بیربر مصاحبی غالب را بنفاق بباد داده امده بودند و نفاقها مشخص و معین گردید چند روز از نظر مردود و از کورنش محروم مانده باز بهمان درجه که داشتند بلکه برتر ازان رسیدند و از فوت هیچکدام از امرا آن قدر کلفت نکشیدند که از مردن بیربر می گفتند که حیف که جثه او را نتوانستند ازان تنگی بدر آورد تا بآتش میرسید باز تسلی باین میدادند که چون از جمیع قیود آزاد و وارسته و مجرد بود همین تابش نیر اعظم پاک سازندهٔ او بس است هرچند احتیاج بتطهیر نداشت و چون غلغله چندان برخاست که افغانان برسر اتک می آیند بنابران روز دیگر شاهزاده سلطان مراد را آنطرف آب سند ساگر گذرانیده راجه تودرمل را همراه او بدفع آن متمردان نامزد ساختند و بآلاخر شاهزاده را طلبیده راجه بان خدمت متعین شد و در آن کوهستان قلاع متعدد ساخت و ازان طرف مانسنگه که بر سر تاریکیان نامزد شده بود خلقی کثیر را از ایشان مقتول و اسیر ساخت و درین وقت خبر رسید که میر قریش ایلچي عبد الله خان بمصحوب نامه و نظربي اوزبک حاکم بلخ با سه پسر خود از خان رنجیده بملازمت می آیند بنابران شیخ فرید بخشی و جمعی را از احدیان باستقبال آن کاروان فرستادند و این جماعه بمعاونت ایشان را از کوتل خیبر گذرانیدند و تاریکیان سرراه گرفته و جنگ کرده شکست یافتند *

و در بیست و پنجم ربیع الاول سنه مذکور تحویل نوروز و شروع در سال سی و یکم و بطور نظامي سی و دوم از جلوس واقع شده دیوان خانه اتک را آئین بسته میر قریش را دران روز کورنش دادند و مانسنگه

دران جشن بملازمت رسید و شیخ فیضي قصیده تهنیت گفت
که مطلعش این است

فرخنده باد یارب برمملکت ستانی * از مبدء خلافت آغاز قرن ثاني

مخفي نماند که درین محل شبه از ممر تعین ابتدای سال جلوس
بخاطر میگذرد و عذر آن بالا سبق ذکر یافته ظاهرا پسر میرزا که
محمد شریف نام دارد و تنقیح سنوات تاریخ نظامی بعد از وفات
پدر کرده انجا باید دید که رفع تناقض شود و درین ایام میرزا
شاهرخ و راجه بهگوان داس و شاهقلی‌خان محرم که بسر حد کشمیر
در کوتل پهوابا س رسیده بجهت رسیدن خبر شکست زین خان
مصلحت در مصالحه دیده بودند بایوسف خان حاکم کشمیر آشتی
نموده و زعفران زار حاصل شال و دارالضرب را بخالصه منسوب ساخته
و عمال تعین نموده ولایت بتمام بایوسف‌خان باز گذاشته اورا که باین
معنی اشد رضا داشت همراه بملازمت آوردند و چون این صلح
پسندیده نیفتاد جمیع امرا ممنوع و محجوب گشتند آخر روز شرف
افتاب همه را طلبیده کورنش دادند و هم در روز تحویل ایلچی
عبدالله خان و نظربی با فرزندان ملازمت نمودند و چهار لک تنکه
بنظربی که پانصد تومان عراق باشد انعام شد و نقل خط عبدالله‌خان
این است که اسمعیل قلی خان ورایسنگه سرداران بلوچان را بدرگاه
آوردند ومانسنگه بکومك راجه تودرمل تعین یافت وخاطر ازان صوبه
جمع ساختند و در بیست چهارم ربیع الثاني سال نهصد و نود و
چهار از اتک عازم لاهور شدند و از کذار آب بهت اسمعیل قلیخان را
بجای مانسنگه بدفع افاغنه و مانسنگه را بحکومت کابل تعین

نموده سید حامد بخاری را در پشاور بکومک اسمعیل قلي خان و
ساختن راه نگاه داشتند و درهفدهم ماه جمادی الثاني در لاهور نزول
واقع شد و مقارن این حال سر پر شر عرب بهادر را که در نواحی
بهرایچ بنوکران حکیم ابو الفتح جنگ کرده کشته شد و اکثری
میگویند که باجل طبیعی در گذشته بود سرش بریده آوردند
و غلطان غلطان از کوه کماون آمده بکنگرهٔ قلعهٔ لاهور قرار گرفت
و آن فتنه و شور تسکین یافت و درنوزدهم شهر رجب دختر
رای سنگه بهته را بشاهزادهٔ سلطان سلیم عقد بستند و در اوائل
شعبان محمد قاسم خان میر بحر و فتح خان فیلبان فوجدار جمعی
از امرا بتسخیر کشمیر مرخص شدند و چون قبل ازین یوسف‌خان
کشمیري را که بعهد وقول راجه بهگوان داس آمده بود دربند کشیده
میخواستند که متعرض قتل او شوند بهگوان داس بجهة رعایت
حمایت و حمیت خودرا بجمدهر زد و برای شیخ عبد الرحیم
شریکی غالب بهم رسید وعاقبت درصحبت هم شرکت بوی نمود
و چون امرا درکوتل کتریل رسیدند یعقوب ولد یوسف که بدربار داخل
خواصان بوده مانند مظفر گجراتی سی و چهل روپیه ماهانه داشته و
گریخته بکشمیر رفته و قاضی سنی آنجا را بجهت تعصب در رفض
بدست خود کشته و بنیاد افساد نموده نوکران پدر را بخود متفق
ساخته بود پدر را مرده انگاشته بمقابله آمده تنگی کوه را محکم کرده
بجمیعت تمام نشست چون بدسلوک و بدمعاش بود پارهٔ از مردم
او جدا شده بمحمد قاسم خان درآمدند و پارهٔ در سری‌نگر که شهر
حاکم نشین کشمیر است لوای مخالفت بر افراختند یعقوب تسکین

فتنه درون خانه را اهم دانسته برگشته متوجه شهر شد و افواج بی مانعي بولایت کشمیر درآمدند یعقوب تاب نیاورده فرار نموده بکوهستان پناه برده ولایت کشمیر یکسر بضبط و عمل درآمد و یعقوب باز جمعیت کرده بجنگ قاسم خان آمده منهزم شد و باز شب خون آورده طرفی نبست و میرزاده علی خان درین جنگ کشته شد و چون او را در درهای تنگ برده نزدیک بود که دستگیر سازند ازروی عجز آمده قاسم خان را دید و همراه او بملازمت پیوست و عاقبت اورا در بهار نزد راجه مانسنگه پیش پدر فرستادند و یوسف و یعقوب هردو محبوس در کلبهٔ احزان بعلت مالیخولیا و سودا از حبس تن رستند و در نوزدهم رمضان میر قریش ایلچی بمصحوب حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح و میرصدر جهان مفتي ممالک محروسه ساکن قصبهٔ بهاتی از ولایت قنوج بجهت عزا پرسي سکندرخان پدر عبدالله خان جانب ماوراء النهر روانه گردانیده و قریب یك و نیم لک روپیه و اسباب تحف از هدایای هندوستان بدست محمد علی خزانچي سوغات فرستادند و درین ایام تاریکیان بابیست هزار پیاده و پنجهزار سوار تخمینا بر سر سید حامد بخاري از امرای کبار سلاطین گجرات ریختند او با جمعی معدود که داشت برآمده در پشاور جنگ کرده کشته شد و زین خان کوکه وشاه قلي خان محرم وشیخ فرید بخشي بجهت تدارک این امر بآنجانب مرخص شدند و مان سنگ از کابل بجمعیت تمام بکوتل خیبر آمده جنگ عظیم با تاریکیان نموده شکست داد و همان جا قرار گرفت تاریکیان روز دیگر هجوم عام آورده تمام شب و روز چون شغالان فریاد زده از

اطراف جنگ می انداختند درین وقت برادرش مادهو سنگه که همراه اسمعیل قلی خان در تهانهٔ اوهند می بود با فوجی آراسته بمدد مانسنگه رسید و افاغنه راه فرار پیش گرفتند و قریب دوهزار کس از ایشان بقتل رسید و در همین ایام میرزا سلیمان در بدخشان با اوزبک جنگ کرده گاهي غالب گاهی مغلوب از کابل آمده مانسنگه را در خیبر دید و ازانجا متوجه هندوستان شد و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمایة (٩٩٥) در لاهور بملازمت رسید *

واز غرایب انکه محمد زمان میرزا ولد شاهرخ میرزا که درسن دوازده سالگی بعد از شکست پدر در جنگ اوزبک اسیر شده و عبدالله خان اورا به پیر و مرشد خود خواجه کلان بیگ نقشبندی از نبایر خواجه احرار قدس الله سره العزیز سپرده بود تا در سلک سایر اسیران کشیده بقتل رساند میگویند که خواجه مذکور عوض آن پسر اسیری دیگر واجب القتل را سیاست فرمود و اورا خلاص بخشیده رخصت داد و درین ایام که سلیمان میرزا بدرگاه رسیده بود بلباس نا شناسی با گدایان ماور النهر بملازمت رسید و یك هزار عدد اشرفی هم انعام یافت و ازانجا بحج رفته باز ببدخشان رسیده و جمعیت بسیار بهم رسانیده با اوزبکان بمرات جنگهای مردانه کرده شکست داده عاقبت کوهستان آن دیار را متصرف شد و غنیم را برآورده و از لاهور دوهزار اشرفی وکمان و تفنگ بسیار سوغات دیگر بدست میر طوغان عهدی برای او فرستادند و چند سال سر کله خواب با اوزبک زد و شکست یافته بکابل آمد ومآل حال او مذکور شود انشاء الله *

در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه نهصد و نود و پنج بنیاد نو روز

ملطاني و آغاز سال سی ودوم وبقول میرزا سوم ازجلوس شد و به‌بیاني
که گذشت جشنها منعقد گشت و ضوابط دیگر باضافه انضمام یافت
ازان جمله اینکه بیشتر از یک زن نکاح نکنند مگر انکه نازاد باشد وگرنه
خدا یکی و زن یکي و زن چون بسرحد ناامیدی رسد و حیض او
منقطع گردد شوهر نخواهد و بیوها اگر خواهند که شوهر کنند مانعی
نباشد چنانچه اهل هند منع نمی نمایند وهندوزنی خورد سال که
تمتع از شوهر نگرفته باشد نسوزد و اگر هندوان این را دشوار
دانند و ممتنع نشوند پس از هندوان زن کسي که مرده باشد دختر
را بگیرد و بهمین مکالمه عقد بندد دیگر چون مریدان با همدیگر
ملاقات نمایند یکی الله اکبر و دیگر جل جلاله بگوید و این بمنزلهٔ
سلام و جواب سلام باشد و دیگر ابتدای حساب ماه هندی از تاریخ
بیست و هشتم باشد نه سیزدهم که اختراع راجه بکرماجیت و بدعت
وی ست وعیدهای مشهور هندوان برین قاعده رواج دهند و متمشی
نشد هر چند فرامین درین باب از فتحپور در سنه نهصد و نود
هم بگجرات وهم به‌بنگاله صادر شده‌بود دیگر اراذل را ازخواندن علم در
شهرها مانع آیند که فساد ها ازین قوم می خیزد دیگر معاملهٔ
هندوان را برهمنی دانا بقطع رساند نه قاضیء مسلمانان و اگر احتیاج
بسوگند افتد یا آهن گرم تافته بدست منکر نهند تا اگر سوخت
دروغ گوست و الا راست گو یا انکه دست در روغن گرم جوشنده
بگذارد یا آنکه تا مدت تیر انداختن و آوردن غوطه در آب خورد که
اگر پیش ازان سر از آب بر دارد مدعی علیه را حق مدعی باید
داد دیگر آنکه سر مرده بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب

دفن کنند و خواب رفتن خود را نیز به همین هیأت قرار دادند
و درین سال عبد المطلب خان را با جمعي بجهت استیصال جلاله
تاریکی به بنکش فرستادند و اورا با سرداران قبایل افغانان شکست
داد و خلایق نامحصور را بقتل رسانیده بعوض هر اسیری از لشکر
زین خان مرد و زن ایشان را با ضعاف مضاعفه بند گرفتند و قهر
خداوندی که بلای غلا باشد علاوه قتل واسر آن جماعه گردید و درین
سال که نهصد و نود و پنج باشد ولادت سلطان خسرو ولد شاهزاده
سلطان سلیم ازصبیهٔ راجه بهگوان داس روی نمود و طوي عظیم دادند
و از جملهٔ اکاذیب اراجیف که از محالات یک قدم بیشتر است درین
سال انتشار خبر زندگي بیربر ملعونست بعد ازانکه او در درکهٔ هفتم از
نار قرار گرفته بود مجمل انکه چون هندوان خیره میل خاطر پادشاهي
را بآن نا پاک دانسته و از مفارقتش در اضطراب و تاپاک دیده
بودند هرروز آوازهٔ در می‌انداختند که او را در نگرکوت به کوهستان
شمالي همراه جوگیان وسناسیان دیده آمده اند که مدر میکرد و
حضرت هم باور میکردند که بلی چون او از علاقهٔ دنیا مجرد بود
دور نیست که لباس فقر اختیار کرده بجهت شرمندگی واقعه یوسف
زئی اینجا نمی آمده باشد و سفیهان در خانه این خبر باور داشته
در لاهور ازو داستانها میگفتند و بعد ازان که احدی بنگرکوت رفته
تحقیق حال کرده چنان معلوم شده که آن مقوله حرف و صوتی
بیش نبوده و بعد ازان شنیدند که او در قلعهٔ کالنجار که بجایگیر آن
سگ بوده رفته و عمال کالنجار عرضداشت باین مضمون نوشتند که
در وقت تیل مالیدن او حجامی محرم اسرار علامات بدنی او را

شناخته و او پنهان می باشد وفرمانی فرستادند وکروري هندو خود بجعل یک مسافری غریبی خون گرفته بیربر اعتبار کرده پنهان می داشت و حجام را نه فرستاد اما آن غریب را بجهت ستر حال از هم گذرانیده نوشت که بیربر خودش بود و لیکن اجلش در رسید و سعادت پای بوس نیافت وماتم او را دوباره داشته کروری ودیگران را طلبیده چند گاهی در شکنجه داشتند که چرا ما را پیشتر خبر نکردی و زر بسیاري باین بهانه از و گرفتند و درین سال صادق خان بر سر ولایت تته روان شده قلعه سیهوان را محاصره نمود و میرزاجانی بیگ نبیرهٔ محمد باقی ترخان که حاکم آنجا بود بدستور آبای خویش ایلچیان با تحف و هدایای نفیس بدرگاه فرستاد تا بتاریخ بیست و پنجم ذی قعده سال مذکور حکیم عین الملک را مصحوب ایلچیان بجانب میرزا جانی روان گردانیده و آن ولایت را برو مقرر داشته فرمان منع تعرض بصادق خان صادر شد *

ودر اوایل ربیع الثانی زین خان کوکه رابحکومت کابل نامزد گردانیده مانسنگ را ازانجا طلب داشته و در آخر این ماه خان خانان میرزا خان باعلامت الزمانی شاه فتح الله شیرازی مخاطب بعضد الدوله از گجرات در لاهور بایلغار وبتاریخ بیست و هفتم ماه رجب صادق خان از بکر آمدند *

و مجمل احوال مظفر و خانخانان اینکه چون مظفر بعد از شکست ثانی در نادوت براه جنبانیر بولایت سورت فرار نموده در کوندل پانزده کروهی قلعه چوناکره قرار گرفته سه هزار سوار متفرق برو جمع آمدند و یلک لک محمودي و کمر خنجر مرصع به امین

خان غوری حاکم سورت داده بخود متفق ساخت وهمین قدر مبلغ بجام که داعیهٔ تسخیر احمد آباد در متخلیه او قرارگرفته طامعه اش بحرکت در آمد و امین خان از روی پخته کاري اورا بفریب نزد جام ستر سال نام فرستاده پیغام داد که جام راهمراه گرفته روان شوید که من نیز از عقب میرسم و جام نیز چون اصناف گنجیفه اورا از سر وا کرده آمدن خود را بیهانهٔ سرانجام لشکر بتسویف و تعویق انداخت و مظفر در موضعی شصت کروهی احمدآباد رسیده انتظار وعدهٔ امین خان غوری و جام می برد که خانخانان بسرعت تمام با جمعیت انبوه رانده آمد و مظفر از کومک امین خان نا امین وجام نادرست مایوس شده سراسیمه و حیران گشته مراجعت بکوهستان نموده بدوارکا که عبارت است از شهر ولایت سورت پناه برد و جام وکیل خود و امین خان پسر خود را بوسیلهٔ شاه ابو تراب نزد خانخانان فرستادند و مردم جام خانخانان راسر گروه بکوهستان بوده غنیمت بسیار بدست آوردند و مظفر با هزار سوار از مغول و کاتهي که خویشان مادري اویند بجانب گجرات رفته در آتنیه نام جاي که بکنار دریاي سابرمتي شکستگیهاي عظیم دارد و از ولایت کولیان متمرد است پناه برد وامراي که خانخانان بجهت احتیاط دروقت رفتن درین محال خطرناک برای همین روز گذاشته بود بسرداري سید قاسم بارهه جنگي عظیم کردند و مظفر نا مظفر شد و فیلان و آفتاب گیر او بدست امت آفتاب آمد ومردم خویش کشته شدند و او خود فرار نموده بجانب کاتهی واره از توابع سورت بدر رفت و خانخانان از برودہ بازگشته برسر جام آمد وجام نیز مقدار هشت هزار سوار جمع

کرده تا دوهزار نوکر اومیگویند که ترک طعام نموده خود را بجهل بر مردن قرار داده باستقبال آمده اند و چون مفاصلهٔ هفت کروه راه ماند جام پسر خودرا باسه فیل و هژده اسپ کچهی که مشابهٔ عربی است با تحف دیگر پیش خان خانان فرستاده ایل شد و درین هنگام بود که خانخانان مرتبه اول بایلغار بر حسب فرمان طلب در فتحپور آمد و مظفر در مدت غیبت او بامداد کاتهیان و دیگر زمین داران قلعه چونا گرّه را پیچیده و نظام الدین احمد و سید قاسم بارهه و جماعه بفرموده قلیج خان از احمد آباد متوجه سورت شدند و مظفر تاب نیاورده بجانب گجرات رفت چنانچه سابق سمت گذارش یافت و بعد از رسیدن خانخانان براه سروهي و جالور در احمد آباد شاه فتح الله عضد الدوله را باتفاق میر مرتضی و خداوند خان حاکم ولایت برار ببدرقگي اعظم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر امراي مالوه و راي سین نامزد گردانیده فرماني بنام جایگیرداران آن حدود که تعداد اسامي ایشان متعذر است باین مضمون نوشتند که بسرداری اعظم خان اولا برار را از تصرف دکهنیان برارند بعد ازان باتفاق متوجه احمد نگر شوند و این افواج در هندیه که سرحد دکهن است اجتماع نموده بایکدیگر در نفاق بودند و اعظم خان کینهٔ دیرینه پدرکشتگي را با شهاب الدین احمد خان که آن فتنه باغواي او بود ظاهر ساخته هم او را و هم عضد الدوله را که مصلح الامور بود از خود رنجانیده در هر مجلسی ایذاي لسانی و غیران میکرد و با عضدالدوله باوجود حق استادي استهزاي غیر مکرر مي نمود تا شهاب الدین خان با خاطري آزرده برايسين که

جایگیر داشت آمد و اعظم خان برسر او رفته نزدیک بود که شکستگي عظیم بناموس دولت رساند و خواجگی فتح الله بخشی و دیگر نو دولتان محرک مادهٔ فتنه و فساد بودند اما بسعي عضد الدوله آخر بخیر انجامید درین میان راجه علی خان حاکم آسیر و برهان پور مخالفت لشکر پادشاهی را غنیمت دانسته و لشکر دکهن را با خود یکی ساخته بمقابله آمد و عضدالدوله نزد او رفته مقدمات وعظ آمیز درمیان آورد و در دل سندان او جایگیر نشد

نرود میخ آهنی در سنگ

و ازانجا مراجعت کرده بگجرات آمد تا خانخانان را ترغیب بر تسخیر دکهن نموده ببرد

تو کار زمین را نکو ساختی * که بر آسمان نیز پرداختی

و راجه علي خان بالشکر دکهن برسر اعظم خان آمد اوتاب مقاومت نیاورده بجانب برار رفته آنجا هم استقامت نورزیده شهر ایلچپور را غارت و خراب ساخته و انجا هم قرار نگرفته بندربار شتافت و دکهنیان منزل بمنزل بتعاقب او می آمدند اعظم خان لشکر را بندربار گذاشته جریده با معدودی چند بجهت استمداد از خان‌خانان که یزنهٔ اوست متوجه احمد آباد شد و خان‌خانان باستقبال بر آمده و در محمودآباد بمنزل نظام الدین احمد یکدیگر را دیده و صحبت باتفاق یا بنفاق داشته قرار دادند که خان اعظم باتفاق خانخانان در احمدآباد بجهت دیدن همشیرهٔ خود رود و ازانجا متوجه دفع دکهنیان شوند و نظام الدین احمد را با جماعهٔ از امراي نامزد آن حدود باجمعهم به برودة فرستادند و این هردو

سردار نیز از عقب آمدند و اعظم خان ازانجا بسرعت برای جمع لشکر خویش بندربار رفت وخانخانان دربهروج آمد و اعظم‌خان باو نوشت که چون موسم باران نزدیک رسیده لشکر را امسال موقوف باید داشت و اعظم خان از ندربار متوجه مالوه و خانخانان از بهروج عازم احمدآباد گشت و راجه علی خان و دکهنیان باوطان خویش مراجعت نمودند و پنج ماه ازین قضیه گذشته بود که خانخانان در اتک بنارس که آن را اتک کتک نیز میگویند عرض داشتی باین مضمون فرستاد که چون داعیهٔ تسخیر بدخشان مصمم فرموده اند شوق پاي بوس مرا برین میدارد که درین سفر همرکاب باشم و بعد از رسیدن اردو از اتک بلاهور فرمان بنام او رفت که قلیج خان و نظام الدین احمد در گجرات باشند و خانخانان بدرگاه بیاید این بود باعث آمدن خان خانان باردیگر بایلغار در لاهور و آوردن عضدالدوله چنانچه گذشت و درین مدت غیبت خانخانان از نظام الدین احمد در گجرات ترددات شایستهٔ پسندیده بظهور رسید که در تاریخ نظامی خود بتفصیل نوشته و درین سال میر ابوالغیث بخاري که تعریف او حد زبان قلم نیست

شرح وصفش کجا تواند کرد * خامهٔ کزدلم شکسته ترست

در لکهنو بعارضهٔ زحمت قولنج برحمت حق پیوست ونعش مطهر او را در دهلي آورده در روضهٔ آباي کرام او مدفون ساختند و * میز ستوده سیر * تاریخ یافته شد (لمولفه)

بگورستان او روزي عبوری کردم از عبرت
جهاني دیدم از آسودگان یکسر بمیدانش

ازین سو رفته انبوهي و ز آنسوناآمده یک کس
که از وي حال پرسم یا نشان باشد از ایشانش
دران شهر خموشان از زبان دانان من جمعی
ز شارستان گیتی رفتهٔ و گردیده مهمانش
ازان جمله امیری پاک طینت بوتراب آئین
ابو الغیث انکه گردون غوث خواند قطب گیهانش
زهی شایسته سیرت سیّدی فرخنده طلعت هم
که‌خُلق مصطفی بودی عیان در روی خندانش
بخار ای که دهلی قبة الاسلام بود از وی
چه شد آن قبه و آن اسلام و یا رب کو مسلمانش
چو درویش سپاهي بود خاک پایش ار یابم
کشم درچشم‌بخت خویش چون کحل صفاهانش
ببالینش ز قندیل دل خود سوختم شمعي
اگرچه مشعل ربّاني آمد نور ایمانش
بساط مرقد او ساختم نمناک از اشکي
اگرچه ابر رحمت شست از باران غفرانش

درین‌سال حکم‌شد که هرقوم ترک علوم عربیه نموده غیر از علوم غریبه از نجوم و حساب وطب وفلسفه نخوانند و * کساد فضل * تاریخ یافته شد و در شعبان سال مذکور مان‌سنگه بدرگاه آمد و درین سال خبر رسید که عبد الله خان هری را فتح نموده علي قلیخان حاکم آنجا را با جمعي بیشمار از ترکمانان و اهل شهر بقتل آورد و * شکست هری * تاریخ یافتند و در محرم سنه ست وتسعین و

تسعماية (٩٩٦) مان سنگه بحکومت ولایت بهار و حاجي پور و پتنه نامزد شد ودر شب عاشورا او را درخلوت باخانخانان جام دوستگاني داده حرف و حکایت اراده درمیان آورده در مقام امتحان شدند او بي تکلفانه بعرض رسانید که اگر مریدی عبارت از جان سپاری است آن خود در کف دست نهاده ایم چه احتیاج بامتحان دیگر و اگر غیر این است و سخن در دین دارید هندو خود هستم و اگر فرمائید مسلمان میشوم و راه دیگر خود نمیدانم که کدام است بهمین گذشت و پیشتر نکاوتند تا بجانب بنگ روان شد و درهمین ایام حکومت کشمیر بمیرزا یوسف خان رضوی مشهدی مقرر فرموده محمد قاسم خان را ازانجا طلب داشتند و در دوازدهم صفر سنه ست و تسعین و تسعماية (٩٩٦) محمد صادق خان را بدفع یوسف زئي بسواد بجور رخصت داده جایگیر مانسنگه از سیالکوت و غیره به او عنایت شد و اسمعیل قلي خان را از سواد بجور طلبیده در گجرات قایم مقام قلیج خان ساختند و قلیج خان را بدرگاه طلبیدند *

و درین ماه میرزا فولاد بیگ برلاس نیم شبي ملا احمد رافضي را که سب صحابه علانیه میکرد ببهانه از خانه بر آورده کشت و تاریخ آن * زهي خنجر فولاد * یافته شد و دیگری * خوک سقری * گفت و الحق آن سگ زماني که نزع داشت فقیر روی او را بعینه چون روی خوک دید و دیگران نیز همچنین مي دیدند نعوذ بالله من شرور انفسنا میرزا فولاد را بپاي فیل بسته در شهر لاهور گردانید تابدرجهٔ شهادت رسید و چون بسفارت حکیم ابو الفتح از وي پرسیده اند که ترا تعصب در مذهب باعث بر قتل ملا احمد شده باشد

جواب داده که اگر تعصب میداشتم بایستي که بکلانتری از وی متعرض میشدم حکیم همین سخن رابعرض رسانیده گفت که این بد حرام زاده ایست نباید زنده گذاشت بنابران سیاستش فرمودند وگر نه بتقریب مردانگي و شفاعت اهل حرم مي خواستند که جان او را به بخشند و مقتول بعد از قاتل بسه چهار روز بمقر اصلی شتافت و شیعیان در وقت غسل بنابر قاعدهٔ مذهب خویش می گویند که میخي در مقعد او کرده درمیان دریای غوطه ها دادند و بعد از دفن او شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل برقبرش محافظان گماشتند و باوجود آن سالي که بسیر کشمیر رفتند اهل لاهور شبی جثهٔ کثیف اورا بر آورده سوختند *

ودر بیست و دوم ربیع الثاني سال نهصد و نود وشش تحویل نو روز و ابتدای سال سی و سوم یا چهارم از جلوس واقع شد و دولتخانه عام را که صد و چهارده ایوانست درقماشهاي لطیف و پرده های مصور گرفته اقسام زینت و زیب عوام فریب دادند و انواع احکام مخالف شرع رواج یافت و *شیوع معصیت* تاریخ شد و همدرین ایام قلیج خان از گجرات آمده بملازمت رسید و اقسام پیشکش گذرانید وحکم شد که باتفاق راجه تودرمل که بسیار خرف و مبهوت شده و درین ایام شبی او را حریفی از کمین بزخم شمشیر مجروح ساخته و پوست مال گذشته بود دردیوان خانه مهمات ملکی و مالي به پردازد و درین سال راجه کماؤن از کوه سوالک که دیدن پادشاهان را متخیله او وآبا واجداد او لعنت الله علیهم تخیل نکرده بود در لاهور بملازمت رسید و اقسام غرایب پیشکش آورد ازان جمله گاو قطاس و آهوی مشکین که از

گرمی هوا در راه مرده بود فقیر دیدم که بصورت روباه بود و دو دندان خود
از پیش بر آمده و بجای شاخ برآمدگی داشت و چون نصف اسفل پیچیده
بودند بنظر درنیامد و می گفتند که آدمی نیز دران کوه بابال و پر می
باشد و می پرد و دران ملک درخت انبه که همه سال بر دهد
نشان دهند و الله اعلم و درین ایام حکیم عین الملک با ایلچیان
میرزا جانی رسیده انواع پیشکش گذرانیده مورد مراحم خسروانه
گشت و در ماه جمادی الاول سنه سبع و تسعین و تسعمایة (۹۹۹)
ترجمه کتاب را ماین را در عرض چهار سال نوشته و مثنی تمام
ساخته گذرانیدم و چون در آخر آن نوشته بودم که

ما قصه نوشتیم به سلطان که رساند
جان سوخته کردیم به جانان که رساند

بسیار مستحسن افتاد پرسیدند که چند جزو شده بعرض رسانیدم
که بار اول مجملا قریب هفتاد جزو و مفصلا در مرتبهٔ ثاني
صد و بیست جزو شده حکم فرمودند که دیباچه چنانچه رسم مصنفین
مي باشد نیز بنویس و چون انتیاش چندان نداشت و نیز خطبه بي
نعت بایستي نوشت اغماض نمودم و ازان نامهٔ سیاه که چون نامهٔ عمر من
تباه است پناه بخدا مي جویم نقل کفر کفر نیست و کلمه رد کفر میخوانم
چه می ترسم که مبادا این نسخه که همه بکره و حسب الامر نوشته
شده نفرین بار آرد اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بك شیئا
وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم به و تبت عنه و اقول لا اله الا الله محمد
رسول الله این توبه من که نه توبهٔ باس است بدرگاه تواب
وهاب مقبول گردد و درین ایام قلابي شیخ کمال بیاباني نام از

کنار آب راوي آورده تعریف کردند که در عین حرف و حکایت
در طرفة العین ازان طرف آب رفته فریاد می زند که فلاني بخانه
خود روید او را در خلوت در کنار آب برده گفتند که ما طالب این
طور چیز هائیم اگر این خارق عادت بمامی نمائی هرچه از مال
و مملکت داریم ازان تست و ماهم ازان توایم چون از وصدائی و
ندائی ظاهر نشد فرمودند پس دست و پا بسته ترا از بالای قلعه
مي اندازیم اگر از آب سلامت بدر آمدی فبها و الا بجهنم رفته
باشی عاجز شده اشارت بشکم کرده گفت که آن همه برای پر ساختن
این دوزخ میکردیم او خود یک مترش پسری لاهوری داشت که
در وقت حرف زدن آن قلاب نماز شام ان طرف آب رفته و نام
مخاطب گرفته بآواز مشابه پدر فریاد میزد که فلانی برو و این
قلاب بجهانه وضو در کناره آب میان جری پنهان میشد و ثانی الحال
او را چون در بکر فرستادند و انجا نیز لاف کرامات زده با خانخانان
و دولت خان وکیل او صد مثل این طرفگی میکرد شب جمعه بلباس
بازیگران دستی و سر و پائی جدا جدا مي نمود و دولت خان
افغان را که وکیل کل و نفس ناطقهٔ خان خانان بود مرید خود ساخت

عامی اگر بمرتبه ز افلاک برتر است
عامي خر است معتقدش کمتر از خر است

و خانخانان نیز معتقد او شده فریب خورد و آن مترش گوي زرین
از خان خانان براي شیخ قلاب خود گرفته گفت که خضر علیه السلام
بشما دعا رسانیده و این گوي را در آب طلبیده و بجعل و تلبیس
گوي روئین بحضور خان خانان در آب سند انداخت و گوی زر را.

ازان میان بازي بازی برد ودرین ایام صلهٔ کتاب فقیر را که ترجمه
می نوشتم بخاطر رسانیده روزی بحکیم ابو الفتح می فرمودند که
بالفعل این شال خاصه بفلاني بدهید و اسپ و خرجی نیز عنایت
میشود وبشاه‌فتح الله‌عضدالدوله حکم شد که بساور درو بست‌جایگیر
شما باشد و ایمه انچه اراضی دارند آن همه را بشما بخشیده شد و
نام مرا برده فرمودند که این جوان بداونی است مدد معاش
او از بساور تغیر داده بی قصور دیده و دانسته در بداون دادیم شاه
فتح الله مقدار هزار روپیه که شقدارش بعلت تغلب و تهمت
غایب از بیوهای ایمه و یتیمان نامراد پرگنه بساور بظلم و تعدی
باز یافت نموده بود در خریطه انداخته بنظر گذرانید که عمال‌من
این را از ایمه کفایت نموده اند فرمودند بشما بخشیدیم و سه ماه
ازین معامله نگذشت که شاه در گذشت و چون فرمان فقیر درست
شد رخصت یکساله گرفته اول در بساور بعد ازان در بداون رسیده
شد و ازانجا داعیه سیر گجرات و ملاقات میرزا نظام الدین احمد
بخاطر داشت اما بتقریب موانع و عوایق میسر نشد

نیم ملول که کارم نکو نشدبد شد * شود شود نشود گومشو چه خواهدشد

درین سال سید عبد الله خان چوگان بیگی و میرزاده علي خان‌که
از امراي معتبر بودند در کشمیر و دیعت حیات سپردند باین
طریق که سید عبد الله خان در دوازدهم ماه ربیع الاول طعامی بر
روح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله و سلم پخت و زرها
بفقرا داد و از مناهی توبهٔ نصوح نمود و همراه میرزا یوسف خان
بشکار رفت و تپ کرده جان بحق سپرد ومیر زاده علي خان‌پیش

ازان بیلک سال در شبي که‌یعقوب بر سر‌محمدقاسم‌خان شب‌خون
آورد کشته شده بود

دریغا ز یاران صاحب نظر * که بودیم یک چند با یک دگر
دریغا ز یاران خاکی نهاد * که رفتند زین خاکدان همچو باد
دریغا که این دیدهٔ خون فشان * نمی بیند اکنون از ایشان نشان
دمی چند گفتند خامش‌شدند * زیاد حریفان فرامش شدند
یکي نیست زان‌غمگساران همه * من و غم که رفتند یاران همه
ببالین‌چه‌سان سرنهم‌خواب‌ناک * حریفان همه کرده بالین‌زخاک
کنند کنج تنهایم دل هوس * ندارم سر صحبت هیچکس
دریغا که پرده نشینان راز * نرفتند جائي که آیند باز
ز آشفتگی چون بران فرش درد * فتادم چو خاک ونشستم‌چوگرد
بران خاک فریاد کردم بسی * بگوشم نیامد جواب از کسي

و بتاریخ بیست و دوم جمادی الثانی سال نهصد و نود و هفت
بعزم سیر کشمیر که آن را باغ خاصه نامیدند از کابل روان شدند و
اهل محل را با شاهزاده سلطان مراد در بهنبر که ازان‌جا راه کشمیر
شروع در کوهستان میکند گذاشته بطریق ایلغار رفتند و تماشاي
ولایت باجمال کرده فرمان بشاهزاده آمد که اهل محل را برهتاس
برده انتظار قدوم می برده باشد و درین ایام علامهٔ عصر شاه
فتح الله شیرازی در کشمیر تپ محرق پیدا کرد چون خود طبیب
حاذق بود معالجه بخوردن هریسه نمود و هرچند حکیم علی در
آن ایام منع میکرد ممتنع نشد و متقاضی اجل گریبان گیر او گشته
کشان کشان بدار‌بقا برد و در تخت سلیمان که کوهیست در نزد

یکی شهر کشمیر پهلوی قبر سید عبد الله خان چوگان بیگی مدفون شد و ملک الشعرا شیخ فیضی در مرثیه او ترکیب بندی گفته و این ابیات از آنست که

دگر هنگام آن آمد که عالم از نظام افتد
جهان عقل را در نیم روز علم شام افتد
همه گنجینهٔ اقبال در دست لیام آید
همه خونابهٔ ادبار در کاس کرام افتد
حقیقت گم کند سر رشتهٔ تحقیق مقصد را
معانی از بیان ماند روابط از کلام افتد
زبان جهل جنبد بی محابا در سخن رانی
مطالب نادرست آید دلایل ناتمام افتد
دل مستکملان دهر در نقص ابد ماند
چو نارس میوهٔ کز شاخ ناگه نیم خام افتد
گرامی امهات فضل را فرزند روحانی
ابو آلا بای معنی شاه فتح الله شیرازی
دو صد بونصر رفت و بوعلی تا او پدید آمد
بسی دارد قضا درته دکان زین گونه بزازی
گهی با محمل مشائیان گرد زمین گردی
گهی با موکب اشرا قیان کرد فلک تازی
مباهات از وجود کامل او بود دوران را
بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی
شهنشاه جهان را از وفاتش دیده پرنم شد

سکندر را اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد

و در تاریخ بیست و هفتم شهر رمضان المبارک این سال عازم سیر کابل شده از راه پکهلی بجانب قلعهٔ اتک عنان تافتند و درین عطفه حکیم ابو الفتح در منزل دمتور عنان توسن زندگی بجانب آخرت تافت و در حسن ابدال مدفون گشت

کاروان شهید رفت از پیش * وان ما رفته گیر و می اندیش
دو حساب دو چشم یک تن کم * در شمار خرد هزاران بیش

و * خدایش مزادهاد * تاریخ یافته شد و در ظاهر اتک که معسکر بود شاهزاده با محل بملازمت آمد و ازان منزل شهباز خان بجهت دفع بقیهٔ افغانان یوسف زئی تعین یافت و بیست و دوم ذی قعدهٔ سال نهصد و نود و هفت بکابل رسیدند و درین هنگام حکیم همام و صدر جهان از پیش عبد الله خان باز گشته کتاب عبد الله خان را مشعر بر یگانگی و اتحاد رسانیدند و در سنه ثمان و تسعین و تسعمایة (۹۹۸) راجه تودر مل و راجه بهگوان داس امیر الامرا که در لاهور مانده بودند بمستقر جحیم و سقر شتافته در درک اسفل طعمهٔ حیات و عقارب گشتند سقرهما الله

بگفتا تودر و بهگوان مردند

تاریخ یافتند دیگری میگوید که

تو رمل آنکه ظلمش بگرفته بود عالم
چون رفت سوی دوزخ خلقی شدند خرم
تاریخ رفتنش را از پیر عقل جستم
خوش گفت پیر دانا وی رفت در جهنم

و دربیستم محرم سنه ثمان و تسعین و تسعمایه (۹۹۸) حکومت کابل بمحمد قاسم خان میر بحر و بر تفویض نموده عطف عنان بجانب هندوستان نمودند و حکومت گجرات را باعظم خان معین ساخته فرمان فرستاده از مالوه بدان جانب نامزد گردانیده نظام‌الدین احمد را بملازمت طلب داشتند و جونپور را عوض گجرات بخان‌خانان دادند و مالوه بر شهاب خان قرار یافت و اعظم خان برغم شهاب خان مالوه را ویران گردانیده بخاک سیاه یکسان ساخت و درین ایام خداوند خان دکهنی را فضی که همشیره شیخ ابو الفضل در عقد نکاح وی حسب الحکم در آمده بود و قصبهٔ کري از ولایت گجرات یافته بود بمستقر دوزخ شتافت و این تاریخ یافته شد که * خداوند دکهنی مرده * و در چهاردهم جمادي الاول سنه مذکور تحویل نو روز آغاز سال سی و پنجم جلوس شد و حکم به تزئین و آئین دیوان خانه لاهور فرستادند و روز دوم نو روز آن بلده مخیم دولت شد و روز سوم نظام الدین احمد با جمعی شتر سوار ششر صد کروه راه را در دوازده روز طی کرده بملازمت رسید و فرمان شد که بهمان هیات که آمده اند همه جمازه سواران درون محجر در آیند و تماشای عجب بود و مشتمل بر عواطف بیحد گردید و درین ایام بعد از فوت بهگوان داس مان‌سنگه را خطاب راجگی داده فرمانی مشتمل بر عزاپرسي او و الطاف و اعطاف فوق الغایة نوشته مصحوب خلعت خاصه و اسپ احدی فرستادند و در روز شرف آفتاب جامع این انتخاب از بداؤن آمده ملازمت نموده بمیرزا نظام الدین احمد بعد از هفت سال

ملاقات کرد و درین سال اعظم خان از گجرات متوجه تسخیر ولایت سورته و جونا گره شد و جام ستر سال[۲] و دولت خان پسر امین خان غوری که بعد از پدر قایم مقام گشته مغرور بر دلیري و حشم خود بود با جمعیتی قریب بیست هزار کس باستقبال بر آمده جنگی صعب کردند

گرچه چو مور و ملخ است آن سپاه * مور بشود کشته چو افتد براه

و اعظم خان لشکر خود را هفت توپ ساخته محاربه نمود که درین نزدیکي آن طور نشان نمیدهند و خواجه رفیع بدخشی سردار جرانغار که جوانی بشجاعت و شهامت ممتاز بود و محمد حسین شیخ که از امراي قدیم بود بشهادت پیوستند و از فوج هراول شاه شرف الدین برادر زادهٔ ابو تراب نیز شهید شد و از کفار چهار هزار کس همراه پسر جام که جانشین پدر بود بجهنم رفتند

تنه کز دور جام بودي مست * بنگر اکنون خراب و جام شکست
شاه آفاق مست عیش مدام * زانکه شه را بدست آمد جام

این فتح در یکشنبه ششم شوال سنه ثمان وتسعین و تسعمایة (۹۹۸) روی نمود وشیخ فیضی * فتوحات عزیزي * تاریخ یافت ودرین سال قدوة العلماي الراسخین المتبحرین صاحب التصانیف الشاملة العالم بالله شیخ وجیه الدین در احمد آباد داعی حق را لبیک اجابت فرموده و * شیخ وجیه دین * تاریخ یافته شد رحمه الله علیه رحمة واسعة و همدرین سال شیخ جاندیلدهه[۳] (؟) خلیفهٔ شیخ عبد العزیز دهلوی در قصبه سیهنه بر مسند ارشاد

(۲ ن) سرسال (۳ ن) چاپنالدیذه

استعداد داشت رخت ازعالم بست و یکی از مریدانش * حقیقت فقر * تاریخ یافت و درین ایام جونپور از خانخانان تغیرداده و حکومت ملتان و بکر باو مفوض داشته به تسخیر ولایت سند و بلوچستان و رفع و دفع میرزا جانی نامزد گردانیدند و در ماه ربیع الثانی سنه تسع و تسعین و تسعمایه (۹۹۹) خان خانان را باجمعی از امرای نامدار مثل شاه بیگ خان و سید بهاء الدین بخاري و میر محمد معصوم بکری و دیگران بدان جانب رخصت کردند وصد فیل همراه ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضی * قصد ته * تاریخ یافت درین سال خبر فوت شهاب الدین خان از مالوه رسید و * شهاب خانم * تاریخ یافتند ودیگر * ذمیم الاوصاف * و درین ایام بهفقیر حکم فرمودند که تاریخ کشمیریرا که ملا شاه محمد شاه‌آبادی که فاضلی است جامع معقول و منقول حسب الحکم بفارسی ترجمه کرده آنرا بعبارت سلیس منقح بنویس و در عرض دو ماه انتخاب نموده این بیت در آخر نوشت

در عرض یک دو ماه بتقریب حکم شاه

این نامه شد چو خط پری پیکران سیاه

و گذرانید وداخل کتاب‌خانه شد و بمثل خوانده میشود و درین‌سال شیخ ابراهیم چشتی در فتح پور باجل طبیعی درگذشت و جهان جهان زررا وداع کرده حساب بجان آفرین داد ازان جمله بیست و پنج کرور مبلغ نقد سوای فیلان و اسپان و سائر اجناس داخل خزانه پادشاهی شد باقي همه نصیب اعدا گشت که فرزندان و وکیلان باشند و چون بخست ولوم موسوم و ملوم بود * ذمیم الاوصاف *

و * شیخ لئیم * تاریخ او شد و درین‌سال چندی از اعیان لاهور سفر ملک بقا اختیارکردند ازان جمله خنجری ترک بزحمت بواسیر و شیخ احمد برادر خورد شیخ عبد الرحیم بآسیب فیل و ملا عرفی شیرازي شاعر مشهور بزحمت وجود عرفی در هنگام سفر واپسین این رباعی گفت که

عرفي دم نزع است و همان مستی تو

آخر بچه مایه بار بر بستی تو

فرداست که دوست نقد فردوس بکف

جویای متاع است و تهی دستی تو

و چون باستادان متقدمین و متاخرین خیلی سخنان بی ادبانه میگفت این تاریخ یافته شد که

گفت عرفي جوانه مرگ شدي

ودیگرے * دشمن خدا * ودرین ایام حکیم همام تعریف کتاب معجم البلدان را که بضخامت دوصد جزو باشد نموده بعرض رسانید که اگر مترجم شود و ازعربي بفارسي آید خیلی حکایات غریبه و فواید عجیبه دارد بنابران ده دوازده کس فاضل را جمع نموده چه عراقي و چه هندی آنرا مجزي ساخته تقسیم فرمودند و مقدار ده جزو حصه فقیر رسید و در عرض یکماه ترجمه کرده و پیشتر از همه گذرانیده وسیله التماس رخصت بجانب بداؤن ساختم وبدرجه قبول پیوست و در بیست و چهارم جمادی الاول سال نه صد و نود ونه مجلس نو روزي بآئین سالهاي دیگر ترتیب و تزئین یافت و آغاز سال سی و ششم از جلوس شده و از جمله احکامی که درین سال قرار یافت تحریم

کوشت گاو و گاومیش و میش و اسپ و شتر بود دیگر زنی هندو
که همراه شوهر بسوزد مانع نیایند و بجبر واکراه نیز نسوزانند وختنه
پیش ازدوازده سالگی نکنند بعدازان اختیاردارد خواه بکند و خواه نکند
دیگر اگر کسی باشخصی که ذبح جانور پیشهٔ او شده باشد طعام بخورد
دست او ببرند واگر از اهل خانه او باشد انگشت اکل قطع نمایند و
درین سال حاجی میرزا بیگ کابلی که نزد علی راي حاکم تبت
خرد رفته بود دختر اورا آورده در سلك نكاح شاهزادهٔ بزرگ کشیدند
در رسالهٔ مشتمل بر احوال و اوضاع و مذاهب آن مردم از روي
تقریر میرزا بیگ وملا طالب اصفهانی که مرتبهٔ ثانی بایلچی گري
رفته بودنوشته شده اگر استیفا خواهد آنجانظر فرمایند و الا اکبرنامه
که احوال بلاد هندوستان وکابل و تبت و کشمیر شرح مذکور است
ودرآخر شعبان این سال میرزا نظام الدین احمد را بجانب پرگنه شمس
آباد که درجایگیر وی مقرر شده رخصت نمودند و پسر خاله اش
محمد جعفرنام جوانی رشید بغایة رسیده و بهادر درجنگ مواسای
آنجا بدرجه شهادت رسید واین بیت تاریخ وي یافته شده بود که

چو منشور شهادت یافت جعفر از در داور
بود تاریخ سال او شهید پاک شد جعفر

رخصت پنج ماه دادند و چون میرزای مشار الیه بعرض رسانید
که والدهٔ فلاني ازجهان درگذشته و براي تسکین خواطر برادران و
خویشان التماس رخصت میکند رخصت بکره دادند چون صدر
رجهان مکرر گفت که سجده بکن و واقع نشد فرمودند بگذار و رنجیده
هیچ ندادند بهر تقدیر همراه میرزا در شمس آباد رفته انجا بیمار

شد و به بداؤن آمده و متعلقان آورده هم بعمارت مرهم و معالجه
اشتغال نموده میرزا بلاهور شتافت و بتقریب نامه خرد افزا که از
کتاب خانه گم شده بود و محصلی سلیمه سلطان بیگم مرا چند مرتبه
یاد فرمودند و هرچند قاصدان از یاران ببداؤن رفتند بتقریب موانع
آمدن نشد اخر حکم کردند که مدد معاش اورا موقوف دارند و
خواهی نخواهی طلبند و میرزای مذکور که غریق رحمت باد
غایبانه یار فروشیها بسیار کرد و شیخ ابو الفضل مکرر عرضداشت
که تامانعی کلی پیش نیامده باشد آنجا نمانده و در شوال این
سال چهار کس را از مخصوصان درگاه برسالت چهار حاکم دکهن
نامزد ساختند شیخ فیضی را نزد راجه علیخان حاکم آسیر و برهان
پور و امین الدین را که اول محمد امین نام داشت و بالتماس
امین الدین ازبرای خود نامی حاصل کرد و نزد برهان الملک که
از درگاه رفته بمدد امرای دولت خواه بسلطنت رسیده دم از استقلال
میزد در احمد نگر که جای آباواجداد او بود و میر محمد امین نامی
که سابق نوکر صادق خان بود نزد عادل خان حاکم بیجاپور و میر منیر را
بجانب قطب الملك حاکم کولکنده فرستادند حکم شد که شیخ فیضي
رسالت راجه علی خان را بجاي آورده نزد برهان الملک نیز برود
و آنجا درمیان شیخ و امین الدین صحبتها شد و کار بلجاج کشید
و درین سال مزاج پادشاهي از صحت اندکي انحراف یافته درد
شکمی و قلقی طاري شد که تعبیر ازان بهیچ نتوان کرد و در آن
بي شعوري سخنهاي که ناشی از بد گمانی بر شاهزادهٔ بزرگ بود
حمل به زهر دادن نموده بزبان میگذشت و میگفتند که بابا شیخو

جیو چون این سلطنت همه از تو بود چرا این قصد بمن کردی

بهر دل بردن ما حاجت بیداد نبود

می سپردیم اگر می طلبیدی از ما

و بحکیم همام که معتمد علیه مطلق بود نیز تهمت به چیز دادن
میکردند و شاهزاده بزرگ دران حالت چندیرا از معتمدان خویش
برای محافظت شاهزاده مراد تعین کرده باشد و در اندک فرصت
زحمت بصحت مبدل شد و هم اهل حرم و هم شاهزاده مراد این
قضیه بعرض رسانیدند بنابران بتاریخ بیستم ذی حجه این سال
شاهزاده سلطان مراد را که به پهاری ملقب است حکومت مالوه
و آن نواحی تفویض نموده علم و نقاره و نوبت و تمن وتوغ و لوازم
دولت و اسباب سلطنت و چهار قب شاهی که مخصوص شاهزادها
است عنایت کرده و اسمعیل قلی خان را بوکالت نامزد گردانیده
و امرای عظام دیگررا بملازمت او نوشته رخصت فرمودند تا
درمیانه بعد المشرقین اند و از آفات الملک عقیم سالم مانند او
بامید کشور کشائی مردم بسیار گرد و پیش شاهزاده که اورا بتمکین
وشان از دیگران زیادت پنداشته خیر الامور اوساطها میدانستند از
اطراف جمع آمدند و عساکر بیشمار از نواحی آگره و قنوج و گوالیار
گرفته بر سر مدهکر زمیندار اوندچهه که بکثرت حشم و جمعیت از
راجهای هند ممتاز و افساد فران بلاد بنیاد نهاده بود در نواحی
نرور باوی جنگها کرده و شکست داد و او راه فرار طی نموده در
کوهستان و جنگلستان در آمده قطع طریق پیش گرفته مردم بسیار
را بقتل رسانید و قافله را ازو قسطی عظیم افتاد و جمعیت شاهزاده

از بی رشدی او پریشان شده مایوس و مفلوک بهرجانبی سر
زدند و درهمان ایام مدهکر باجل طبعی بمستقر جنهم شتافت و
پسرش باپیشکشهای لایق آمده شاهزاده را دید اورا با یار محمد
ولد صادق خان که شهرت بیار یافته دارد در لاهور بملازمت فرستاده
بلدهٔ اجین را قرار گاه ساخت و مردمی که نامزد بخدمت او شده
بودند اکثری از جهت بد سلوکی وی که در داد و ستد و نشست
و خاست و توره و توزک و تکبر و تجبر تقلید پدر بزرگوار نموده و
از وهم گذرانیده و غورهنا شده دم از انگوری میزد برخصت و بی
رخصت آمدند و معلوم شد که آن حشمت و وقار ناپایدار از سربی
وقوفی بود نه از سردانش و درین ایام دولت خان پسر امین
خان غوری حاکم جوناگره که در جنگ جام زخمی رفته بود وفات
یافت و اعظم خان به تسخیر آن قلعه متوجه شده و وزرای امین
خان بسرداری پسر دولت خان چند روزی مدافعه نموده آخر امان
طلبیده کلید قلعه را در پنجم ذی قعدهٔ سال مذکور سپردند و
در بیست و ششم محرم سنه الف موافق سال سی و ششم جلوس
خانخانان با جانی بیگ یک شب و روز متصل جنگ عظیم کرده
و از جانبین آثار جلادت و شهامت بظهور آمده و دویست کس
جانی بیگ را بقتل رسانیده شکست داده و جانی بیگ بعد ازین
فتح در جزیره کرد لشکر خود قلعه ساخته و خانخانان مدت دوماه
او را محاصره داشت و درین ایام یک لک و پنجاه هزار روپیه بیک
دفع و یک لک روپیه و یک لک من غله با صد توپ بزرگ در
دفعه دیگر براه دریا و توپچی بسیار و رای سنگ را که از امرای

چهار هزاري است کومک خان‌خانان از راه جسل میر فرستادند و جاني بیگ بعد از محاربات صعب مردانه مغلوب و مضطر شده از در مصالحه آمده دختر خویش به پسر خانخانان داد و بعد از فتح کشمیر همراه خانخانان چنانچه بیاید بملازمت آمد و در پنجم جمادي الثاني سنه الف تحویل نو روز آغاز سال سي و هفتم از جلوس شده و ریش تراشي بتلاش میکردند و این مصراع تاریخ یافتند که

بگفته ریشها برباد داده مفسدي چندي

و رسم همان و آئین همان بود و احکام همان با زیادتی حکمي چند دیگر بر قیاس سابق ازان جمله اینکه دراهم و دنانیر مسکوکه بسکّه پادشاهان سابق را گداخته ببهاي طلا و نقره فروشند و ازان‌ها اثر در عالم نگذارند و انواع اشرفي و روپیه را که دران سکه پادشاهی باشد خواه کهنه بود خواه نوبیک طور رایج گردانند و تفاوت سنوات اصلا منظور نباشد و قلیچ خان مقید شده هر روز صرافان را طلبیده از ایشان مچلکه میگرفت و مصادره مي نمود و بقدغن تمام چندیرا بکشت و باوجود آن از قلابی باز نمي آمدند و فرامین مشتمل بر تاکید و اهتمام درین باب دراقصاي ممالك نوشته فرستادند و فایدهٔ نداشت آخر باهتمام خواجه شمس‌الدین خوافي دیوان کل آن حکم نفاذ یافت و در روز شرف آفتاب که درجهٔ نوزدهم حمل باشد جعفر بیگ ملقب بآصف خان بخشي را بر سر جلاله تاریکي که از پیش عبدالله خان آمده راه کابل قطع مي نمود نامزد گردانیدند تا باتفاق محمد قاسم خان حاکم کابل استیصال آن مفسدان نماید و نظام‌الدین

احمد را بمنصب بخشي گري کل متعین ساختند و در آخر شعبان زین خان کوکه را نیز بکومک آصف خان و استیصال بقیة السیف تاریکیان و تعمیر ولایت سواد و بجور که مطلق خراب شده بودند نامزد گردانیدند و در اواسط ماه شوال این سال حافظ سلطان رخنه هروی که صاحب خیر بالذات بود آثار پسندیده ازو خیلي مانده خصوصا باغ و عمارات سر هند که در هند ثانی ندارد در سنه نود سالگی از سرای غرور بدار السرور انتقال نمود و این تاریخ بعمل تعمیه یافتند که

رخنه در باغ شد و آب نماند

و فیضي سرهندی دوتاریخ یافته یکي * باغ بي‌آب شد * دیگر چو او در گوشهٔ باغ است مدفون * بجو تاریخ اواز گوشهٔ باغ و دیگری * یا حافظ *

و در تاریخ بیست و چهارم شوال یادگار کل برادر زاده میرزا یوسف خان رضوی که او را در کشمیر نایب مناب ساخته بملازمت آمده بود رسید و قلیچ خان را بجهت سرانجام مهمات در لاهور گذاشته در عین باران از آب راوی گذشته و اردو را همراه شاهزاده بزرگ ساخته خود پیش پیش شکار افگنان بآب چناب رسیدند و انجا خبر شیوع یافت که یادگار با حسین بیگ شیخ عمري بدخشي که تحصیلدار خراج کشمیر بود جنگ کرده غالب آمد و قاضي علي بغدادي دشمن ایمه را که منصب دیواني کشمیر داشت و حساب هاي دور از کار و دقت هاي نامعقول درمیان آورده هم سپاهي و هم رعیت را بجان آزرده بود گوش و بیني بریده و قلم بر بناگوش

نهاده گردانیدند و این تاریخ یافته شد

چون که قاضي علي بغدادي * حسرت یادگار با خود برد
خامهٔ منشئ قضا بنوشت * سال تاریخ او که موذي مرد

بعد ازان یادگار باتفاق کهنه نعلهاي آنجا تاج مکلل بر سر کل نهاده نام سلطنت عاریتی بر خود گذاشت

کلاه سروري و تاج شاهي * بهر کل کي رسد حاشا و کلّا

میگویند که چون رسم ولایت کشمیر این است که در روز جلوس تیغهاي برهنه گرفته بر سر پادشاه نو از دو رویه صف بسته مي ایستند یادگار را در وقت خواندن خطبه لرزه بر اندام او فتاده بي شعور گشته بود بعد از دیري بحال آمد و از اتفاقات اینکه همانروز که سجعي براي مهر خود یافته نگین بحضور خود کندن فرمود ریزهٔ ازان جدا شده بچشم او افتاد و تا دیري مي مالید و مي نالید و ازین تفاءلها دانستند که دولت او دیر بقا نخواهد بود

دولت تند را بقائی نیست * دولت آنست کافت و خیز بود

و حسین بیگ شیخ عمري هزیمت یافته و نیم جاني را غنیمت تمام دانسته از کوتلهاي کشمیر بتنگ پا بر آمد و براجوري که مابین کشمیر و سر راه است رسیده منتظر حکم بود و یادگار مناصب و جایگیرها را بمردم و داده بخطاب ها مخاطب گردانیده خزینه و طویله و سلاح خانه میرزا یوسف خان را بتصرف در آورد و اهل و عیال او را بعد از گرفتن زر و زیور و جواري کار آمدني بهمراهئ پسر آن نامقبول جعل خوي و بوي میرزا یوسف خان که مگر این بیت حسب حال ایشان است

امرای تو بو الفضول همه * امرا زاده نا قبول همه

بر الاغها سوار کرده برسوائي تمام از کشمیر اخراج نمود و میرزا یوسف خان را در اردو متهم ساخته چند روزی بشیخ ابو الفضل سپردند و دربنولا شیخ فرید بخشي را با شیخ عبد الرحیم لکهنوی و جمعی دیگر پیشتر فرستادند و خود تا رسیدن شاهزاده در کنار آب چناب توقف نمودند و در بهنبر که ابتدای کوتل و کوهستان است خبر آمد یادگار را از شهر کشمیر بر آمده با جمعیت عظیم روی بمقاتله و مقابله آورده درهیراپور نام کوتلي فرود آمده شب بخاطر جمع درون سراپرده بفسق و فجور مشغول بود و نیمشبي بعضی از نوکران میرزا یوسف خان باتفاق جمعي افغانان بر سر یادگار ریخته او را بقتل رسانیدند و سر پر فتنهٔ او را بعد از سه روز بدرگاه آوردند و این فتح باین روزی موجب عبرت عالمیان شد و حساب کردند که از ابتدای جلوس در روز چهلم سر یادگار در لشکر آمده چون گوی در طبطاب بود بعد ازان در کنگرهٔ قلعه لاهور سر افرازی یافت و چون در ماه ذی حجه این سال جامع این منتخب از بداؤن حسب الحکم آمده باردو ملحق شد در منزل بهنبر حکیم همام بعرض رسانید که فلاني مي خواهد که کورنش بکند پرسیدند که چند گاه از وعده تخلف نموده جواب داد که پنج ماه پرسیدند بچه تقریب ماند گفتند بتقریب بیماری و محضر اکابر بداؤن و عریضه حکیم عین الملک بهمین مضمون از دهلی آورده چون همه را خواندند فرمودند بیماری تا پنج ماه نمی باشد و کورنش ندادند و همان طور محجوب و مغموم و محروم و محزون در اردو که همراه

شاهزاده دانیال در رهتاس گذاشته بودند مي بودم و ختم حصن
حصین از کلام حضرت خیر النبیئن صلی الله علیه و سلم و علیهم
اجمعین و ورد قصیدهٔ برده را حصار خود ساخت و مجیب دعوات
مضطرین آن دعای دردآلود نیازآمیز را بشرف اجابت قرین
گردانید تا انکه بعد از پنج ماه هنگام وصول موکب از کشمیر
بلاهور پادشاه را مهربان ساخت و بتقریب ترجمه ساختن کتاب
جامع رشیدی که مجلدی عظیم است یاران صادق مشفق چون
میر نظام الدین احمد و غیره نام فقیر را غایبانه در مجلس
خلوت مذکور ساختند و حکم ملازمت صادر شد و بعداز مراجعت از
کشمیر روز بهمن خورماه عید بهمن ماه آلهي موافق هفدهم ربیع
الآخر این سال کورنش دادند و یک اشرفي گذرانیده و بالتفات
تمام پیش آمده رفع آن حجاب و تواری بعد از دشوای بآساني
میسر گردید و الحمد الله علي ذلک و حکم انتخاب کتاب جامع
رشیدي باستصواب علامي شیخ ابوالفضل صادر شد ازان جمله
شجره خلفای عباسیه و مصریه بنی آمیه را که بحضرت ختمي پناه
صلی الله علیه و آله و سلم منتهی میشود و ازانجا بآدم علیه السلام
میرسد و همچنین نسبت سایر انبیای الوالعزم بتفصیل ترجمه از
عربی بفارسی کرده بنظر درآورد و داخل خزانهٔ عامره شد آمدیم برسر احوال
شاهنشاهی در تاریخ ششم محرم سنه احدی و الف درکشمیر رسیده
و دو روز کم یکماه بسیر آن باغ خاصه گذرانیده و حکومت آن را باز
بمیرزا یوسف خان بخشیده بتاریخ ششم شهر صفر سال هزار و یکم
مراجعت نموده بکشتی نشسته متوجه باره موله که سرحد کشمیر

و سر راه پکهلی است شدند و در راه بحوضی که بزبن لنکا مشهور
است رسیده سیر کردند و این حوضی است که درمیان دو کوه شرقی
و غربي واقع شده وسی کروه دور اوست بغایت عمیق است و دریای
بهت از میانه این میگذرد و سلطان زین العابدین که مجملي
احوال او در نسخهٔ منقح کشمیري مذکور شده است مقدار یکجریب
در آب سنگ انداخته و بران کرسي سنگین عالی عمارات رفیع چنان
تعمیر نموده که نظیر آن را در بلاد هند نشان نمیدهند و از جمله
امور عجیب که مردم لشکر در ولایت کشمیر دیده آمده اند درختی
لرزان بود درموضع خان پور که عرض تنهٔ وی بمقدار دو ارش و ارتفاع
وی از یک گز انداز بالا تر و شاخهای وی چون بید مجنون سرنگون
و با وجود این اگر کودکی یک سر شاخ او را گرفته بجنباند تمام آن
درخت بحرکت و لرزه در می آید و بعضي از غرایب آن دیار را
شاه فتح الله شیرازی مرحوم در رساله نوشته داخل اکبرنامه تصنیف
علامی شیخ ابوالفضل گردید بتاریخ غرهٔ ربیع الاول این سال رهتاس محل
نزول اجلال شد و تاریخ پانزدهم این ماه مراجعت بجانب دارالسرور
پشاور نموده بتاریخ ششم شهر ربیع الثانی عمت برکاته میانه آن شهر
راکه مدینة الحرف است مستقر ساختند و درین ایام خبر رسید که بهادر
کودره که شمهٔ ازو مذکور شده بعداز وفات قتلو نوحانی حاکم اودیسه
باسکت سنگهه ولد مانسنگهه اول جنگی عظیم نموده شکست داد
و چون مان سنگهه برسر او رفت تاب مقاومت نیاورده در بیابان
ها و کوهستان پنهان شد و ملک بنگاله تاکنار دریا بتمام بتصرف
مان سنگهه درآمد و بتاریخ یکشنبه هفدهم جمادی الثاني سنه

احدی و الف (۱۰۰۱) تحویل نیر اعظم از حوت بحمل و آغاز سال
سی و هشتم از جلوس واقع شد و ضوابط دیگر احداث یافت و بتاریخ
بیست و چهارم جمادی‌الثانی خانخانان و میرزا جانی آمده مشمول
مراحم گشتند امرائی را که درین خدمت همراه خان خانان بودند فراخور
حال بزیادتي منصب و جایگیر ممتاز ساختند اول ملتان را
بجایگیر میرزا جاني مقرر کردند بعد از چند گاه اورا تته و میرزا
رستم را ملتان دادند چنانچه بعد ازین مذکور شود انشاءالله تعالی
درین وقت خبر رسید که چون خان اعظم ولایت سورت را متصرف
شد مظفر گجراتي درین نواحی بود فرار نموده بجانب کنکار
زمین‌دار ولایت کچهه رفته در پناه او میبود اعظم خان بر سر کنکار
رفت و او بجهة حفظ ناموس و نام خود آمده خان اعظم را دید و
پسر خان اعظم خان را بجای که مظفر بود اسیر کرده اورا غافل
گرفتار ساخته بجانب خان اعظم روان کرده بود و مظفر در اثنای راه
ببهانه قضای حاجت نشسته باستره که با سایر دست افزار پیوسته
با خویشتن میداشت گلوي خود را بریده هلاک شد و بناچار سر اورا
نزد خان اعظم بردند او در لاهور بدرگاه فرستاد

گردنش برتافت گردون هرکه زوگردن بتافت
بر نتابد پیش ازین تا بر نتابد پیش ازان

و درین ایام صد و بیست فیل که در فتح اوتیسه بدست راجه
مان سنگه افتاده بود از بنگ ارسال داشت و درین سال بمقتضای
ضابطه که امرای سرحدی را در سر هرچند گاه بدرگاه باید آمد که
درین ضمن حکمتها و مصلحتها است فرمان طلب بنام اعظم خان که

درمدت شش سال از ملازمت جدا بود رفت و جوناگره راکه فتح نموده
بود ازو انتزاع نموده براجه رای سنگه دادند و او چون در مرتبه
اخیرکه ازبنگاله به فتحپور آمده سخنان درشت در وادی مذهب و ملت
گفته متعصبانه شیخ ابوالفضل و بیربر را بحضور پادشاه پیش کشیده
و سخنان بجاے عجب رسانیده مخاطب خاص و خطاب عام بود
غالبا ازین رهگذر خیلی ملاحظه داشت و بتقریب گذاشتن ریش
نیزکه درجنگ جام نذرکرده و درین باب فرمانی باو نوشته فرستاده
بودند که مگر ریش تو گرانی میکندکه نمی آئی و او عریضه درشتي
طویل الذیل در جواب ارسال نموده بود وهمی بخاطرش راه
یافت و بعضی از اهل نفاق نیز از پادشاه نسبت باو سخنان گفته از
جا بردند بنابران فرزندان و اهل و عیال و خزانه خود را در کشتی
انداخته در غره رجب سال مذکور از جوناگره به بندر دیو رفته
عزیمت سفر حجاز نمود و این تاریخ بزیادتی یک عدد گفته شد که

بجاي راستان شد خان اعظم * ولی درزعم شاهنشاه کج رفت
چو پرسیدم زدل تاریخ این سال * بگفتا میرزا کوکه بحج رفت

و این کار اورا که از کار سلطان التارکین ابن ادهم مي شمردند آخر
رفته و نا رفته مساوي بود از رسیدن این خبر فرمان بشاهزاده
سلطان مراد بمالوه رفت تا بدارائي گجرات منصوب گردد و محمد
صادق خان را بجاي اسمعیل قلي خان بوکالت او نامزد گردانیده
از درگاه رخصت دادند و سرکار سورت و بهروچ از تغیر قلیچ خان در
وجه جایگیر او مقرر شد و درین سال زین خان کوکه و آصف خان
که بجهة تنبیه افاغنهٔ سواد و بجور و استیصال جلالهٔ تاریکي تعین

شده بودند اکثر آنها را نا بود ساخته اهل و عیال جلاله و وحدت
علي برادر او را با خویشان و برادران قریب بچهارده هزار کس
اسیر گردانیده بدرگاه فرستادند و از سایر اسیران که حساب گیرد و
در بیست و نهم ذی القعده این سال حکومت بلدهٔ مالوه را بمیرزا
شاه رخ بخشیده و شهباز خان کنبو را که سه سال در بند داشته و مبلغ
هفت لک روپیه نقد ازو گرفته از قلعه کانگره طلبیده از قید برآورده
بودند بجهة سرانجام مهمات مالوه و وکالت میرزا شاه رخ تعین
نمودند و هفتدهم ذی قعدهٔ این سال شیخ مبارک دانشمند از
عالم درگذشت و پسرانش در تعزیت سر و ریش و بروت و ابرو را
درحلق موافق ریش ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضي این
تاریخ یافت که * فخر الکمل * وفقیره شیخ کامل * یافتم و شریعت جدید
تاریخ چار ضرب شدن این جماعه شد و در هشتم شهر محرم سنه
اثني و الف (۱۰۰۲) میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا ابن
بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که خود حکومت زمین داور
و نواحي آن و برادر بزرگش میرزا مظفر حسین حکومت قندهار
و گرم سیر داشت از برادر رنجیده با فرزندان و اهل و عیال و برادر
اعیاني بملازمت رسید و حکیم عین الملک و دیگران را باستقبال
فرستاده سراپرده و بارگاه و قالیها و دیگر اسباب فراش خانه و کمر
وخنجر مرصع روانه داشتند و در چهار کروهي لاهور خان خانان و
زین خان کوکه و سایر امرای عظام را پیشواز رفتن فرمودند و بعد از
ملازمت مبلغ یک کرور تنکه مرادی نقد انعام بخشیده در سلک
امرای پنجهزاری داخل ساخته بجایگیر او ملتان نامزد گردانیدند

ودرین ایام متعاقب ملک الشعرا شیخ فیضي بعد از چهار ماه دیگر
ایلچیان از نزد حکام دکهن مقضي المرام مراجعت نموده بملازمت
رسیدند و چون برهان الملک پیشکش خاطرخواه نفرستاده بود
بتاریخ بیست و یکم محرم مکرم شاهزاده دانیال را بوکالت خانخانان
و رایسنگه که اورا راي سگ توان گفت و دیگر امرا را با هفتاد هزار
رقمي باین خدمت نامزد ساخته و صبیهٔ خانخانان[۲] را در حبالهٔ
شاهزاده دانیال کشیده جشني عظیم دادند و زر نقد و اجناس و
انواع غرایب و اشیاي نفیس چندان یافت که سامان لشکري ازو
توان کرد و اسباب سلطنت و علامات شوکت و تجمل بشاهزاده
داده رخصت فرموده خود هم متعاقب بعزیمت شکار بیرون آمده
تا کنار آب سلطان پور بیست و پنج کروهي لاهور رسیده راي منقلب
شد و شاهزاده دانیال را حکم مراجعت و خانخانان را که بسرهند
رسیده بود بجهة بعضی کنکاش طلبیده و باستقلال سرداران لشکر
گردانیده امر بانصرام آن مهم فرموده و مجددا مرخص ساخته
بازگشته در لاهور آمدند و در روز جمعه هژدهم جمادی الثاني این
سال میان شیخ عبد الله خلف صدق حضرت میان شیخ داؤد
قدس الله روحه انتقال بملک ابدی فرمود و * جان پاک شیخ داؤد *
تاریخ شد و هو اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب * بر راي از کیا
مخفي نماند که تا این زمان انچه از واقعات در سلک تحریر کشیده
آمد ماخذ اکثر آن طبقات اکبر شاهی است که فقیر کثیر التقصیر

---

(۲) قلیج خان

متفطن شده نام و تاریخ آنرا نظامی یافته و مصنف مرقوم نیز
خوش کرده جزو کتاب خود ساخته و بعد ازان سوانحي که در
مدت دوسال واقع شده بطریق اجمال ایراد مي یابد •

در دوشنبه تاریخ بیست و هشتم جمادي الثاني سنه اثني و
الف (۱۰۰۲) تحویل آفتاب از آخر درجهٔ حوت باول درجهٔ حمل روي
نمود و شروع در سال سی و نهم از جلوس واقع شد و این هژده روز بمثل
ایام سابق در جشن و عیش و طرب و بهجت گذشت و احکام مجدد
صدور یافت ازان جمله اینکه کوتوال از محلات و بیوتات شهر جدا
جدا خبردار بوده از رؤسا واعیان هر محله مچلکه بگیرد که از احوال
صادر و وارد هر صنف مردم خواه تاجر خواه سپاهي خواه غیر
آن شب و روز متفحص باشند و مفسدي و متمردي و دزدي را
نگذارند که سکونت در شهر گیرد و اگر خرج کسي را بیشتر از دخل
به بینند پیروي نموده بوسیله کوتوال بعرض رسانند که این همه
فضولي او غالبا از زر بي وجه خواهد بود و بر سور و سرور و ماتم و
شیون خصوصا نکاح و ولادت و خون و امثال آن هرچه واقع شود
کوتوال را مطلع سازند و یک کس معتبر از جانب او در هر محله
و کوچه و بازار و رهگذر آب پیوسته بوده باشد و از صلاح و فساد
واقف گرداند و راهها را چنان ضبط نمایند که گم شده و گریخته
نتواند بدر رفت و سوداگر بی حکم اسپ نتواند برد و بندي از
هندوستان نتواند آورد و طلا و نقره و قماش را نرخ معین مانده
ببهاي پادشاهي بخرند و فایده مقرري بخزانه عاید گردد و مشرفي
و داروغه بر اموال میت و غیبت نامزد گردانند تا اگر میت وارثي

دارد بعد از تحقیق اگر قرض پادشاهي بر ذمهٔ او نباشد یا کروري
و عملدار و فوطه دار نقود مال نباشد تعلق بوي گیرد و الا داخل
بیت المال شود و تا خط بیت المالچي بدست نیارند مرده را دفن
نکنند و بجانب شرق رویه شهر بجهت تعظیم آفتاب در گورستان
نگاهدارند و اگر یکي از مریدان در سنیه نام بمیرد خواه مرد خواه زن
پارهٔ از غله خام و خشت پخته بر گردنش بسته در آب سر دهند و
بجائي که آب نباشد بسوزند و یا بطور خطائیان بدرختي بربندند و این
حکم مبني بر اصلي است که قرار داده اند و جاي ذکر آن نیست
و پسر و دختر عوام الناس تا بچبوترهٔ کوتوالي بنظر گماشتهاي
کوتوال نگذرند و تحقیق سال هردو ننمایند کدخدا نشوند باین
تقریب خیلي منافع و فواید بعهده داران خصوصا کسان کوتوال و
خانوي کلال و سایر عوانان ارذال بیرون از شمار وهم و خیال عاید
میگردید دیگر زني که دوازده سال از شوهر بزرگتر باشد شوهر باوي
جماع نکند و زني جواني که در کوچه و بازار شهر میگردیده باشد
و دران حال یا رو نپوشد یا روي گشاده گردد و همچنین زني
ناسازگار حیله گر که با شوهر ستیزه کند در محلهٔ فواحش برود
و آن کاره گردد دیگر وقت مخمصه و اضطرار مادر و پدر را
میرسد که فرزندان خود را بفروشند و چون دست یابند زر داده
از رقبهٔ رقیت خلاص سازند دیگر هندو را که در زمان طفولیت یا
غیر آن باکراه مسلمان کرده باشند اگر خواهد باز دین آبائي را
اختیار نماید و بر هیچکس تکلیف ننمایند و هر کس از هر دیني
که خواهد انتقال بدیگری کند و زن هندو اگر بر مسلماني فریفته

شدة در دین مسلمانان درآید جبرا و قهرا گرفته با اهل او سپارند از
از احداث بیعه و کنیسه و بتخانه و دخمه هیچ یک را از کفار مانع
نیایند و این احکام تعلق بامور دیني دارد که شمهٔ ازان سمت
گذارش یافت و استیعاب آن از حیز قدرت جامع اوراق بیرون است
اما احکام ملکي و مالي و بیوتات و دار الضرب و سپاهي و رعیت
و سوداگر و چوکي و واقعه نویسی و کروری و داغ و محلي و جنگ
فیل و آهو و چیته و شیر و مرغ و بز و سگ و خوک و دیدن معتاد
ضوابط خیل خانه داری و توضیع اوقات در خوردن و آشامیدن و
خواب و بیداري و اوضاع و احوال را چگونه پابند قلم توان ساخت
که عقل از ادراک آن عاجز است و حصر انرا عمری دراز باید
غیر طبیعي

هر روز فلک حادثهٔ نو زاید * کاندیشه بجهد مثل آن ننماید
روشن تراز آفتاب راهي باید * تا مشکل این زمانه را بکشاید
و بعضي ازان در دفتر دوم اکبر نامه که علامي شیخ ابو الفضل
تصنیف کرده و مجلدی عظیم ساخته بازتوان یافت و در روز
شرف آفتاب صاحب این انتخاب دفتر اول تاریخ الفي را از جمله
سه دفتر که دو ازان ملا احمد تسته را نضي علیه ما علیه و ثالث
آصفخان باتمام رسانیده و حکم بمقابله و تصحیح آن صدور یافته بود
باتفاق ملا مصطفی کاتب لاهوری که یاری اهل است و در سلک
احدیان داخل است گذرانیده بدرجهٔ تحسین پیوست و فرمودند
که او چون بسیار متعصبانه نوشته است تصحیح دفتر دوم نیز بنمای
و در مدت یک سال اکتفا بمقابله نموده از جهت تهمت تعصب

خود متعرض بمصنف الا ما شاء الله بجهة ربط منوات نشده و اصل
را تغیر نداده علت را بطبیعت وا گذاشتم که مبادا باعث پرخاش
دیگرگردد حال من درین کتابها بآن می ماند که یکی خرما را باخسته
میخورد و دیگری گفت که خسته چرا نمي اندازي گفت بر من
همچنین پیموده اند *

و درین ایام شیخ فیضي ملک الشعرا تفسیر سواطع الالهام را
که همه غیر منقوط است و ضخامت هفتاد و پنج جزو دارد تمام
ساخته نود و نه فقرهٔ غیر منقوط تاریخ اتمام آن یافت و چند جزو
برای انتشار در عراق فرستاد و حالا به * اسرار ثاني * که نیز تاریخ
تصحیح و مقابله میشود مشغول است و فضلای عصر توقیعات بران
نوشتند ازان جمله شیخ یعقوب کشمیری رحمه الله توقیع عربي نوشت
و میان امان الله سرهندی * وَلَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ اِلَّا فِيْ كِتَابٍ مُّبِيْنٍ * (۲)
و میر محمد حیدر معمائی سورهٔ اخلاص را بتمام بي تسمیه و فقیر
* من احسن التفاسیر بسم الله الرحمن الرحیم علم القران * تاریخ
یافت و توقیعی نوشت انشاء الله بتقریبی در محل خود مذکور
گردد و بعضی از فقرات مي گانهٔ تاریخ مصنف که به فقیر از شکار
گاه در لاهور نوشته بود این است * الحمد لله محصل المرام

---

(۲) واضح باد که اعداد جملهٔ لارطب الخ هزار و نود و نه است
و اعداد فقرهٔ الحمد الله تا سواطع الالهام نهصد و هفتاد و سه و
اعداد فقرهٔ اللهم المحرر الخ یکهزار و سی و یک است بریندقیاس
اعداد هریک فقرات تاریخ مختلف است *

اکمل سواطع الالهام * اللهم المحرر وحده لاطراس الکلام *
حدود اسرار کلام الله المرسل درر السرر * سمو السرر الدرر علوا *
باقی برین قیاس و در صفر سال هزار ودو خواجه ابراهیم حسین
احدی که ازجمله مخصوصان فقیر بوده از عالم درگذشت و * خواجه
ابراهیم حسین * تاریخ یافته شد رحمه الله و همدرین سال حق سبحانه
عزشانه کاتب را توفیق کتابت کلام مجید رفیق گردانید تا بخط
نسخ و روشن و خوانا نوشته و با تمام رسانیده باوح و جدول مکمل
وقف روضهٔ منوره حضرت غوث الانامی مرشدی ملاذي میان
شیخ داوٗد جهنی وال قدس سره ساخت امید که کفارت کتابتهای
گذشته که چون نامهٔ اعمال بنده سیاه است گردیده مونس ایام
حیات و شفیع بعد ممات گردد وَ مَا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیْزٍ *
و درهفدهم ذیقعدهٔ این سال محمد قاسم خان میر بحر و میرزا
محمد زمان که منسوب بفرزندی شاه رخ میرزا بود در کابل کشته
شدند مجملا آنکه چون محمد زمان میرزا بعد از باز گشتن از حج
ببدخشان آمد آن مردم بدخشان از تعدي اوزبکان بجان آمده بودند
او را بسرداري برداشته ترددهاي مردانه بجاي آورده بامید کومک
از هندوستان پیوسته سرکله بغنیم مي زدند و چون ارادهٔ ایشان
بظهور نه پیوست و طایفه اوزبکیه

لشکري بیشتر از مور و ملخ

برسر محمد زمان میرزا آوردند او حسب میسور و مقدور چند سال
بمدافعه و ممانعه برخاست و دست آخر هزیمت یافته و تاب
مقاومت نیاورده با چهارده پانزده هزار سوار بعزیمت هندوستان در

نواحي کابل رسید و باغواي بعضی مردم ازان داعیه پشیمان شد
و دغدغه فاسد درسر داشت و بدست کسان محمد قاسم خان حاکم
کابل گرفتار گشت و محمد قاسم خان باو بتعظیم و تکریم سلوک
نموده بهر کدام از مردم او اسپ و خرجی و خلعت داده و صد و
پنجاه سوار بهمراهي او نامزد گردانیده میخواست که رخصت بجانب
لاهور نماید درین اثنا بعضي از نوکران معتبر محمد قاسم خان که
بدخشي بودند و کابلی با میرزا یگانه شده نیم روزی در حویلي را
شکسته و بزور در آمده و بخوابگاه محمد قاسم خان رفته او را زیر
تیغ کشیده بخوابگاه دیگر فرستادند و محمد هاشم واد محمد قاسم
خان که در بیرون ارگ کابل منزل داشت جمعي از توپچیان و
شاگرد پیشگان پدر را با خود متفق ساخته میرزا محمد زمان را
محاصره نموده یکشب و روز آتش جنگ افروخته میرزا را بقتل
رسانید و سر او را بدرگاه فرستاد محمد قلیج خان را که چند گاه جملة
الملکي بود بحکومت کابل نامزد گردانیده رخصت دادند و خواجه
شمس الدین محمد خوافي بعهدهٔ انتظام مهمات ملکي ومالی
سرفراز شده دیوان مطلق العنان گردید و درین ایام آصفخان بخشي
را بجانب کشمیر بجهة تحقیق معاملات و مهمات سپاهي و رعیت
آنجا رخصت دادند و درین سال فقیر را چون تتابع قوارع مصائب
و تازیانهاي نوایب گوش زد شد حق سبحانه از بعضي ملاهی و
مناهي که بآن مبتلا بود توبه کرامت فرموده آگاهي برزشتي اعمال
و قبایح افعال بخشید

آه گر من چنین بمانم آه

و بطریق تفاءل لفظ استقامت تاریخ یافته شد و ملک الشعرا این
بیت یافت

لقد تاب شیخی عن الحوبة * و تاریخه سابق التوبة
برفت از سرم اندیشهٔ مي و معشوق
بشد ز خاطرم آواز بربط و طنبور

و در اوایل محرم مکرم سنه ثلث و الف (۱۰۰۳) شیخ فرید بخاري
را که در بخشی گري شریک آصفخان بود حکم شد که تادر کوهستان
شمالي رفته راجهاي متمردان آنحدود را بربقهٔ اطاعت کشیده
و جمعبندی اراضي نموده فراخور آن پیشکش آرد و در اوایل صفر
این سال ازآب راوی عبور نموده دران نواحي به بیست و پنج روز
بسیر و شکار اشتغال فرموده باز گشتند و درین ایام بملك الشعرا حکم
تصنیف پنج گنج فرمودند تا در مدت پنج ماه کم و بیش کتاب نل
دمن را که عاشق و معشوق بودند و آن قصه در اهل هند مشهور است
مشتمل بر چهار هزار و دوئیست بیت و کسری مرتب ساخته در
نظر با چند اشرفي نذر گذرانید و بسیار مستحسن افتاد و حکم بکتابت
و تصویرآن و خواندن در مجلس به نقیب خان فرمودند و مطلع آن
کتاب این است

ای در تگ و پوی تو ز آغاز * عنقاي نظر بلند پرواز

و الحق مثنوئی ست که درین سیصد سال مثل آن بعداز میر خسرو
شاید در هند کسی دیگر نگفته باشد *

و درین ایام میرزا نظام الدین احمد که با قلیج خان
در افتاده و همیشه معارضت باو داشته و تصرف در مزاج

پادشاهي پیدا کرده و چست و چابک در مهمات درآمده بود مورد
انواع مراحم پادشاهی و محل اعتماد تمام در حسن کفایت و
تدبیر و اخلاص و دیانت و تردد شد چنانکه قلیج خان و دیگر ارباب
دخل را که جدائی از درگاه نداشتند باطراف نامزد گردانیده این
معني را مقدمهٔ ترتیب و منشاء رعایت او تصور نموده عنایات گونا
گون در باب او در خزینهٔ خاطر مکنون داشته میخواستند که جوهر
عالی او را که قابل نشو و نما بود در صحرای ظهور آورند ناگاه در
عین ترقي و اوج کار و بار بر خلاف چشم داشت آشنا و بیگانه چشم
زخمی عظیم از زمانه رسید و بزحمت تپ محرق در سن چهل و
پنج سالگی از عالم بیوفا درگذشت و جز نام نیک با خود نبرد
و خیلي از احباب و اصحاب که از و حسن اخلاق دیده امیدواریها
داشتند خصوصا این حقیر که جهة یگانگي دیني و اخلاص مبرا
از اغراض دنیاوي باو داشت اشک حسرت از دیده ریخته و سنگ
نومیدی بر سینه زده عاقبت جز صبر و شکیبائي که شیوهٔ اصفیا
و شیمهٔ اتقیاست چاره ندیدند و این واقعه را اعظم مصائب و
نوایب دانسته عبرت کلی ازان گرفته دیگر دم صحبت با افراد انسانی
نزدم و زاویهٔ خمول لازم گرفتم

مجلس وعظ رفتنت هوس است * مرگ همسایه واعظ تو بس است

و این واقعه در بیست و سوم صفر این سال روي داد و نعش او
را از اردو بلاهور آورده در باغ او مدفون ساختند و کم کسي از خاص
و عام شهر بود که بر جنازه او نگریست و از مکارم اخلاق او یاد نکرد
و پشت دست حسرت بدندان نگزید

بر هیچ آدمي اجل ابقا نمی کند
سلطان قهر هیچ محابا نمی کند
عامست حکم میر اجل بر جهانیان
این حکم بر من و تو بتنها نمي‌کند

و این قطعه در تاریخ او گفته شد

رفت میرزا نظام الدین احمد * موي عقبی‌وچست و زیبارفت
جوهر او ز بس که عالي بود * در جوار ملک تعالی رفت
قادري یافت سال تاریخش * گوهر بی بها ز دنیا رفت

و درین ایام شیخ فرید بخاری را که بجهت ضبط کوهستان سوالک فرستاده بودند براي خدمت بخشی گری که متعین و منحصر برو شده بود طلب داشتند و قاضي حسین قزوینی را بجای او نامزد گردانیدند *

و درین ایام اعظم خان که از شرفاي مکه معظمه آزار بسیار کشیده و آن استغنا بباد داده بود از حج باز گشته داخل سلسله مریدان گشت هم سجده و هم سایر لوازم ارادت و اخلاص بجا آورده وداع محاسن گفت و در صحبتها و هم زبانیها همه جا پیش بود و صوبه غازي پور و حاجي پور جایگیر یافت و احکام مذهب نو از خدمت علامی یاد میگرفت

درین تعلیم شد عمر و هنوز ابجد همیخوانم
ندانم کی رقوم آموز خواهم شد بدیوانش

و دفع ممالی راست آمد *

و در نهم ماه رجب این سال تحویل نو روزي واقع شد

و سال چهلم از جلوس رسید و مجلس آئین بندي بدستور سنوات سابق گذشت و پیش از تحویل بدو روز در دیوان خانه عام و خاص از بالای جهروکه فقیررا پیش طلبیدند وخطاب بشیخ ابو الفضل فرمودند که ما فلانی را که عبارت از فقیر باشد جوانی فانی صوفي مشربي خیال میکردیم اما او خود چنان فقیه متعصب ظاهر شد که هیچ شمشیري رگ گردن تعصب او رانتوند برید شیخ پرسید که صاحب در کدام کتاب نوشته که حضرت این چنین میفرمایند فرمودند که در همین رزم‌نامه که عبارت از مهابهارت باشد و دوش برین معنی نقیب خان را گواه گرفته ام شیخ بعرض رسانیدکه‌تقصیر کرده است‌بضرورت پیش رفته معروض داشتم که بنده مترجمی بیش نیستم هرچه دانایان هندی تعبیر کرده اند بی تفاوت ترجمه نموده ام و اگر ازخود نوشته باشم تقصیر من خواهد بود و بد کرده باشم شیخ همین مدعا عرض کرد تاخاموش ماندند و باعث برین اعتراض آن بود که نقل حکایتي در رزم نامه کرده بودم باین مضمون که استادي از اهل هند در وقت نزع به نصیحت با حاضران میگفت که آدمی را لازم است که قدم از حد جهل و غفلت بیرون نهاده اول ازهمه صانع بیچون را بشناسد و راه دانش پیماید و تنها بر علم بیعمل اکتفا نه نماید که نتیجه نمیدهد و طریقه حسنه را اختیار نموده از سیّئات حسب الامکان دست کشیده دارد و به یقین داند که هر فعلی را بازپرسي خواهد بود و درانجا این مصرع نوشته بودم

هر عمل اجري و هر کرده جزائی دارد

این معني را حمل بر سوال منکرونکیر و حشر و نشر و حساب و میزان و غیر آن نموده مخالف قرار داد خویش که بغیر تناسخ بهیچ چیز قایل نیستند نموده مرا متهم به فقاهت وتعصب داشتند

تا کی ملامت مژهٔ اشکبار من * یکبارهم نصیحت چشم سیاه خویش

آخر خاطر نشان مقربان نمودم که همه اهل هند قایل به جزا و سزاي حسنات و سیّئات اند و اعتقاد ایشان این است که چون شخصي مي میرد محرري که نامهٔ اعمال بندگان را از مدت عمر مي نویسد پیش فرشتهٔ که قابض ارواح است و پادشاه عدل نام دارد مي برد او بعد از ملاحظهٔ نیکی و بدی و غلبهٔ یکی بر دیگری حکم میکند که این شخص مخیّر است ازو مي پرسند که اول ترا بعوض نیکیها در بهشت بریم تا انجا استیفای لذت برقدر حسنات خویش بکند بعد ازان در دوزخ فرسیتم تا تلافي آن گناهان شود یا بر عکس و چون آن مدت را بسر مي برد انگاه حکم میکند که باز در دنیا رفته و بقالبی مناسب افعال خویش در آمده چند دوره میگردد و همچنین الی مانهایة تا زماني که نجات مطلق یابد و از آمدن و رفتن در دنیا خلاص گردد و آن معامله بخیر گذشت و در روز شرف آفتاب خطاب بصدر جهان بي آنکه کسي بعرض رساند کرده فرمودند که اگر فلاني را بتولیت روضهٔ منورهٔ حضرت خواجه اجمیري که متولي ندارد منصوب سازیم چونست گفت خوبست و تا مدت دو سه ماه در خدمت دربار بامید خلاصي ازین سرگردانیها تگ و دو بسیار نمودم و فصلی چند واجب العرض هم نوشتم و موقوف بر جواب مانده بود و همین مي بایست که

رخصت بگیرد و منادي غیب این میگفت که

گر دست درکاري زني زنجیر در دستت کنم
در خمّ مي غرقت کنم گر نام هشیاري بري

و در شب سلخ رمضان مبارک این سال چون صدر جهان بعرض رسانید که در باب رخصت فلاني چه حکم مي شود فرمودند اینجا کار ها دارد و گاه گاهی بار خدمتي میفرمائیم دیگری را پیدا سازید و علم حق سبحانه تعالی و ارادت او عزشانه باین معني تعلق نگرفت نمیدانم که مصلحت درین در بدری و سگ مگسي نمودن چه باشد

از در خویش مرا بر در غیری ببری
باز گوئی که چرا بر در غیري گذری
سالها در طلب روي نکو در بدرم
روي بنما و خلاصم کن ازین در بدری

مقارن این احوال روزی شیخ ابو الفضل را بحضور فقیر فرمودند که اگرچه از فلاني خدمت اجمیر هم خوب مي آید اما چون چیزها را باو ترجمه میفرمائیم بسیار خوب و خاطر خواه ما مي نویسد نمی خواهیم که از ما جدا باشد شیخ و دیگران تصدیق نمودند و همان روز حکم شد که بقیهٔ افسانهٔ هندی را که بفرمودهٔ سلطان زین العابدین پادشاه کشمیر بعضي ازان ترجمه شده و بحر الاسمار نام نهاده است و اکثری مانده ترجمه کرده تمام سازد و جلد اخیر آن کتاب را که بضخامت شصت جزو است در مدت پنج ماه باتمام رساند و مقارن این حال شبی در خوابگاه خاصه نزدیک بپایه

تخت طلبیده تا بامداد حکایات از هر باب پرسیده حکم فرمودند که
چون در جلد اول بحر الاسمار که سلطان زین العابدین ترجمه فرموده
فارسی قدیم غیر متعارف است آنرا هم تو از سرنو بعبارتی مانوس
بنویس و مسودهٔ این کتب را که خرد ترجمه کردهٔ نگاهدار زمین
بوس نموده بدل و جان قبول نمودم و شروع دران کردم و بعد از
التفات بسیار ده هزار تنکه مرادی انعام و اسپ بخشیدند انشاء الله
تعالی این کتاب بزودي و خوبی درین دو سه ماه مرتب و پرداخته
آید و رخصت وطن که هلاک آنست حاصل کند و هو بالاجابة
جدیر و علی ما یشاء عبده قدیر *

و درین سال عرایض از حکیم عین الملک و شهباز خان از حدود
هندیه رسید که برهان الملك را بجهة بدسلوکي وی کشته پسری
دوازده ساله را بولی عهدي او برداشتند و فرماني بشهزاده سلطان
مراد و فرمانی دیگر بخانخانان فرستادند که بسرعت حرکت نموده
متوجه تسخیر دکهن شوند *

و در اوایل ذی حجهٔ این سال شاه بیگ خان کابلی بقندهار رفت
و میرزا مظفر حسین حاکم قندهار همراه قرابیگ میر شکار بملازمت
آمده جواهری گرانمایه با سایر نفایس پیشکش کرد و مورد مراحم
و اعطاف پادشاهی گشت و شاه بیگ خان در زمین داور با فوجی
عظیم از ازبک جنگ کرده شکست داد و اکثری از سرداران را
بقتل رسانیده و بقیة السیف را خلعت داده خلاص بخشید و جمعي
دیگر در قلعه گریخته متحصن شدند و توپچی بسیار برده قلعه را
نیز بجنگ متصرف شد و پیشتر روانه گردیده بر گرم سیر استیلا

یافت و صوبه چیتور را بمیرزا رستم و ولایت سنبل از شیخ ابوالفضل
کشیده بمیرزا قندهاری جایگیر دادند و ملتان را که از ظلم میرزا
رستم خراب مطلق شده بود خالصه گردانیدند و درین ایام سعید
خان مغول از بنگاله بملازمت رسیده فیل و اموال بسیار با سایر
نفایس آن ملک از جانب عیسی خان زمین دار پیشکش آورد
و درین سال شیخ یعقوب کشمیری صرفی تخلص از درگاه بوطن
مالوف مرخص شده بود برحمت حق واصل شد إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

یاران همه رفتند و ره کعبه گرفتند * ما مست قدم بر در خمّار بماندیم
از نکتهٔ مقصود نشد فهم حدیثي * لا دین و لا دنیا بیکار بماندیم
و در شب بیست و هفتم ذي حجه این سال حکیم عین الملک
که برسالت بجانب راجه علی خان رفته و ازانجا در هندیه که
بجایگیر او مقرر بود باز گشته آمد و بعد از بیماری پنج ماه سفر
آخرت گزید سبحان الله یاران و دوستان همه یگان یگان دل از صحبت
برداشته سبکسار بمنزل باقی شتافتند و می شتابند و ما بهمان
سیه دلی و پریشانی عمر به بیهودگي و غافلی از عاقبت کار
بسر می بریم

ای دل چو آگهي که فنا در پیء بقاست
این آرزوی دور و دراز از پیء چراست
با روزگار عهد تو بستي نه روزگار
پس این نفیر چیست که ایام بیوفاست

و در سوم ماه محرم سنه اربع و الف (۱۰۰۴) حکیم حسن گیلانی

که بسیار درویش نهاد مهربان و صاحب اخلاق بود سفر آخرت گزید

بی خار اگر گلی میسر بودی * هردم بجهان لذت دیگر بودی
زین کهنه سرای زندگانی ما را * خوش بودی اگر نه مرگ بردر بودی

و درین ایام شیخ موسی گیلانی قادري ولد مخدوم شیخ حامد قدس سره برادر خورد شیخ عبد القادر که صاحب سجادهٔ آچه است ملازمت اختیار کرده بمنصب پانصدي سرفراز شد و درین ماه صدر جهان مفتي ممالک محروسه که بمنصب هزاري رسیده با دو پسر فضول مقاصد خود بحلقهٔ ارادت درآمده شصت ارادت قبول یافت چون ماهي بقلاب درآمد و منصب هزاري یافت و بعرض رسانید که ریش مرا چه حکم می شود فرمودند که باشد و در همین روز ملا تقی شستری که خود را اعلم العلما مي گیرد و درین ایام شاهنامه را بموجب حکم نثر مي سازد و وقت ذکر آفتاب جلّت عظمته و عزّ شانه و امثال آن می نویسد و شیخ زاده گوساله خام نام بنارسي که لاخیر فی البان و الزاده (؟) و ملا شاه محمد شاه آبادي و صوفی احمد مطرب مسند صاد دهلوي که خود را منسوب بفرزندي حضرت غوث الثقلین رضي الله عنه می ساخت

شیر را بچّه همی ماند بدو * تو به پیغمبر چه می مانی بگو

مرید شدند و مراتب اخلاص چهار گانه را متقلد گشته و منصب صدي تا پانصدي یافته بطریق تلاش ترک ریش گفتند و جرد مرد گشتند و * موتراش چند * تاریخ یافته شد و حال این نو مذهبان بآن می ماند که هندوي مسلمان شد و آن که جامهٔ سرخ در بر او انداختند بمباهات بجانب خویشان میدید و ایشان میگفتند

مردک این لته خود فردا کهنه میشود اما این مسلماني ها بگردن ماند احمد صوفیک همانست که خود را مرید شیخ احمد بکري مصري رحمه الله بلکه خلیفه کامل مکمل شیخ گرفته میگفت که من باشارت آن مرشد وقت در دیار هند آمده ام چه بار ها مي فرمودند مرا که سلطان هند را زلتي واقع میشود دستگیري نموده ازان مهلکه نجات خواهي بخشید و قضیه بر عکس روي داد

لاف زن جولاههٔ میگفت من بس ماهرم
شاید ار سازند فردا بهر حورم حلّه باف
آن شنیدستي که باوي جوله دیگر چه گفت
کای برادر چند لاف اول بیاف انگه بلاف

و مآل حال گوساله بنارسي که عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ عجبین (؟) است این بود که بوسیله شیخ ابو الفضل بدرجه تقرب رسیده بزرق و حیله کروري بنارس شده پاي خود ازین میان کشید و برسر فاحشهٔ با احمد صوفیک رقابت پیدا کرده و بار زر بسیار داده موکلي برو گماشته رفت و چون مستحفظان فواحش و اهل طرب این را بعرض رسانیدند شبی در مجلس نو روزي سر آنها بروي آب آورده جایگیر دو صدی احمد سفلی و ملا شاه محمد را که بشرکت در دامن کوه بود تغییر دادند و بنارسي را باز طلبیدند *

و در دهم ماه صفر ملک الشعرا شیخ فیضي بعد از امتداد امراض متضاده و اشتداد ضیق نفس واستسقا و ورم دست و پا و قی کردن خون که بشش ماه کشیده بود از عالم درگذشت و از بس که با سگان شب و روز بر رغم مسلمانان مخلوط و مربوط بود میگویند که در وقت

سکرات صیاح الکلب از وی شنیدند و از بس تعصب که در وادی الحاد و انکار دین اسلام داشت بی اختیار دران وقت هم با اهل علمی متشرع متورع سخنان ما لا یعنی بیهوده حشو و کفر معتاد خویش ر دین که قبل ازین بران اصرار داشت میگفت تا بمقر اصلی خویش رفت و تاریخ این شد که * وی فلسفی و شیعی و طبیعی و دهری * و دیگری * قاعدهٔ الحاد شکست * و یکی از آشنایان این تاریخ یافت که

دیدی که فلک چه مایه نیرنگی کرد
مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد
آن سینه که عالمی درو می گنجید
تا نیم دمی بر آورد تنگی کرد

و هنگام نزع او پادشاه نیم شبی رسیده سر او را بدست نوازش گرفته ر بر داشته چند مرتبه فریاد زده فرمودند که شیخ جیو حکیم علی را همراه آورده ایم چرا حرف نمی زنید چون از خود رفته بود ازو صدائی و ندائی برنخاست چون مکرر پرسیدند دستارخود را بر زمین زد و آخر شیخ ابو الفضل را تسلی نموده باز گشتند و مقارن این حال خبر رسید که او خود را سپرد اللهم ثبتنا و امتنا و احیینا علی الایمان و الاسلام و متصل این قضیه بفاصله چند روز حکیم همام در تاریخ ششم ربیع الاول از عالم رفت و بتاریخ هفتم کمالای صدر درگذشت و مالهای این هر دو در ساعت در حجرها قفل گردید و بپارچهٔ کفن محتاج بودند این بود سوانح بعضی از اجزای زمان که بتاریخ شهر صفر ختم الله بالخیر و الظفر از سنه اربع

و الف (۱۰۰۴) هجریه موافق سال چهلم از جلوس بر سبیل اجمال مرقوم قلم شکستهٔ این کسیر البال گردید و بی تخلف درسلک عبارت بی تکلف کشیده آمد اما بانکه نظربه تفصیل مانند حبابی است از دریای عمان یا قطرهٔ از ابر و باران هرچه نوشته ام بزعم خود عمدا از رقم خلل مصون است الا ما شاء الله در بعضی سنوات تقدیمی و تاخیری یا تحریفی و تغییری در ماخذ رفته باشد که آن در عهدهٔ جامع نیست و اگر عمر اندکی مساعدت نمود وتوفیقی رفیق گشت و دماغ را از اشغال دیگر فراغ حاصل آمد انشاء الله العزیز وقایع مستقبله نیز انتخاب خواهد ساخت و الا هر کس که هندی خواهد بود بعد از ما بنسوید و جمع آن خواهد پرداخت که سنة الله برین جاری شده

مراد ما نصیحت بود گفتیم * حوالت با خدا کردیم و رفتیم

تمام شد

فهرست

صفحه

THE MUNTAKHAB AL-TAWÁRÍKH

OF

ABD AL-QÁDIR BIN-I MALÚK SHAH AL-BADÁONI.



EDITED BY

CAPTAN W. N. LEES LL. D.

AND

MUNSHI AHMAD ALI.



Printed at the College Press.

CALCUTTA.

1865.